



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# شیرکی بیشک

سلطان الواعظین شیرازی  
با منطق و پیراستاری معیبه



و مقدمه استاد حسین انصاریان  
مندیج نظامی شیعه شناسی

جلد ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	شب های پیشاور جلد ۳
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۷	مقدمه استاد حسین انصاریان
۴۱	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۴۳	مقدمه
۴۷	جلسه نهم
۴۷	اشاره
۵۰	جلسه نهم (لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۱۴۵۰)
۵۲	ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن
۵۳	قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف
۵۴	عدم تماثل زوجین در مدح و ذم
۵۵	زن نوح ولوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود
۵۷	بیان خیانت زن های نوح و لوط
۵۸	معنای آیه شریفه
۵۸	اشاره به حالات عایشه
۶۱	آزار عایشه به پیغمبر
۶۴	گفتار سوده زوجه رسول الله
۶۶	مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام
۶۷	فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست
۶۹	اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام
۷۱	دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد

- ۸۵ ..... کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه
- ۸۷ ..... ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر
- ۹۰ ..... سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۹۳ ..... کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان
- ۱۰۰ ..... نصایح ام سلمه به عایشه
- ۱۰۰ ..... یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه
- ۱۰۴ ..... اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است
- ۱۰۴ ..... دلایل دیگر بر بطلان اجماع
- ۱۰۷ ..... اعتراض به شوری
- ۱۰۸ ..... اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف
- ۱۱۰ ..... ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۱۱ ..... خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است
- ۱۱۳ ..... خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود
- ۱۱۶ ..... علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده
- ۱۱۸ ..... اشاره به رؤوس فضائل و کمالات
- ۱۱۹ ..... در نسب پاک علی علیه السلام
- ۱۲۲ ..... در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۱۲۶ ..... در نسب جسمانی علی علیه السلام
- ۱۲۸ ..... اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن
- ۱۳۰ ..... آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند
- ۱۳۵ ..... اختلاف در ایمان ابی طالب
- ۱۳۶ ..... اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب
- ۱۳۸ ..... در حدیث ضحاح و جواب آن
- ۱۳۹ ..... مجعول بودن حدیث ضحاح
- ۱۴۰ ..... دلایل ایمان ابوطالب
- ۱۴۳ ..... اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب

- ۱۴۵ ..... اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد
- ۱۵۰ ..... اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله
- ۱۵۲ ..... گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت
- ۱۵۷ ..... چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیرو علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند
- ۱۶۳ ..... آیات و اخبار لعن معاویه و یزید
- ۱۶۶ ..... کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره
- ۱۷۰ ..... کشتار بسر بن اراطه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را»
- ۱۷۲ ..... امر معاویه به سب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار
- ۱۷۹ ..... دشمن علی کافر است
- ۱۸۳ ..... در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند
- ۱۹۲ ..... دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب
- ۱۹۴ ..... ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر
- ۲۰۱ ..... اسلام عباس پنهانی بوده
- ۲۰۲ ..... علت پنهان داشتن ایمان توسط ابوطالب
- ۲۰۵ ..... در واقع سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند.
- ۲۰۷ ..... دلایل حلیت متعه
- ۲۰۹ ..... روایات اهل تسنن در حلیت متعه
- ۲۲۳ ..... اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند
- ۲۲۶ ..... تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است
- ۲۲۸ ..... دلایل عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله
- ۲۳۳ ..... مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟
- ۲۳۶ ..... منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا
- ۲۴۰ ..... ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه
- ۲۴۳ ..... نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب
- ۲۴۵ ..... ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت
- ۲۵۴ ..... نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام

- نام علی جزء اذان و اقامه نیست ..... ۲۵۸
- در زهد و تقوی علی علیه السلام ..... ۲۵۹
- خبر عبد الله رافع ..... ۲۶۰
- خبر سوید بن غفله ..... ۲۶۲
- حلوا نخوردن علی علیه السلام ..... ۲۶۴
- در لباس و پوشش علی علیه السلام ..... ۲۶۵
- گفتار ضرار با معاویه ..... ۲۶۸
- بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در زهد ..... ۲۷۰
- خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند ..... ۲۷۲
- اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند ..... ۲۷۷
- سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور ..... ۲۸۰
- شباهت علی با هارون در موضوع خلافت ..... ۲۸۳
- علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا ..... ۲۸۷
- بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۲۸۸
- نامه علی علیه السلام به اهل مصر ..... ۲۹۲
- خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر ..... ۲۹۳
- خطبه شقشقیه ..... ۲۹۵
- اشکال در خطبه شقشقیه و جواب آن ..... ۲۹۷
- اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله ..... ۲۹۸
- خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده ..... ۲۹۹
- جلسه دهم ..... ۳۰۵
- اشاره ..... ۳۰۵
- جلسه دهم (لیله یک شنبه سیم شعبان المعظم ۴۵) ..... ۳۰۷
- سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن ..... ۳۰۷
- مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی ..... ۳۱۲
- ادعای عدم وفات پیامبر (ص) توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی (ع) ..... ۳۱۹



- ۳۲۲ ..... امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم)
- ۳۲۵ ..... امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی
- ۳۲۷ ..... امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام
- ۳۳۱ ..... بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت
- ۳۳۶ ..... اشتباه عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و حکم غلط دادن در زمان خلافت
- ۳۳۹ ..... حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی (ع)
- ۳۴۰ ..... دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام
- ۳۴۲ ..... اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی (ع)
- ۳۴۷ ..... علی اولی و احق به مقام خلافت بوده
- ۳۴۸ ..... قضاوت منصفانه لازم است
- ۳۴۹ ..... مثل دزد و زوار
- ۳۵۱ ..... قبول دیانت نباید کورکورانه باشد
- ۳۵۲ ..... بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم
- ۳۵۵ ..... امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام
- ۳۵۸ ..... علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند
- ۳۶۰ ..... اختلاف در سجده بر تربت
- ۳۶۱ ..... ابراز حقیقت توأم با تأثر
- ۳۶۲ ..... در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود
- ۳۶۳ ..... فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نبیذ در صورت فقدان آب
- ۳۶۹ ..... فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن
- ۳۷۱ ..... فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن
- ۳۷۳ ..... فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن
- ۳۷۴ ..... توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است
- ۳۷۷ ..... سجده بر مهرتوسط شیعیان
- ۳۷۸ ..... علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده
- ۳۷۸ ..... علت سجده نمودن بر خاک کربلا

- عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است ..... ۳۸۷
- عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه ..... ۳۸۸
- علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر ..... ۳۹۲
- نصب علی (ع) به قضاوت توسط پیامبر (ص) در یمن ..... ۳۹۵
- علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده. .... ۳۹۹
- دسیسه های دشمنان در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت ..... ۴۰۱
- اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین ..... ۴۰۳
- خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان ..... ۴۰۶
- علم غیب را غیر از خدا احدی نداند ..... ۴۱۵
- علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء می شود ..... ۴۱۸
- علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی ..... ۴۱۹
- دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء ..... ۴۲۲
- مدعیان علم غیب ..... ۴۲۴
- انبیاء و اوصیاء عالم به غیب بودند ..... ۴۲۶
- ائمه طاهرین خلفاء بر حق و عالم به غیب بودند ..... ۴۳۰
- درنقل روات و ناقلین حدیث مدینه ..... ۴۳۲
- حدیث أنا دارالحکمه ..... ۴۴۳
- تبیین حدیث ..... ۴۴۸
- علی علیه السلام عالم به غیب بود ..... ۴۴۹
- علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بود ..... ۴۵۰
- پیغمبر صلی الله علیه وآله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود ..... ۴۵۱
- در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام ..... ۴۵۷
- در جفر جامعه و چگونگی آن ..... ۴۶۱
- خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود ..... ۴۶۵
- دادن کاب مختومی توسط جبرئیل به امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه وآله ..... ۴۶۸
- نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام ..... ۴۷۵

- ۴۸۳ ..... خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید
- ۴۸۴ ..... خبر علمداری حبیب بن حمار
- ۴۸۶ ..... خبر از مغیبات
- ۴۸۶ ..... خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون
- ۴۹۰ ..... خبر از کشته شدن ذو الندیه قبل از شروع به جنگ
- ۴۹۲ ..... خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم
- ۴۹۶ ..... علمیت و افضلیت علی علیه السلام
- ۵۰۰ ..... به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده
- ۵۰۶ ..... اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید
- ۵۰۸ ..... گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی
- ۵۱۱ ..... گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب
- ۵۱۲ ..... هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان
- ۵۱۷ ..... جمیع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود
- ۵۱۸ ..... اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام
- ۵۲۰ ..... خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه وآله
- ۵۲۱ ..... قضاوت منصفانه
- ۵۲۲ ..... بیانات نواب در قبول تشیع
- ۵۲۵ ..... تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن
- ۵۳۰ ..... عید میلاد حسینی
- ۵۳۳ ..... آغاز منبر
- ۵۳۴ ..... آزادی مجاز و حقیقت
- ۵۳۶ ..... اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است
- ۵۳۶ ..... عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر
- ۵۳۷ ..... صاحب امر به سه قسمند
- ۵۳۸ ..... انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند
- ۵۳۸ ..... بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد

- ۵۳۹ ..... سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند
- ۵۴۱ ..... هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد
- ۵۴۲ ..... اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد
- ۵۴۹ ..... اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه
- ۵۵۱ ..... اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت
- ۵۵۲ ..... اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده
- ۵۵۳ ..... جواب اشکال
- ۵۵۴ ..... عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده
- ۵۵۶ ..... مراد از اولی الامر ، علی و ائمه از عترت طاهره هستند
- ۵۶۰ ..... در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر
- ۵۶۶ ..... عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوزاده است
- ۵۷۰ ..... عادت جاهلان و تعصب ، مانع از وصول به حقیقت است
- ۵۷۱ ..... بیان جاحظ در وصول الی الحق
- ۵۷۲ ..... اقرار منصفانه شیعیان
- ۵۷۴ ..... تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی
- ۵۷۶ ..... اتحاد و اتفاق موجب سیادت است
- ۵۷۷ ..... مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی
- ۵۷۹ ..... سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد
- ۵۸۴ ..... فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد
- ۵۸۶ ..... سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است
- ۵۹۳ ..... توضیح لازم
- ۵۹۶ ..... اجازه نامه
- ۵۹۸ ..... اجازه نامه
- ۶۰۲ ..... اجازه نامه
- ۶۰۴ ..... اجازه نامه
- ۶۰۶ ..... اجازه نامه

٦١٢----- طرق الزيديه

٦١٥----- دربارہ مرکز

سرشناسه : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

Soltanolvaezin, Mohammad

عنوان و نام پدیدآور : شبهای پیشاور / مولف سلطان الواعظین شیرازی ؛ محقق عبدالرضا درایتی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب ، ۱۳۹۵ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۰ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۸ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۲-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Shi'ah -- Controversial literature

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Sunnites -- Apologetic works

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها

موضوع : Imamite Shia'h -- Apologetic works\*

شناسه افزوده : درایتی، عبدالرضا، ۱۳۵۲ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش ۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۵۳۱

ص: ۱

**اشاره**









مقدمه استاد حسین انصاریان... ۱۷

مقدمه... ۲۳

جلسه نهم ۲۹

ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن ۳۱

قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف.. ۳۲

عدم تماثل زوجین در مدح و ذم.. ۳۳

زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود ۳۴

بیان خیانت زنهای نوح و لوط.. ۳۶

معنای آیه شریفه.. ۳۷

اشاره به حالات عایشه.. ۳۷

آزار عایشه به پیغمبر.. ۴۰

گفتار سوده زوجه رسول الله.. ۴۳

مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام.. ۴۵

فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست.. ۴۶

اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام.. ۴۸

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد ۵۰

کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه ۶۳

ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر ۶۵

سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام ۶۸

کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان.. ۷۱

نصایح ام سلمه به عایشه.. ۷۷

یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه.. ۷۷

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است ۸۱

دلایل دیگر بر بطلان اجماع.. ۸۱

اعتراض به شوری.. ۸۴

اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف.. ۸۵

ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام.. ۸۷

خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است.. ۸۸

خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود.. ۹۰

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده.. ۹۳

اشاره به رؤوس فضائل و کمالات.. ۹۵

در نسب پاک علی علیه السلام.. ۹۶

در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله.. ۹۹

در نسب جسمانی علی علیه السلام.. ۱۰۳

اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن ۱۰۵

آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند.. ۱۰۷



اختلاف در ایمان ابی طالب.. ۱۱۲

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب.. ۱۱۳

در حدیث ضحضاح و جواب آن.. ۱۱۵

مجموع بودن حدیث ضحضاح.. ۱۱۶

دلایل ایمان ابوطالب.. ۱۱۷

اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب.. ۱۲۰

اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد.. ۱۲۱

اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله.. ۱۲۵

گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت.. ۱۲۷

چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیر و علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند.. ۱۳۲

آیات و اخبار لعن معاویه و یزید.. ۱۳۸

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره.. ۱۴۱

کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را» ۱۴۵

امر معاویه به سبّ امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار ۱۴۷

دشمن علی کافر است.. ۱۵۳

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند.. ۱۵۷

دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب.. ۱۶۶

ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر.. ۱۶۹

اسلام عباس پنهانی بوده.. ۱۷۵

علت پنهان داشتن ایمان توسط ابوطالب.. ۱۷۶

در واقع سنیها رافضی و شیعه ها سنی می باشند... ۱۷۹

دلایل حلیت متعه.. ۱۸۱

روایات اهل تسنن در حلیت متعه.. ۱۸۳

اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند ۱۹۴

تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است.. ۱۹۷

دلایل عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۱۹۹

مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟.. ۲۰۴

منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا.. ۲۰۷

ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه.. ۲۱۱

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب ۲۱۵

ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت ۲۱۶

نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام.. ۲۲۵

نام علی جزء اذان و اقامه نیست.. ۲۲۹

در زهد و تقوی علی علیه السلام.. ۲۳۰

خبر عبد الله رافع.. ۲۳۱

خبر سوید بن غفله.. ۲۳۳

حلوا نخوردن علی علیه السلام.. ۲۳۵

در لباس و پوشش علی علیه السلام.. ۲۳۶





بشارت پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام در زهد.. ۲۴۱

خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند ۲۴۳

اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند.. ۲۴۸

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور.. ۲۵۲

شبهت علی با هارون در موضوع خلافت.. ۲۵۴

علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا..

۲۵۸

بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۵۹

نامه علی علیه السلام به اهل مصر.. ۲۶۳

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر ۲۶۴

خطبه ششقیه.. ۲۶۶

اشکال در خطبه ششقیه و جواب آن.. ۲۶۸

اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله.. ۲۶۹

خطبه ششقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده ۲۷۱

جلسه دهم ۲۷۸

سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن.. ۲۷۸

مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی.. ۲۸۳

ادعای عدم وفات پیامبر صلی الله علیه وآله توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی علیه السلام.. ۲۸۹

امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم).. ۲۹۲

امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی ۲۹۵

امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام ۲۹۷

بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت.. ۳۰۱

اشتباه عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکم غلط دادن در زمان خلافت.. ۳۰۶

حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی علیه السلام.. ۳۰۹

دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام.. ۳۱۰

اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی علیه السلام ۳۱۲

علی اولی و احق به مقام خلافت بوده.. ۳۱۷

قضاوت منصفانه لازم است.. ۳۱۸

مثل دزد و زوار.. ۳۱۹

قبول دیانت نباید کورکورانه باشد.. ۳۲۱

بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم.. ۳۲۲

امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام.. ۳۲۵

علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند ۳۲۸

اختلاف در سجده بر تربت.. ۳۳۰

ابراز حقیقت توأم با تأثر.. ۳۳۱

در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود.. ۳۳۲

فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نیت در صورت فقدان آب ۳۳۳

فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن ۳۳۹

فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن ۳۴۱

فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن ۳۴۳

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است.. ۳۴۴

سجده بر مهر توسط شیعیان.. ۳۴۷

علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده ۳۴۸

علت سجده نمودن بر خاک کربلا.. ۳۴۸

عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است.. ۳۵۵

عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه ۳۵۶

علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر.. ۳۶۰

نصب علی علیه السلام به قضاوت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در یمن.. ۳۶۳

علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده... ۳۶۶

دسیسه های دشمنان در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت ۳۶۸

اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین.. ۳۷۰

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان ۳۷۳

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند.. ۳۸۱

علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء می شود ۳۸۴

علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی.. ۳۸۵



دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء.. ۳۸۸

مدعیان علم غیب.. ۳۹۰

انبیاء و اوصیاء عالم به غیب بودند.. ۳۹۲

ائمه طاهرین خلفاء بر حق و عالم به غیب بودند ۳۹۶

درنقل روات و ناقلین حدیث مدینه.. ۳۹۸

حدیث أنا دارالحکمه.. ۴۰۸

تبیین حدیث.. ۴۱۳

علی علیه السلام عالم به غیب بود.. ۴۱۴

علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قران بود.. ۴۱۵

پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود ۴۱۶

در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام.. ۴۲۲

در جفر جامعه و چگونگی آن.. ۴۲۶

خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود.. ۴۳۰

دادن کاب مختومی توسط جبرئیل به امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ۴۳۳

نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام ۴۴۰

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید ۴۴۸

خبر علمداری حیب بن حمّار.. ۴۴۹

خبر از مغيبات.. ۴۵۱

خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون.. ۴۵۱

خبر از کشته شدن ذو الثدیه قبل از شروع به جنگ ۴۵۵



خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم.. ۴۵۷

علمیت و افضلیت علی علیه السلام.. ۴۶۱

به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده.. ۴۶۵

اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید.. ۴۷۱

گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی.. ۴۷۳

گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب ۴۷۶

هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان ۴۷۷

جمع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود.. ۴۸۲

اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام ۴۸۳

خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملانکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۴۸۵

قضاوت منصفانه.. ۴۸۶

بیانات نواب در قبول تشیع.. ۴۸۷

تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن.. ۴۹۰

عید میلاد حسینی.. ۴۹۵

آغاز منبر.. ۴۹۷

آزادی مجاز و حقیقت.. ۴۹۸

اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است.. ۵۰۰

عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر.. ۵۰۰

صاحب امر به سه قسمند.. ۵۰۱

انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند ۵۰۲





بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد.. ۵۰۲

سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند.. ۵۰۳

هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد ۵۰۵

اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد ۵۰۶

اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه.. ۵۱۳

اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت.. ۵۱۵

اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده ۵۱۶

جواب اشکال.. ۵۱۷

عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده.. ۵۱۸

مراد از اولی الامر، علی و ائمه از عترت طاهره هستند ۵۲۰

در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر.. ۵۲۴

عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوزاده است.. ۵۳۰

عادت جاهلان و تعصب، مانع از وصول به حقیقت است ۵۳۴

بیان جاحظ در وصول الی الحق.. ۵۳۵

اقرار منصفانه شیعیان.. ۵۳۶

تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۵۳۸

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است.. ۵۴۰

مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی.. ۵۴۱

سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد.. ۵۴۳

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد.. ۵۴۸



سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السّلام است ۵۵۰

توضیح لازم.. ۵۵۷

اجازه نامه.. ۵۶۰

اجازه نامه.. ۵۶۲

اجازه نامه.. ۵۶۶

اجازه نامه.. ۵۶۸

اجازه نامه.. ۵۷۰

طرق الزیدیه.. ۵۷۶

ص: ۱۵



هو المعین

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لرزاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی محرم و صفر، فاطمیه، رجبیه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین

میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان صاحب ولایت کلیه قطبیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنج شنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷

بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجود بزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقق پوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۹





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارك و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستوری دهد که: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و همچنین مناظره هایی و مباحثاتی درجانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت

گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد. در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۲

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً»؛<sup>(۱)</sup> «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، به پیروان خود القا می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامن به

ص: ۲۳

---

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم).

ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است.<sup>(۱)</sup>

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت‌ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده‌اند. یکی از روش‌هایی که از آن استفاده کرده‌اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی‌پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش‌گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی‌گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب نسبت می‌دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده‌اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده‌اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث

ص: ۲۴

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعة الامر وان منعوا الحقوق.

صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقیقت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل

منصف، وجدان خود را حاکم نموده و بیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصفِ اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هرگونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

- ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن
- زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود
- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه
- ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر
- اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است
- ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
- خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است
- خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود
- آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند
- اختلاف در ایمان ابی طالب
- آیات و اخبار لعن معاویه و یزید
- کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را
- اسلام عباس پنهانی بوده
- روایات اهل تسنن در حلیت متعه
- اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند
- منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا
- نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام
- بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

خطبه شفقیه

ص: ۲۷





**جلسه نهم (لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۱۴۵)**

اول غروب چند نفر از آقایان به نام «نواب عبد القیوم خان» «غلام امامین مولی عبد الاحد» «غلام حیدر خان» «سید احمد علی شاه» آمدند، پس از تعارفات مرسومه گفتند: در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما کشف شود، شد. چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم، حب مسند و مقام هم نداریم؛ فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت، بی راهه می رفتیم حالا که حق آشکار شد شرط انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم. لذا تصمیم گرفته ایم امشب در حضور همه آقایان حضار مجلس از طریقه آنها علنی تبری جویم. چنان چه شب آخر تبری جستند و رسماً اظهار تشیع نمودند.

بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تا مادامی که جلسات مناظره برقرار است، ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خودداری نمایند و منتظر باشند که آخر نتایج این جلسات به کجا انجامد.

گفتند نه تنها ما بلکه بر عده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جراید و مجلات و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید

و اظهار تشیع نمودند، منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند و بعضی از آنها به واسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهالی این شهر، مجبورند از تظاهر خودداری نمایند.

بعد از اداء فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرایی کامل شد و مجلسی که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند، چون حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند.

شیخ: جناب صاحب در این جلسات که ما به فیض ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالی جناب شما، همه را مجذوب نموده، اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد، چه رسد به دوستان.

شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت گله می کنید ولی توجهی به افعال و اعمال شیعیان نمی نمایید، بلکه پیوسته از آنها دفاع می نمایید، در حالتی که اعمال قبیحه و شیعه شیعیان به قدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد.

داعی: عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد. چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندان خود مخصوصاً حسنین، است که می فرماید:

«قولا للحق و اعمالا للآخره کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً»

(کلام به حق گوید و عمل برای آخرت نماید با ظالم دشمنی نماید و مظلوم را یاری کنید.)

اگر گله از مخالفین و یا دفاعی از شیعیان نموده ام روی حق بوده، آنچه داعی

گله نمودم با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم، اینک بر شما است ثابت نمایید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما به قسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمی باشد؟

### ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن

شیخ: بزرگ ترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر می گردد و مورد تقبیح عقل و نقل است، بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت می دهند به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها و حال آنکه مسلم است، شرف فراش رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمی کنند که نسبت خبث و فحش و قذف به عایشه دادن به کجا منتهی می شود، نخوانده اند سوره نور را که خداوند می فرماید:

{الْحَيْثَاتُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَيْثُونَ لِلْحَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ}

(زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصف هستند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو، لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان در باره آنان گویند منزّه اند.)

داعی: اولاً آن چه در باره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است، حاشا ثم حاشا.

هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح برای تحریک اعصاب که قرنهای می گذرد از

حلقوم یک عده نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود می خواهند بگویند، به گردن شیعیان گذارده و از زبان آن بی چاره ها، شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف، تهمت ها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار می دهند. مانند جناب عالی که ایراد و خورده گیری می نمایید! شما اگر تمام کتب علمای شیعه را ورق بزنید، ابدا نخواهید دید که احدی نسبت خبث و فحش و قذف به ام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است.

### قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف

شما تفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمایید و ببینید در قضیه افک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند؟ در صورتی که اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن بهترین محل جهت حمله به ام المؤمنین عایشه موضوع افک است.

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده، مانند «مسطح بن اثاثه» و «حسان بن ثابت» و «عبد الله بن اُبی» و دیگران. فلذا هفده آیه در قرآن مجید در براءت ذمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید.

برای استحضار خاطر شریف عرض می کنم که عقیده ما شیعیان بر این است که هر کس نسبت فحش و قذف به هر یک از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه

آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ به مقام مقدس خود آن حضرت می باشد.

علاوه بر اینها شیعیان می دانند نسبت فحش و خبث و قذف به کافه مسلمین حرام است، چه رسد به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشند.

### عدم تماثل زوجین در مدح و ذم

ثانیا: معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند، چنان چه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید، این نقص به بسیاری از اشخاص بر می گردد از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط (علی نبینا و آله و علیهما السلام) و زوجه های ایشان، آسیه و فرعون که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) می فرماید:

{ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ \* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ }

(خدای متعال برای کافران و منافقان زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و

حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش در افکنید. باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و عرض کرد: بار الها خانه ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش).

### زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود

صریحا در این دو آیه شریفه می فهماند که زوجیت برای طرفین مثمر ثمر نیست، چنانچه زن نوح (شیخ الانبیاء علیه السلام) و زن لوط به واسطه خیانتی که به شوهر های خود نمودند، زوجیت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و به جهنم می روند، که آخر این آیه صراحت دارد «و قیل ادخلا النار مع الداخلین» یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش افکنید و بالعکس، آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر، ضرری به او وارد نیاید؛ شوهرش به جهنم و خودش به بهشت می رود.

پس زوجیت و همسری که شما سبب شرافت دانستید، حقیقت ندارد. البته زوجیت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحا و خُلُقًا و سیره مماثل می باشند و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد بود و به همسرش بد گفت و مذمت اخلاق او را نمود، به شوهرش ضرری نخواهد رسید و اگر مردم از اخلاق فاسده آن زن بدگویی نمایند، به مقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ: خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانتان تناقض واضح شنیده شد.

داعی: نه در یک مجلس، بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم؛ زیرا امور دین و مذهب عملی عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که به دست ما داده اند. نظریات شخصی در عقاید به کار نمی بریم؛ مانند عقاید بعضی از فلاسفه و حکما نیست که پیوسته در تغییر باشد و بعضی از آنها فرضیات شخصی به کار برده و نظریات خود را اعمال کنند. افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقت نکند، بعضی از نظریات فیض و فیاض با نظرات استادشان المتألهین نیاید ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیہ خاتم الانبیاء علیهم السلام که به وسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه السلام به ما رسید متناقض نیست، ما هم متناقض نمی گوییم.

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت همان می گویدم

اگر جناب عالی مراجعه به جرائد و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید، می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید می گیرد، خارج نشده ام. نظریات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریه و فکر عوض شود، آنچه تا به حال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد؛ حالا خوب است بفرمایید ببینیم، جملاتی که به نظر شما تناقض آمده کدام بوده؟

شیخ: یک جا می فرمایید نسبت خبث و فحش به تمام آدمیان حرام است و



الحال فرمودید زن های نوح و لوط به شوهرهای خود خیانت کردند. این دو جمله متناقض نیست و آیا این گفتار شما زننده نیست که نسبت خبث و فحش و خیانت به همسرهای آنها بدهید؟

داعی: حتم دارم عمداً سهوا می فرمایید و وقت مجلس را می گیرید و خودتان می دانید که مغالطه فرمودید، ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم با این که خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه می دانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آن است نکند بحث توسعه یافته و بر خلاف مقصود شما حقایق کشف شود.

### بیان خیانت زن های نوح و لوط

عجب است از شما که خیانت را تعبیر به فحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است، زنان انبیاء به کلی از فحشاء معری و مبری بوده اند، فقط صحبت در خیانت است.

اولاً: همسر هر پیغمبری وقتی بر خلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند البته خائن است.

ثانیاً: دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغلطه نموده مورد اشکال قرار دادید، بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرمود: {فخانتاهما} و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده؛ زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبری بودند، پس خیانت آنها به تمرد اوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر، مخالف با شوهر بود و نزد مردم بدگویی از حضرت نوح

می نمود و می گفت شوهر من دیوانه است، چون من همیشه با او هستم از حالات او به خوبی آگاهم، فریب او را نخورید و زن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر می داد و اسرار خانه شوهر را به جباریه و دشمنان حضرت می رسانید و باعث فتنه و فساد می شد.

### معنای آیه شریفه

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است، بنا بر تحقیق مفسرین و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردمان ناپاک، شایسته اند و مردان ناپاک، راغب به ایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک، به ایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که می فرماید:

{الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ}

(مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نمی کند و زن زانیه هم جز با مردانی زانی و مشرک، نکاح نخواهد کرد. یعنی این دو فرقه به هم متمایل می باشند.)

خلاصه آیه شریفه «الخبیثات للخبیثین» ابدا مطابق با مدعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

### اشاره به حالات عایشه

و اما ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حبّ و بغض به

او است، بلکه از جهت ندانسته کاری‌های او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچ کدام از زوجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده. نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت، تاریخ زندگی خود را لکه دار نموده.

شیخ: خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف و متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را لکه دار نموده است؟

داعی: زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله به استثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما یکسانند. ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه، امهات المؤمنین هستند. وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز، و تاریخ او را لکه دار نموده.

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را لکه دار ضبط نموده اند، افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمی ماند، عاقبت آشکار می شود.

منتهی شماها روی حبّ و وداد، غمض عین نموده مطابقه اخبار را ندیده گرفته، حمل به صحت نموده، دفاع می نمایید.

ما همان می گوئیم که علمای خودتان می گویند، خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنی بنویسند، بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد، ولی بی چاره شیعه، همان را بنویسد و بگوید، هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار می دهید.

شما اگر ایرادی دارید اول به علمای خودتان بنمایید، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند.

شیخ: لابد از مخالفتی که با علی کرم الله وجهه نموده، شما خورده بینی می نمایید؟

داعی: اولاً خورده بینی نداریم بلکه کلی بینی می باشد. مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت علیهم السّلام به جای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه، از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود، پیغمبر را اذیت و آزار می نمود تا به دیگران رسید. پیوسته متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ: عجب است، ام المؤمنین محبوبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن قدر شما پست می دانید که حاضر شوید بگویید رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت می نموده؟ چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آن که قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم را خوانده، آیه شریفه:

{ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }

آنان که خدا و رسول او را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنها عذاب با ذلت و خواری مهیا ساخته است،

به نظرش رسیده چگونه در مقام اذیت و آزار آن حضرت برآمده، تا ملعون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت عذاب سخت با ذلت و خواری را برای

خود در آخرت مهیا نماید! پس قطعاً این مطلب کذب محض است و از تهمت های شیعیان می باشد.

داعی: خواهش می کنم آنقدر فحش ندهید، زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آن که آن قدر دلیل واضح در دست است که احتیاج به دسیسه بازی ندارد.

اما راجع به آیه شریفه تصدیق می کنم امّ المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند! با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم، کشف بسیاری از حقایق می شود؛ اگر انصاف در کار باشد.

### آزار عایشه به پیغمبر

اما موضوع آزار دادن عایشه رسول خداصلی الله علیه وآله را فقط در کتب معتبره علمای شیعه نمی باشد.

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خداصلی الله علیه وآله و رنجاندن خاطرات آن حضرت گردید.

چنان چه امام غزالی در صفحه ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم (۱) باب ۳ کتاب

ص: ۴۰

۱- احیاء العلوم، غزالی، ۲/۴۳۵، کتاب آداب النکاح، باب ۳ فی آداب المعاشرة و ما یجری فی دوام النکاح، الادب الثانی. غزالی روایت را این چنین نقل می کند: وروی أنه دفعت إحداهن فی صدر رسول الله صلی الله علیه وآله فزیرتها أمها فقال علیه السلام «دعیها فانّهنّ یصنعن أكثر من ذلک» وجرى بينه وبين عائشه كلام، حتى أدخلها بينهما أبا بکر رضی الله عنه حکما، واستشهده. فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله: «تکلمین أو أتکلم؟» فقالت: بل تکلم أنت ولا تقل الا حقا. فلطمها أبو بکر حتى دمی فوها وقال، یا عدیه نفسها أو يقول غیر الحق، فاستجارت برسول الله صلی الله علیه وآله، وقعدت خلف ظهره فقال له النبی صلی الله علیه وآله لم ندعک لهذا ولا أردنا منک هذا وقالت له مره فی کلام غضبت عنده، أنت الذی تزعم انک نبی الله. مناوی در فیض القدر، ذیل حدیث شماره ۴۱۰۰ (خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی) حدیث را این گونه نقل کرده است: و جرى بينه و بين عایشه کلام حتى ادخل بيهما ابابکر حکما كما فی خبر الطبرانی و قالت له عایشه مده فی کلامه غضبت عنده و انت الذی تزعم انک نبی الله؟ فتبسم كما فی خبر ابی یعلی و ابی الشیخ عنها. ابی یعلی در مسند، ۸/۳۰ ح ۴۶۷۰، مسند عایشه این گونه نقل کرده است: قالت: فقلت أأست تزعم انک رسول الله؟ قالت: فتبسم. قال: او فی شک أنت یا ام عبد الله؟ قالت: قلت أأست تزعم انک رسول الله. صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۹/۷۱ جماع ابواب سیرته فی النکاح و الطلاق، باب ۷، نیز حدیث همانند ابی یعلی کرده است.

آداب النکاح، چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در صفحه ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت به ملاقات دخترش عایشه. چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود، ابوبکر را به قضاوت طلبید. در وقت سخن گفتن، عایشه کلمات اهانت آمیز می گفت، ضمناً به آن حضرت عرض می کرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن!! چنان این حرف اهانت آمیز در ابوبکر مؤثر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد

و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد به منزل دخترش، فهمید رسول الله از عایشه دلتنگ است، گفت: آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم. پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: «تُكَلِّمِينَ أَوْ أُكَلِّمُ» (تو حرف می زنی یا من

حرف بز نم؟) در جواب عرض کرد: «بَلْ تَكَلَّمْ وَلَا تَقُلْ إِلَّا حَقًّا» (شما حرف بز نید ولی نگویید مگر حرف حق و راست را)!!!

در جمله دیگر از کلامش به آن حضرت عرض کرد: «انت الذی تزعم انک نبی الله» (تویی آن کسی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی)!!!

آیا این جملات طعن به مقام نبوت نبود؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی دانست که چنین کلماتی نسبت به آن حضرت اداء می نمود؟

از این قبیل اهانت ها در کتب شما بسیار رسیده که تماما اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آن حضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله حرفی نزدند و انتقادی ننمودند؟ حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند، فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده. ما درباره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند.

آیا کتاب های امام غزالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه ننموده اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرّد اوامر خداوند متعال و رسول الله به حساب آورده اند؟ آیا تمرد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودن، موجب سعادت و خوشبختی می شود؟

آنگاه گله می کنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است.

کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آن حضرت بوده و حال آنکه در

آیه ۳۳ سوره احزاب (احزاب) خطاب به تمام زنان آن حضرت می فرماید:

{وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ}

(در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نرید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرایی نکنید.)

تمام زنان آن حضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمی آمدند، حتی اعمش هم روایت می کند.

### گفتار سوده زوجه رسول الله

چنان چه در صحاح (۱) و کتب محدثین و مورخین (۲) خودتان ثبت است که به

ص: ۴۳

۱- در کتاب سنن ابی داود (۱/۳۸۸/۱۷۲۲) کتاب المناسک باب فرض الحج چنین روایت شده: ... قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول لا تزواجه فی حجه الوداع: « هذا ثم ظهور الحصر». بیهقی در کتاب سنن الکبری (۵/۲۲۸) باب الهدایا من الابل و البقر و الغنم؛ بعد از نقل روایات بالا روایتی دیگر از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در ادامه آن چنین اظهار کرده «قال فکان کلهن یسافرن الا زینب و سوده فانهما قالتا لا تحرکنا دابه بعد ما سمعنا من رسول الله صلی الله علیه وآله. (محقق)

۲- طبقات الکبری، ابن سعد، ۸/۴۴، ذکر ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله، شرح حال سوده بنت زمعه، چنین نقل می کند: «ابا هریره یقول: حج رسول الله صلی الله علیه وآله بنسائه عام حجه الوداع ثم قال: هذه الحجه ثم ظهور الحصر. قال ابو هریره: و کان کل نساء النبی صلی الله علیه وآله یجججن الاء سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش قالتا: لا تحرکنا دابه بعد رسول الله صلی الله علیه وآله. احمد حنبل در مسند، ۶/۳۲۴، حدیث زینب بنت جحش زوج النبی صلی الله علیه وآله حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لنسائه عام حجه الوداع هذه ثم ظهور الحصر قال فکن کلهن یجججن الا زینب بنت جحش و سوده بنت زمعه و کانتا تقولان والله لا تحرکنا دابه بعد ان سمعنا ذلك من النبی صلی الله علیه وآله همچنین ابی داود طیلاسی در مسند، ۲۲۹، ماروت سوده بنت زمعه، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۱۱۹، حوادث سال ۲۰ هجری، زینب بنت جحش، صالحی شامی در سیل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۰۰، جماع ابواب ذکر ازواجه، باب ۷، فی بعض فضائل سوده بنت زمعه، ابن حجر در فتح الباری، ۴/۷۴، کتاب الحج، باب حج النساء، به الفاظ گوناگون همین جریان را نقل کرده اند.



سوده زوجه رسول الله گفتند چرا حج و عمره نمی کنی و از این فیض عظمی بازمانده ای؟ سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود به جای آوردم، بهتر از این حج و عمره من، اطاعت امر حق است که فرموده: {و قرن فی بیوتکن}

پس از خانه بیرون نروم، چنان چه امر فرموده، حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم. (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و ام سلمه برای ما فرقی دارند؟ تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین هستند، منتهی در اعمال فرق می کنند.

احترام امت به عایشه و حفصه نه از جهت آن است که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما به همین جهت احترام می نمایید) بلکه برای آن است که زوجه و همسر رسول خدا بوده اند، و زنان آن حضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند، چنان چه در آیه ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً می فرماید:

{يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ}

حاصل معنی آن که ای زنان پیغمبر، شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید)، به یک شرط و آن این که اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

پس سوده یک زن مطیعه و متقیه و فرمان برادر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است. عایشه هم زن متمرده آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر، فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی علیه السلام) به بصره رفته؛ عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده؛ گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کردند و بعد از ضرب تازیانه مفصل، اخراجش نمودند. متجاوز از صد نفر از مردمان بی دفاع بیچاره را به قتل رسانیدند. چنان چه ابن اثیر (۱) و مسعودی (۲) و محمد بن جریر طبری (۳) و ابن ابی

ص: ۴۵

۱- الکامل، ابن اثیر، حوادث سال ۳۶ هجری، ذکر ابتداء وقعه الجمل. ابن اثیر این گونه می نویسد: لما أخذ عثمان أرسلوا إلى عائشه يستشيرونها في أمره، فقالت: اقتلوه فقلت لها امرأه نشدتك الله في عثمان وصحبتك لرسول الله صلى الله عليه وآله فقالت لهم احبسوه فقال لهم مجاشع بن مسعود اضربوه و انتفوا لحيته وحاجبيه وأشفار عينيه. فضربوه أربعين سوطا و انتفوا لحيته وحاجبيه وأشفار عينيه و حبسوه ثم أطلقوه وجعلوا على بيت المال عبد الرحمن بن أبي بكر الصديق.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۵۸، ذکر الاخبار عن يوم الجمل و بدئه، الخروج على عليّ. مسعودی می نویسد: «فأتوا البصره فخرج إليهم عثمان بن حنیف فمانعهم، و جرى بينهم قتال، ثم إنهم اصطلحوا بعد ذلك على كف الحرب الى قدوم علي، فلما كان في بعض الليالي بئتوا عثمان بن حنیف فأسروه و ضربوه و انتفوا لحيته، ثم إن القوم استرجعوا و خافوا على مخلصهم بالمدينه من أخيه سهل بن حنیف و غيره من الأنصار، فخلوا عنه و أرادوا بيت المال فمانعهم الخزان و الموكلون به و هم السبابجه، فقتل منهم سبعون رجلا غير من جرح، و خمسون من السبعين ضربت رقابهم صبوا من بعد الأسر، و هؤلاء أول من قُتل ظلماً في الإسلام و صبوا...»

۳- تاریخ طبری، ۳/۴۸۵، حوادث سال ۳۶ هجری، قول عایشه رضی الله عنها و الله لا یطلبین بدم عثمان... طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن سهل بن سعد قال لما أخذوا عثمان بن حنیف أرسلوا أبان بن عثمان إلى عائشه يستشيرونها في أمره قالت اقتلوه فقالت لها امرأه نشدتك بالله يا أم المؤمنين في عثمان وصحبتك لرسول الله صلى الله عليه وآله قالت ردوا أبانا فردوه فقالت احبسوه ولا تقتلوه قال لو علمت أنك تدعيني لهذا لم أرجع فقال لهم مجاشع بن مسعود اضربوه و انتفوا شعر لحيته فضربوه أربعين سوطا و انتفوا شعر لحيته و رأسه و حاجبيه و أشفار عينيه و حبسوه.

الحديد(۱) و غیرهم مفصل نوشته اند. آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند، مانند یک مرد جنگ (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد و خون هزاران نفر به جهت قیام ایشان ریخته گردید. آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر، زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله صلی الله علیه وآله را به آن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند؟! آیا این عمل ترمرد امر خدا و رسول الله صلی الله علیه وآله نبوده است؟

### فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست

آن هم در مقابل علی بن ابی طالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آن همه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصاء نیست.

ص: ۴۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۹/۳۲۱، خطبه ۱۷۳، ذکر یوم الجمل و مسیر عایشه الی القتال. ابن ابی الحديد عبارت را چنین بیان می کند: فلما انصرف من صلاته صاح بأصحابه المستسلحين أن خذوا عثمان بن حنیف، فأخذوه بعد أن تضارب هو ومروان بن الحکم بسيفهما فلما أسر ضرب ضرب الموت وتنف حاجباه وأشفار عينيه و كل شعره في وجهه ورأسه وأخذوا السياجهم وهم سبعون رجلا فانطلقوا بهم و بعثمان بن حنیف إلى عایشه فقالت لأبان بن عثمان اخرج إليه فاضرب عنقه.

چنانچه امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۲)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲، کفایه الطالب (۳) و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم موده القربی (۴) از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد الله بن عباس نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«لو ان البحر مداد و الرياض اقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن.»

ص: ۴۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ح ۳۴، فصل ۱۹، و در ص ۳۲، ح ۱، فضائل امیر المؤمنین. خوارزمی حدیث را به این الفاظ آورده است: لو ان البحر مداد و الیاض اقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن، قاله لعلی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۴، ح ۵، باب ۴۰، و ۲/۲۵۴، ح ۷۱۳، باب ۵۶. قندوزی حدیث را به این الفاظ آورده است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو ان الاشجار اقلام و البحر مداد... .

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۲، و ۲۵۱، باب ۶۲.

۴- موده القربی، سید علی همدانی شافعی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۳، باب ۵۶). و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۶، مقدمه، حدیث را همانند خوارزمی نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۱۳۳، رقم ۱، شرح حال امیر المؤمنین علیه السلام چنین می نویسد: «و علیّ اول من صدق رسول الله صلی الله علیه و آله من بنی هاشم و شهد المشاهد معه و جاهد بین یدیه و مناقبه اشهر من ان تذکر و فضائله اکثر من ان تحصر...». ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، همین حدیث را نقل کرده با این تفاوت که جمله «من ان تحصر» را «من ان تحصى» نقل کرده است.

(اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسند و طایفه جن حساب کنند، نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود))

جایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل آن جناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آن حضرت را بنویسند، نتوانند؛ چگونه ما می توانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم؟

مع ذلك تا آنجا که توانسته اند، قدرت پیدا نموده اند. علاوه بر اکابر علمای شیعه، علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تعصب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها، کتابهای خود را پر نموده اند به مختصری از بسیار از فضایل و مناقب آن حضرت.

### اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام

صاح سته را دقیقا مطالعه نمایید به علاوه در موده القربی میر سید علی همدانی و معجم (۱) طبرانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و مسند فضایل امام احمد بن حنبل (۲) و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب (۳) اخطب

ص: ۴۸

۱- المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۲/۴۱۵، ح ۱۰۲۶، ما اسندت فاطمه، الحسین بن علی عن فاطمه. طبرانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن حسین بن علی عن أمه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله عشیه عرفه فقال إن الله باهی بکم وغفر لکم عامه ولعلی خاصه وإنی رسول الله إلیکم غیر محاب لقرابتی هذا جبریل یخبرنی أن السعید حق السعید من أحب علیا فی حیاته وبعد موته وإن الشقی کل الشقی من أبغض علیا فی حیاته وبعد موته.

۲- فضایل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۵۸، ح ۱۱۲۱، فضائل علی علیه السلام.

۳- المناقب الخوارزمی، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۶۲، فصل ۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۸ و ۱۶۹، خطبه ۱۵۴، ذکر الأحادیث و الاخبار الواردة فی فضائل علی، خبر السابع.

الخطباء خوارزمی صفحه ۴۴۹، جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمه (۱) ابن صباغ مالکی مخصوصا در صفحه ۱۲۴ از حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنازیدی در کتاب معالم العتره النبویه از فاطمه زهرا علیها السلام که فرمود: در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمد نزد ما و فرمود:

«إن الله تعالى باهى بكم الملائكة عامه وغفر لكم عامه وغفر لكم عاده و لعليّ خاصّه و انى رسول الله غير محاب لقرابتي ان السعيد كل السعيد من احب علياً في حياته و بعد موته و ان الشقى من ابغض علياً في حياته و بعد مماته.»

(خدای عزوجل مباحات می کند به شماها ملائکه را عموماً و آمرزیده شماها را عموماً و علی را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون این که نظر محبت و دوستی به خویشانم داشته باشم. به درستی که سعید با تمام سعادت کسی است که دوست بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کسی است که دشمن بدارد علی را در

ص: ۴۹

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۵، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۴۵ و ۱۴۶، ح ۳۶۴۵۸، کتاب الفضائل. فضائل علی رضی الله عنه، محمد الجزری الدمشقی الشافعی در اسنی المطالب، ص ۷۰ ح ۲۳، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۲، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه و در ریاض النضره، ۳/۱۹۱، باب ۴، فصل ۹، به همین حدیث اشاره کرده اند.

حیات و بعد از وفاتش).

و نیز در همان کتاب ها(۱) خبر مفصلی را که گمان می کنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم نقل می نمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که در آخر آن خبر به علی علیه السلام فرمود:

«كذب من زعم انه يحبني و هو مبغضك يا علي من احبك فقد احبني و من احبني احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضك فقد ابغضني و من ابغضني ابغضه الله و ادخله النار»

(دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد. یا علی کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست دارد داخل بهشت می کند و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن بدارد داخل آتش می کند.)

### **دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد**

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل

ص: ۵۰

---

۱- نظم در السمطين، زرندي، ص ۱۰۳، سمط ۱، قسم ۲، مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب، ذكر اخاه النبي صلي الله عليه وآله علياً. و نیز ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۵۸۹، فصل ۱، فصل في ذكر مناقبه الحسنه... همین حدیث را نقل کرده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۸، رقم ۴۹۳۲، شرح حال امیر المؤمنین، حدیث را این گونه نقل کرده است: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعليّ: من زعم انه يحبني و يبغضك.

می نماید که رسول اکرم علیه السلام به علی علیه السلام فرمود:

«حبك ايمان و بغضك نفاق و اول من يدخل الجنة محبك و اول من يدخل النار مبغضك.»

(دوستی تو یا علی ایمان است و دشمنی تو نفاق و اول کسی که وارد بهشت می شود دوست تو می باشد و اول کسی که وارد آتش می شود دشمن تو می باشد.)

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سید از موده القربی و حموینی در فرائد نقل می کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود:

«لا- يحب عليا الا مؤمن و لا يبغضه الا كافر.»<sup>(۱)</sup> و جای دیگر فرمود: «لا يحب الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق» (علی را دوست نمی دارد مگر مؤمن و او را دشمن نمی دارد مگر کافر. آن گاه فرمود تو را دوست نمی دارد یا علی مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.)

ص: ۵۱

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده سوم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی) ۲/۲۷۳، ح ۷۸۱، باب ۵). فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۳۳، ح ۹۵، باب ۲۲. همچنين ابی عیلى در مسند، ۱۲/۳۶۲، ح ۶۹۳۱، مسند ام سلمه؛ طبرانی در معجم الکبير، ۲۳/۳۷۵، احادیث ام مساور الحمیری عن ام سلمه؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۵۹۹، ح ۳۲۸۸۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ مزی در تهذیب الکمال، ۱۵/۲۳۳، رقم ۳۳۹۰، شرح حال عبد الله بن عبد الرحمن البصری المعروف بالرومی؛ صاحبی شامی سبل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۹۵، جماع ابواب ذکر العشرة الذین شهد لهم رسول الله صلی الله علیه و آله بالجنة، باب ۱۰، فضائل امیر المؤمنین، این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.



و محمد بن یوسف گنجی در صفحه ۱۱۹ کفایه الطالب (۱) ضمن باب ۶۲ نقلاً از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حدیفه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «علی خیر البشر من ابی فقد کفر» (علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید و قبول نکند، کافر است).

و نیز از عطا (۲) روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی علیه السلام را گفت:

«ذاک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر.»

(علی بهترین بشر است. شک در این معنی نمی نماید مگر کافر.)

ومی گوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی علیه السلام است در مجلد پنجاهم همین خبر را از عایشه نقل نموده و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السئول (۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۴) از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل می نمایند که گفت:

ص: ۵۲

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۵، باب ۶۲، و نیز مناوی در کنوز الحقائق، ۱/۳۸۶، ح ۴۷۷۲، حرف العین؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی، همین حدیث را نقل کرده اند. علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۶، باب ۶۲. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۶، باب فضائل علی، ذکر انه من خیر البشر، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۷۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن حبان در الثقات، ۹/۲۸۱، یوسف بن عیسی المزنی به همین حدیث اشاره کرده اند.

۳- مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه...

۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۷، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۸، ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۶/۲۹۵، رقم ۲۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی، محمد الجزری شافعی در اسنی المطالب، ص ۵۶؛ سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص ۳۵، حدیث فی محبته؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۱، قسم ۱، فضائل علی، ذکر الحدیث علی محبته و الزجر عن بغضه؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۰۲، سمط ۱، قسم ۲، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸۵، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ذهنی در تذکره الحفاظ، ۲/۶۷۳، شرح حال عبید العجلی؛ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۷۱، ح ۱۱۴۶، فضائل امیر المؤمنین، من فضائل علی عنه من حدیث ابی بکر بن مالک عن شیوخه غیر عبد الله؛ خوارزمی در مناقب، ص ۳۳۲، ح ۳۵۳، فصل ۱۹ به همین حدیث اشاره کرده اند.

«ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا يبغضهم عليا»

(ما در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله منافقين را به بغض و كينه على مى شناختيم)

و نیز در فصول المهمه نقل مى نمايد كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود به امير المؤمنين عليه السلام:

«حربك حربى و دمك دمنى و انا حرب لمن حاربك لا يحبك الا طاهر الولاده و لا يبغضك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق»

(يا على جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است. خون تو خون من است و من در جنگم با كسى كه با تو جنگ نمايد يا على دوست نمى دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمى دارد تو را مگر كسى كه ولادتش ناپاك بوده و دوست نمى دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمى دارد تو را مگر منافق.)

شيخ: اين قبيل اخبار، اختصاص به على كرم الله وجهه ندارد؛ بلكه در باره خلفاء راشدين رضى الله عنهم هم وارد شده است.

داعی: ممکن است از آن اخبار نمونه ای بیان فرمایید تا کشف حقیقت گردد؟

شیخ: عبد الرحمن بن مالک مغول، به سند خود از جابر نقل می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یبغضن ابابکر و عمر مؤمن و لا یحبهما منافق»

داعی: باز هم بیان جناب عالی موجب تعجب گردید. آقای من، مگر فراموش فرمودید قرارداد شب اول را که بنا شد استشهاد ما به احادیث یک طرفه نباشد؛ حال هم که می خواهید استشهاد یک طرفه نمایید، به احادیث صحیح الاسناد بنمایید نه به قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذاب و ضاع.

شیخ: شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی را از ما بشنوید به نحو اهانت رد نمایید؟

داعی: متأسفانه داعی تنها ردّ ننموده، بلکه اکابر علمای خودتان هم ردّ نموده اند.

خوب است مراجعه نمایید به میزان الاعتدال (۱) ذهبی صفحه ۲۳۶، جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی (۲) و ببینید که از بسیاری از ائمه جرح و تعدیل در

ص: ۵۴

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۴/۳۱۱، رقم ۴۹۵۴، شرح حال عبد الرحمن بن مالک بن مغول. ذهبی می نویسد: «قال احمد و الدار قطنی: متروک. و قال ابو داود: کذاب و قال مره: یضع الحدیث و قال النسائی و غیره: لیس بثقه.»

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۰/۲۳۶ و ۲۳۷، رقم ۵۳۶۲، شرح حال عبد الرحمن بن مالک بن مغول. خطیب بغدادی چنین می نویسد: حدثنا عبد الرحمن بن مالک بن مغول عن الاعمش عن ابی سفیان عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا یبغض ابابکر و عمر مؤمن و لا یحبهما منافق.» «قال سمعت یحیی بن معین یقول: عبد الرحمن بن مالک بن مغول قد رأیته و لیس بثقه... کذاب... کذاباً أفکاً... ضعیف الامر جداً... آیه من آیات کذاب... کان یضع الحدیث... لیس بثقه... متروک»

شرح حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که «انه کذاب افاک و ضاع لا یشک فيه احد.»

یعنی به درستی که عبد الرحمن مذکور، دروغگو و تهمت زننده و وضع و جعل کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این خبر یک طرفه شما از یک مرد دروغگوی جعل برابری می کند با آن همه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره نمودم.

خوب است مراجعه نمایید به صفحه ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و صفحه ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین صفحه ۲۹۹، جلد دوم جامع ترمذی (۱) و صفحه ۴۶ جلد سیم استیعاب (۲) ابن عبد البر و صفحه ۲۹۵ جلد ششم حلیه الاولیاء (۳) حافظ ابو نعیم و صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۴) محمد بن

ص: ۵۵

- 
- ۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.
  - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۱۰، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.
  - ۳- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۶/۲۹۵، رقم ۳۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی.
  - ۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه...

طلحه شافعی و صفحه ۱۲۶ فصول المهمه (۱) ابن صباغ مالکی و ببینید که هر یک به عبارت مختلفه از ابوذر غفاری نقل نموده اند که گفت:

«ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا بثلاث، بتكذيبهم الله و رسوله و التخلف عن الصلاة و بغضهم على بن ابي طالب عليه السلام.»

«و عن ابي سعيد الخدري قال: كنا نعرف المنافقين ببغضهم علياً»

«وما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا ببغضهم علياً»

(ما منافقين را در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله نمی شناختیم مگر به سه علامت: ۱- تکذیب نمودن خدا و پیغمبر. ۲- تخلف نمودن از نماز. ۳- دشمنی با علی علیه السلام)

و نیز امام احمد حنبل در صفحه ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند (۲) و ابن عبد البر صفحه ۳۷ جلد سیم استیعاب (۳) و احمد خطیب بغدادی در صفحه ۴۲۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد (۴)، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۵) و امام نسائی در

ص: ۵۶

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۷، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... این حدیث گاهی به صورت کامل نقل شده همچنانکه علاوه بر ابن صباغ، حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۹، ح ۴۶۴۳، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین و متقی هندی در کنز العمال ۱۳/۱۰۶، ح ۳۶۳۴۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، به آن اشاره کرده اند. و گاهی قسمت آخر حدیث به الفاظ گوناگون و به عنوان حدیث مستقل نقل شده است که به برخی از آن منابع اشاره کردیم.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ۱/۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸، مسند علی بن ابی طالب.

۳- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۰، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۴۱۷، رقم ۴۵۲۳، شرح حال الربیع بن سهل الفزاری.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳، (لو ضربت خیشوم المؤمن).

صفحه ۱۱۷ جلد هشتم سنن (۱) و صفحه ۲۷ خصائص العلوی (۲) و حموینی در باب ۲۲ فرائد (۳) و ابن حجر در صفحه ۵۰۹، جلد دوم اصابه (۴) و حافظ ابو نعیم در صفحه ۱۸۵ جلد چهارم حلیه الاولیاء (۵) و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۵ تذکره و سیوطی در صفحه ۱۵۲ و ۴۰۸، جامع الکبیر و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۶) و ترمذی در صفحه ۱۳ جلد دوم جامع (۷) به عبارات مختلفه، گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی لا یحبک منافق و لا یبغضک مؤمن»، «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق»، «لا یحب علیاً المنافق و لا یبغضه مؤمن»

(یا علی منافق تو را دوست نمی دارد مؤمن تو را

دشمن نمی دارد. تو را

ص: ۵۷

- 
- ۱- سنن الکبری، نسائی، ۵/۱۳۷، ح ۸۴۸۷، کتاب الخصائص، الفرق بین المؤمن و المنافق.
  - ۲- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، حب علی یفرق بین المؤمن و الکافر.
  - ۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۳۱، ح ۹۲، سمط ۱، باب ۲۲.
  - ۴- اصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۸، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب الهاشمی.
  - ۵- حلیه الاولیاء، ابی نعیم الاصفهانی، ۴/۱۸۵، رقم ۲۷۴، شرح حال زر بن حبیش؛ تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۳۵، حدیث فی محبته.
  - ۶- مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۸۳، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه....
  - ۷- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابی طالب، و نیز مسلم بن الحجاج در صحیح خود، ۱/۸۶، ح ۱۳۱، کتاب الایمان، باب ۳۳، باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان...؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۷۳، ذیل حدیث شماره ۳۷۰۷، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۵۸۶، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه...؛ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۸ به همین حدیث اشاره کرده اند.

دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق. دوست نمی دارد علی را منافق و دشمن نمی دارد او را مؤمن).

ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۴ جلد اول شرح نهج (۱) از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله نقل می نماید که گوید:

«وقد اتفقت الاخبار الصحيحة التي لا ريب فيها عند المحدثين على ان النبي صلى الله عليه وآله قال له: لا يبغضك الا منافق و لا يحبك الا مؤمن».

(اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحہ ای کہ شکی در صحت آن نمی باشد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ بہ علی علیہ السلام فرمود: دشمن نمی دارد تو را مگر منافق و دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن.)

و نیز (۲) در صفحه ۲۶۴ جلد چهارم، خطبه امیر المؤمنین علیہ السلام را نقل می نماید کہ فرمود:

«لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على أن يبغضني ما أبغضني ولو صببت الدنيا بجماتها على المنافق على أن يحبني ما أحبني. وذلك أنه قضى فانقضى على لسان النبي الأُمى صلى الله عليه وآله أنه قال: يا علي لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق»

(اگر با این شمشیر خود بر بینی مؤمن بزنم کہ مرا دشمن بدارد، هرگز مرا دشمن نمی دارد و اگر تمام دنیا را بدهم

به منافق کہ مرا دوست

ص: ۵۸

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۸۳، خطبه ۵۶، و من کلام له علیہ السلام لاصحابه. [فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی]

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳، (لو ضربت خيشوم المؤمن).

بدارد، هرگز مرا دوست نمی دارد و این همان است که بر زبان رسول خداصلی الله علیه وآله گذشت که فرمود: دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده. برای نمونه به مقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم منصفانه قضاوت فرمایید که قیام عایشه و جنگ با علی علیه السلام آیا جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده؟ آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را به جنگ علی علیه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت؟ بدیهی است احدی نمی گوید که جنگ بین دو نفر، روی محبت و دوستی می باشد. محققا روی بغض و عداوت بوده. آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد، رسول اکرم صلی الله علیه وآله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ علی قرار نداده؟ آیات تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المومنین و جنگ با علی علیه السلام چگونه خواهد شد؟

متمنی است بدون نظر حب و بغض، از روی انصاف قضاوت به حق نمایید.

عجبا! خبری به خاطر آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القربی(۱) از خود عایشه نقل نموده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله قد عهد الی من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار.»

(خداوند عهد نموده با من که بدانید هر کس خروج بر علی علیه السلام بنماید

ص: ۵۹

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده القربی، ۸ (با استفاده از ینایع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۷۵، ح ۷۸۹، باب ۵۶).



کافر است و جایگاه او در آتش می باشد.)

عجب آنکه وقتی به او اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی؟ عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد، گفت:

«نسیت هذا الحديث يوم الجمل حتى ذكرته بالبصره»

یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آن که در بصره یادم آمد.

شیخ: با چنین بیانی که خود می کنید پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید؟ بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان می باشد.

داعی: ممکن است داعی هم بگویم روز جمل که نائره حرب مشتمل بود حدیث را فراموش نموده، ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله منعش نمودند که حرکت بی جا مکن، زیرا مخالف با علی مخالفت با پیغمبر است؛ باز هم حدیث یادش نبود؟!

آیا مورخین (۱) خودتان که واقعه جمل را نوشتند یادآور نشدند که رسول

ص: ۶۰

---

۱- المصنف، ابن ابی شیبّه، ۸/۷۰۸، ح ۱۵، کتاب الجمل، فی مسیره عایشه و علی و طلحه و زبیر می نویسد: لما بلغت عائشه بعض مياه بنی عامر لیلا نبحت الکلاب علیها، فقالت: أی ماء هذا؟ قالوا: ماء الحوآب، فوقف فقلت: ما أظننی إلا راجعه، فقال لها طلحه والزبیر: مهلا رحمک الله، بل تقدمین فیراک المسلمون فیصلح الله ذات بینهم، قالت: ما أظننی إلا راجعه، إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله قال لنا ذات یوم: کیف یا حداکن تنبح علیها کلاب الحوآب. الحمد بن حنبل در مسند، ۶/۵۲ و ۹۷، مسند عایشه، حدیث را مانند ابن ابی شیبّه نقل کرده است: عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۱۱/۳۶۵، ح ۲۰۷۵۳، کتاب الجامع، باب الفتن، می نویسد: أیتکن تنبجها کلاب ماء کذا و کذا، یعنی الحوآب فلما خرجت عائشه إلی البصره نبحتها الکلاب، فقالت: ما اسم هذا الماء؟ فأخبروها، فقالت: ردونی، فأبى علیها ابن الزبیر. طبری در تاریخش، ۳/۴۷۵، ۴۷۶، حوادث سال ۳۶، شراء الحمل لعائشه رضی الله عنه و خبر کلاب الحوآب می نویسد: حدثنی العرفی صاحب الجمل قال بینما انا اسیر علی جمل... حتی طرقتنا ماء الحوآب فنبحتنا کلابها قالوا ای ماء هذه؟ قلت: ماء الحوآب. قال: فصرخت عائشه باعلی صوتها، ثم ضربت عضد بعیرها فأناخته، ثم قالت: انا و الله صاحبه کلاب الحوآب طورقا ردونی، تقول ذلك ثلاثا، فأناخت و اناخوا حولها و هم علی ذلك و هی تأبى... و سرت معهم حتی أتینا ماء الحوآب فنبحت علیها کلابها فقالت: کذا کذا فلما رأیت اختلاط امرهم انتفتلت و ارتحلوا فقال علی هل لک دلاله بنذی قار قلت: لعلى ادل الناس. و نیز درص ۴۸۵ از همین جلد می نویسد: ... فسمعت عائشه رضی الله عنها نباح الکلاب فقالت: ای ماء هذا؟ فقالوا: الحوآب. فقالت: انا لله و انا الیه راجعون انی لیهیة قد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول و عنده نساءه لیت شعری ایتکن تنبجها کلاب الحوآب فارادت الرجوع، فأتها عبد الله

بن الزبير فرعم انه قال: كذب من قال ان هذا الحوآب... ابو جعفر اسكافى در المعيار و الموازنه، ص ۵۵، و ۵۶، خطبه امير المؤمنين عليه السلام لما بلغه مسير طلحه و الزبير و عائشه عارت را چنين مى نويسد: «... قالت عائشه: أى ماء هذا؟ فقال محمد بن طلحه و عبد الله بن الزبير: هذا ماء الحوآب، فقالت عائشه: والله لا صحبتكم ردونى ردونى، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كأنى بكلاب ماء يدعى الحوآب قد نبحت على امرأه من نسائي وهى فى فئه باغيه، ثم قال: لعلك أنت يا حميراء...» ابن اثير در الكامل، ۳/۲۱۰، حوادث ۳۶، ذكر ابتداء وقعه الجمل، جريان را همانند طبرى نقل کرده است. ابن كثير در البدايه و النهايه، ۶/۲۳۶، ذكر اخباره عليه السلام عن الفتن الواقعه فى ايام عثمان، جريان را مانند ابن شيبه نقل کرده است. همچنين در ۷/۲۵۸، حوادث سلا ۳۶ هجرى، ابتداء وقعه جمل به همين جريان اشاره کرده است. متقى هندی در كنز العمال، ۳۳۴/۱۱، ح ۳۱۶۶۸ و ۳۱۶۷۱، كتاب الفتن، وقعه الجمل چنين نقل مى کند: عن عائشه أن النبى صلى الله عليه وآله قال لأزواجه: أيتكن التى تنبجها كلاب الحوآب؟ فلما مرت عائشه ببعض مياه بنى عامر ليلا نبحت الكلاب عليها فسألت عنه فقيل لها: هذا ماء الحوآب، فوفقت وقالت: ما أظننى إلا- راجعه، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال ذات يوم: كيف ياحداكن تنبج عليها كلاب الحوآب: قيل لها: يا أم المؤمنين! إنما تصلحين بين الناس. و در حديث ديگرى جريان را اين گونه نقل مى کند: عن طاوس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لنسائه ايتكن التى تنبجها كلا كذا و كذا؟ اياك يا حميراء ابن خلدون در تاريخش، ۲/۱۵۵، امر الجمل، مى نويسد: وسألوه عن دلالة الطريق فدلهم ومر بهم على الماء الحوآب فنبحتهم كلابه وسألوه عن الماء فعرفهم باسمه فقالت عائشه ردونى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وعنده نساؤه ليت شعري أيتكن تنبجها كلاب الحوآب... ذهبى در سير اعلام النبلاء ۲/۱۷۷، رقم ۱۹، شرح حال عايشه ام المؤمنين، جريان را مانند ابن ابى شيبه نقل مى کند.



اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: عایشه بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس نمایند. وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند سگ ها اطراف محل او را گرفته، پارس نمودند. سؤال نمود، اینجا کجا است؟ گفتند: حوآب. متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را بر پا نمود؟ آیا می توانید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟

منه دام علاء ان لا ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلک فی حیاتی و بعد الممات کما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم یعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الائمہ و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین کما فی الخبر حامداً مصلیاً مسلماً.

نوشتند یادآور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: عایشه بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس نمایند. وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند سگ ها اطراف محل او را گرفته، پارس نمودند. سؤال نمود، اینجا کجا است؟ گفتند: حوآب. متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را بر پا نمود؟ آیا می توانید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟

آیا این دلیل، لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که به هیچ آبی پاک نخواهد شد؟ چه آن که عالماً عامداً تمرد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب طلحه و زبیر را خورد و به جنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آن که خودش می گفت: پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده: هر کس با علی جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است!؟

آیا جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام (وصی و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه وآله) و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را، اول کار خلافت فراهم نمودن، آزار پیغمبر نبوده؟

مگر نه، در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذی علیاً فقد آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا.»

(کسی که اذیت نماید علی را، مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده. ای گروه مردم: کسی که اذیت کند علی را، در قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد.)

### کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست؟ پس چرا اعتراض به شیعیان می‌نمایید؟ آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف (از صحابه پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و قتل زیاده از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند به گردن مسبب و مؤسس جنگ نبوده است؟

علامه مسعودی در صفحه ۷ جلد دوم مروج الذهب (۱) به این عبارت نوشته:

«فقتل منهم سبعون رجلاً غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرامن بعد الاسر و هؤلاء الومن قتلوا ظلماً و فی الاسلام.»

(غیر از آن چه مجروح نمودند، هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند

ص: ۶۳

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۵۸، ذکر خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ذکر الاخبار عن یوم الجمل...

به کشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند).

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر (۱) و ابن اثیر (۲) و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند. یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنان چه در چاپ های جدید کتب علمای شما دست به تحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط می نمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمایید یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان برطرف کنید؛ زیرا شیعیان نمی گویند، مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده. به خدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند. فرق ما و شما این است که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه می نمایید و روی قاعده (حب الشیء یعمی و یصم) وقایع مهمه تاریخ را تطبیق با اخبار نمی نمایید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجهی به حقایق نمی نمایید و یا اگر می نمایید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را به طریقی تبرئه می نمایید که (یضحک به الثکلی) ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه می نگریم و اخبار وارده در کتب فریقن را تطبیق با وقایع

ص: ۶۴

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۸۵، حوادث سال ۳۶، قول عایشه و الله لأطلبن بدم عثمان.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۲۱۵، حوادث سال ۳۶، ذکر ابتداء وقعه الجمل. همچنین ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۲۶۰، حوادث سال ۳۶، ابتداء وقعه الجمل. و ابن خلدون در تاریخش، ۲/۱۵۷، امر الجمل. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۶۶، قتل اصحاب عثمان بن حنیف عمال علی علی البصره. و ابن عبد البر در استیعاب، ۱/۳۶۶، ۳۶۷، رقم ۵۴۰، شرح حال حکیم بن جبله، به همین جریان اشاره کرده اند.

نموده، قبول نفرمایید، خیلی هم ممنون خواهم شد.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. اما المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بوده است معصوم نبوده، البته فریب خورده خطایی از او سر زده، روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده؛ ولی بعد توبه نموده، خداوند هم از او گذشت فرمود.

داعی: اولاً- اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند. پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که «صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای به آنها اسباب هدایت می شود» به خودی خود باطل می گردد.

ثانیاً: فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود. این معنی ادعای محض است. قیام و جنگ به کشتار مسلمین عند العموم ثابت ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتکاء نمی باشد.

### **ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر**

ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنسا آرام نبوده، حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده. به قول شما توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده، پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط رسول الله صلی الله علیه وآله آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر می نماید؟

نه همان فقط رسول خدا را می رنجاند و می آزارد و یا سوار شتر شده، مانند زنان دوره جاهلیت و به جنگ وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوییم با زندگان

مخالفت و ضدیت داشته، بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، امام حسن علیه السّلام را گرفت، چنانچه اکابر علماء و مورخین خوتان نوشته اند مخصوصا یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۱۲۲ تذکره خواص الامه (۱) و علامه مسعودی صحاب مروج الذهب در صفحه ۱۳۶ اثبات الوصیه (۲) و ابن ابی الحدید در اول صفحه ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۳) نقلا از ابوالفرج و یحیی بن

ص: ۶۶

۱- تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۱۹۳، باب ۸، فی ذکر الحسن علیه السّلام، سبب موته علیه السّلام. سبط ابن الجوزی می نویسد: قال ابن سعد عن الواقدی لما احتضر الحسن قال ادفنونی عند ابي یعنی رسول الله صفأراد الحسين علیه السّلام ان یدفنه فی حجره رسول الله صلی الله علیه وآله فقامت بنو أمیه و مروان بن الحکم و سعید بن العاص و کان والیا علی المدینة فمنعوه وقامت بنو هاشم لتقاتلهم فقال أبو هريره أ رأیتم لو مات ابن لموسی أ ما کان یدفن مع أبيه قال ابن سعد ومنهم أيضا عائشه وقالت لا یدفن مع رسول الله صلی الله علیه وآله أحد.

۲- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۴، فی احوال الحسن علیه السّلام. مسعودی می نویسد: و کان الحسين علیه السّلام قد عزم علی دفنه مع رسول الله صلی الله علیه وآله فمئعت عائشه من ذلك، فركبت بغله لها و خرجت تولى الناس علیه و تحرضهم، فلما رأى احسين علیه السّلام ذلك دفنه بالبيع. و روى ان ابن عباس لقيها منصرفه الى انزلها فقال لها: أما كفاك ان يقال يوم الجمل حتى يقال يوم البغل؛ يوما على الجمل و يوما على بغل بارزه عن حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله تريدین اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو كره المشكرون انا لله و انا اليه راجعون. فقالت له: اليك عنى اف لك.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۷/۲۱۶، نامه ۶۲، (و من كتاب له علیه السّلام الى اهل مصر مع مالك الاشر...)، طعن ۸، ابن ابی الحدید می نویسد: «إن الحسن علیه السّلام استأذن عائشه فی أن یدفن فی البيت حتى منعه مروان و سعید بن العاص، لأن هذه مكابره منه ظاهره، فان المانع للحسن علیه السّلام من ذلك لم يكن إلا عائشه، ولعل من ذكره من مروان و سعید و غیرهما أعانها و اتبع فی ذلك أمرهما، و روى أنها خرجت فی ذلك اليوم على بغل حتى قال ابن عباس: يوما على بغل و يوما على جمل! فكيف تأذن عائشه فی ذلك، وهى مالكة الموضع على قولهم.



الحسن صاحب كتاب النسب و محمد خداوندشاه در جلد دوم روضه الصفا(۱) و واقدي و منوفی احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی(۲) و ابن شحنه در روضه

المناظر(۳) و ابو الفداء(۴) و دیگران در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آن حضرت را حرکت دادند، عایشه سوار بر قاطر شد با جماعتی از بنی امیه و غلامان، آنها سر راه بر جنازه بستند. گفتند: نمی گذاریم امام حسن را پهلوی قبر پیغمبر دفن نماید. ابن عباس به روایت مسعودی گفت:

«اما كفناك ان يقال يوم الجمل حتى يقال يوم البغل؛ يوما على بغل بارزه عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو كره المشركون- انا لله و انا اليه راجعون.»

ص: ۶۷

---

۱- روضه الصفا، خاوند شاه، ۴/۲۰۸۰، ذکر مناقب امام حسن علیه السلام.

۲- الفتوح، ابن اعثم الكوفی، ۴/۳۲۰، وفاة حسن بن علی بن ابی طالب. ابن اعثم جریان را این گونه نقل کرده است: أراد الإمام الحسين أن يدفنه في الروضة المباركة بجانب جده الأكرم. ولكن سعيد بن العاص والي المدينة أرسل إلى أم المؤمنين الصديقة لكي تمنع في هذا الدفن. وفعلا قام جمع من العثمانيين بالمعارضه فقابلتهم فرقه من الشيعة وكادت تنشب فتنه بين الفريقين.

۳- روضه المناظر، ابن شحنه، حوادث سال ۵۰ هجری (حاشیه مروج الذهب، ۱/۲۲۵). ابن شحنه می نویسد: «وكان اوصى ابن يدفن عند جده عليه السلام فمنعت من ذلك عائشه.»

۴- المختصر في اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۸۳، حوادث سال ۴۱ هجری، ذکر تسليم الحسن الامر الى معاوية. ابو الفداء جریان را این گونه نقل می کند: وكان الحسن قد أوصى أن يدفن عند جده رسول الله صلى الله عليه وآله فلما توفي أرادوا ذلك وكان على المدينة مروان بن الحكم من قبل معاوية فمنع من ذلك وكاد يقع بين بنى أميه وبين بنى هاشم بسبب ذلك فتنه فقالت عائشه رضى الله عنها: البيت بيتي ولا آذن أن يدفن فيه فدفن بالبقيع ولما بلغ معاوية موت الحسن خر ساجداً.

«تعجب است عایشه از حال تو آیا کفایت نمی کند تو را روز جمل (یعنی سورا شدی به میدان جنگ آمدی) تا این که بگویند مردم روز استر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) یک روز سوار بر شتر و یک روز سوار بر استر شده، حجاب رسول خداصلی الله علیه وآله را پاره کردی. تصمیم داری نور خدا را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را به حد کمال می رساند هرچند مکره طبع مشرکین باشد.)

و بعضی نوشتند به او فرمود:

تَجَمَّلْتَ تَبَعْلَتْ

وَإِنْ عَشْتِ تَفَيْلَتْ

لَكَ تِسْعٌ مِنَ الثَّمَنِ

وَ فِي الْكُلِّ تَصَرَّفَتْ

(گاهی سوار شتر و روزی سوار استر می شوی اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد (کنایه از این که به جنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه تو از هشت یک فقط نه یکی داری و عدوانا تمام را تصرف کردی)

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند، حضرت امام حسین علیه السلام جلوگیری نمود فرمود: «برادرم وصیت نموده حاضر نیستم به قدر شاخ حجامتی در عقب جنازه من خون ریخته گردد» فلذا به امر آن حضرت برگرداندند جنازه را در بقیع دفن نمودند.

### سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

اگر توبه عایشه صحت دارد و بر جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، سجده شکر به جای آورد؟ چنانچه ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آن حضرت

ص: ۶۸

در مقاتل الطالبیین (۱) آورده «لما ان جاء عایشه قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدت»

(چون خبر قتل و شهادت امیر المومنین علیه السلام به عایشه رسید سجده شکر نمود)

اگر واقعا توبه نموده و پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود؟ چنان چه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهارم هجری تاریخ (۲) خود ابو الفرج اصفهانی در آخر حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیین (۳) آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی به او داد گفت:

فالت عصاها و استقرت بها النوی

کما قر عینا بالایاب المسافر

القاء عصا کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر می باشد که وقتی آدمی در مکان معینی قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته می شود القی عصاه (چنان چه مسکویه در تجارب الامم (۴) و دمیری در حیات الحیوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ

ص: ۶۹

۱- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۵۵، رقم ۳، اواخر شرح حال علی بن ابی طالب.

۲- تاریخ طبری، ۴/۱۱۵، حوادث سال ۴۰، ذکر الخبر عن سبب قتله و مقتله

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۵۵، اواخر شرح حال علی بن ابی طالب.

۴- تجارب الامم، ابن مسکویه، ۱/۳۶۹، خلافة علی بن ابی طالب، ما قالته عائشه فی قتل علی. و نیز باعونی دمشقی شافعی در جواهر المطالب، ۲/۱۰۴ و ۱۰۵، باب ۵۹، فی ذکر وصیته الاخیره علی الاقتصار؛ ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۹۴، حوادث سال ۴۰، ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، سبط ابن الجوزی؛ در تذکره الخواص، ص ۱۶۵، باب ۷، ذکر صفة مقتله و سبب؛ ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۲۹، رقم ۳، شرح حال علی بن ابی طالب، ذکر علی و معاویه و تحکیم الحکمین، به همین جهت اشاره کرده اند.

وسینه ام باز و فکرم راحت شد، چون پیوسته انتظار هم چو خیری داشتم، مانند کسی که انتظار مسافر خود داشته باشد که آمدن مسافر چشم هایش روشن و قلبش آرام گردد!

پس من هم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد! آنگاه از خبر آورنده سؤال کرد که چه کس او را به قتل رسانید؟ گفتند: عبد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله بنی مراد. فوری گفت:

«فان یک نائياً فلقد نعاہ غلام لیس فی فمه التراب»

یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود گفت: آیا سزاوار است در باره علی علیه السّلام این قسم خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگویی و اظهار فرح و شادمانی بنمایی؟ دید بد شد در جواب گفت:

به خود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی این طور گفتم، چنان چه باز این حالت به من دست دهد باز گو نمایم، مرا یاد آور شوید تا نگویم.

خوب است آقایان حب و بغض را کنار بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه، حقیقت نداشته بلکه تا دم مرگ به دشمنی خود باقی بوده است و الا اظهار فرح و سجده شکر نمی نمود.

آقایان محترم! این اعمال را حمل به چه چیز می نمایید؟ آیا جز این است که ام المؤمنین زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته؟

مطلب دیگری یاد آمد، شما آقایان انتقاد از شیعیان می نمایید و با نظر بغضاء

به آنها می نگرید که چرا به خلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء خودتان نقل نموده اند واگو می نمایند.

### کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

اگر از این جهت هم شده باید به ام المؤمنین عایشه خوش بین نباشید چه آن که عموم اکابر علماء و مورخین خودتان مانند: ابن ابی الحدید در صفحه ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی در صفحه ۳۶ تذکره خواص الامه (۲) و ابن جریر (۳) و ابن عساکر و ابن اثیر (۴) و دیگران از علماء و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی می کرد تا آنجا که فریاد می زد:

«اقتلوا نعثلا قتله الله، فقد كفر.»

(بکشید این پیر خرفت (یعنی عثمان) را، خدا بکشد او را پس به تحقیق کافر شده است).

ولی همین که عثمان کشته شد، از روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت:

ص: ۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ۶/۲۱۵، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء)

۲- تذکره خواص، سبط ابن جوزی، ص ۶۶، باب ۴، حدیث مسیر علی علیه السلام الی البصره.

۳- تاریخ الطبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه، و الله لأطلبن بدم عثمان.

۴- النهایه، ابن اثیر، ۵/۷۹، و ۸۰، باب النون مع العین، نعثل. توهین های صحابه به یکدیگر و بالاخص جسارتهای عایشه به عثمان، درمجلس هشتم به طور مفصل بررسی شد.

«قتل عثمان مظلوما و الله لأطلبن بدمه فقوموا معي» (۱)

(عثمان مظلوم کشته شد و به خدا سوگند مطالبه خون او را می کنم پس قیام کنید و مرا یاری نمایید.)

ابن ابی الحدید (۲) می نویسد:

«ان عایشه كانت من اشد الناس على عثمان حتى انها اخرجت ثوبا من ثياب رسول الله صلى الله عليه وآله فنصبته في منزلها و كانت تقول للداخلين اليها هذا ثوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبيل و عثمان قد ابلى سنته.»

(به درستی که عایشه از همه مردم نسبت به عثمان دشمن تر بود، تا آنجا که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزل خود آویخته و به واردین اظهار می کرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آن حضرت را کهنه و از کار انداخت.)

و نیز ابن ابی الحدید (۳) گوید: وقتی در مکه خبر قتل عثمان به عایشه رسید گفت:

ص: ۷۲

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶ هجری، قول عائشه و الله لأطلبن بدم عثمان؛ تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۶۶، باب ۴، حدیث مسیر علی علیه السلام الی البصرة.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۵، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء) و نیز ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱/۴۲۰ و ۴۳۴، خروج عائشه الی الحجاج لما حوصر عثمان، می نویسد: و كانت عائشه تمرض علی قتل عثمان جهدها و طاقتها و تقول: ايها الناس! هذا قميص رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبيل و بليت سنته، اقتلوا نعتلاً، قتل الله نعتلاً.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۶، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء).

«ابعده الله ذلك بما قدمت يداه و ما الله بظلام للعبيد»

(خداوند او را از رحمت دور گرداند، به سبب کردار ناپسندیده ای که به اختیار خود به یادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم بر بندگان نمی کند (آن که را عذاب کند کیفر کردار اوست))

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت به خلیفه عثمان می شنوید، ابتدا متأثر نمی شوید؛ ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بی چاره بشنوید، فوری حکم رفض و کفر به آنها داده، قتلشان را واجب می کنید!

پس باید نظر، پاک باشد. اگر بد بینی به میان آمد، همه عیبی از آن بیرون می آید. آن چه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت به مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان به آن حضرت بیعت نمودند گفت:

«لوددت ان السماء انطبقت على الارض ان اتم هذا قتلوا ابن عثمان مظلوماً»<sup>(۱)</sup>

(اگر امر خلافت علی به آخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید

ص: ۷۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۶، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء). و نیز طبری در تاریخش، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه و الله لأطلبن بدم عثمان می نویسد: «فقلت: و الله لیت ان هذه انطبقت على هذا ان تم الامر لصاحبك ردونی ردونی فانصرخت الی مکه و هی تقول قتل و الله عثمان مظلوما...» ابن اثیر در الکامل، ۳/۲۰۶، حوادث سال ۳۶ هجری، ذکر ابتداء وقعه جمل نیز به همین جریان اشاره کرده است.

دوست می دارم که آسمان به زمین آید و جهان فانی گردد.)

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد، تلون ام المؤمنین عایشه را نمی رساند؟

شیخ: این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است.

یکی از آن که عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آن روز متوجه به مقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده؛ چنانچه خودش گفت: فراموش نمودم و در بصره یادم آمد.

ثانیاً: توبه نمود. قطعاً خداوند از گذشته ها می گذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد می کند.

داعی: در موضوع توبه تکرار گفتار نمی کنم و نمی گویم خون آن همه مسلمانان بی گناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده، چگونه بدون محاکمه می گذرد.

صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است ولی فی موضع العفو و الرحمة و اشدّ المعقابین فی موضع النکال و النقمه (خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بعکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد، سخت ترین عقوبت ها را در موقع نقت و سختی می کند.)

علاوه تا دم مرگ، خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده. فلذا بنا بر آن چه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، وصیت نموده مرا پهلوی پیغمبر دفن نمایید؛ چه آن که خود می دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ظاهر



ساختم! چنان که حاکم در مستدرک (۱) و ابن قتیبه در معارف (۲) و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب اعلام به سیره النبی

و ابن البیع نیشابوری و دیگران (۳) نقل نموده اند که عایشه به عبد الله زبیر وصیت کرد:

«ادفونی مع اخواتی بالبقیع فانی قد احدث امورا بعده»

(دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع زیرا من بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله ایجاد و احداث امور نمودم).

اما این که فرمودید: ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره به یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار به خاطر نداشت، اشتباه فرمودید. خوب است کتب معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا به اشتباه خود پی ببرید. مخصوصاً از صفحه ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) ابن ابی الحدید را مطالعه

ص: ۷۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۷، ح ۶۷۱۷، کتاب معرفه الصحابه، ذکر الصحایات من ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله و غیرهن. حاکم نیشابوری این گونه نقل می کند: «عن قیس بن ابن حازم قال: قالت عائشه رضی الله عنه و کانت تحدث نفسها ان تدفن فی بیتها مع رسول الله صلی الله علیه وآله و ابی بکر فقالت: انی احدثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله حدثاً، ادفونی مع ازواجه فدفنت بالبقیع.

۲- المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۳۴، نسبت رسول الله صلی الله علیه وآله، ازواج النبی صلی الله علیه وآله.

۳- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۸/۵۹، ذکر ازواج النبی، شرح حال عائشه بنت ابی بکر... همچنین ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۷۰۸، ح ۱۶، کتاب الجمل، فی مسیر عائشه و علی و طلحه و الزبیر؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۹۳، رقم ۱۹، شرح حال عائشه، همین کلمات را از عایشه نقل کرده اند.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۷، خطبه ۷۹، (و من کلام له صلی الله علیه وآله بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء) اخبار عائشه فی خروجها من مکه الی البصره بعد مقتل عثمان. ابن ابی الحدید را این گونه نقل کرده است: قال ابو مخنف: جائت عائشه الی ام سلمه قال ابو مخنف: جاءت عائشه الی أم سلمه تخادعها علی الخروج للطلب بدم عثمان، فقالت لها: یا بنت ابی أمیه، أنت أول مهاجره من أزواج رسول الله صلی الله علیه وآله، وأنت كبره أمهات المؤمنین، وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقسم لنا من بیتك، وکان جبریل أكثر ما یكون فی منزلك، فقالت أم سلمه: لأمر ما قلت هذه المقاله، فقالت عائشه: إن عبد الله أخبرني أن القوم استتابوا عثمان، فلما تاب قتلوه صائماً في شهر حرام، وقد عزمتم على الخروج إلى البصره ومعى الزبیر، وطلحه، فأخرجی معنا، لعل الله أن یصلح هذا الامر علی أیدینا بنا، فقالت أم سلمه: إنك كنت بالأمس تحرضین علی عثمان، وتقولین فیہ أخبث القول، وما كان اسمه عندك إلا نعثلاً، وإنك لتعرفین منزله علی بن أبی طالب عند رسول الله صلی الله علیه وآله، أفأذکرک؟ قالت: نعم، قالت: أتذکرین یوم أقبل علیہ السّلام ونحن معه، حتی إذا هبط من قدید ذات الشمال، خلا- بعلی یناجیه، فأطال، فأردت أن تهجمی علیهما، فنهیتک فعصیتنی، فهجمت علیهما، فما لبثت أن رجعت باکیه، فقلت: ما شأنک؟ فقلت: إني هجمت علیهما وهما یتناجیان، فقلت لعلی، لیس لی من رسول الله إلا- یوم من تسعه، أيام، أفما تدعنی یا بن أبی طالب ویومی! فأقبل رسول الله صلی الله علیه وآله علی، وهو غضبان محمر الوجه، فقال: ارجعی وراءك، والله

لا- يبغضه أحد من أهل بيتي ولا- من غيرهم من الناس إلا وهو خارج من الايمان، فرجعت نادمه ساقطه: قالت عائشه: نعم أذكر ذلك. قالت: وأذكرك أيضا، كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وأنت تغسلين رأسه، وأنا أحيس له حيسا، وكان الحيس يعجبه، فرفع رأسه، وقال: «يا ليت شعري، أيتكن صاحبه الجمل الا- ذنب، تنبجها كلاب الحوآب، فتكون ناكبه عن الصراط!»، فرفعت يدي من الحيس، فقلت: أعوذ بالله وبرسوله من ذلك، ثم ضرب على ظهرك، وقال: «إياك أن تكونيها»، ثم قال: «يا بنت أبي أميه إياك أن تكونيها يا حميراء، أما أنا فقد أنذرتك»، قالت عائشه: نعم، أذكر هذا. قالت: وإذ كرك أيضا كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى سفر له، وكان على يتعاهد نعلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيخصفها، ويتعاهد أثوابه فيغسلها، فنقبت له نعل، فأخذها يومئذ يخصفها، وقعد فى ظل سمره، وجاء أبوك ومعه عمر، فاستأذنا عليه، فقمنا إلى الحجاب، ودخلا يحادثانه فيما أراد، ثم قالوا: يا رسول الله، إنا لا ندرى قدر ما تصحبنا، فلو أعلمتنا من يستخلف علينا، ليكون لنا بعدك مفزعا؟ فقال لهما: أما إنى قد أرى مكانه، ولو فعلت لتفرقتم عنه، كما تفرقت بنو إسرائيل عن هارون بن عمران، فسكتا ثم خرجا، فلما خرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله قلت له، وكنت أجرا عليه منا: من كنت يا رسول الله مستخلفا عليهم؟ فقال: خاصف النعل، فنظرنا فلم نر أحدا إلا عليا، فقلت: يا رسول الله، ما أرى إلا عليا فقال هو ذاك، فقالت عائشه: نعم، أذكر ذلك، فقالت: فأى خروج تخرجين بعد هذا؟ فقالت: إنما أخرج للاصلاح بين الناس وأرجو فيه الاجر إن شاء الله، فقالت: أنت ورأيك. فانصرفت عائشه عنها، وكتبت أم سلمه بما قالت وقيل لها إلى على عليه السلام.



فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد. اینک برای روشن شدن مطلب به بعضی از مندرجات کتاب اشاره می‌نمایم.

### نصایح ام سلمه به عایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل می‌نماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج به مکه مشرف بود. وقتی شنید عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر به نقل مناقب علی علیه السلام می‌نمود. عایشه به ملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده، با خود همدست نموده، به بصره بروند.

ام سلمه فرمود: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می‌دادی و مذمت می‌نمودی و او را نعتل می‌خواندی و حالا به خونخواهی او درمقابل علی علیه السلام برخاسته‌ای؟ آیا از فضایل آن حضرت غافل‌ی؟ اگر یادت رفته من اینک یاد آوری می‌نمایم.

### یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه

یادت بیاید که من با رسول خداصلی الله علیه وآله به حجره تو آمدم در آن بین علی وارد شد و با پیغمبرصلی الله علیه وآله نجوی نمود و نجوی طول کشید، تو خواستی به آن حضرت هجمه نمایی من منعت کردم، گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتی: در هر نه روز یک روز نوبت من است آن هم تو آمده‌ای و پیغمبرصلی الله علیه وآله را

مشغول نموده ای. رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک در حالتی که صورت مبارکش سرخ شده بود به تو فرمود:

«ارجعی وارثک و الله لا یبغضه أحد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الا و هو خارج من الایمان»

(برگرد به عقب. به خدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر آنها از مردم با علی علیه السلام دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است.)

پس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: بلی یادم هست!

ام سلمه فرمود: یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو می دادی و من غذای حییس تهیه می نمودم. آن حضرت سر مبارک بلند نمود و فرمود:

«کدام یک از شما صاحب شتر گنه کارید که سگ‌های حوآب بر او پارس نمایند و بر روی پل صراط به رو افتاده گردد؟»

من دستم را از حییس برداشته عرض کردم: یا رسول الله پناه می برم به خدا و به رسول خدا از این امر، آنگاه دست بر پشت تو زده فرمود:

«پرهیز از آنکه تو باشی آن کس که این عمل کند.»

عایشه گفت: بلی یادم هست!!

ام سلمه گفت: یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم، روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را می دوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم، ناگاه پدرت ابی بکر به اتفاق عمر آمدند، اجازه خواستند من و تو رفتیم عقب پرده، آنها نشستند، بعد از گفتگوی چندی گفتند:

«یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو تصحبنا فلو اعلمتنا من

يستخلف علينا ليكون لنا بعدك مفزعا فقال لهما اما اني قد راى مكانه و لو فعلت لتهزقتم عنه كما تفرقت بنو اسرائيل عن هارون بن عمران فسكتا ثم خرجا.»

ما حصل معنی آن که عرض کردند: ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم فلهدذا تمنا داریم ما را تعلیم دهید و بفرمایید چه کس خلیفه و جانشین شما بر ما می باشد که بعد از شما مفزع و پناه گاه ما باشد؟

حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود: من به مقام و مرتبه و مکان او را می شناسم (یعنی جانشین خود را) ولی فعلا اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق می شوید؛ هم چنان که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند. پس ساکت گردیده و بیرون رفتند.

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم، من عرض کردم:

«یا رسول الله من كنت مستخلفا عليهم؟ فقال: خاصف النعل فنزلنا فلم نر احداً الا علياً فقلت: يا رسول الله ما ارى الا علياً فقال: هو ذاك.»

(چه کسی بر آنها خلیفه می باشد؟ فرمود: آن کس که نعلین مرا پاره دوزی می کند. پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم و دیدیم جز علی علیه السلام کسی نبود. پس عرض کردم: یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم، فرمود: همان علی (خلیفه است))

عایشه گفت: بلی یادم هست.

ام سلمه گفت: پس بعد از این که این احادیث را می دانی کجا می روی؟ گفت: برای اصلاح بین مردم می روم!

پس آقایان تصدیق نمایند ام المؤمنین عایشه، فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده. عالماً عامداً قیام نمودن با آنکه ام سلمه به او یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مع ذلك متنبه نگردید. با اقرار به مقام و حقیقت امیر المؤمنین، حرکت نمود به سوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر به ریختن خون مسلمانان بسیار گردید!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل، بزرگترین نص و حجت است بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت، که وقتی ام سلمه عرض می کند: یا رسول الله کیست آن کسی که او را خلیفه قرار می دهی بعد از خود؟ فرمود: دوزنده نعلین من و آن جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبوده است.

گناه شیعیان فقط این است که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمی گیرند که ابی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار، خلیفه نامیده شد و بعد از او هم به طریق دیکتاتوری فردی و شوری عمرو عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السلام، ظاهراً مسند نشین خلافت گردیدند! (۱)

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند؛ یعنی عده ای از هم دستان آنها

ص: ۸۰

---

۱- صحیح بخاری، ۸/۲۶، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الردة، باب رجم الجلی. و ۴/۱۹۴ باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ السنن الکبری، بیهقی، ۸/۱۴۱ و ۱۴۲، کتاب قتال اهل البغی جماع ابواب الرعاة، باب الائمة من قریش؛ کنز العمال، متقی هندی، ۵/۶۴۳/۱۱۳۴ مسند عمر؛ مسند احمد بن حنبل، مسند عمر بن الخطاب، حدیث السقیفه ۱/۵۵ تا ۵۶؛ السقیفه و فدک، جوهری، القسم الاول، السقیفه، ص ۵۱ تا ۶۳ و ص ۶۵.

قیام نمودند و حلقه خلافت را به گردن آنها انداختند. ولی مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ: بی لطفی می فرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده. همان مردمی که خلفاء ثلاثه، ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را به مقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند، علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص به خلافت نصب نمودند.

### **اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است**

داعی: تفاوت در تعیین خلافت خلفاء، از جهات بسیاری واضح و آشکار است.

اولاً: اشاره به اجماع فرمودید، بی لطفی می نمایم که تجرید مطلب می کنید؛ زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شب های قبل کاملاً به عرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلاف هیچ یک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد.

### **دلایل دیگر بر بطلان اجماع**

ثانیاً: اگر اتّکاء شما به دلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت شرعی می دانید، علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا می رود، امت جمع شوند یا به اصطلاح امروزیها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند، برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند، اجماع عموم (یا به قول شما) اجتماع عقلاً بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتّفاقی بر آن ثابت آمد، آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم می شود. (نه خلیفه رسول الله) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.



و البته تصدیق می فرمایید چنین اجماعی ابداً برای هیچ یک از خلفاء در اسلام واقع نشده. حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند، برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد؛ زیرا خلافت عمر به اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره، فقط به نص خلیفه ابی بکر بوده است. (۱) اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است، چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر به خلافت، تشکیل اجماع نشد و به آراء عمومی مراجعه نمودند؟

شیخ: بدیهی است چون ابی بکر را به خلافت، اجماع امت معین نمود، قول خلیفه به تنهایی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم. بعد از آن دیگر

ص: ۸۲

۱- طبری در کتاب خود (۲/۶۱۹) ذیل وقایع سال سیزدهم هجرت این مطلب را چنین نقل کرده است: «... دعا أبو بکر عثمان خالیا فقال له اکتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد أبو بکر بن أبی قحافه إلى المسلمین أما بعد قال ثم أغمی علیه فذهب عنه فکتب عثمان أما بعد فإنی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب ولم الکم خیرا منه ثم أفاق أبو بکر فقال اقرأ علی فقرأ علیه فکبر أبو بکر وقال أراک خفت إن یختلف الناس إن افتلتت نفسی فی غشیتی قال نعم قال جزاک الله خیرا عن الاسلام وأهله...» این روایت در دیگر کتب اهل تسنن و همچنین در کتب تفسیری ذیل آیه آخر سوره شعرا {وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ} نیز ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. تاریخ الطبری، ۲/۶۱۸، (السنة الثالثة عشر شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۶۵، ذکر اسماء قضاته و کتابه؛ خطبه ۲ عهد ابی بکر بالخلافه الی عمر بن الخطاب؛ تفسیر آلوسی، ۱۹/۱۵۲؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۲۰۰، ذکر وصیه ابی بکر؛ الثلاث، ابن حبان، ۲/۱۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳۰/۴۱۱ و ۴۴/۲۵۳؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ۲/۴۲۵، ذیل سنة ثلاث عشر، ذکر استخلافه عمر بن الخطاب؛ الامامه و السیاسة، ابن قتیبه، ۱/۲۴، مرض ابی بکر و استخلافه عمر؛ المواقف، ایجی، ۳/۶۲۲. تخریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ۲/۴۸۱. تفسیر ابن ابی حاتم، ۱۶۰۸۴/۹.۲۸۳۷؛ تفسیر ابن کثیر ۳/۳۶۸، سوره شعرا، آیه {وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ} «محقق»

احتیاجی به اجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست. بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق، مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد، لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع، عمر را به خلافت برقرار نموده، خلیفه ثابت پیغمبر شد!

داعی: اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می گوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت می کند، چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید و چرا آن همه نصوص عالیه و اضحیه ای را که صراحه و کنایه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی علیه السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است و ما هم در شب های قبل به بعضی از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح حدیث ام سلمه به عرض تان رسید، نادیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یک، تأویلات بارده نمودید؟! مانند تأویل و تعبیر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده.

واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل می فرمایید: قول ابی بکر در تعیین عمر به خلافت سندیت دارد؟ ولی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله سندیت ندارد و برای آن کلمات حکیمانه، تعبیرات بارده می نمایید؟!

ثانیاً از کجا و به چه دلیل می فرمایید خلیفه اول که به اجماع معین شده، حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید؟ آیا همچو دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً

جواب منفی است.

ثالثاً: می‌گویید خلیفه اول که به اجماع معین شد، در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج به اجماع نمی‌باشد، همان خلیفه منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می‌کند.

### اعتراض به شوری

اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد، بلکه در خلافت عثمان برخلاف شد؟ عمر تعیین خلیفه نکرد، امر را به شوری شش نفری واگذار نمود!

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست. می‌دانید دلایل که اختلاف پیدا کرد، اصل موضوع از بین می‌رود. اگر دلیل شما بر اثبات خلافت، اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند - گذشته از آن در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد، پس چرا در خلافت عمر، چنین اجماعی تشکیل ندادند و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می‌دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب به اجماع کفایت می‌کند، پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر، تعیین خلیفه را به شورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟

آن هم چه مجلس شورایی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده. عوض آنکه نمایندگان مجلس را، ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر،

ص: ۸۴

## اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبد الرحمن بن عوف قرار داد!

معلوم نیست روی چه ملائک شرعی و عرفی و علمی و عملی، عبد الرحمن را آن قدر شاخصیت داد - جز آن که خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد- که در دستور خود گفت: هر طرفی که عبد الرحمن است حق است و با هر کس عبد الرحمن بعید نماید، باید دیگران تسلیم شوند.

وقتی خوب دقت کنیم، می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده، منتهی به صورت شوری درآورد و به قول امروزی ها قانون دمکراسی به کلی بر خلاف این رویه و رفتار می باشد.

واقعا جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر فرموده که شب های قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار.»

(علی با حق و حق با علی می گردد (یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است))

و نیز فرمود:

«هذا علی فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل.»

(این علی فاروق این امت است که جدایی می اندازد میان حق و باطل)

چنان که حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اواسط و ابن عساکر و در تاریخ و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و محب الدین طبری در ریاض النضره و حموینی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در درالمنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ستکون بعدی فتنه فاذا کان ذاک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من یصافحنی یوم القیامه و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذا الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین»<sup>(۱)</sup>

(زود است بعد از من فتنه ای برپا شود، در آن موقع بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نمایید؛ زیرا او اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید. او راستگو و فاروق این امت می باشد که تفریق می نماید بین حق و باطل. او است پادشاه مؤمنین).

و در حدیث معروف عمار یاسر<sup>(۲)</sup> است که با

سلسله اسانید در لیالی ماضیه مفصلاً عرض نمودم که آن حضرت به عمار فرمود:

ص: ۸۶

---

۱- الاستیعاب، ۴/۱۷۴۴/۳۲۵۷، باب اللام. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۲/۳۲۹۶۴ فضائل علی رضی الله عنه، الاکمال؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۵۰. «محقق»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، ح ۲۳۲، فصل ۱۶، فصل ۳، فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و در ص ۱۰۵ همین کتاب ح ۱۱۰، فصل ۸، با اختلاف حدیث را نقل می کند. و نیز حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۸، ح ۱۴۱، سمط ۱، باب ۳۶، قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۱/۳۸۴، ح ۱۱، باب ۴۳؛ دیلمی در الفردوس، ۵/۳۸۴، ح ۸۵۰۱ حرف الیاء؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۷۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ خطب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۸۷، رقم ۷۱۶۵، شرح حال معلی بن عبد الرحمن الواسطی به همین حدیث اشاره کرده اند.

«ان سلك الناس كلهم واديا وعلی واديا فاسلك وادی علی یا عمار إنه لم یزل عن هدی، یا عمار طاعه علی من طاعتی و طاعتی من طاعه الله»

(اگر تمام مردم به راهی می روند و علی به راه دیگر، پس راهی را برو که علی می رود و بی نیاز شو از مردم. ای عمار، علی تو را از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید. ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست)

### **ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام**

آنگاه بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر، علی را در شوری می گذارد تحت امر و فرمان عبد الرحمن!

آیا می شود به آن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود؟ در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبد الرحمن قرار دادند!

اقایان محترم منصفانه قضاوت نمایند. مراجعه کنید به کتب رجال از قبیل: استیعاب و اصابه و حلیه الاولیاء و امثال آنها، حالات علی علیه السلام را با عبد الرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید، ببینید عبد الرحمن لیاقت مقام حکمیت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السلام؟ آنگاه پی ببرید به حق کشی هایی که روی دسته بندی های سیاسی به کار رفته و مقصود از آن بازی ها، پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است!

خلاصه کلام، اگر دستور خلیفه ثانی (عمر بن الخطاب) عملی بوده که در

تعیین خلافت، مجلس شوری لازمست، پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟!

و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) چهار قسم عمل شده. آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بخواه، حق بوده تصدیق نمایید شما برای تعیین خلافت، طرق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید!

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آیید و با نظر انصاف و عمیقانه به حقایق بنگرید، تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آن است که ظاهراً جریان پیدا نموده.

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

شیخ: چنان چه این بیانات شما صحیح باشد که باید (به قول شما) در او تعمق بیشتری نمود، خلافت علی کرم الله وجهه هم متزلزل می شود، برای آن که همان اجماعی که خلفاء قبل رابه خلافت نصب و تقویت نمودند، علی کرم الله وجهه را نیز آوردند و به خلافت برقرار نمودند.

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح می باشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی علیه السلام مربوط به اجماع امت نبوده، بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

### **خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است**

و اگر آن حضرت زیر بار خلافت رفت، نه از جهت اجماع و اجتماع مردم

بود، بلکه از جهت استرداد حق بود؛ زیرا هر ذی حقی که حقش را غصب نمایند و لو سال‌ها بگذرد، هر وقت فرصتی به دست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت، باید حق خود را بگیرد.

فلذا آن روزی که مانع برطرف و مقتضی موجود شد، آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید، صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمایید، دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیلالی ماضیه یادآور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن حضرت به مقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله صلی الله علیه و آله با آیات قرآنی و استرداد حق بوده. شما نمی توانید یک خبر متفق علیه بیاروید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد: ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من هستند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد. ولی در کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی علیه السلام را به خلافت و وصایت معرفی فرموده که به بعضی از آنها در شب‌های گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه به عرضتان رسید.

شیخ: در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفه من است.

داعی: گویا فراموش فرموده اید دلائل شب‌های قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم. امشب هم شما را بلا جواب نمی گذاریم.

شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللغه در کتاب سفر السعاده گوید:



«ان ما ورد في فضائل ابي بكر فهي من المفتريات التي يشهد بديهه العقل بكذبها.» (۱)

(آنچه در فضایل ابی بکر نقل گردیده از مفتراتی است که بديهه عقل گواهی به دورغ آنها می دهد).

### خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود

علاوه بر این‌ها، اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت، برای هیچ یک از خلفاء راشدین (از ابی بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی اجماعی واقع نشد که تام امت جمع گردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت، اجتماع نمایند و متفقاً رأی به خلافت آنها بدهند ولی بر حسب ظاهر اگر به خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنگریم می بینیم به اجماع نزدیک تر بود تا خلفاء قبل و بعد؛ زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند: در خلافت ابی بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قبر کن (معروف به جراح) وارد بودند. بعد عده ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخلفت با قبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندیدای امارت نموده بودند، بیعت نمودند و بعد به مرور، بعضی تهدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی به تطمیع بیعت نمودند (۲) و جمعی مانند انصار به

ص: ۹۰

۱- عجلونی در کشف الخفاء ۲/۴۱۹، خاتمه، می نویسد: باب فضائل ابی بکر الصدیق اشهر المشهورات من الموضوعات کحدیث ان الله یتجلی للناس عامه و لابی بکر خاص، و ... و امثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها بديهه العقل.

۲- یکی از کسانی که با تطمیع به خلافت ابوبکر رضایت داد ابو سفیان است او که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله برای جمع آوری صدقات مأمور بود در زمان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه حضور نداشت، وقتی برگشت و متوجه شد که ابوبکر خلیفه شده ناراحت شد و قصد داشت که علیه ابوبکر قیام کند اما عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد که آنچه از صدقات مسلمین که برای بیت المال است را به او بدهد و ابوبکر نیز چنین کرد و ابو سفیان راضی شد. عن مالک بن دینار قال: کان النبی صلی الله علیه و آله قد بعث أبا سفیان ساعیا فرجع من سعایته وقد مات رسول الله صلی الله علیه و آله فلقیه قوم فسئلهم فقالوا: مات رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: من ولی بعده؟ قیل أبو بکر، قال: أبو الفصیل؟ قالوا: نعم، قال: فما فعل المستضعفان علی والعباس؟ أما والذی نفسی بیده، لأرفعن لهما من أعضادهما. قال أبو بکر أحمد بن عبد العزیز: و ذکر جعفر بن سلیمان أن أبا سفیان قال: شیئا آخر لم تحفظه الرواه، فلما قدم المدینه قال إنی لأری عجاجه لا یطفیها إلا الدم، قال: فکلم عمر أبا بکر فقال إن أبا سفیان قد قدم، وإنا لا نأمن شره، فدع له ما فی یده. فترکه فرضی. السقیفه و الفدک، جوهری، القسم الاول، السقیفه، ص ۳۷ تا ۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خطبه ۲۶، حدیث السقیفه، ج ۲/۴۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ۲/۳۲۵ و ۳۲۶، حدیث السقیفه؛ تاریخ طبری، ۲/۴۴۹، حدیث السقیفه. اینجا یک سؤال مطرح می شود که چطور ابوبکر ارث حضرت زهرا علیها السلام را به عنوان صدقات از آن حضرت با وجود اینکه آیه تطهیر در شأن آن صدیقه طاهره می باشد منع می کند اما در همان زمان صدقات را که ابوسفیان مأمور جمع آوری آنها بوده را به او می بخشد؟! «محقق»

ریاست سعد بن عبادہ تا بہ آخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر فقط بہ دستور ابی بکر تنہا برقرار شد. اجماعی و اخذ آراء عمومی ابدأ در کار نبود، بلکہ خلافت سلطنت مآبانہ انجام شد!

و اما عثمان، روی شالودہ سیاسی مجلس شورای دیکتاتوری کہ عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست!

و اما در طریقہ خلافت علی علیہ السّلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین کہ تصادفاً جهت دادخواہی بہ دربار خلافت بہ مدینہ آمدہ اجماع بزرگی تشکیل دادہ بودند، شرکت نمودند و بہ اصرار ہمہ آنها، آن حضرت بر مسند خلافت

ص: ۹۱

نواب: قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده؟

داعی: خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت برقرار بود. بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل، جهت عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائل ظالم بین امیره و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیک به مقام خلافت بودند، به دربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند به واسطه ندانسته کاری های خود عثمان و گوش ندادن به نصایح مشفقانه امیر المؤمنین علیه السلام و کبار صحابه، منجر به قتل او گردید.

لذا اهل مدینه به اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفا در مدینه حاضر بودند به حالت اجماع به خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آن حضرت را به التماس و اصرار به مسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچ یک از خلفاء ثلاث قبل از آن حضرت واقع نشد، که روی میل و اراده و اختیار، اهل مدینه به اتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت به سوی یک فرد شاخصی بکشند و او را به خلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آن شد، ما آن را دلیل خلافت برای آن حضرت نمی دانیم، بلکه دلیل ما بر خلافت آن حضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که به امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین می نمودند.

ثالثاً: فرمودید: بین امیر المؤمنین علی علیه السلام و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است. نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید. برای آن که با دلایل عقل و نقل بلکه اجماع امت، ثابت است که بین علی علیه السلام و خلفاء، بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

### **علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده**

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام و به همین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده، آن است که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است. بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر، حقا ممتاز از تعیین شده خلق است. هر عاقلی می داند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت ممتاز می نماید، مقام علم و فضل و شرف و تقوای آن حضرت است که به اتفاق جمیع علماء امت - به استثناء عده قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است - علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و افضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده.

چنان چه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شب های گذشته از کتب معتبره خودتان نقل نمودم.

با تأییدات قرآن مجید اینک هم خبری در یادام آمد که در شب های قبل نگفتم، از برای شما می خوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۲)

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی(۳) و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر به الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود:

«علی اعلمکم و افضلکم و افضاکم و الراد علیّ کالرادی علی الله و علی حد الشرك بالله.»

(علیّ علیه السّلام اعلم و افضل و افضای از همه شمامی باشد. رد بر حکم و گفتار و رای علی، رد بر من است و رد بر من رد بر خداست و رد بر خدا در حد شرک به خداست.)

ص: ۹۴

---

۱- مسند احمد حنبل، ۵/۱۱۳، مسند الانصار، حدیث ابی المنذر ابی بن کعب.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۱ و ۸۲، ح ۶۶ و ۶۷، فصل ۷.

۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ و ۷، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۱ و ۲۸۵ ح ۸۱۴ و ۸۵۹، باب ۵۶). و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۵، ح ۴۶۵۶، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام. و در ۳/۳۴۵، ح ۵۳۲۸، کتاب معرفه الصحابه. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۸۳، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه اقصی الامه. محمدر بن طلحه شافعی در مطالب السئول ص ۱۰۱ باب فصل ۶، با الفاظ گوناگون نقل کرده اند که پیامبر اکرم فرمود: اقصی امتی علی. و در حدیث دیگر فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب. و به همین منضمون احادیثی از عمر بن الخطاب و سایر صحابه نیز نقل کرده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است و در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه (۱) نوشته است:

«قول به تفضیل امیر المؤمنین علی علیه السّلام قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل به آن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق به این معنی نموده اند.»

«چون صدای اذان اعلام نماز عشاء برخاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه و صرف جای داعی افتتاح کلام نمودم.»

### اشاره به رؤوس فضائل و کمالات

داعی: آقایان، شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم به موضوعی برخوردم که اینک به طریق سؤال طرح می نمایم.

بفرمایید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم می نماید در نظر شما به چه چیز است؟

شیخ: (بعد از قدری سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که می توان رؤوس فضایل و کمالات شمرد، بعد از ایمان به خدا و رسول سه چیز را می توان به شمار آورد:

ص: ۹۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۹، مقدمه، القول فیما یذهب الیه اصحابه المعتزله فی الامامه... ابن ابی الحدید می نویسد: «واما نحن فنذهب الی ما یذهب الیه شیوخنا البغدادیون، من تفضیله علیهِ السّلام وقد ذکرنا فی کتبنا الکلامیه ما معنی الأفضل، وهل المراد به الأكثر ثوابا أو الأجمع لمزايا الفضل والخلال الحمیده، وینا انه علیهِ السّلام أفضل علی التفسیرین معا...»

۱- نسب و نژاد پاک. ۲- علم و دانش. ۳- تقوی و پرهیزکاری.

داعی: احسن الله لكم الاجر. ما هم از همین سه طریق که شما به عنوان رؤوس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید، وارد بحث می شویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و

غیرهم، دارای یک خصائصی بودند، ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص علایه و امهات فضائل بودند، روی قواعد عقلیه و نقلیه، حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه، مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده، تصدیق نماییم که با نصوص وارده از رسول خداصلی الله علیه وآله آن بزرگوار اولی به امر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده، مگر به دسیسه بازی‌های سیاسی (که به عقیده ابن ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند.

### در نسب پاک علی علیه السلام

اولاً: در موضوع نسب و نژاد، مسلم است که بعد از شخص خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله، احدی به شرافت علی علیه السلام نمی رسد و به قدری نسب و نژاد آن حضرت پاک و درخشنده و تابان می باشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده، حتی متعصبین از اکابر علمای خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی گوید که ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که می فرماید:

ص: ۹۶

ماييم اهل رسول الله صلى الله عليه وآله که احدی را نتوان قیاس به ما نمود)

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه<sup>(۲)</sup> است که بعد از رسیدن به مقام خلافت ظاهری فرمود:

«لا- يقاس بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد ولا- يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا. هم أساس الدين. وعماد اليقين. إليهم يفيء الغالى. وبهم يلحق التالى ولهم خصائص حق الولا-يه. وفيهم الوصيه والوراثه. الآن إذ رجع الحق إلى أهله ونقل إلى متقله»

(احدی از این امت، با آل محمدصلی الله علیه وآله طرف مقایسه نبوده اند و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش معارف علوم ایشان بهره مندند با آنان برابر نمی شوند. آنان اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند. دور افتادگان از راه حق، به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می شوند و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق ایشان است و بس و در باره آنان وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است. در این هنگام حق

ص: ۹۷

---

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۰۴، ح ۳۴۲۰۱، کتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۱. الفردوس، دیلمی، ۴/۲۸۳، ح ۶۸۳۸، حرف النون، کنوز الحقایق، مناوی، ۲/۲۳۲، ح ۸۱۰۴، حرف النون، ذخائر العقبی، محمد بالمدین طبری، ص ۱۷، قسم ۱، باب فی فضل بنی هاشم، ذکر انهم لا يقاس احد بهم، فرائد السمطين، حمونینی، ۱/۴۵، ح ۱۰، سمط ۱، باب ۲، ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۵۹، باب ۵۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲ (و من خطبه له علیه السلام بعد انصرافه من صفین). مناقب ابن مردویه، ص ۲۱۳، ح ۲۹۴، فصل ۲۲.



به سوی اهلس برگشته و به جایی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده).

این بیانات آن حضرت، دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آن حضرت و خاندان جلیل آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین دارد.

این جملات نه کلام خود آن حضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته اند. چنان چه شب‌های قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم از موده القربی (۱) از ابی وائل از عبد الله عمر نقل می کند که گفت:

«در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ابی بکر و عمر و عثمان، فقال رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ قال: علی من اهل البيت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله و فی درجته. (علی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است که احدی را مقایسه با او نتوان نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت است.)»

و نیز (۲) از احمد بن محمد کرزری بغدادی نقل می کند که گفت:

ص: ۹۸

۱- موده القربی، سید علی همدانی موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۹۷، ح ۸۵۰، باب ۵۶) همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی وائل عن ابن عمر قال: کنا إذا أعددنا أصحاب النبی صلی الله علیه وآله قلنا أبو بکر وعمر وعثمان، فقال رجل یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ (قال) علی من اهل بیت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته إن الله یقول {وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ} ففاطمه مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته وعلی معهما. شواهد التنزیل - حاکم حسکانی ۲/۲۷۱ و ح ۹۰۴، ذیل آیه ۵۲ سوره طور. جواهر المطالب، ابن الدمشقی، ۱/۲۲۴، باب ۳۶.

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۱، باب ۵۶) همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن أحمد بن محمد الكرزری البغدادی رضی الله عنه قال: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل قال: سألت أبی عن التفضیل؟ فقال: أبو بکر وعمر وعثمان، ثم سکت. فقلت: یا أبت، این علی بن ابی طالب؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء.

«شنیدم از عبد الله بن حنبل که گفت: سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه، او گفت: ابی بکر و عمر و عثمان. پس گفتم: بابا، علی بن ابی طالب علیه السّلام کجاست؟ گفت: هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء. (علی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که نتوان با او مقایسه نمود ابی بکر و عمر و عثمان را) عجب تر آن که نسب علی علیه السّلام دو جنبه دارد: نورانی و جسمانی و از این حیث، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت منحصر به فرد بوده است.

### در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت، حق تقدم با امیر المؤمنین علیه السلام است.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل: امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب با عظمت مسند (۱) و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۲)

ص: ۹۹

- ۱- گرچه این حدیث را در مسند نیافتیم لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، نقل ۶۶۲/۲، فضائل علی بن ابی طالب حدیث را این گونه نقل می کند: «عن سلمان قال: سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عز وجل قبل أن یخلق الله آدم بأربعة عشر عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین، فجزء أنا وجزء علی»
- ۲- موده القربی، سید علی همدانی موده ۸ (با استفاده از ینایع الموده قندوزی، ۲/۳۰۷، ح ۸۷۶، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عثمان رفعه: خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم بأربعة آلاف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه، فلم یزل شیء واحدا حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الوصیه.

و ابن مغزلی شافعی در مناقب (۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نقل می نمایند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«كنتُ أنا وعلیّ نوراً بین یدی الله عزّ وجلّ یسبّحُ الله ذلك النور ویقدّسه قبل أن یخلق الله آدم باریعه عشر الف عام، فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب: ففی النبوة و فی علیّ الخلفه»

(من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال، پس چون خلق فرمود آدم را خدای متعال، ما را که آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت).

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی موده هشتم از موده القربی (۲) را اختصاص به همین موضوع داده به این عبارت:

ص: ۱۰۰

---

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۸۸ ح ۱۳۰، قوله علیه السّلام كنتُ انا و علی نوراً بین یدی الله، ابن مغزلی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن سلمان قال: سمعتُ حبیبی محمداً صلی الله علیه و آله یقول: كنتُ أنا وعلیّ نوراً بین یدی الله عزّ وجلّ یسبّحُ الله ذلك النور ویقدّسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب: ففی النبوة و فی علیّ الخلفه.

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۳، باب ۵۶).

«الموده الثامنة في ان رسول الله صلى الله عليه وآله و عليا من نور واحد اعطى علي من الخصال ما لم يعط احد من العالمين.»

(مودت هشتم در این که رسول خدا و علی از یک نور بودند و داده شده است به علی از خصال، آن چه به احدی از عالمیان داده نشده است.)

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن مغازلی (۱) شافعی هم متعرض است از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت: رسول اکرم فرمود:

« خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق آدم بأربعه آلاف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه، فلم یزل شیئا واحدا حتی افرقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الوصیه»

(من و علی از یک نور خلق شدیم قبل از این که خلق شود عالم به چهار هزار سال، پس از آن که آدم را خلق نمود خدای متعال، آن نور را در صلب او قرار داد پیوسته با هم بودیم تا آن که از هم جدا شدیم در صلب عبد المطلب. پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد.)

در خبر دیگر (۲) بعد از این خبر می نویسد: خطاب به علی فرمود:

«ففی النبوه و الرساله و فیک الوصیه و الامامه یا علی»

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس (۴) نقل نموده و شیخ سلیمان

ص: ۱۰۱

---

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۸۹، ح ۱۳۱، قوله علیه السلام كنت انا و علی نوراً بین یدی الله.

۲- موده القری، سید علی همدانی موده ۸ (با استفاده از ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۸، ح ۸۸۱، باب ۵۶)

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۹/۱۷۱، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علی، الخیر الرابع عشر.

۴- الفردوس، دیلمی، ۳/۲۸۳، ح ۴۸۵۱، حرف الکاف و ۲/۱۹۱، ح ۲۹۵۲، حرف الخاء.

بلخی حنفی در باب اول ینابیع الموده (۱) از جمع الفوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس دیلمی و فرائد السمطین (۲) حموینی و مناقب خوارزمی به مختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی، خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلایق به هزاران سال نقل می نمایند و این که هر دو یک نور بودند، تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدند؛ قسمتی در صلب عبد الله قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به وجود آمد و نصف دیگر در صلب ابوطالب رفت، علی علیه السلام به وجود آمد. محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالت و علی علیه السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنان چه بیان خود رسول الله است در جمله اخبار وارده.

و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۳) و فصل چهارم مقتل الحسین علیه السلام (۴) و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۸ تذکره (۵) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۸۷ کفایه الطالب (۶) پنج خبر مسنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم

ص: ۱۰۲

- 
- ۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۵-۴۸، ح ۸-۱۰، باب ۱.
  - ۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۴۲، ح ۶، سمط ۱، باب ۲.
  - ۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵، ح ۱۶۹، فصل ۱۴.
  - ۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۸۴، ح ۳۸، جزء ۱، فصل ۴.
  - ۵- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۱ و ۵۰، باب ۲، حدیث فیما خلق منه علی علیه السلام
  - ۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی ص ۳۱۵، باب ۸۷ و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۶۷، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن مردویه در مناقب، ص ۲۸۵، ح ۴۰۵، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل آیه ۵۴ سوره فرقان؛ ابن دمشقی در جواهر المطالب، ص ۶۱، باب ۱۰، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

طبرانی به اسناد خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم»

و بعضی از آن اخبار، مفصل و بسیار عالی و پرفایده می باشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خود داری می نمایم. کسانی که طالبند به آن کتاب مراجعه نمایند.

اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجلس فرموده و روات هر یک به عبارتی نقل نموده باشند، ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنان چه از سیاق خود اخبار معلوم می شود.

### در نسب جسمانی علی علیه السلام

و اما از جنبه جسمانی هم، ابا و اماً دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است.

آباء و اجداد آن حضرت، بر خلاف دیگران تا به آدم ابوالبشر، همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است از این قرار:

علی (۱) بن ابی طالب (۲) بن عبدالمطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدالمناف

(۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن مَرّه (۸) بن کعب (۹) بن بؤی (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن نضر (۱۴) بن کنانه (۱۵) بن خزیمه (۱۶) بن مدرکه (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن اذّ (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ابوغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح (۴۲) بن لمک (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیث (۵۰) بن آدم ابی البشر. بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد.

شیخ: اینکه فرمودید آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا به آدم ابو البشر همگی موحد بودند، ظاهراً اشتباه فرمودید. امر چنین نیست. ما هم مأمور به ظاهر هستیم برای آن که می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل: آزر پدر ابراهیم خلیل که به تصریح آیه شریفه که می فرماید:

{ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ }

(یاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر (عمو یا شوهر مادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر کند) گفت: آیا بت ها را به خدائی اختیار کرده ای و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم (آیه ۷۴ سوره انعام))

## اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن

داعی: این بیان بدون تعمق و تفکر شما جز تبعیت از اسلاف روی عادت چیز دیگری به نظر داعی نمی رسد؛ زیرا که ما می بینیم که اسلاف و اقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسب آنها قطعا به شرک و کفر می رسد، پاک کرده باشند، یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نقص ندانند، راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود، مشرکی وارد و نسب رسول خداصلی الله علیه وآله را به شرک و کفر منتهی نمایند تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبری سازند!

واقعا جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد لجاج و دست و پا زدن بی جا و محبت و وداد به اولیای خود، به چیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در همچو مجلسی واگو می نمایید!!

و جالب آنکه خود می دانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ: شما اجتهاد مقابل نص می نمایید عقاید و نظریه علماء انساب را مقابل قرآن می آورید با این که قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی: ما هیچ گاه اجتهاد مقابل نص نمی نماییم؛ بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن به حقائق قرآن، لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری می نماییم. به راهنمایی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه وآله که عدل قرآن و مبین آن هستند،



می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده حرف عام مشهور است چه آن که در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب می کنند.

و درباره آزر دو قول است: یکی آن که عموی حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آن که علاوه بر آن که عمو بوده بعد از مردن برادرش تارخ (پدر حضرت ابراهیم) مادر آن حضرت را گرفت. فلذا از دو جهت حضرت ابراهیم او را پدر خطاب می فرمودند یکی از جهت عمو بودن و دیگر از آن که شوهر مادر آن حضرت بوده و تا دم مرگ او را پدر می خوانده.

شیخ: ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آن که در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه کنید (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی: به این محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل، استحکام بیاناتان متزلزل گردد. چه آن که در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد، عرف معمول بیان گردیده. که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) می باشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده می فرماید:

{إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا}

(جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: شما پس از مرگ من که را می پرستید؟ گفتند: خدای تو را خدای پدران تو ابراهیم و اسحق را که

معبود یگانه است.)

شاهد مقصود از این که آیه شریفه، کلمه اسماعیل است. برای آنکه به شهادت قرآن مجید، پدر جناب یعقوب اسحاق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او، ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را أب خطاب می کردند، او را پدر می خوانند.

چون فرزندان یعقوب علیه السّلام فرعاً عمو را پدر می خوانند، لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده.

روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السّلام عمو و شوهر مادرش را عرفا پدر می خوانده، در قرآن هم عرفا او را پدر خوانده و الا به دلیل تاریخ و علم ضابط انساب، مسلم است که پدر حضرت ابراهیم علیه السّلام تاریخ بوده نه آذر.

### **آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند**

دلیل دیگر بر این که در آباء واجداد پیغمبر مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء) است که می فرماید:

{وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ}

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده (۱) و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند در معانی آیه شریفه که «تقلبه من

اصلاب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجہ من صلب ایہمن نکاح غیر سفاح من لدن آدم».

ص: ۱۰۷

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۰، ح ۱۳، باب ۲.

(می گردانید پیغمبر را از اصلاص اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آن که بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا)

از جمله دلایل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده (۱) و ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«أهبطني الله إلى الأرض في صلب آدم، وجعلني في صلب نوح في السفينه، وقذف بي في صلب إبراهيم، ثم لم يزل الله ينقلني من الأصلاص الكريمة إلى الأرحام الطاهره حتى أخرجني من بين أبوي، لم يلتقيا على سفاح قط.»

(خداوند مرا فرود آورد به سوی زمین در صلب آدم و قرار داد مرا در صلب

ص: ۱۰۸

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۰، ح ۱۳، باب ۲. و نیز سیوطی در در المنثور، ۵/۱۸۴، ذیل آیه ۲۱۹، سوره شعراء این گونه نقل می کند: ن ابن عباس قال سالت رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت بابی أنت وأمی أين كنت و آدم فی الجنة فتبسم حتی بدت نواجذه ثم قال انی كنت فی صلبه وهبط إلى الأرض وأنا فی صلبه وركبت السفينه فی صلب أبی نوح وقذفت فی النار فی صلب أبی إبراهيم لم يلتق أبوای قطا على سفاح لم يزل الله ينقلني من الأصلاص الطيبه إلى الأرحام الطاهره مصفى مهذباً لا تتشعب شعبتان الا- كنت فی خيرهما... متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۴۲۷، ح ۳۲۰۱۰، کتاب الفضائل، باب ۱ فصل ۳، ابن کثیر در البدايه و النهايه، کتاب سیره رسول الله، باب ذکر نسبه الشریف؛ مقریزی در امتاع الاسماع، ۳/۱۹۰، ذکر التنويه بذكر رسول الله صلی الله علیه وآله من زمن آدم؛ قاضی عیاض در الشفاء، ۱/۸۳، باب ۲، فل فی شرف نسبه و کرم بلده... همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

نوح در کشتی و انداخت مرا در صلب ابراهیم و پیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه به سوی رحم های طاهره و پاکیزه، تا آن که بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند یکدیگر را هرگز به زنا آلوده نگردانید مرا به آلودگی های جاهلیت)

در خبر دیگر فرموده است:

«لم یدنسنی بدنس الجاهلیه»

(آلوده نگردانید مرا پروردگرم به آلودگی های جاهلیت.)

و نیز در همان باب کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریت احمر شیخ عبد القاد از علاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال از اول ما خلق الله نموده، حضرت جوابهایی می دهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخر حدیث که می فرماید:

«وهكذا ينقل الله نوري من طيب إلى طيب، ومن طاهر إلى طاهر، إلى أن أوصله الله إلى صلب أبي عبد الله بن عبد المطلب، ومنه أوصله الله إلى رحم أمي آمنه، ثم أخرجني إلى الدنيا فجعلني سيد المرسلين وخاتم النبيين»

(همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه به سوی پاک و پاکیزه تا آن که واصل نمود به صلب پدرم عبد الله و از او به رحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا به سوی دنیا و قرار داد مرا سید و آقای انبیاء و رسل و خاتم بر همه.)

این که می فرماید: از طیب به سوی طیب و از طاهر به سوی طاهر انتقال داده

می شدم، می رساند که در آباء و اجداد آن حضرت کافری نبوده چه آن که به حکم قرآن مجید که می فرماید:

{انما المشركون نجس} هر کافر و مشرکی نجس است پس وقتی فرمود: «لم ازل انقل من اصلاّب الطاهرين الى ارحام الطاهرات» یعنی پیوسته از اصلاّب طاهرين به سوی طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل می شدم، ثابت می کند چون مشرکین نجس اند، پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب ۲ ینابیع (۱) نقلا از کبیر از ابن عباس نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ما ولدنی فی سفاّح الجاهلیه شیئ و ما ولدنی الا نکاح کنکاح الاسلام»

(من به وجود نیامدم به زناهای زمان جاهلیت بلکه به وجود آمدم در اثر عقد و نکاح صحیح مانند عقد و نکاح در شریعت اسلام)

آیا خطبه صد و پنجم نهج البلاغه (۲) را مطالعه ننموده اید که مولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام در وصف آباء رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده:

ص: ۱۱۰

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۲، ح ۱۸، باب ۲. السنن الکبری، بیهقی، ۷/۱۹۰، کتاب النکاح، باب نکاح اهل الشرك؛ معجم الکبیر، طبرانی، ۱۰/۳۲۹، ح ۱۰۸۱۲، احادیث ابو الحرث عن ابن عباس، عبارت را مانند بیهقی نقل می کند؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۴۳۰، ح ۳۲۰۱۸، کتاب الفضائل باب ۱ فصل ۳؛ در المنثور، سیوطی، ۳/۵۲۵، ذیل آیه ۱۲۸، سوره توبه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳/۴۰۰، شرح حال رسول اکرم، باب ذکر طهاره مولده و طیب اصله و کرم محتده؛ سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۱/۲۳۷، جماع ابواب نسبه الشریف، الباب الثانی فی طهاره اصله و شرف مجده به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۴، (و فیما یصف الله ثم ینبیین فضل الرسول الکریم و اهل بیته...)

«فاستودعهم في أفضل مستودع، وأقرهم في خير مستقر. تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهرات الأرحام. كلما مضى منهم سلف قام منهم بدین الله خلف. حتی أفضت كرامه الله سبحانه إلى محمد صلی الله علیه وآله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا وأعز الأرومات مغرسا. من الشجرة التي صدع منها أنبياءه وانتخب منها أمناه»

((امانت نهاد خدای تعالی (انبیاء را) در فاضل ترین موضع امانت که اصلا بآباء کرام ایشان است و قرار داد ایشان را بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است، نقل کرد ایشان را از اصلا ب پدران بزرگوار به رحم های پاک و پاکیزه مادران. هر بار سلفی از آنها گذشته یعنی از دنیا رفت خلفی از ایشان، برخاست با قامت دین خدا تا آن که کرامت پروردگار که منصب نبوت است رسیده سوی محمد، پس بیرون آورد آن حضرت را از بهترین معدن‌ها از جهت روئیدن که آن طینت طیب و پاک نبوت است و عزیزترین اصل‌ها از جهت نشانیدن و رشد کردن که آن ماده پاکیزه ای است که مستعد رسالت است از درختی که شکافته و هویدا کرده است از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خود (را)

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم. گمان می‌کنم برای اثبات مقصود آن هم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه وآله تا به آدم ابوالبشر علیه السلام همگی مؤمن و موحد بوده‌اند. بدیهی است «اهل البیت ادری بما فی البیت» اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه‌ترینند به حالات پدران از دیگران.

پس از این که ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی مؤمن و موحد بوده اند به خودی خود ثابت است که آباء و اجداد علی علیه السلام هم همگی مؤمن و موحد بوده اند.

برای آن که قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباری که علماء خودتان (علاوه بر تواتر اخبار شیعه) نقل نموده اند که محمد و علی علیهما الصلوات و السلام یک نور بوده اند و در جمیع اصلاّب و ارحام پاک پاکیزه با هم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند. در عالم نورانیت و جسمانیت با هم بودند هر جا رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، علی هم بوده است. پس عقل هر ذی عقلی حکم می کند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است به رسول الله صلی الله علیه و آله اولی و احق به مقام خلافت بوده است.

شیخ: اگر راه حلّی درباره آزر و تاریخ به دست آورده اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده اید ولی چنین ثبوتی درباره علی کرم الله وجهه غیر ممکن است و لو آن که تا عبد المطلب را بگوییم موحد بوده اند ولی در باره ابوطالب (پدر علی کرم الله وجهه) ابدا راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

### اختلاف در ایمان ابی طالب

داعی: تصدیق می نمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در امت نمودند. ولی باید گفت:

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد»

(پروردگارا لعنت نما، یعنی رحمت خود را دور نما از اول کسی که ظلم نموده در حق محمد و آل محمدصلی الله علیه و آله)

لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذاء و آزار علی علیه السّلام به کار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعدها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد بی فکر شما روی عادت و تعصب، تبعا للاسلاف قائل به قول شما شدند و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت!

و حال آن که جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیت و اجماعشان حجیت دارد - چون عدیل القرآند- و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید(۱) و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقا قائل به اسلام و ایمان جناب ابوطالب هستند.

### اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب

و اما عقیده جامعه شیعه به طور اجماع وارد است که:

ص: ۱۱۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۶۵ و ۶۶، نامه ۹، (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه. اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب، ابن ابی الحدید می نویسد: و اختلف الناس فی ایمان ابی طالب فقالت الامامیه و اکثر الزیدیه: ما مات الا مسلما، و قال بعض شیوخنا المتعزله بذلك منهم الشیخ ابو القاسم البلخی و ابو جعفر الاسکافی و غیرهما.



«انه قد آمن بالنبي في اول الامر»

(به تحقیق که ابوطالب در همان اول امرایمان آورد به پیغمبر صلی الله علیه وآله)

بالا تر از همه آن که ایمان جناب ابوطالب از فطرت به ایمان بوده نه از کفر مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس و از مسلمات جامعه شیعه است به پیروی از اهل بیت طهارت «انه لم يعبد صنما قط بل كان من اوصياء ابراهيم»

(به درستی که او (ابوطالب) هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود.)

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم به این معنی بسیار اشاره شده. از جمله ابن اثیر در جامع الاصول گفته:

«و ما اسلم من اعمام النبي غير حمزه و العباس و ابي طالب عند اهل البيت» صلی الله علیه وآله در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب.)

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله در نزد هر مسلمانی بایستی حجت باشد؛ چون عدیل القرآنند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان ما موریم به گفتار و کردار آنها تمسک بجویم تا گمراه نشویم، بنا بر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که به اتفاق فریقین ثابت است، مورد توصیه و سفارش رسول الله صلی الله علیه وآله هستند.

و دیگر آن که به مقتضای قاعده «اهل البيت ادری بما فی البيت» آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند، از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام

ص: ۱۱۴

خود آگاه تر بودند تا مغیره بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بی خبران.

و واقعا جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتقین امیر المؤمنین را که صداقت و راست گویی او را خدا و پیغمبر بنا به روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق می گویند جناب ابو طالب مؤمن و موحد از دنیا رفت- قبول نمی کنید ولی قول یک نفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق فاجر معلوم الحال، مغیره ملعون و عده ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار می نمایند!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در صفحه ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید: «اسلام ابوطالب مورد اختلاف است، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت.»

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که ابوطالب اسلام آورد و علت آن که ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید و مخالفین به ملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.

### در حدیث ضحضاح و جواب آن

شیخ: مگر جناب عالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که می فرماید:

«إن ابا طالب فی ضحضاح من نار»

(ابوطالب در آب کمی از آتش است)

داعی: این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عده ای

از اعدای آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله عليهم اجمعين در زمان اموی‌ها مخصوصاً در دوره خلافت سرسلسله اهل نفاق (معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه و النیران) و خوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند. بعدها بنی امیه و اتباع آنها هم عداوه لعلی بن ابی طالب علیه السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند و نگذاردند ایمان جناب ابی طالب هم مانند ایمان حمزه و عباس معروف گردد و به کلی از نظر جامعه محو کردند.

### مجعول بودن حدیث ضحضاح

و عجیب تر از همه آن که جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق فاجر، اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، مغیره بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در صفحه ۱۵۹، جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) تا صفحه ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران می نویسند مغیره در بصره زنا کرد، روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند. چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند!

یک چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد، از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان است و این حدیث را روی بغض و کینه

ص: ۱۱۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۳۲۶ و ۳۲۷، خطبه ۲۲۳، فصل فی ذکر ما طعن به علی عمر، الطعن السادس. و نیز ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۴۰۷، شرح حال مغیره بن شعبه؛ ابن عبد البر در استیعاب ۴/۱۴۴۶، رقم ۲۴۸۳، شرح حال مغیره بن شعبه، همین جریان را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

امیر المؤمنین علیه السّلام و خوش آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود. حسب الامر معاویه و اتباع او، اموی‌ها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که «ان اباطالب فی ضحضاح من نار» (ابوطالب در آب کمی از آتش است)

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند، مانند: عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در جلد دوم میزان الاعتدال<sup>(۱)</sup> مردوداست و ضعیف و غیر قابل قبول هستند و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری، جزء مدلسین و کذابین به شمار رفته اند. چگونه می توان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت به کذب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود؟

### دلایل ایمان ابوطالب

و حال آنکه دلایل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای

ص: ۱۱۷

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۴/۴۰۵ و ۴۰۶، رقم ۵۲۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ۵/۴۳۹، رقم ۱۹۵، شرح حال عبد الملک بن عمیر. ذهبی می نویسد: قال ابو حاتم: لیس بحافظ تغیر حفظه. و قال احمد: ضعیف یغلط. و قال: مخلط... همچنین ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۶/۴۳۹، رقم ۴۳۵۲، شرح حال عبد الملک بن عمیر به ضعیف بودن وی اشاره کرده است. یکی دیگر از راویان حدیث ضحضاح، مطرح بن یزید است که ذهبی در میزان الاعتدال، ۴/۴۴۱-۴۴۲، رقم ۸۵۸۶، شرح حال مطرح بن یزید ابو المهلب در تضعیفش می نویسد: «عن عبید الله بن زحر مجمع علی ضعفه، روی عنه الثوری و جماعه. ضعفه ابو حاتم و النسائی. و قال یحیی: لیس بثقه. قال ابن حبان: مطرح لا یروی الا عن ابن زحر و علی بن یزید، و هما ضعیفان فیکف یتھیأ الجرح لمن لا یروی الا عن الضعفاء؛ و لکنه لا یحتج به.

انکار نیست و قطعاً انکار دلائل واضحه را نمی کنند، مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقایق.

۱- از جمله فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که فرمود:

«انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة»(۱)

(دو انگشت مبارک را به هم چسبانید و فرمود: من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت - که به هم چسبیده اند- در بهشت هستیم)

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در صفحه ۳۱۲ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) نقل نموده است. بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت، هر کافل یتیم نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لا ابالی و بی دین و مستحق آتش می باشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله بوده اند و مخصوصاً آن حضرت در مکه معروف بود به یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صلی الله علیه وآله از سن شصت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفه نقل

ص: ۱۱۸

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۳۳، مسند ابن مالک سهل بن سعد السامدی؛ صحیح بخاری، ۷/۱۰۳، ۲۲۶، کتاب الطلاق، باب اللعان؛ الموطاء، مالک بن انس، ۲/۹۴۸، ح ۵، کتاب الشعر، باب السنه فی الشعر؛ السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۸۳، کتاب الوصایا، باب من احب الدخول فیها و القیام بکفاله الیتامی...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۶۹، نامه ۹، (ومن کتاب له علیه السّلام الی معاویه، اختلاف الراي فی ایمان ابی طالب).

نموده اند و بعضی به این طریق آورده اند که آن حضرت فرمود:

جبرئیل بر من نازل شد و به این عبارت مرا بشارت داد که:

«ان الله حرم على النار صلبا انزلك و بطننا حملك و ثديا ارضعك و حجرا كفلك».

(خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که تو را شیر داده و پهلو و کناری که تو را کفالت نموده.)

میر سید علی همدانی در موده القربی(۱) و شیخ سلیمان بن حنفی در ینابیع الموده و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر

من نازل شد گفت:

«ان الله یقرئک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلک»

(پروردگار به تو سلام می رساند و می فرماید: من حرام کردم آتش جهنم را بر پستی که ترا فرود آورد و شکمی که تو را حمل کرد و بغل و کناری که تو را کفالت نمود. (مرا از صاحب صلب عبد الله و صاحب بطن آمنه و صاحب حجر عبد المطلب و ابوطالب علیه السلام)

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبد المطلب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آن حضرت بودند و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب

ص: ۱۱۹

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۱۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۳۱، ح ۹۶۹، باب ۵۶).

پدر و مادر آن حضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آن حضرت بوده اند.

### اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب

۳- از جمله دلایل، اشعاری است که عزالدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده و در صفحه ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است:

ولولا أبو طالب و ابنه

لما مثل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکه آوی و حامی

وهذا بیثرب جس الحماما

تکفل عبد مناف بأمر

وأودی فکان علی تماما

فقل فی ثبیر مزی بعدما

قزی ما قضاہ وأبقی شما ما

فله ذا فاتحا للهدی

ولله ذا للمعالی ختاما

وما ضر مجد أبی طالب

مجهول لغا أو بصیر تعامیا

كما لا یضر إیاه الصباح

من ظن ضوء النهار الظلاما

(ما حصل معنی آن که اگر ابوطالب و پسرش (علی علیه السّلام) نبودند، دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت. ابوطالب در مکه آن حضرت را یافت و حمایت نمود و علی علیه السّلام در مدینه ملکوت نبوت را با تجسس به دست آورد و حمایت کرد. عبد مناف (ابوطالب) به امر عبد المطلب پدر بزرگوارش کفالت زندگانی آن حضرت را به عهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد. تأسفی ندارد که ابی طالب به قضای الاهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السّلام)

را به یادگار گذارد. برای رضای خدا ابوطالب خدمت به دین خدا

ص: ۱۲۰



کرد و علی علیه السلام به آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید.)

### اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود، در مدح آن حضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آن جناب دارد که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج (۱) نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن جناب نموده اند و حقا هم ثابت است که آن جناب ایمان خود را در لفافه این اشعار، ضاره و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او می باشد که گفته:

أعوذ برب البيت من كل طاعن

علينا بسوء أو يلوح بباطل

ومن فاجر يغتابنا بمغيبه

ومن ملحق في الدين ما لم نحاول

كذبتهم وبيت الله يبزي محمد

ولما نطاعن دونه ونناضل

وننصره حتى نصرع دونه

ونذهل عن أبنائنا والحلائل

وأبيض يستسقى الغمام بوجهه

ثمال اليتامى عصمه للأرامل

يلوذ به الهلاك من آل هاشم

فهم عنده في نعمه وفواضل

لعمرى لقد كلفت وجدا بأحمد

وأحبيته حب الحبيب المواصل

١- شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، ١٤/٧٩، نامه ٩ (و من كتاب له عليه السّلام الى معاوية)، اختلاف الرأى فى ايمان ابى طالب.

وجدت بنفسی دونه فحیمته

ودافعت عنه بالذری والکواهل

فلا زال للدنیا جمالا لأهلها

وشینا لمن عادی وزین المحافل

وآیده رب العباد بنصره

وأظهر دینا حقه غیر باطل

(پناه می برم به خالق کعبه از گروهی که به بدی بر ما طعن می زنند و یا ما را نسبت باطل می دهند و از شر کسانی که غیبت ما را می کنند به معایبی و از شر کسانی که اموری را به دین نسبت می دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست. به خالق کعبه دروغ گفتید شما که نسبت دادید به من تبری از محمدصلی الله علیه وآله را و یا بر علیه او جنگی برپا و شمشیری کشیده باشیم، قطعا یاری و دفاع می کنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم به طوری که از زن و فرزند خود گذشته باشیم و چه بسیار که مردم به واسطه او استسقاء نموده از ابر رحمت آبیاری شدند؛ چرا که ایشان نگهبان یتیمان، پناه بی پناهانند. افتادگان بنی هاشم را پناه گاه است و ایشان را از هر گونه نعم یاری می نماید. به جان خودم به قدری به واسطه وجود احمد و محمدصلی الله علیه وآله در وجد و سرور غوطه ورم که وجد را به زحمت آورده ام؛ زیرا او را به قدری دوست دارم مانند کسی که دوست خود را به سینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از او دارم به اعضاء رئیس و غیر رئیس خود. خداوند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و نعمت دشمنان و زینت هر کوی و محفل است. خالق عالمیان او را با توفیقات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حقی را که باطل در او را نداشت.)

و از جمله اشعار مهمه آن جناب که ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۲ جلد سیم

ص: ۱۲۲

شرح نهج(۱) و دیگران نقل نموده اند و به آن اشعار استدلال به ایمان آن جناب گردیده قصیده میمیه اوست که گوید:

یرجون منا خطه دون نیلها

ضراب و طعن بالوشیح المقوم

یرجون أن نسخی بقتل محمد

ولم تختضب سمر العوالی من الدم

کذبتم و بیت الله حتی تفلقوا

جماجم تلقی بالحطیم وزمزم

وظلم نبی جاء يدعو إلى الهدی

وأمر أتى من عند ذی العرش قیم

(مردم امیدوارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و شمشیر کشیده محمد را بکشیم و دین را نسخ کنیم و خود را در رکاب او خون آلود نکنیم؛ دروغ می گوئید به خالق کعبه ما دست برادر نیستیم تا حطیم و زمزم پر از قطعات اجساد کشته شدگان گردد و ظلم بر پیغمبری که

برانگیخته شده به منظور هدایت خلائق و کتابی که از طرف خالق عرش نازل شد، غلط و بی مصرف است.)

و از جمله دلایل واضحه که صراحت ظاهره بر ایمان آن جناب دارد و پرده را کاملاً برداشته و ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج(۲) نقل نموده این است که گوید:

ص: ۱۲۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۱، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه) اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۸، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه)، اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب.

یا شاهد الله علی فاشهد

انی علی دین النبی احمد

من ضل فی الدین فانی مهتد

ای گواهان خدا، شاهد باشید که من بر دین پیغمبر خدا، احمد و محمدصلی الله علیه وآله استوارم هر کس از آن خارج است  
باشد من به او هدایت شوم)

شما را به خدا آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را می توان کافر خواند که صریحاً اقرار می کند و می گوید من  
بر دین محمدصلی الله علیه وآله هستم و یاری می کنم پیغمبر حقی را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد؟

شیخ: این اشعار از دو جهت مورد قبول واستشهاد نیست: اول آن که تواتری در این اشعار نمی باشد. ثانیاً در هیچ کجا دیده  
نشده است که ابوطالب اقرار به اسلام و ایمان و اعتراف به شهادتین نموده باشد پس به نقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او  
جاری نمود!

داعی: ایراد شما راجع به تواتر عجیب است. آنجا که مطابق میلان باشد خبر واحد را حجیت می دانید و مورد عمل قرار می  
دهید ولی وقتی بر خلاف میلان باشد فوری حربه عدم تواتر را به کار می برید.

اگر آقایان قدری دقیق شوید به خوبی متوجه می شوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت  
دارد بر امر واحدی که ایمان جناب ابی طالب و اعتراف به نبوت و رسالت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن به همین قسم معین می شود؛ مثلاً- جنگها و شجاعتها و حملات و مولانا امیرالمؤمنین علیه  
السلام در غزوات هر یک خبر واحدی است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری به

ص: ۱۲۴

شجاعت آن حضرت می نماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

علاوه بر شما که به تواتر علاقه مند هستید بفرمایید حدیث مجعول ضحضاح را از کجا ثابت می کنید؟

### اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله

و اما جواب اشکار دوم شما خیلی بارز و آشکار است؛ زیرا اقرار به توحید و نبوت و اعتراف به مبدء و معاد حتما نباید با کلمات نثر مانند گفتن «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» باشد؛ بلکه اگر فرد بیگانه از دین، اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف به وحدانیت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد، قطعا کفایت می کند.

پس وقتی جناب ابی طالب فرمود:

«یا شاهد الله علی فاشهد- انی علی دین النبی احمد»- همان اقرار به کلمات نثر را دارد. ولی علاوه بر اشعار، حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود؛ چنان چه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت جمعی از صنایع کفار قریش از قبیل: ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه به عیادت جناب ابوطالب رفتند، در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمش ابوطالب فرمود: بگو کلمه لا- اله الا- الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله عم اکرمش ابوطالب را دلالت بر کفر آن جناب (العیاذ بالله) ندارد، بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن، تلقین و یادآوری

ص: ۱۲۵

بنماییم به گفتن «لا اله الا الله» تا شیطان بر او غلبه نکند و آن مؤمن در وقت مردن با تجدید کلمه توحید، موحد از دنیا برود. فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مهر و محبت و اداء وظیفه، عم

اکرمش را تلقین مینمود به گفتن «لا اله الا الله» تا آنکه موفق شد آن جناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه «لا اله الا الله» از دنیا رحلت نمود.

فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب آیا بر می گردی از ملت عبد المطلب؟ و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آن که فرمود: بدانید ابوطالب بر ملت عبد المطلب می باشد. آنها خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آن جناب ظاهر شد، برادرش عباس که بالای سر برادر نشسته بود دید لبهای وی حرکت می کند گوش داد دید می گوید: «لا اله الا الله» عباس رو به رسول الله نمود عرض کرد برادر زاده «و الله لقد قال اخي الكلمة التي امرته بها(۱)» به خدا قسم برادرم (ابوطالب) گفت آن کلمه ای را که تو به او امر کرده بودی ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود. انتهى.

وقتی ما قبلا ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی موحد بودند، متوجه می شوید که جناب ابوطالب در این جمله سیاستی به کار برده که فرمود: «من بر ملت عبد المطلب هستم» ظاهرا آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار به توحید بود چه آنکه عبد المطلب، بر ملت ابراهیم و موحد بود. علاوه بر آن که صریحا کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود.

ص: ۱۲۶

---

۱- المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۷۹، فصل ۵، ذکر وفات ابی طالب.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه به تاریخ حالات جناب ابی طاب بنگرید، بی اراده تصدیق به ایمانه آن جناب خواهید نمود.

### گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود، همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد و با عمویش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود:

«ان الله قد امرنی باظهار امری و قد انبأنی و استنبأنی فما عندک یا عم؟»

(به درستی که خداوند مرا به اظهار امر خود مأمور فرموده و به تحقیق مرا پیغمبر گردانده تو به چه طریق مرا یاری خواهی نمود یا به چه قسم با من رفتار می کنی)

با آن که مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، دید آن حضرت بر خلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آن حضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت، امر کند آن حضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت به او ندهد تا از قیام به آن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم هم کیشان خود را ممنون نماید همان قسمی که آزر، برادر زاده خود ابراهیم را طرد نمود.



چنانچه در آیه ۴۳ و ۴۶ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (علیه و علی نبینا و آله السلام) خبر می دهد که چون مبعوث به رسالت شد نزد عمش آزر رفت و گفت:

{ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا \* قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا }

(بدان که مرا از وحی خدا علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم. آزر در پاسخ گفت: تو مگر از خدایان من روگردان شده ای؟ چنان چه از مخالفت بتان دست برداری تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من بدور باش.)

ولی بر عکس، جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گفت:

اخرج ابن أخی فإنک الرفیع کعبا، والمنیع حزبا، و الأعلى أبا، والله لا یسلقک لسان إلا سلقته ألسن حداد، واجتذبتہ سیوف حداد، والله لتذلن لک العرب ذل البهم لحاضنها»

(قیام کن پسر برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت بلندتر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی، به خدا قسم هیچ کس تو را آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهیم نمود به خدا قسم که عرب در مقابل تو به زانو در آید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.)

آن گاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در صفحه ۳۰۶، جلد سیم شرح نهج

البلاغه(۱) (چاپ مصر) و سبط ابن الجوزی(۲) در صفحه ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر خطاب نمود:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

حتى أوسد في التراب دفينا

فانفذ لأمرك ما عليك مخافه

وأبشر وقرّ بذاك منه عیونا

ودعوتنی وزعمت إنك ناصحی

ولقد صدقت و كنت قبل أمینا

وعرضت عن دیننا قد علمت بأنه

من خیر أديان البریه دینا

لولا الملامه أو حذار مسبه

لوجدتني سمحا بذاك مینا

(به خدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نمی کنند تا بمیرند. تو بدون ترس و خوف اقدام به وظیفه خود نمای، مژده می دهم به تو فتح و ظفر را. مرا به دین خود دعوت نمودی و یقین دارم که تو به حق مرا ارشاد نمودی؛ زیرا احسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست. دینی را بر مردم عرضه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است. اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم هر آینه می یافتی که چه

ص: ۱۲۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۵۵، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السلام الی معاویة)، اجلاب قریش علی بنی هاشم و حصرهم فی الشعب.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۸، ذکر نسب علی بن ابی طالب، فصل فی ذکر والده، همچنین بن حجر در فتح الباری، ۷/۱۹۴، کتاب مناقب الانصار، باب قصه ابی طالب، و ثعلبی در الکشف و البیان، ۴/۱۴۱، ذیل آیه ۲۶، سوره انعام. در کتب تاریخی و تفسیری (ذیل آیه شریفه ۲۶ سوره انعام) اشعار حضرت ابوطالب را نقل کرده و حتی در بعض کتب اقرار کرده اند که حضرت ابوطالب هم شناخت به قلب داشته و هم اقرار به زبان داشته اند و اما جای بسی تعجب است که به خاطر عنادشان چگونه هم بر خلاف ظاهر آیه و هم بر خلاف ادبیات عرب مطلب را برداشت کرده اند.

اندازه در راه دین بذل و بخشش می نمودم.)

خلاصه کلام، عوض آن که به پیغمبر تندی و پرخاش نماید و آن حضرت را منع از آن عمل کند و تهدید به حبس و نفی و قتل نماید، به وسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا، تحریص و ترغیب نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود. دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود به وجود تو چشمهای همه. دعوت می نمائی ما را و می دانم به درستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این ادعاء هم صادقی. همان طوری که قبل از این امین بودی، دانستم که به تحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم، اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج البلاغه و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدا را در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را می توان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد خدا پرست حقیقی باید شناخت. چنانچه اکابر علماء خودتان بی اراده تصدیق به این معنی نموده اند.

باب ۵۲ ینابیع الموده (۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمایید که از قول ابو عثمان عمرو بحر جاحظ نقل می نماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر

ص: ۱۳۰

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۵۹ باب ۵۲

نموده و گفته:

«و حامی النبی و معینہ و محبہ اشد حبا و کفیلہ و مربیہ و المقرب بنبوته و المعترف برسالتہ؛ و المنشد فی مناقبه ایاتا کثیره و شیخ قریش ابو طالب.»

(حمایت کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله و کمک دهنده او رئیس قبیله قریش (ابی طالب) که بی نهایت او را دوست می داشت و کفیل زندگانی و مربی او و اقرار کننده به نبوت و معترف به رسالت او بود و اشعار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت (سرود)

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل و منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود ایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه را. ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود (معاویه علیه الهاویه) هشتاد سال مردم را ترغیب و وادرا به لعن و سب سید الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین علیهم السلام می نمایند و آن همه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند، قطعا اخباری هم جعل می کنند بر آن که پدر بزرگوار آن حضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است؛ تا همان طوری که از همه جهت، دل آن حضرت را به درد آوردند، از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند.

چنانچه ناقل این حدیث مجعول، مغیره بن شعبه ملعون اعدا عدو امیر المؤمنین علیه السلام دوست صمیمی معاویه بوده و الا ایمان جناب ابوطالب عند عقلاء الفریقین اظهر من الشمس است، منتهی خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه، در هر دوره و زمانی الی الحال عقیده به کفر جناب ابی طالب را شهرت

ص: ۱۳۱

داده و تقویت نموده اند و مردم بی خیر و بی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب بسی تأسف است آن که ابوسفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنه و العذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است، مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته! ولی جناب ابوطالب

را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند!!

شیخ: آیا سزاوار است خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمایید؟ آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگند و مخصوصا معاویه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

داعی: اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است؟

شیخ: واضح است؛ چون خواهر ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله ام المؤمنین بوده است، قطعاً برادر معاویه هم خال المؤمنین می باشد.

داعی: بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه؟

شیخ: گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند، ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

**چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیر و علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند**

داعی: روی این قاعده و بیان شما، برادران زنان و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله

همگی خال المؤمنین هستند؛ پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدرتر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست، بلکه برای او شرافتی نمی باشد. اگر برادری ام المؤمنین شرافت است، پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد؛ بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت منظور است. چون معاویه (علیه الهاویه) با عترت طاهره به جنگ برخاسته و امر به سب و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام و دو سبط رسول الله صلی الله علیه وآله حسن و حسین که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند، نموده است و مرتکب آن همه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده، لذا خال المؤمنین می شود (چنانچه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (۱) و ابن عبد البر در استیعاب (۲) و مسعودی در اثبات الوصیه (۳) و دیگران نقل نموده اند که

ص: ۱۳۳

۱- مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص ۴۸، الحسن بن علی، رجع الحدیث الی خبر الحسن. ابی الفرج این حدیث را نقل کرده است: حدیثی جریر عن مغیره قال: ارسل معاویه الی ابنه الأشعث إنی مزوجک بیزید ابنی علی أن تسمى الحسن بن علی وبعث إليها بمائه ألف درهم فقبلت وسمت الحسن فسوغها المال ولم یزوجها منه فخلف علیها رجل من آل طلحه فأولدها فكان إذا وقع بينهم وبين بطون قریش کلام عیروهم وقالوا: یا بنی مسمه الأزواج.

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۳۸۹، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب. ابن عبد البر می نویسد: وقال قتاده وأبو بکر بن حفص: سم الحسن بن علی، سمته امرأته جعده بنت الأشعث بن قیس الکندی. وقالت طائفه: كان ذلك منها بتدسیس معاویه إليها وما بذل لها فی ذلك.

۳- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳، فی احوال الحسن. مسعودی می نویسد: «ثم كان خبره فی السم الذی دسه الیه ابن آكله الاكباد»

اسماء جعده به دستور و وعده معاویه، حضرت ابا محمد حسن بن علی علیهم السّلام را زهر داد؛ حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند(۱) و قتی خبر فوت

ص: ۱۳۴

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم مطلب فوق را در کتب طبری، نیافتیم لکن مسعودی در مروج الذهب، ۲/۴۲۹ - ۴۳۰، ذکر خلافة الحسن بن علی علیه السّلام، ذکر لمع من اخباره و سیره این حدیث را این گونه از طبری نقل می کند: وحدث محمد بن جریر الطبری، عن محمد بن حمید الرازی، عن علی بن مجاهد، عن محمد بن إسحاق، عن الفضل بن عباس بن ربیعہ قال: وفد عبد الله بن العباس علی معاویه، قال: فو الله إني لفي المسجد إذ كَبَّرَ معاویه في الخضراء فكبر أهل الخضراء، ثم كبر أهل المسجد بتكبير أهل الخضراء، فخرَجْتُ فاخته بنت قرظہ بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف من خوخه لها، فقالت: سَرَّكَ اللهُ يا أمير المؤمنين! ما هذا الذي بلغك فسرت به؟ قال: موت الحسن بن علی... همچنین ابن قتیبہ در الامامہ و السیاسہ، ۱۵۰، موت الحسن بن علی، می نویسد: فلما كانت سنه احدى وخمسين، مرض الحسن بن علی مرضه الذي مات فيه فكتب عامل المدینه الى معاویه يخبره... فلم يزل يكتب اليه بحاله حتى توفى. فكتب اليه بذلك فلما اتاه الخبر اظهر فرحا و سروراً حتى سجد و سجد من كان معه... همچنين احمد بن داود دینوری در اخبار الطوال می نویسد: «وانتهی خبر وفاه الحسن إلى معاویه... فأرسل إلى ابن عباس و كان عنده بالشام - قدم عليه و افداً - فدخل عليه فعزاه و أظهر الشماته بموته فقال له ابن عباس: لا تشمتن بموته لا تلبث بعده إلا قليلاً» همچنين ابن خلکان در وفيات الاعيان، ۲/۶۶، رقم ۱۵۵، شرح حال ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب می نویسد: ولما كتب مروان إلى معاویه بشكاته كتب إليه أن أقبل المطى إلى بخبر الحسن ولما بلغه موته سمع تكبيراً من الحضرة فكبر أهل الشام لذلك التكبير فقالت: فاخته زوجه معاویه أقر الله عينك يا أمير المؤمنين ما الذي كبرت له قال: مات الحسن. قالت: أعلى موت ابن فاطمه تكبر؟ قال: والله ما كبرت شماته بموته ولكن استراح قلبي...

آن بزرگوار به معاویه رسید، تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند (البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد!)

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان خاص الولایه عترت طاهره می باشد که در خطاب به آن خاندان جلیل القدر گوید:

یا بنی الزهراء انتم عدتی

و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صح ولائی لکم

لا ابالی ای کلب قد نیح

(ای فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام شما پناه گاه و امید گاه من هستید و به واسطه شما و دوستی شما روز قیامت عمل من رجحان پیدا می کند و زمانی که صحت پیدا کند دوستی من به شما، باک ندارم اگر هر سگی در اطراف من پاس نماید.)

با این که فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است، خال المؤمنین نخوانند، بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محروم می کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنه فتح مصر نمودند (۱)

ص: ۱۳۵

---

۱- تاریخ طبری، ۴/۷۹، وقایع سال ۳۸. طبری می نویسد: «... محمد أسقونی من الماء قال له معاویه بن حدیج لاسفاه الله إن سقاك قطره أبدا إنکم منعمت عثمان أن یشرب الماء حتی قتلتموه صانما محرما فتلقاء الله بالرحیق المختوم والله لأقتلنک یا ابن ابی بکر فیسقیک الله الحمیم والغساق قال له محمد یا ابن الیهودیة النساجه لیس ذلک إلیک و إلی من ذکرت إنما ذلک إلی الله عز وجل یشقی أولیاءه ویظمی أعداءه أنت وضرباؤک ومن تولاه أما والله لو کان سیفی فی یدی ما بلغتم منی هذا قال له معاویه أتدری ما أصنع بک أدخلک فی جوف حمار ثم أحرقه علیک بالنار... و نیز ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۵۷، حوادث سال ۳۸، ابن کثیر در البدایه و النهایه ۷/۳۴۹، حوادث سال ۳۸، حدیث را با اندکی تفاوت در الفاظ همانند طبری نقل می کند. همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۱۰، رقم ۲۱، شرح حال قیس بن سعد می نویسد: «بعث عمرو بن العاص الیهم. فلجأ محمد بن ابی بکر الی عجوز فاقتر علیه ابنها، فقتلوه و احرق فی بطن حمار. و نیز یعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۹۴، خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۹/۴۲۷، رقم ۵۷۵۶، شرح حال قیس بن سعد بن عبادة؛ مزی در تهذیب الکمال، ۲۴/۵۴۲، رقم ۵۰۹۶، شرح حال محمد بن ابی بکر به الفاظ گوناگون به شهادت محمد بن ابی بکر اشاره کرده اند.



از جناب محمد منع آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدن، وقتی خبر به معاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابدا تأثر پیدا نمی کنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمد، فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند، ولی از لعن معاویه متأثر می شوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد! صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله در کار بوده است.

محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمی خوانید و از کشتن او هم متأثر نمی شوید!

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر بوده و علنی و بر ملاء آنها را لعن نموده است خال المؤمنین می خوانید، از او

ص: ۱۳۶

طرف داری می نمایید! به خدا پناه می بریم از تعصب و عناد و لجاج.

ثانیا: معاویه کاتب الوحی نبوده؛ چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود. بلکه کاتب مراسلات بود چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از این که سال هشتم در فتح مکه، ابو سفیان مسلمان شد نامه ای برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی!

وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام در شبه جزیره عرب و خارج از آن مسلمان شود، میان مسلمانان مرهون بود. جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله از آن حضرت در خواست نمود که یک امتیازی به معاویه بدهید تا از خجالت بیرون آید، حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

ثالثاً: راجع به کفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است. از آیات و اخبار و عملیات آنها.

شیخ: دلائل اخبار و آیات شنیدنی است، متمنی است بیان نمائید تا حل معما گردد.

داعی: تعجب نکنید معمائی در کار نیست، دلائل بسیار است به اقتضای وقت به بعضی از آنها اشاره می شود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقل خواهد شد.

چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده:

«ان معاویه یکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله»

ص: ۱۳۷

یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید:

«کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویه یکتب للنبی صلی الله علیه وآله فیما بینہ و بین العرب»<sup>(۱)</sup>

پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده.

## آیات و اخبار لعن معاویه و یزید

۱- آیه ۶۰ سوره بنی اسرائیل که می فرماید:

{وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا}

مفسرین از علماء خودتان مانند امام ثعلبی<sup>(۲)</sup> و امام فخر رازی<sup>(۳)</sup> و دیگران آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا دید که بین امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می نمایند، جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب به تو نمودیم فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که به لعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه) و ما به ذکر این آیات عظیم، آنها را از خدا

ص: ۱۳۸

۱- سیر الاعلام النبلاء، ذهبی، ۳/۱۲۳، رقم ۲۵، شرح حال معاویه بن ابی سفیان، البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۸/۱۲۸، حوادث سال ۶۰ هجری، شرح حال معاویه؛ شیخ المضیره ابو هریره، محمدا بوریه، ص ۲۰۵، هل کان معاویه من کتاب الوحی؛ سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۶/۱۲۱، رقم ۸۰۸۷، شرح حال معاویه بن ابی سفیان؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۳/۳۵۳، ذیل آیه ۴۸ عنکبوت به الفاظ گوناگون به حدیث فوق اشاره کرده اند.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۶/۱۱۱، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰۲۳۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء القول الثالث.

۳- شایان ذکر است این بحث به طور مفصل در مجلس ششم گذشت.

می ترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند، نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابو سفیان و معاویه بودند شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند، قطعاً معاویه که یکی از اغصان و شاخه های محکم آن درخت است ملعون می باشد.

۲- آیه ۲۴ سوره محمدصلی الله علیه وآله است که می فرماید:

{فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ}

(به طریق استفهام تقریری فرماید البته از شما منافقان می آید که چون منصب امارت و حکومت بیابید به سبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه و منال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمایید. آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند))

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحم را مورد لعنت قرار داده. کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه می باشد که فساد او در دوره خلافت، زبان زد خودی و بیگانه می باشد. به علاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او می باشد.

۳- آیه ۵۷ سوره احزاب است که فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا}

(آنان که خدا و رسول را به عصیان و مخالفت و آزردن عزیزان آنها آزار و

اذیت می کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور فرموده و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.)

بدیهی است که اذیت و آزار امیرالمؤمنین و دو ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله (حسن و حسین) و صحابه خاص آن حضرت چون عمار یاسر و دیگران، اذیت و آزار پیغمبر است و به صراحت این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده، ملعون در دنیا و آخرت می باشد.

۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مومن) که فرماید:

{يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

(در آن روز ستمکاران را پشیمانی و عذرخواهی سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد (جهنم) مهیا است.)

۵- آیه ۲۱ سوره هود که فرماید:

{أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}

(بدانید که لعن خدا بر ستمکاران است.)

۶- آیه ۴۲ سوره اعراف که فرماید:

{فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}

(منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد)

و هم چنین آیات دیگری که راجع به ظالمین وارد است، به صراحت حکم می کند که هر ظالمی ملعون است. گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را. پس به همین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال می باشد. پس با چنین نصوص صریحه، ملعون خدا را

ما هم می توانیم لعن بنمائیم.

۷- آیه ۹۵ سوره نساء که فرماید:

{وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا}

(هر کس مؤمنی را عمداً بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود، خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد).

### کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمداً به قتل رساند، ملعون ذات باری تعالی می باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود. آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را به امر او عمداً به قتل نرسانیدند؟ و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان العنزى را زنده به گور ننموده چنان چه ابن عساکر (۱) و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در دلائل (۲) نقل نموده اند و ابن عبدالبر

ص: ۱۴۱

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۲/۲۲۹، رقم ۱۲۲۱، شرح حال حجر بن عدی.

۲- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۴۸۶، حوادث سال ۵۱، ذکر مقتل حجر بن عدی و عمر بن الحمق و اصحابهما. ابن اثیر می نویسد: «... ثم قال لعبد الرحمن بن حسان يا أخا ربيعة ما تقول في علي؟ قال: دعني ولا- تسألني فهو خير لك قال: والله لا أدعك قال: أشهد أنه كان من الذاكرين الله تعالى كثيرا من الأمرين بالحق والقائمين بالقسط والعافين عن الناس قال: فما قولك في عثمان؟ قال: هو أول من فتح أبواب الظلم وأغلق أبواب الحق. قال: قتلت نفسك! قال: بل إياك قتلت ولا ربيعه بالوادى يعنى ليشفعوا فيه فرده معاويه إلى زياد وأمره أن يقتله شر قتله فدفنه حيا. فكان الذين قتلوا: حجر بن عدى و شريك بن شداد الحضرمى وصيفى بن فسيل الشيبانى وقبيصة بن ضبيعه العبسى ومحرز بن شهاب السعدى التميمى وكدام بن حيان العنزى وعبد الرحمن بن حسان العنزى الذى دفنه زياد حيا فهؤلاء السبعة قتلوا ودفنوا وصلى عليهم. و نیز محمد بن جرير طبرى در تاریخ الطبرى، ۴/۲۰۷ و ۲۰۶، حوادث سال ۵۱، تسمیه مقتل من اصحاب حجر، جریان را همانند ابن اثیر نقل می کند. و ابن کثیر هم نقل می کند، البداية و النهاية، ۸/۵۷، سنه احدى و خميس.

در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل می نمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر به طریق زجر و صبر به قتل رسانید به جرم آن که چرا علی علیه السلام را لعن نمودند و بیزاری از او نجستند!

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام سبط بزرگ رسول الله صلی الله علیه وآله خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود؟ آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا به روایت مسعودی (۱) و ابن عبد البر (۲) و ابو الفرج اصفهانی (۳) و محمد بن

ص: ۱۴۲

---

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳، ذکر احوال الحسن علیه السلام، مسعودی می نویسد: «ثم كان خبره في السم الذي دسه اليه ابن آكله الاكباد...».

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۳۸۹، رقم ۵۵۵، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب. ابن عبد البر می نویسد: «وقال قتاه و ابوبکر بن حفصی: سم الحسن بن علی سمته امرأته جعده بنت الأشعث بن مس الكندی و قالت طائفه: كان ذلك منها تبديس معاويه اليها وما بذل لها في ذلك وكان لها ضرائر.»

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۸۰، شماره ۴ شرح حال حسن بن علی علیه السلام می نویسد: ارسل معاويه إلى ابنه الأشعث إني مزوجك ببزید ابني علی أن تسمى الحسن بن علی وبعث إليها بمائه ألف درهم فقبلت وسمت الحسن فسوغها المال ولم يزوجها منه فخلف عليها رجل من آل طلحه فأولدها فكان إذا وقع بينهم وبين بطون قريش كلام عيروهم وقالوا: يا بني مسمه الأزواج.

سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره (۱) و دیگران از اکابر علماء خودتان، معاویه علیه الهاویه سمی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم به تو می دهم و همسر فرزند خود یزید می نمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آن حضرت نبوده و به حکم دو آیه مذکوره باز هم تأمل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه؟ آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین به امر معاویه نبود؟ آیا به اتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله به عمار نفرمود: «ستقتلک الفئه الباغیه» (۲) یعنی زود است تو رامی کشند گروهی که اهل بغی و طغیانند.

ص: ۱۴۳

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، باب ۸ فی ذکر الحسن علیه السلام، سبب موته علیه السلام. سبط ابن جوزی می نویسد: «قال علماء السیر: منهم ابن عبد البر سمته زوجته جعده بنت الاشعث بن قیس الکندی. و قال السدی: دس إليها یزید بن معاویه ان سمی الحسن و اتزوجک فسمته فلما مات ارسلت الی یزید تسأله الوفاء بالوعد فقال انا و الله ما ارضاک للحسن افتر هناک لانفسنا. و قال الشعبي: انما دس إليها معاویه فقال سمی الحسن و ازوجک یزید و اعطیک مائة الف درهم فلما مات الحسن بعثت الی معاویه تطلب انجاز الوعد فبعث إليها بالمال... و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲، ذکر خلافت حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و مسعودی در مروج الذهب، ۲/۴۲۷، ذکر خلافة الحسن بن علی همین جریان را با اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۷/۳۱۵، ح ۳۱۷۱۹، کتاب الفتن، وقعه الصفین؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی ۳/۱۴۲، رقم ۲۵، شرح حال معاویه بن سفیان، المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۴۳۶، ح ۵۶۶۰، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب عمار بن یاسر؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۳/۴۱۴، عمار بن یاسر، سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۳/۳۴۴، جماع ابواب بعض حوادث من السنه الاولی و الثانیة من الهجرة الباب الثانی فی بناء مسجده الاعظم و بعض ما وقع فی ذلک من الآیات، فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ص ۵۱، فضائل عمار بن یاسر؛ صحیح بخاری، ۴/۲۲۳۶، ح ۷۲ و ۷۳، کتاب الفتو اشراط الساعة، الجامع الصحیح ترمذی، ص ۹۹۴، ح ۳۸۰۹، کتاب المناقب باب مناقب عمار بن یاسر، سنن الکبری، بیهقی، ۸/۱۸۹، کتاب قتال اهل البغی؛ مند احمد بن حنبل، ۲/۱۶۱، مسند عبد الله بن عمر بن العاص، سنن الکبری، نسائی، ۵/۷۵، ح ۸۲۷۵، کتاب المناقب، مناقب عمار بن یاسر.



آیا شک و تردید دارید که به امر معاویه، کبار از مؤمنین که به هزاران نفر می رسیدند به دست عمال معاویه به قتل رسیدند؟ آیا مؤمن پاک دل و شمشیر برنده دین مالک اشتر را به امر معاویه سم ندادند؟<sup>(۱)</sup> آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مصر مؤمن، صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از

ص: ۱۴۴

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۳۵۳، حوادث سال ۳۸ هجری، ذکر ملک عمرو بن العاص مصر، ابن اثیر چنین می نویسد: فخرج الأشریتجهز إلى مصر وأتت معاویه عیونه بذلك فعظم علیه، وكان قد طمع فی مصر فعلم أن الأشریت إن قدمها كان أشد علیه من محمد بن أبی بکر فبعث معاویه إلى المقدم علی أهل الخراج بالقلزم وقال له إن الأشریت قد ولی مصر فإن کیفیتیه لم آخذ منك خراجا ما بقیة وبقیت فخرج الحابسات حتی أتى القلزم وأقام به وخرج الأشریت من العراق إلى مصر، فلما انتهى إلى القلزم استقبله ذلك الرجل فعرض علیه النزول فنزل عنده فأتاه بطعام فلما أكل أتاه بشربه من عسل قد جعل فیہ سما فسقاه إياه فلما شربها مات. وأقبل معاویه لأهل الشام إن علیا قد وجه الأشریت إلى مصر فادعوا الله علیه فكانوا يدعون الله علیه كل يوم وأقبل الذی سقاه إلى معاویه فأخبره بمهلك الأشریت فقام معاویه خطیبا ثم قال أما بعد فإنه كانت لعلی یمینان فقطعت إحداهما بصفین یعنی عمار بن یاسر وقطعت الأخری الیوم یعنی الأشریت. تاریخ طبری، ۴/۷۱-۷۲، حوادث سال ۳۸ هجری، مقتل محمد بن ابی بکر؛ طبری همین جریان را با اختلاف الفاظ مانند ابن اثیر نقل می کند.

طرف امیر المؤمنین والی مصر بود به زجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند؟

اگر بخواهم کشته گان مؤمنین را که به امر و دستور معاویه و عمال او به قتل رساندند بیان نمایم نه یک شب بلکه شب‌ها وقت طولانی می خواهد تا بیان نمایم.

### کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را»

از همه اعمال او قبیح تر، قتل عامی است که به امر معاویه، بسر بن ارطاه سفاک خوانخوار بی باک از شیعیان علی علیه السلام نمود؛ چنانچه ابوالفرج اصفهانی (۱) و علامه سمهودی در تاریخ المدینه (۲) و ابن خلکان و ابن عساکر (۳) در تاریخ (۴)

ص: ۱۴۵

۱- مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ۴۲، الحسن بن علی، ذکر الخبر فی بیعه بعد وفاة امیر المؤمنین علیه السلام و تسلیمه الامر الی معاویه.

۲- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب ۲، فصل ۲، بسر بن ارطاه یغز و المدینه می نویسد: قال القرطبی، ارسل بسر بن ارطاه فی جيش فقدموا المدینه و عاملها یومئذ علی رضی الله عنه فی ابو ایوب الانصاری رضی الله عنه، ففر ابو ایوب و لحق بعلی و دخل بسر المدینه و قال لاهلها و الله لو لا ما عهد الی امیر المؤمنین ما ترکت فیها محتلما الا قتلته ثم امر اهل المدینه بالبیعه لمعاویه...

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۰/۱۵۲، شماره ۸۷۲، شرح حال بسر بن ارطاه، این گونه نقل می کند: «عن عطاء بن مروان، قال: بعث معاویه بسر بن ارطاه الی المدینه ومکه و الیمنی ستعرض الناس فیقتل من کان فی طاعه علی بن ابی طالب...»

۴- تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، ۴/۱۰۷، حوادث سال ۴۰، می نویسد: کان احد الطفلین الذین قتلها بسر و قتل بسر فی مسیره ذلك جماعه کثیره من شیعه علی بالیمن...

خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه به صنعاء و یمن و هم چنین به ضحاک بن قیس القهری و دیگران گفت به عبارتی که ابو الفرج نقل نموده که «فیقتلوا کل من وجده من شیعه علی بن ابی طالب علیه السّلام و اصحابه و لا یکفوا ایدهم عن النساء و الصبیان»

(پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابی طالب علیه السّلام را یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز نداشتند.)

فلذا با آن امر و دستور شدید، با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و در بین راه آن قدر از مسلمین و مؤمنین حتی زنان و اطفال را کشتند که به اعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمی دهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم. تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبد المطلب که والی بود خارج از شهر بود، به خانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او به نام سلیمان و داوود را در آغوش مادر به دست خود برید که ابن ابی الحدید در سطر

اول صفحه ۱۲۱ جلد اول شرح

ص: ۱۴۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۴۰، خطبه ۲۵، (و من خطبه علیه السّلام و قد تواترت علیه الاخبار باستیلاء اصحاب معاویه علی البلاد...) بسر بن ارطاة و نسبه، با اختلاف اندک در الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند و نیز ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۱۳۷، شماره ۲۵، شرح حال معاویه بن ابی سفیان می نویسد: «بایعه اهل الشام بالخلافه... فکان یبعث الغارات فیقتلون من کان فی طاعه علی او من اعان علی قتل عثمان و بعث بسر بن ابی ارطاه الی الحجاز و الیمن یستعرض الناس فقتل بالیمن عبد الرحمن و قصما ولدی عبید الله بن عباس...»

نهج البلاغه (۱) گوید در این لشکر کشی سی هزار نفر کشتند به غیر از آن چه به آتش سوزانیدند!!

آیا آقایان باز هم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون به حکم آیات شریفه قرآنی ملعون خدا و رسول خدا در دنیا و آخرت می باشد؟!

### امر معاویه به سب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلائل واضح بر کفر معاویه و ثبوت لعن بر او، سب و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را به این گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اتفاقی ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانه است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملاء حتی بر منابر معمول نشد و جمع کثیری را به جرم لعن نمودن به قتل رسانیدند. تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت!

و قطعا آن کسی که امام الموحدین، اخ الرسول، زوج البتول، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر به آن کند، ملعون کافر است، زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۳) و امام

ص: ۱۴۷

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۷، خطبه ۲۵، (و من خطبه له علیه السلام و قد تواترت علیه الاخبار باستیلاء اصحاب معاوی، علی البلاد). بعث معاویه بن بسر بن ارطاة الی الحجاز و الیمن، می نویسد: و کان الذی قتل بسر ف وجهه ذلك ثلاث الف و حرق قوما بالنار...

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۲۳، مسند ام سلمه.

۳- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۹۹، قول النبی صلی الله علیه وآله من سب علیا فقد سبنی.

ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) و سبط ابن جوزی در تذکره و سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۲) و میر سید علی همدانی در موده القربی (۳) و دیلمی در فردوس (۴) و مسلم بن حجاج در صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۵) و حاکم در مستدرک (۶) و خطیب خوارزمی در مناقب (۷) و ابراهیم حموی در فرائد (۸) و ابن مغازلی شافعی در مناقب (۹) و امام الحرم در ذخائر العقبی (۱۰) و ابن حجر در صواعق (۱۱)

ص: ۱۴۸

- ۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۸۳ و ۸۲، باب ۱۰، فی کفر من سب علیا.
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۱۵۲، ح ۱۴، باب ۶، و در جلد ۲/۱۰۲، ح ۲۷۳، باب ۵۶ و ۲/۱۵۶، ح ۴۳۸، باب ۵۶ و ۲/۳۹۵، ح ۲۷، باب ۵۹.
- ۳- موده القربی، همدانی، موده ۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی ۲/۲۷۷ و ۲۷۸، ح ۷۹۶، باب ۵۶).
- ۴- الفردوس، دیلمی، ۳/۵۴۲، ح ۵۶۸۹، حرف المیم.
- ۵- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۹۰، فصل اول، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.
- ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۶، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
- ۷- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۷ و ۱۴۹، ح ۱۵۴ و ۱۷۵، فصل ۱۴.
- ۸- فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۰۱ و ۳۰۲، ح ۲۴۰ و ۲۴۱، سمط اول باب ۵۶.
- ۹- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۹۴-۳۹۵، ذیل قول پیامبر فاطمه بضعه منی، باختلاف اندک حدیث را نقل می کند.
- ۱۰- ذخائر العقبی محب الدین طبری، ص ۶۶، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر انه من آذاه فقد آذی النبی صلی الله علیه و آله...
- ۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۳، ح ۱۸، باب ۹، فصل فی فضائله رضی الله عنه. و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳، ذکر خلافت علی بن ابی طالب. فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله، زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۰۵، فصل ۲، از سمط اول، مناقب امیر المؤمنین، ذکر محبه الله و رسول لعلی و محبته لهما، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۶۰۸، ح ۸۷۳۶، مناوی در فیض القدر، ۶/۱۹۰، ح ۸۷۳۶، حرف المیم، مناوی بعد از نقل حدیث چنین می نویسد: و فيه اشاره الی کمال الاتحاد بین المصطفی و المرتضی بحیث ان محبه الواحد توجب محبه الآخر و بعضه یوجب بغضه؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۲۶۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۳، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب، مانند مؤلف نقل می کند، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۳، فضائل علی، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۲۲، باب ۴، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اختصاصه ان من اذاه و تبریزی در مشکاة المصابیح، ص ۵۶۵، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۳، فضائل الصحابه، ۲/۵۹۴، ح ۱۰۱۱، باب فضائل علی.

بالاخره اعظام علماء شما نقل نموده اند به الفاظ و عبارات مختلفه، مجملاً و مفصلاً که رسول اکرم فرمود:

«من سبَّ علياً فقد سبَّني و من سبَّني فقد سبَّ الله»

(هر کس سب و شتم کند علی علیه السّلام را مرا سب و شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.)

بعضی از آنها تعمیم دادند به نقل از اخباری که دلالت دارد بر این که آزار و اذیت علی علیه السّلام موجب ملعون بودن آزار کننده می شود مانند خبری که دیلمی در فردوس (۱) و سلیمان حنفی در ینابیع الموده (۲) به اسناد مختلفه و دیگران نقل

ص: ۱۴۹

۱- گرچه این حدیث را در مسند احمد نیافتیم لکن حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۴۵، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸ سوره احزاب و ابن مغزلی در مناقب، ص ۵۲، باب قوله صلی الله علیه و آله یا علی لا یبالی من مات و یبغضک به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۸۱ و ۱۰۱، و ۱۵۵ و ۲۳۳، ح ۱۱۰ و ۲۶۷ و ۴۳۳ و ۶۵۲، باب ۵۶ و ۲/۳۶۳، ح ۳۷، باب ۵۸ و ۲/۴۵۸، ح ۲۷۲، باب ۵۹. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۵، قسم ۱، باب فضائل علیّ، ذکر انه من آذاه فقد آذی النبی؛ احمد بن حنبل در مسند، ۳/۴۸۳، مسند عمر بن شاس الاسلمی؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۱، ح ۶۴۱۹، کتاب المناقب، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین؛ ابن ابی شیبّه در المصنّف، ۷/۵۰۲، ح ۴۵، کتاب الفضائل، باب فضائل علی؛ ابی یعلی در مسند ۲/۱۰۹، ح ۷۰۷، مسند سعد بن ابی وقاص؛ ابن حبان در صحیحش، ۱۵/۳۶۵، کتاب اخباره صلی الله علیه و آله عن مناقب الصحابه، باب مناقب علیّ؛ ابن عبد البر در الاستیعاب، ۳/۱۱۸۳، رقم ۱۹۲۵، شرح حال عمر بن شاس بن عبید؛ سیوطی در الجامع الصغیر، ۲/۵۴۷، ح ۸۲۶۶، حرف المیم؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۹۰۱، کتاب الفضائل، فضائل علیّ؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۴۵، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸، سوره احزاب؛ رازی در الجرح و التعدیل، ۶/۲۳۷، رقم ۱۳۱۹، شرح حال عمر بن شاس الاسلامی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۰۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین؛ ابن حجر در سبل الهدی و الرشاد، ۴/۵۳۴، رقم ۵۸۸۱، شرح حال عمر بن شاس الاسلامی به الفاظ گوناگون نقل کرده اند که پیامبر فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۲۴۰، تتمه باب فی التحذیر من بغضهم و سبهم. البدايه و النهايه، ابن کثیر، ۷/۳۱۵، حوادث سال ۳۵ هجری، خروج الخوارج من الکوفه.

نموده اند که در شب های گذشته به بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود:

« من آذی علیا فقد آذانی و من آذانی فعليه لعنه الله »

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را پس به تحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.)

تا جائی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر به نحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سب اهل بیته فانما یرتد عن الله و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعليه لعنه الله»

(کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین

ص: ۱۵۰

خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا)

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شب های گذشته به بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود:

« من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فعلیه لعنه الله »

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را پس به تحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.)

تا جائی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر به نحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سب اهل بیتی فانما یرتد عن الله و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله»

(کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا)

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیرالمؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن می نمود؛ چنانچه اثر در کامل و دیگران نقل نموده اند و امام احمد بن حنبل در مسند به طرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذی علیاً بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا»

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را، زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی یعنی مسلمان نخواهد بود.)

البته خود آقایان بهتر می دانند که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام به خدا و پیغمبر، کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

به حکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شب های قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سب و لعن و شتم و دشنام به علی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام به من و پروردگار من است. قطعاً معاویه ملعون و کافر است.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب دهم کافی الطالب (۱) به اسناد

ص: ۱۵۱



عن يعقوب بن جعفر بن سليمان، عن أبيه، عن جده، قال: كنت مع عبد الله بن العباس وسعيد بن جبير يقوده، فمر على ضفة زمزم فإذا قدم من أهل الشام يشتمون عليا. فقال لسعيد بن جبير: ردني إليهم، فوقف عليهم، فقال: أيكم الساب لله عز وجل؟ فقالوا: سبحان الله ما فينا أحد سب الله. قال: أيكم الساب رسول الله؟ قالوا: سبحان الله ما فينا أحد سب رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: فأيكم الساب علي بن أبي طالب عليه السلام؟ فقالوا: أما هذا فقد كان. قال: فأشهد علي رسول الله صلى الله عليه وآله سمعته أذناى و وعاه قلبى، يقول لعلى بن أبى طالب: من سبك فقد سبنى ومن سبنى فقد سب الله ومن سب الله أكبه الله على منخرية فى النار.

خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش این است: عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سب و شتم می نمایند. ایستاد در نزد آنها فرمود:

ایکم السابّ لله عزوجلّ (کدام یک از شما سبّ می نمودید خدای عزوجل را)؟

گفتند: احدی از ما چنین عملی ننموده. فرمود: ایکم السابّ رسول الله صلی الله علیه وآله؟ (کدام یک از شما سبّ می نمودید رسول خدا را؟) گفتند: احدی از ما آن حضرت را سبّ ننموده. فرمود: فایکم السابّ علی بن ابی طالب؟ پس کدام یک از شما سبّ می نمودید علی بن ابی طالب را؟ گفتند: بلی آن ما بودیم که علی را سبّ می نمودیم. فرمود: گواه باشید به رسول خدا صلی الله علیه وآله که من خود شنیدم از آن حضرت که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«من سبک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله اکبه الله علی منخریه فی النار».

(کسی سبّ شتم نماید تو را یا علی پس به تحقیق مرا سبّ و شتم نموده و کسی که مرا سبّ و شتم نماید پس به تحقیق خدا را سبّ و شتم نموده و کسی که خدا را سبّ و شتم نماید می اندازد خدای تعالی او را به صورت

محل انکار احدی از علمای مسلمین و بیگانگان نمی باشد که به امر معاویه علیه الهاویه این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در خطبات بالای منبرها چنان عرض شد امیر المؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند. چون سب به علی علیه السلام به حکم اخبار صحیحه معتبره سب به خدا و رسول است و بدیهی است سب کنندگان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله کافر و ملعونند، به همین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن بر او وارد است.

### دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلایل اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین سیوطی (۱) و تفسیر امام ثعلبی (۲)

موده القربی (۳) میر سید علی همدانی و مسند (۴) امام احمد بن حنبل و صواعق (۵) ابن حجر و مناقب خوارزمی (۶)

ص: ۱۵۳

- 
- ۱- در المنثور، سیوطی، ۵/۷۰۲، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، سیوطی می نویسد: و اخرج ابن عدی عن ابن سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «من ابغضنا اهل البيت فهو منافق»
  - ۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۳۱۴، ذیل آیه ۲۳ شوری. ثعلبی می نویسد: عن جریر بن عبد الله بجلي، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «... الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافراً»
  - ۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۳، (با استفاده از یتایع الموده، قندوزی، ۲/۲۷۳ و ۲۷۴، ح ۷۸۱، باب ۵۶)
  - ۴- مسند احمد بن حنبل، ۱/۸۴-۹۵-۱۲۸، مسند علی بن ابیطالب.
  - ۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۳، ح ۱۷، باب ( فصل ۲، فی فضائله (علی علیه السلام)
  - ۶- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۶، ح ۳۳۶، فصل ۱۹، فی فضائل له شتی.

و فضائل ابن مغازلی شافعی (۱) و ینابیع الموده (۲) سیمان بلخی و شرح نهج البلاغه (۳) ابن ابی الحدید متغزلی و اوسط (۴) طبرانی و ذخایر العقبی (۵) امام الحرم و خصائص العلوی (۶) امام ابو عبد الرحمن نسائی و کفایه الطالب (۷) گنجی شافعی و مطالب السؤل (۸) محمد بن طلحه شافعی و تذکره الخواص (۹) سبط ابن الجوزی فصول المهمه (۱۰) ابن صباغ مالکی و دیگران متکثرابه الفاظ و عبارات

ص: ۱۵۴

- ۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۵- ۱۹۰، ح ۲۳۲- ۲۲۵، قوله عليه السلام لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق.
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۳۳۵، ح ۵، باب ۳۹. قندوزی این گونه نقل میکند: «کان ابوذر رضی الله عنه یقول: ان هذه الآیه (مرج البحرین یلتقیان...) نزلت فی النبی صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و لاجسن و الحسین علیهم السلام فلا یحبهم الا مؤمن و لا یبغضهم الا کافر...»
- ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳.
- ۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۸۹، ح ۲۱۷۷، ذیل احادیث احمد بن زهیر.
- ۵- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۱، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه.
- ۶- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، حب علی یفرق بین المؤمن و الکافر.
- ۷- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۹ و ۶۸، باب ۳.
- ۸- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱ فصل ۵.
- ۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۳۵، حدیث فی محبته.
- ۱۰- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۷، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. و نیز مسلم در صحیح، ۱/۸۶، ح ۱۳۱، کتاب الایمان، باب دلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان و علامته...؛ ابن ماجه در سنن، ۱/۴۲، ح ۱۱۴، مقدمه. باب ۱۱، فضل علی بن ابی طالب؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۳۷، ح ۶۴۸۷ و ۶۴۸۸، کتاب لافضائل، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲ قسم ۱، علی بن ابی طالب؛ تبریزی در مشکاه المصابیح، ص ۵۶۴، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۳؛ جزری شافعی در اسنی المطالب، ص ۵۴، ۵۵؛ زرندی در نظم در السمطین، ص ۱۰۲، قسم ۲، از سمط اول، مناقب علی بن ابی طالب، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

مختلفه درج گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: لا یحب علیا الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر.

و در بعض اخبار است الا منافق (دوست نمی دارد علی را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر کافر - منافق. که در شب های گذشته مشروحا ذکر شد.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد که دشمن علی علیه السلام در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم می باشد.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایه الطالب (۱) مسند نقل نموده که محمد بن منصور طوسی گفت: ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی به او گفت: یا ابا عبد الله چه می گویی در حدیث که نقل می نمایند از قول علی کرم الله وجهه که فرمود: انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش می باشم احمد گفت: کیست که انکار نماید این حدیث را. مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که به علی علیه السلام فرمود:

«لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق»

یعنی تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق گفتیم:

ص: ۱۵۵

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۷۲، باب ۳. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: محمد بن منصور الطوسی قال: کنا عند أحمد بن حنبل فقال له رجل: یا ابا عبد الله ما تقول فی هذا الحدیث الذی یروی: أن علیا قال: انا قسیم النار؟ فقال أحمد: وما تنكرون من هذا الحدیث؟ ألیس روینا إن النبی صلی الله علیه وآله قال لعلی: لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق؟ قلنا: بلی. قال: فأین المؤمن؟ قلنا: فی الجنة. قال: فأین المنافق؟ قلنا: فی النار. قال: فعلی قسیم النار.

بلی چنین است. آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود، گفت: پس مؤمن در کجاست؟ گفتیم: در بهشت. گفت: منافق در کجاست؟ گفتیم: در آتش. گفت: پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است، یعنی دشمن علی منافق است به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و منافق به حکم آیه:

{إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} (نساء/۱۴۴)

(البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاوری نخواهی یافت.)

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود. پس دشمن علی علیه السلام در طبقه زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار به حکم همین آیه شریفه سخت تر خواهد بود.

و نیز در جمیع کتب (۱) معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله»

(هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد پس به تحقیق مرا دشمن داشته و کس که مرا دشمن بدارد پس به تحقیق خدا را دشمن داشته است.)

از این قبیل اخبار به قدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته.

ص: ۱۵۶

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۱، ح ۴۶۴۸، کتاب المعرفة الصحابة مناقب علی بن ابی طالب و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۳، ح ۱۷، باب ۹، صل ۲؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۹۰۲، کتاب الفضائل من قسم الافعال، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ۹۱۳۲، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه؛ خوارزمی در مناقب، ص ۷۰، ح ۴۴، فصل ۶، به همین حدیث اشاره کرده اند.

شیخ: آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح کنید به فرد شایسته ای از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ مگر نه این است که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آن حضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی به آنان داده است؟ و معاویه خال المؤمنین مسلما از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی می باشد. آیا اهانت به صحابه اهانت به خدا و رسول نمی باشد؟

### در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی: چنان چه فراموش نفرموده باشید گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم.

اینک هم برای آن که بیان شما را بلا جواب نگذارم مختصراً عرض می نمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده، ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و به معانی لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمائید، تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه، اطلاق کلی ندارد که به این دلایل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزله از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم.

آقای من! لابد به خوبی می دانید صحبه در لغت به معانی معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس (۱) گوید صحبه بر وزن سُمعه یعنی زندگانی کرد با او و در عرف عام زیاد می نمایند بر معاشرت، ملازمت و نصرت و موازرت را

ص: ۱۵۷

---

۱- قاموس المحيط، فیروز آبادی، ۱/۹۵، ذیل ماده صحب.

خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.

پس مصاحب النبی به اقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث، کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده، خواه مسلم یا کافر، خوب یا بد، متقی یا فاسق و مؤمن یا منافق باشد.

برای روشن شدن مطلب ناچارم به دلائلی مختصراً زایدا علی ما سبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تأثیر نام اصحاب منحرف از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق می شود.

۱- در آیه ۲ سوره نجم خطاب به مشرکین فرماید:

{ما ضل صاحبکم و ما غوی}

(صاحب شما (محمدصلی الله علیه و آله) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است)

۲- در آیه ۴۵ سوره سبا می فرماید:

{قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاجِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِي وَأَفْرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ}

(بگو به امت که من به یک سخن شما را پند می دهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک یک شما تنها در امر دینتان قیام کنید درباره من و فکرت کار بندید که صاحب شما (رسول الله) را جنون نیست)

۳- در آیه ۳۲ سوره کهف فرماید:

{قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا}

ص: ۱۵۸



(آن مرد کافر به مصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت: من از تو به دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم تر و عزیز ترم.)

۴- و نیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید:

{قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا}

(مصاحب و رفیق با ایمن فقیر در مقام گفتگو و اندرز به دو (مصاحب کافر) گفت: آیا به خدائی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی.)

۵- و در آیه ۱۸۳ سوره اعراف می فرماید:

{أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ}

(آیا این مردم فکر نکردند و نیندیشیدند که صاحب آنها رسول الله آنچه که مردم به او نسبت می دهند از جنون دارا نیست.)

۶- در آیه ۷۰ سوره انعام می فرماید:

{قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلا يَضُرُّنَا وَنُرُدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ}

(بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر محض است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم و باز به خوی جاهلیت بعد از آن که خدا ما را هدایت نمود برگردیم تا مانند کسی که فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را

ص: ۱۵۹

اصحاب و یارانست که شخص را به سوی خود هدایت می کند بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است.

۷- در آیه ۳۹ سوره یوسف از قول یوسف پیغمبر خطاب به دو مصاحب کافر زندانی فرماید:

{ يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ۚ أَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ }

(ای دو رفیق زندان من از شما می پرسم آیا خدایان بی حقیقت متفرق مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر) پس از این آیات شریفه ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم می شود که مجرد نام صحابه و صاحب و اصحاب از حیث لغت اختصاص به مسلم و مؤمن ندارد، بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد می شود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب می خوانند بدیهی است اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی کسانی که با آن حضرت معاشر بودند؛ چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آن حضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده، اطلاق به عموم ندارد بلکه مربوط به خوبان اصحاب است. ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آن حضرت را هیچ یک از انبیاء عظام نداشتند. مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خدا را داده و در یاری اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آنی از آن حضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ص: ۱۶۰

ولی در میان اصحاب، مردمان بد دل اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آن حضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبد الله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص (عموی عثمان طریق رسول الله صلی الله علیه و آله) و ابو هریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حیب بن مسلمه و سمره بن جندب و عمرو بن عاص و بسر بن اراطه (سفاک خونخوار) و مغیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فتنه ها کردند و به طریق قهقرا برگشتند و فساد ها نمودند که معاویه (علیه الهاویه) یکی از آن افرادی است که در زمان حیات خود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لعن نمود و

بعد از وفات آن حضرت وقت مناسبی به دست آورد، به عنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عده ای از اصحاب پاک آن حضرت مانند عمار در آن فتنه شهید گردیدند چنانچه آن حضرت خود خبر داده ما هم در شب های قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمی که آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده به حسن عاقبت رسیده، آیات و اخبار وعید شدید زیادی درباره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت می نماید به علاوه آنچه در زمان حیات آن حضرت را آزرده، بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ: عجب است چگونه می فرمائید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد گردیدند و فتنه نمودند.

داعی: حقیر نمی گویم آیات و اخبار می گوید. اگر قدری دقیق شوید از

تعجب بیرون می آئید.

اولا خداوند در آیه ۱۳۸ سوره آل عمران خبر از ارتداد آنها داده فرماید:

{أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ}

(ای پیغمبر به مرگ یا قتل در گذشت با شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود)

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب، اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری(۱)

و مسلم(۲) و ابن عساکر(۳) و یعقوب بن سفیان احمد بن حنبل(۴) و ابن عبد البر(۵) و غیرهم در

ص: ۱۶۲

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۹۰، ح ۱۰۵۱، کتاب التفسیر، باب قوله (و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم...) و در ۸/۴۸۹ و ۵۰۳-۵۰۷، ح ۱۴۴۱-۱۴۴۴ و ۱۴۳۵ و ۱۳۹۱، کتاب الرقاق باب کیف الحشر و باب فی الحوض و در ۹/۶۷۳، ح ۱۸۷۹ و ۱۸۷۸، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی {وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً} بخاری حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: «عن ابی وائل قال قال عبد الله قال النبی انا فرط لكم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فبقول لا تدری ما احدثوا بعدک.»

۲- صحیح مسلم، ۴/۲۱۹۵، ح ۵۸، کتاب الجنه و صفة نعیمها، باب فناء الدنیا و بیان الحشر یوم القیامه، مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «الا و انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فأقول یا رب اصحابی فیقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم ... فیقال لی: انهم لم یزالوا مردتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم.»

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۸/۱۰۸، رقم ۶۱۱، شرح حال اسحاق بن ابراهیم.

۴- مسند، احمد بن حنبل، ۱/۲۵۷ و ۴۰۶ و ۴۲۵ و ۴۵۵، مسند عبد الله بن عباس و مسند عبد الله بن مسعود.

۵- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۱۶۴، رقم ۱۷۴، شرح حال بسر بن ارطاة. و نیز ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۶۵۸، ح ۲۴۲۳، کتاب صفة القیامه... باب ما جاء فی الشأن الحشر.

مذمت و کفر و اردتداد و نفاق آنها فرداً یا جمعاً رسیده. چون وقت تنگ است برای نمونه به دو خبر اشاره می‌نمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست. دیگر نفرمائید چه دلیلی بر کفر سرسلسله منافقین و دشمن‌ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و سب‌کننده آن حضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده می‌باشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبد الله بن مسعود از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود:

«انا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فبقول لا تدری ما احدثوا بعدک»

(پیش از شما من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی‌بینم عرض می‌کنم: پروردگارا کجایند اصحاب من؟ خطاب رسد تو نمی‌دانی که بعد از تو چه ها نمودند! چه اموری در دین وارد نمودند!)

و امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و طبرانی در کبیر(۲) و ابو نصر سجزی در

ص: ۱۶۳

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۵۷، مسند عبد الله بن عباس، احمد بن حنبل این گونه نقل می‌کند: «عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول انا فرطکم علی الحوض فمن ورد افلح و ثوقی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول ای رب فیقال ما زالوا بعدک یرتدون علی اعقابکم.»

۲- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۵۶، ذیل احادیث ساعد بن جبیر عن ابن عباس. طبرانی این گونه نقل می‌کند: «عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: انا فرط لکم وموعدکم علی الحوض فمن ورد افلح و یأتی قوم فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امتی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدین علی اعقابکم. و نیز طبرانی در معجم الاوسط، ۳/۴۱۷، ح ۲۸۹۵، ذیل احادیث ابراهیم بن هاشم به همین حدیث اشاره کرده است.

ابانه(۱) از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«أنا آخذ بحجزكم أقول اتقوا النار واتقوا الحدود ثلاثا ثم أنا فرطكم على الحوض فمن ورد فقد أفلح فيؤتى برجال حتى إذا عرفتهم وعرفوني اختلجوا دوني فأقول رب أصحابي فيقال لم يزالوا يرتدون على أعقابهم (و في روايه للطبراني في الكبير) بعد قوله يا رب امتي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك مرتدين على أعقابهم»

(آنچه مانع از ورود آتش است به شما فهمانیدم باز هم می گویم بترسید از آتش دوزخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که بمیرم و شما را ترک گویم پیش از شما بر حوض کوثر وارد می شوم رستگار کسی است که در آنجا بر من وارد گردد نشان می دهند جمعیت هایی را به من که گرفتار عذاب الهی باشند عرض کنم پروردگارا اینها امت منند خطاب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و به دین جاهلیت خود برگشتند و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از این که فرماید اینها امت منند خطاب

ص: ۱۶۴

---

۱- گرچه به کتاب الابانه دست نیافتیم اما متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۱۷۶، ح ۳۱۱۱۲، کتاب الفتن، فصل ۳، حدیث را از ابونصر سجزی نقل می کند.

رسد تو نمی دانی که بعد از تو چه حادثه ها نمودند و چه اموری در دین وارد کردند همگی مرتد گردیده به دین جاهلیت خود برگشتند.)

واقعا دل می سوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنان چه قبلا دلائل بر کفر و ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم مسلم و مؤمنی بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و این که اهل بهشت اند بمانید بلکه به ناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آن که دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملا ثبت است؛ حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند مانند ابو الفرج ابن الجوزی و اخیرا عالم جلیل القدر منصف سید محمد عقیل علوی متوفی ۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده به نام النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه و تا به حال دو چاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعه النجاح بغداد به زیور طبع رسیده.

و لکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ابی طالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه رادمرد مؤمن موحد را کافر معرفی نمایند؟! بدیهی است این عقیده و اظهار به این نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه به امیر المؤمنین علی علیه السلام که به اصرار تمام و کلمات ناهنجار، تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!

و به دلائل ثابتة کفر و نفاق معاویه و یزید (علیهما اللعنه و العذاب) هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان

دانند و دلایل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!!

ولی دلایل واضح و اقرارهای صریحه جناب ابی طالب را بر ایمان به خدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت می نمایند!

من نمی دانم خوارج و نواصب و اموی ها و بقایای محبین آنها تا کی و تا چند باید بربرادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کورکورانه، روی عادت و تعصب به دنبال عقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکار ببینند؟!

### دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب

آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که به فرموده آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجه است و اکابر علماء خودتان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوای آنها را دارند نگفته اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود و مؤمن از دنیا رفته است؟

آیا اصبع بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شما بوده از مولا و مقتدای مؤمنین علی علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«و الله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط(۱)»

(به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف

ص: ۱۶۶

---

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۳۵/۸۱، ح ۲۲، تاریخ امیر المؤمنین، باب ۳، فی نسبه و احوال و الدیه و نیز علامه امینی در الغدیر، ۷/۳۸۷، ح، اربعون حدیثا فی سیدنا ابی طالب.



هرگز سجده به بت نمودند و بت پرستی نکردند.

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو به کعبه عبادت نمودند و متمسک به دین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره را بگذارید و به دنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابوطالب را تأویلات بارده بنمائید.

از جمله دلائل بر مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن به ذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده، خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط ابن جوزی در آخر باب ۱۱

صفحه ۱۷۰ تذکره خواص الامه (۱) نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند به عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد به وحدانیت حضرت باری تعالی دارد. مطلع خطبه این است که فرمود:

«الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم و زرع اسمعيل و ضئضى معد و عنصر مضر و جعلنا حضنه بيته و سؤاس حرمه و جعل لنا بيتاً محجوجاً و حرماً اماناً و جعلنا الحكام على الناس (الى آخر الخطبه)»

حمد خدایی را که قرار داد ما را از ذریه ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب

ص: ۱۶۷

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۷۲، باب ۱۱، ذکر خطبه النکاح و عقد العقد.

حرمش و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج به آنجا شتابند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را حکام بر مردم.)

شیخ سلیمان بلخی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۱) اول صفحه ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که:

رای ابوطالب النبی صلی الله علیه و آله یتفل فی فم علی ای یدخل لعاب فمه فی فم علی فقال ماها یا ابن اخی؟ فقال ایمان حکمه فقال ابوطالب لعلی یا بنی انصر ابن عمک و وازره.

(ابو طالب دید پیغمبر آب دهان خود را دهان علی ریخت سؤال کرد برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی) فرمود: (این آب دهان) تمامش ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب به علی علیه السّلام امر کرد پسر م یاری کن پسر عمت را و وزیر او باش.)

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابوطالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی علیه السّلام هم جلوگیری نکرد بلکه به آن بزرگوار امر می کند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا را.

### **ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر**

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و ابن ابی الحدید

ص: ۱۶۸

---

۱- ینابیع الموده، قدوزی حنفی، ۱/۲۲۱، ح ۴۱، باب ۱۴، و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۱۳۲، ح ۱۴۷، فصل ۱۳.

مفصلا در شرح نهج البلاغه (۱) شرح می دهد که روزی جناب ابوطالب به مسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه وآله نماز می گذارد و علی در دست راست آن حضرت مشغول

به نماز است. به فرزندش جعفر طیار که همراه او بود و تا آن روز ایمان نیاورده بود، گفت:

صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ؛ وصل کن خودت را به پهلوی پسر عمت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه وآله به نماز ایستاد جناب ابوطالب این ابیات را انشاد نمود.

ان علیا وجعفر اثنقتی

عند ملم الزمان والنوب

لا تخذلا وانصرا ابن عمكما

أخی لأمی من بینهم وأبی

والله لا اخذل النبی ولا

یخذله من بنی ذو حسب (۲)

(به درستی که علی و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاری ها پشتیبان من هستند. وانگذازید (ای علی و جعفر) پسر عم خود را و یاری نمائید او را زیرا که او پسر برادر ابوینی من است. به خدا قسم از یاری پیغمبر دست برنمی دارم و او را و انمی گذارم که پیغامبر

ص: ۱۶۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۹، خطبه ۲۳۸، (خطبه قاصعه) ابن ابی الحدید می نویسد: ... کما روی أن أبا طالب فقد النبی صلی الله علیه وآله یوما، وکان یخاف علیه من قریش أن یغتالوه، فخرج ومعه ابنه جعفر یطلبان النبی صلی الله علیه وآله، فوجده قائما فی بعض شعاب مکة یصلی، وعلی علیه السّلام معه عن یمینه، فلما رأهما أبو طالب، قال لیجعفر تقدم وصل جناح ابن عمک، فقام جعفر عن یسار محمد صلی الله علیه وآله، فلما صاروا ثلاثة تقدم رسول الله صلی الله علیه وآله وتأخر الاخوان...

۲- شرح نهج البلاغه، ۱۴/۷۶، نامه ۹، اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب. «محقق»

صاحب حسب شریف می باشد).

پس به اتفاق علما و مورخین (۱) خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گزاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادرزاده خود را منع از آن ادعای بزرگ نماید حتی فرزندانش را هم منع نماید از ایمان آوردن به کسی که دین نوین آورده و دشمن دین او می باشد آن هم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است!

بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمت ایمان آور و اقتداء کن به او و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!!

فاعتبروا یا اولی الابصار.

اکابر علمای (۲) فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره

ص: ۱۷۰

۱- اسد الغابۀ، ابن اثیر، ۱/۲۸۷، حرف الجیم، شرح حال جعفر بن ابی طالب. ابن اثیر این گونه نقل می کند: «روی ان اباطالب رأى النبى صلى الله عليه وآله و عليا يصليان و علي عن يمينه فقال لجعفر عليه السلام صل جناح ابن عمك و صل عن يساره... و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغۀ، ۱۳/۲۷۲، شرح خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی، از قول استادش ابو جعفر اسکافی این چنین نقل می کند: «ان ابا طالب قال لعلی علیه السلام: ای بنی الزمه فانه لن يدعوك الا الى خير و قال لجعفر صلى الله عليه وآله جناح ابن عمك فاسلم بقوله».

۲- البداية و النهایه، ابن کثیر، ۳/۱۰۵، باب هجرة اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من مكة الى ارض الحبشه، ابن کثیر می نویسد: فلما رأى أبو طالب عمل القوم جمع بنی عبد المطلب و أمرهم أن يدخلوا رسول الله صلى الله عليه وآله شعبهم، و أمرهم أن يمنعه ممن أرادوا قتله. فاجتمع على ذلك مسلمهم و كافرهم، فمنهم من فعله حميه، و منهم من فعله إيماناً و يقيناً... و نیز در السیره النبویه، ۱/۳۸۳، باب مجادلۀ المشركين رسول الله صلى الله عليه وآله، فصل فی ذكر مخالفة قبائل قریش بین هاشم... جریان را همانند البداية و النهایه نقل می کند.

اقتصادی را درباره بنی هاشم کردند، جناب ابوطالب با تمام بنی هاشم به یاری رسول خدا الله صلی الله علیه وآله

برخاستند و چهار سال در شعب ابی طالب از آن حضرت محافظت و نگهداری نمودند. حتی در تمام مدت توقف در شعب، اول شب ها هر کجا رسول الله صلی الله علیه وآله به خدا می رفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی می آمد آن حضرت را بیدار می کرد و به جای امن تری می برد و فرزند عزیزش علی علیه السّلام را در بستر او می خوابانید که اگر اول شب دشمنی آن حضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی به آن حضرت داشته باشد علی فدای آن حضرت گردد و وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد.

شما را به خدا قسم آیا مشرکی برای حفاظت موحدی که مدعی مقام نبوت است و مشکرین را اهل ضلالت و گمراهی می داند، این قدر جدیت به کار می برد؟! قطعاً جواب منفی است. این همه جدیت ها و فداکاری ها از آثار ایمان کامل بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و سبط ابن جوزی در تذکره خواص

ص: ۱۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۶، نامه ۹، (و من کتابه له علیه السّلام ابی معاویه) اختلاف رأی فی ایمان ابی طالب. ابن ابی الحدید می نویسد: « وقد جاءت الروایه أن أبا طالب لما مات جاء علی علیه السّلام إلى رسول الله صلی الله علیه وآله، فأذنه بموته، فتوجع عظیماً وحزن شديداً، ثم قال له: امض فتول غسله، فإذا رفعته علی سريره فأعلمنی، فاعترضه رسول الله صلی الله علیه وآله وهو محمول علی رؤوس الرجال، فقال وصلتك رحم یا عم، وجزيت خيراً فلقد ربيت وكفلت صغیراً، ونصرت وأزرت کبیراً، ثم تبعه إلى حفرتة، فوقف علیه، فقال أما والله لاستغفرن لك ولأشفعن فيك شفاعه يعجب لها الثقلان»

الامه (۱) از طبقات محمد بن سعد نقل می کند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحاق روایت کرده اند علی علیه السّلام فرمود: چون ابوطالب وفات نمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خبر دادم، فبکی بکاءً شدیداً گریه شدیدی نمود. آنگاه به من فرمود:

«اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه»

(برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرزد و رحمت نماید او را.)

ص: ۱۷۲

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۹، باب ۱، فصل فی ذکر والده علیه السّلام. سبط بن الجوزی، این گونه نقل می کند: «حدثنی الواقدی قال قال علیه السّلام لما توفی ابوطالب اخبرت رسول الله فبکا بشدیدا ثم قال اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه... و نیز ابن سعد در طبقات الکبری، ۱/۹۹، ذکر ضم عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه و آله الیه بعد وفاه امه... می نویسد: «عبید الله بن ابن رافع عن ابیه عن جده عن علی قال: اخبرت رسول الله بموت ابی طالب فبکی ثم قال: اذهب فاغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه...» ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۶۶/۳۳۶، شماره ۸۶۱۳، شرح حال ابوطالب بن عبد مناف؛ سیوطی در تفسیر در المنثور، ۳/۵۰۶، ذیل آیه ۱۱۳ سوره توبه؛ شوکانی در فتح القدیر، ۲/۴۱۱، ذیل آیه ۱۱۳، سوره توبه حدیث را همانند ابن سعد نقل می کنند.

شما را به خدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند؟! آیا سزاوار است بگوئیم رسول الله يستغفر له ایاما لا- یخرج من بینه. یعنی روزها رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش می نمود.

آیا ممکن است که آن حضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره نساء را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ}

(محقق است خدا کسی را که به او شرک آورد، هرگز نخواهد بخشید سوای مشرک هر که را خواهد می بخشد.)

چگونه ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وجود چنین آیه ای که صریحا پروردگار می فرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت بنمایند و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص به مسلمین دارد و برای کفار ابداء جائز نمی باشد پس همین استغفار نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله برای جناب ابوطالب و امر نمودن به علی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب.

با دیده حق بین و انصاف صفحه ۶ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببیند مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که:

أبا طالب عصمه المستجير

وغيث المحول ونور الظلم

لقد هد فقدك أهل الحفاظ

فصلى عليك ولي النعم

ص: ۱۷۳

فقد كنت للطهر من خير عم

(ای ابو طالب تو پناه پناهندگان و رحمت بر افتادگان و روشنائی شب ظلمانی بودی. با موت تو ارکان دوستان و محبینت متلاشی شد. رحمت حق بر تو نازل و تو را به جوار خود در بهشت برین واصل نمود و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها (که او را و دین او را یاری نمودی))

آیا باور می شود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید؟!

اینها تمام دلالتی است که ثابت می نماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و الا رسول اکرم به امام معصوم امر نمی فرمود او را غسل و کفن و دفن نماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالتی که آن حضرت مجسمه حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است. دوستی و دشمنی برای خدا می نماید نه روی هوای نفس که چون عموی من است (و لومشرك) و مخالف امر پروردگار من است، برای او به شدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم!

شیخ: اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود به چه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود؟

داعی: بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده؛ چه آن که جناب حمزه به قدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه می کردند بلکه می ترسیدند. البته اسلام و تظاهر او به ایمان کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.



و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد؛ چنانچه ابن عبد البر در استیعاب نقل می نماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان می داشت تا زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله هجرت نموده خواست با آن حضرت حرکت نماید، حضرت به او نوشت که توقف تو در مکه برای من بهتر است. فلذا خبرهای مکه را به آن حضرت می رسانید و در غزوه بدر کبری کفار آن جناب را با خود آوردند. بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۲۶ ینابیع (۱) ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقل از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم می دانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می نمود. او را نشد چه آن که با کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر صلی الله علیه وآله به او نوشت بماند و اخبار مشرکین را به آن حضرت بدهد. روزی که ابو رافع به آن حضرت خبر تظاهر به اسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

ص: ۱۷۵

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۱۷، ح ۶۲۳، باب ۵۶، ذکر اسلام العباس. قندوزی این گونه نقل می کند: «قال اهل العلم بالتاریخ: ان العباس اسلم قدیما و کان یکتُم اسلامه و خرج مع المشرکین یوم بدر...»

ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر می کرد امر یکسره می شد؛ یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت بر ضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را بر هم می زدند.

لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاسته ابراز ننمود تا بتواند به عنوان هم کیشی با قریش جلوی آنها سایر اعدای را بگیرد تا آنها هم، محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنان چه همین قسم شد. تا آن جناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همین که جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«اخرج عن مکه فما لک بها ناصر بعد ابي طالب»

(از مکه خارج شو که بعد از ابي طالب یآوری در آنجا نداری)

شیخ: آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر؟

داعی: بلی. کمال شهرت را داشته و تمام امت، نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (به قول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد به قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست

داعی: لیس هذا اول قاروره كسرت في الاسلام (این اولی شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد.)

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا مشهور ولی بعد از سال‌ها به جعل حدیثی، صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سال‌ها به واسطه اعمال نفوذ اشخاص به کلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری به خود گرفته.

شیخ: ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمایید؟

داعی: شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمی دهد ولی برای نمونه به یکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره می نمایم و آن دو حکم محکم، متعه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که به حکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع و مورد عمل بوده حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط به یک جمله کلام خلیفه عمر که گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله انی احرمهما و اعاقب علیهما»

(دومتعه که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آنها)

به کلی منعکس گردیده؛ یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده! چنان این کلام عمر از خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم صلی الله علیه وآله و صحابه آن حضرت، روی اطاعت کورکورانه پیروی شد که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال میلیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنند، متعه (سنت سنیه رسول الله صلی الله علیه وآله و حلال خدا) را بدعتی از بدع شیعه می دانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمی دانند و اگر ما با دلائل بیان کنیم قبول نمی کنند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده؛ فقط به گفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده!!

جایی که حکم ثابت الهی مؤید به قرآن مجید و سیره رسول الله صلی الله علیه وآله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلائل واضح در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سند بر حلیت آن، به گفتار شخص عمر که ابداً استناد به آیات و گفتار رسول الله ندارد حرام و بدعت گردد، شما می خواهید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبدل به کفر نگردد؟

شیخ: یعنی می خواهید بگویید میلیونها مسلمانان جهان، قرنهای بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نمودند و حال آن که در همه جهان ما را سنی می خوانند؛ یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله صلی الله علیه وآله؟!

## در واقع سنی‌ها رافضی و شیعه‌ها سنی می‌باشند.

داعی: ظاهراً شماها خود را سنی و شیعیان را رافضی می‌خوانید و حال آن‌که اگر از عادت و تعصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می‌بینید در معنی و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و مطیع اوامر آن حضرت می‌باشند و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آن حضرت می‌باشید.

شیخ: احسن. میلیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید؟

داعی: همان قسمی که شماها برادران سنی زیاده از صد میلیون مسلمانان پاکدل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را رافضی و کافر و مشرک می‌خوانید. در لیالی ماضیه به دلایل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم دستور داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من، شما عمداً از عترت روی گردانده پیرو دیگران شدید. سیره و سنت آن حضرت را که در زمان حیات به حکم قرآن عملی می‌نمود زیر پا گذارده و به حکم شیخین آنها را ترک نموده و عاملین به سنت و سیره آن حضرت را رافضی بلکه مشرک و کافر خواندید که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۲ سوره انفال فرموده:

{وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ }

(ای مؤمنان بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول و خویشان او می‌باشد.)

ص: ۱۷۹

و آن حضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنائم را به خویشان و اقارب تقسیم می نمود، قطع نموده و از آن روی گردانیدید. بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی می شود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله می باشیم و شماها رافضی و رویگردان و ترک کننده سنت و سیره رسول الله و صحابه گرام می باشید، همین موضوع متعه است که به حکم خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل صحابه در زمان خود آن حضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی به جمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداء نموده، حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر پاگذارده و ترک نمودید مع ذلک خود را سنی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله می باشیم رافضی می خوانید و این امر را چنان بر بی خبران وارونه نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک می خوانند!!

و عجب آنکه معنای مثل معروف کاسه از آتش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله و صحابه آن حضرت باطل و بی اساس می باشد!!

شیخ: دلیل شما بر حلیت متعه و عقد انقطاع چیست؟ از کجا و به چه دلیل می گوئید خلیفه عمر بر خلاف گفته خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده؟

داعی: دلایل بر این معنی بسیار است. اولاً قرآن مجید و سند محکم آسمانی است که در آیه ۲۸ سوره نساء صریحاً می فرماید:

{فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً}

(پس از آن که بهره مند شدید از آنها یعنی متعه نمودید و تمتع از آنها داشتید مهر معین که مزد آنها است به آنان پردازید که فریضه و واجب است.)

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد به مشروعیت خود باقی است مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد و چون در این موضوع ناسخی نیامده، پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است.

شیخ: از کجا این آیه مربوط به نکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده، دستور می دهد مهر و صداق آنها را پردازند؟

داعی: در این بیان خود بی لطفی و به اصطلاح مغلطه نمودید؛ زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری(۱) در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی(۲) در جزء سیم از تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه

ص: ۱۸۱

---

۱- جامع البیان، طبری، ج ۴/۱۸۰/۱۹، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء طبری می نویسد: (فما استمتعتم به منهن) قال: یعنی نکاح المتعه.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۴۹/۱۰، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء فخر رازی می نویسد: «ان المراد بهذه الآیه حکم المتعه»

آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان، آقایان به خوبی می دانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم و متعه منقطعه و ملک یمین.

و اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره نساء می فرماید:

{فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ}

(به نکاح خود در آورید از زنان آن کس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید نتوانید عدالت نمائید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنان که کنیزی دارد به آن اکتفا کنید که نزدیک تر است به عدالت.)

و در باره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره نساء می فرماید:

{وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ}

(هر کس از شما را وسعت و توانائی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید به زنی اختیار کنید خدا آگاه تر است به مراتب ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدان چه معین شده بدهید.)

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه {فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ}

ص: ۱۸۲



فَرِيضَةً} نازل گردیده و اگر این آیه مربوط به نکاح دائم باشد لازم می آید که در یک سوره امر به نکاح دائم تکرار شده باشد و این بر خلاف قاعده خواهد بود و چون راجع به متعه نازل گردیده است که خود یک امر و حکم جدید است.

ثانیا اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) به این که نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله به آن دستور عمل می کردند و اگر این آیه مربوط به نکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل به آن هستند؟ پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرضند و مشروعیت آن را ثابت می نمایند و ناسخی برای آن نیامده چنان چه در کتب معتبره خودتان ثبت است.

### روایات اهل تسنن در حلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری(۱) و مسند(۲) امام احمد بن حنبل که ابورجاء از

ص: ۱۸۳

۱- عن عمران بن حصین قال: انزلت آیه المتعه فی کتاب الله صلی الله علیه و آله و لم ينزل قرآن یحرمه و لم ینه عنها حتی مات قال رجل برأیه ماشاء. قال محمد یقال انه عمر» صحیح بخاری، ۶/۳۴۸، ح ۹۴۷، کتاب التفسیر، ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره. و نیز بخاری در صحیحش، ۲/۵۶۲، ح ۱۴۵۹، کتاب الحج، باب التمتع و الاقران می نویسد: «عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعلیا رضی الله عنهما و عثمان ینهی عن المتعه و أن یجمع بینهما فلما رأى علی أهل بهما لیکک بعمره و حجه قال ما کنت لأدع سنه النبی صلی الله علیه و آله لقول أحد» همچنین بخاری در صحیحش، ۲/۶۵۵، ح ۱۴۶۵، کتاب الحج، باب التمتع و الاقران، می نویسد: «عن سعید بن المسیب قال اختلف علی و عثمان رضی الله عنهما و هما یعسفان فی المتعه فقال علی ما ترید الا ان تنهی عن عمر فعله النبی صلی الله علیه و آله قال فلما رای ذلک علی أهل بهما جمعیا»

۲- مسند، احمد حنبل، ۴/۴۳۶، مسند عمران بن حصین. احمد بن حنبل حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن عمران بن حصین قال: نزلت آیه المتعه فی کتاب الله تبارک و تعالی و عملنا بها مع رسول الله فلم تنزل آیه تنسخها و لم ینه عنها النبی حتی مات.» و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۳/۴۳۲، کتاب الحج، با التمتع علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه نقل می کند: «عن عمران بلفظ انزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلی الله علیه و آله و لم ينزل قرآن یحرمه فلم ینه عنها حتی مات قال رجلا برأیه ماشاء. ابن اثیر در جامع الاصول، ۳/۴۶۰، ح ۱۴۰۲، کتاب الحج و العمرة، فصل ۳ فی التمتع و فسخ الحج؛ حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۱/۳۴۹، ح ۵۴۸، مسند عمران بن حصین؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۲۰۴، ذیل آیه ۱۹۶، سوره بقره و همچنین در صحیح مسلم، ۲/۹۰۰، ح ۱۷۲، کتاب الحج باب جواز التمتع، این گونه نقل می کنند: «قال عمران بن حصین نزلت آیه المتعه فی کتاب الله (یعنی متعه الحج) و أمرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله ثم لم تنزل آیه تنسخ آیه متعه الحج و لم ینه عنها رسول الله صلی الله علیه و آله حتی مات قال رجل برأیه بعد ما شاء» نسائی در سنن الکبری، ۶/۳۰۰، ح ۱۱۰۳۲، کتاب التفسیر، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۲/۳۸۸، ذیل آیه ۱۹۶، سوره بقره؛ سیوطی در الدر المنثور، ۱/۳۹۰، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره با اختلاف اندکی در الفاظ حدیث را همانند مسلم نقل می کند. و همچنین بیهقی در سنن الکبری، ۵/۲۰، کتاب الحج، باب کراهیه من کره القرآن و التمتع حدیث را این گونه نقل می

کند: «عن عمران بن حصین قال تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و نزل فيه القرآن فليقل رجل برأيه ما شاء» و همچنین ثعلبی در الکشف والبیان، ۳/۲۸۶، سوره نساء، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء، این گونه نقل می کند: «نزلت هذه الآية (المتع) في كتاب الله، لم تنزل آية بعدها تنسخها، فأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه وآله و تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و لم ينهنا عنه، و قال رجل بعد برأيه ما شاء» و در معجم الكبير، ۱۸/۱۱۸، احادیث قتاده بن دعامة عن مطرف عن عمران، این گونه نقل می کند: «عن عمران بن حصین قال تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و نزل به القرآن فليقل رجل برأيه ما شاء» و نیز تفتازانی در شرح المقاصد، ۵/۲۸۳، فصل ۴، بحث ۵، می نویسد: «وقد كان معترفا بشرعية المتعتين في عهد النبي صلى الله عليه وآله و ما روی عنه أنه قال ثلاث كن على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا أنهى عنهن و أحرمهن و هى متعة النساء و متعة الحج و حى على خير العمل» بادقت در روایاتی که گذشت معلوم می شد که حکم متعه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ نشده است به گونه ای که حتی در این روایت اخیر خود عمر به مشروع بودن حکم متعه در زمان پیامبر اعتراف می کند. در این موضوع فخر رازی مطلبی دارد که شنیدنی است. فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه ۲۴ سوره نساء الحجة الثانية می نویسد: اگر عمر بن الخطاب می دانسته که متعه حلال را حرام کرده کافر است؛ زیرا کسی که بداند پیامبر اکرم چیزی را حلال کرده و او حرام نماید کافر خواهد بود. و همچنین کسانی که او را در این حکم تصدیق کردند با توجه به این که می دانند چنین شخصی کافر است، آنان نیز کافر خواهند بود. اینکه به متن کامل تفسیر فخر رازی توجه فرمایید: «ما روی عن عمر رضى الله عنه أنه قال في خطبته: متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا أنهى عنهما و أعاقب عليهما، ذكر هذا الكلام في مجمع الصحابة و ما أنكر عليه أحد، فالحال ههنا لا يخلو إما أن يقال: انهم كانوا عالمين بحرمه المتعة فسكتوا، أو كانوا عالمين بأنها مباحة و لكنهم سكتوا على سبيل المداهنة، أو ما عرفوا بإباحتها و لا حرمتها. فسكتوا لكونهم متوقفين في ذلك، و الأول هو المطلوب، و الثاني يوجب تكفير عمر، و تكفير الصحابة لأن من علم أن النبي صلى الله عليه وآله حكم بإباحة المتعة، ثم قال: إنها محرمة محظورة من غير نسخ لها فهو كافر بالله، و من صدقه عليه مع علمه بكونه مخطئا كافرا، كان كافرا أيضا» (آنچه از عمر نقل شده که گفت: دو متعه ای که در زمان پیامبر بوده است را من ممنوع اعلام می کنم و بر انجام آن مجازات خواهم نمود. این جمله را عمر در جمع صحابه گفته است و کسی هم آن را انکار نکرده است. در این جا یا باید بگوییم صحابه نمی دانستند که متعه حرام است، لذا اعتراض نکردند. یا باید بگوییم صحابه می دانستند متعه حلال است اما روی بی توجهی و سهل انگاری سکوت کردند و یا باید بگوییم نه حلال بودنش را می دانستند و نه حرام بودنش را، لذا سکوت کردند. بر طبق نظر ما احتمال اول صحت است. اما احتمال دوم، باعث کفر عمر بن الخطاب و صحابه خواهد شد؛ زیرا اگر کسی بداند که پیامبر متعه را حلال کرده و او حرام نماید، کافر است. همچنین کسانی که او را در این حکم تصدیق کنند با توجه به اینکه می دانند چنین شخصی کافر است، آنان نیز کافر خواهند بود) آیا واقعا خلیفه دوم نمی دانست که متعه حرام است و او را حرام اعلام کرد؟ مگر خودش تصریح نکرده که دو متعه ای که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است را من حرام کردم» همین معنا را حدیثی از بخاری تأیید می کند که متعه در زمان پیامبر حلال بوده و به آن عمل می شده و نسخی هم در این زمینه نیامده است. پس طبق شواهد مسلم خلیفه دوم یقین داشته است که چیزی را حرام می کند که پیامبر آن را حلال کرده و به آن عمل می شده است.





عمران بن حصین نقل است که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلنا ها مع رسول الله صلی الله علیه وآله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله صلی الله علیه وآله حتى اذا مات قال رجل برآيه ماشاء. قال محمد يقال انه عمر.

(آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده و رسول خدا صلی الله علیه وآله هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننموده. مردی به رأی و میل خود گفت هر چه دلش خواست. بخاری گوید می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!)

و در صفحه ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که:

حدثنا الحسن الحلوثی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جاب بن عبد الله انصاری معتمرا فجنناه فی منزله فساله منه دام علاء ان لا ينسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلك فی حیاتی و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم يعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین كما فی الخبر حامدا مصلیا مسلما.

منه دام علاء ان لا- ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلك فی حیاتی و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم يعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین كما فی الخبر حامدا مصلیا مسلما.

منه دام علاء ان لا- ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلك فی حیاتی و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم يعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین كما فی الخبر حامدا مصلیا مسلما.

احمد بن حنبل که ابورجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلنا ها مع رسول الله صلی الله علیه وآله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله صلی الله

علیه و آله حتی اذا مات قال رجل برآیه ماشاء. قال محمد یقال انه عمر.

(آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده و رسول خداصلی الله علیه و آله هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننموده. مردی به رأی و میل خود گفت هر چه دلش خواست. بخاری گوید می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!)

و در صفحه ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که:

حدثنا الحسن الحلوثی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جاب بن عبد الله انصاری معتمرا فجنناه فی منزله فساله القوم عن اشیاء ثم ذكروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی عهد ابی بکر و عمر.

(حدیث کرد مرا حسن حلوانی گفت: حدیث کرد مرا عبد الرزاق گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطاء که گفت: جابر بن عبد الله انصاری برای

ص: ۱۸۶

عمره به مکه آمد به منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید صحبت به متعه گفت: بلی ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله و هم در زمان ابوبکر و عمر متعه می کردیم.)

و نیز در صفحه ۴۶۷، جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعه بالحج و العمره مسندا از ابی نضره روایت نموده که گفت: من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد

«فقال ابن عباس و الزبير اختلفا في المتعتين فقال جابر فعلناه ما مع رسول الله صلى الله عليه وآله ثم نهى عنهما عمر فلم نعهما»

(گفت عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبير در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله هر دو را به جا می آوردیم پس عمر آن دو را نهی کرده و ما هم دیگر پس از آن به جا نیاوردیم.)

و نیز امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۵ جزء اول مسند(۱) خبر ابی نضره را به

ص: ۱۸۷

۱- مسند، احمد بن حنبل، ۴/۳۶۳، مسند جابر بن عبد الله انصاری. حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله انصاری قال: تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله متعتين الحج و النساء و قد قال حماد ايضا متعه الحج و متعه النساء فلما كان عمر نهانا عنهما فانهينا». و نیز در صحیح مسلم، ۲۳/۱۰۲، ح ۱۶، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، این گونه نقل شده است: «سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق الأيام على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأبي بكر حتى نهى عنه عمر في شأن عمرو بن حريث» ابن اثیر در جامع الاصول، ۱۲/۱۳۵ و ۱۳۶، ح ۸۹۵۳، کتاب النکاح، باب ۲، فصل ۱؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۳، ح ۴۵۷۳۲، کتاب النکاح، باب المتعه؛ عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۷/۴۹۹، ح ۱۴۰۲۸، باب المتعه؛ حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۲/۳۹۸، ح ۱۶۷۲، مسند جابر بن عبد الله؛ زیلعی در نصب الرایة، ۳/۲۳۰، کتاب النکاح، فصل فی بیان المحرمات با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند مسلم نقل می کنند. «عن جابر قال: كنا نستمتع بالقبضه من الطعام». ابی داوود سجستانی در سنن، ۲/۲۳۶، ح ۲۱۱۰، کتاب النکاح، باب قله المهر، این گونه نقل می کند: «عن جابر قال كنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله نستمتع بالقبضه من الطعام على معنى المتعه». شوکانی در نیل الاوطار، ۶/۱۴۵، ح ۲۶۸۰، کتاب النکاح، باب ما جاء فی نکاح المتعه، این گونه نقل می کند: «عن جابر قال: كنا نستمتع بالقبضه من الدقيق و التمر الايام على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابی بکر و صدرا من خلافة عمر حتى نهانا عنها عمر» بیهقی در سنن الکبری، ۷/۲۳۷، و ۲۳۸، کتاب الصداق، باب ما يجوز ان يكون مهراً. باختلاف اندکی در الفاظ همانند شوکانی نقل می کند؛ نسائی در سنن الکبری، ۳/۳۲۶، ح ۵۵۳۸، کتاب النکاح، باب المتعه این گونه نقل می کند: عن جابر بن عبد الله انصاری، قال كنا نعمل بها - یعنی متعه النساء - على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و فی زمان ابی بکر و صدرا من خلافة عمر حتى نهانا عنها» ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۹/۲۱۱، شرح حدیث ۵۱۴۹، کتاب النکاح، باب التزویج علی القرآن و بغیر صداق، حدیث را از جابر این گونه نقل می کند: «كنا نستمتع بالقبضه من التمر و الدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نهى عنها عمر» مزی در تهذیب الکمال، ۱۵۰/۲۹، شماره ۶۳۰۱، شرح حال موسی بن مسلم بن رومان این گونه نقل

می کند: «عن جابر: كنا على عهد النبي صلى الله عليه وآله نستمع بالقبضه من الطعام»



طریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته:

كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبكر حتى نهى عمر في شأن عمرو بن حريث.  
(ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابی بکر متعه می کردیم به قبضه ای از خرما و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حریث)

حمیدی(۱) در جمع بین الصحیحین از عبد الله نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته:

كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبكر حتى نهى عمر في شأن عمرو بن حريث.  
(ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابی بکر متعه می کردیم به قبضه ای از خرما

ص: ۱۸۸

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۱۴۶، ح ۹۰، مسند عمر بن الخطاب، افراد مسلم. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: كان ابن عباس يأمر بالمتعه، وكان ابن الزبير ينهى عنها. قال: فذكرت ذلك لجابر بن عبد الله، فقال: على يدي دار الحديث، تمتعنا مع رسول الله فلما قام عمر، قال: إن الله يحل لرسوله ما شاء بما شاء، وإن القرآن قد نزل منزله، فأتموا الحج والعمرة لله كما أمركم الله. وأبوتوا نكاح هذه النساء فلن أوتي برجل نكح امرأه إلى أجل إلا رجتمه بالحجارة. مسلم در صحيحش، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، كتاب الحج، باب في المتعة بالحج والعمرة، همین حدیث را آورده است. متقی هندی در كنز العمال، ۱۶/۵۲۱، ح ۴۵۷۲۵، كتاب النكاح، محرمات النكاح؛ بیهقی در سنن الكبرى، ۵/۲۱، كتاب الحج، باب كراهية من كره القرآن و التمتع ... حدیث را این گونه نقل می کنند: « عن قتاده قال سمعت أبا بصرة يقول قلت لجابر بن عبد الله ان ابن الزبير ينهى عن المتعه وان ابن عباس يأمر بها قال جابر على يدي دار الحديث تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فلما كان عمر رضى الله عنه خطب الناس فقال إن الله عز وجل كان يحل لنبيه عليه السلام ما يشاء وان القرآن قد نزل منزله فافصلوا حجكم من عمرتكم وأبوتوا نكاح هذه النساء لا أوتي برجل تزوج امرأه إلى أجل الا رجتمه...» مسند ابی داوود الطيالسی، ص ۲۴۷، احادیث جابر بن عبد الله انصاری و جصاص در احكام القرآن، ۳/۹۶، باب المتعة حدیث را همانند بیهقی نقل می کنند. فخر رازی تفسیر کبیر، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره النساء مسأله ۳، قسم ۳ می نویسد: «فان قيل: ما ذكرتم يبطل بما انه روى عمر قال: لا اوتي برجل نكح امرأه الى اجل الا رجتمه و لا شك ان الرجم غير جائز.»

و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حرث (حمیدی<sup>(۱)</sup>) در جمع بین الصحیحین از عبد الله بن عباس روایت کرده که گفت: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله متعه می کردیم تا آنکه عمر به خلافت برخاست گفت: خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه می خواست حلال می کرد و اکنون او در گذشت و قرآن به جای خود باقی است پس چون به حجتی و یا عمره ای شروع کردید آن را به اتمام برسانید چنان چه خدا فرموده است، و توبه کنید از

ص: ۱۸۹

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۱۴۶، ح ۹۰، مسند عمر بن الخطاب، افراد مسلم. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: کان ابن عباس یأمر بالمتعه، وکان ابن الزبیر ینهی عنها. قال: فذکرت ذلك لجابر بن عبد الله، فقال: علی یدی دار الحدیث، تمتعنا مع رسول الله فلما قام عمر، قال: إن الله یحل لرسوله ما شاء بما شاء، وإن القرآن قد نزل منزله، فأتموا الحج والعمرة لله كما أمرکم الله. وأبّتوا نکاح هذه النساء فلن أوتی برجل نکح امرأه إلى أجل إلا رجمته بالحجاره. مسلم در صحیحش، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، کتاب الحج، باب فی المتعه بالحج و العمرة، همین حدیث را آورده است. متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۱، ح ۴۵۷۲۵، کتاب النکاح، محرمات النکاح؛ بیهقی در سنن الکبری، ۵/۲۱، کتاب الحج، باب کراهیه من کره القرآن و التمتع... حدیث را این گونه نقل می کنند: « عن قتاده قال سمعت أبا بصره یقول قلت لجابر بن عبد الله ان ابن الزبیر ینهی عن المتعه وان ابن عباس یأمر بها قال جابر علی یدی دار الحدیث تمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فلما کان عمر رضی الله عنه خطب الناس فقال إن الله عز وجل کان یحل لنبیه علیه السلام ما یشاء وان القرآن قد نزل منزله فافصلوا حجکم من عمر تکم وأبّتوا نکاح هذه النساء لا أوتی برجل تزوج امرأه إلى أجل الا رجمته...» مسند ابی داوود الطیالسی، ص ۲۴۷، احادیث جابر بن عبد الله انصاری و جصاص در احکام القرآن، ۳/۹۶، باب المتعه حدیث را همانند بیهقی نقل می کنند. فخر رازی تفسیر کبیر، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره النساء مسأله ۳، قسم ۳ می نویسد: «فان قیل: ما ذکرتم یبطل بما انه روی عمر قال: لاوتی برجل نکح امرأه الی اجل الا رجمته و لا شک ان الرجم غیر جائز.»

متعّه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعّه کرده باشد، سنگسارش می‌کنم!

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت می‌نماید متعّه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شیاع و مشروع بوده و اصحاب عمل به آن می‌کردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار، عده‌ای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعّه را به این طریق قرائت نمودند:

{فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی}

((پس از آن که بهره‌مند شوید از آنها (یعنی متعّه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید) چنان چه جار الله زمخشری در کشاف<sup>(۱)</sup> از ابن عباس به طریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش<sup>(۲)</sup> ذیل همین آیه و امام فرخ رازی در جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتعّه از شرح صحیح مسلم<sup>(۳)</sup> نقل می‌نمایند قول قاضی

ص: ۱۹۰

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء مسأله ۳، طریق ۲.

۳- شرح صحیح مسلم، نووی، ۹/۱۷۹، کتاب النکاح، باب نکاح المتعّه و بیان انه ایح... و نیز ثعلبی در الکشف و البیان، ۳/۲۸۶، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء اینگونه نقل می‌کند: عن أبي نضرة قال: سألت ابن عباس عن المتعّه فقال: أما تقرأ سورة النساء؟ قلت: بلى، قال: فما تقرأ: (فما استمتعتم به منهن إلی اجل مسمی)؟ قلت: لا أقرأها هكذا. قال ابن عباس: والله لهكذا أنزلها الله، ثلاث مرّات؛ حاکم نیشابوری در در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۳۳۴، ح ۳۱۹۲، کتاب التفسیر، سوره نساء؛ سیوطی در الدر المنثور، ۲/۲۵۰، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء حدیث را با اختلاف در الفاظ همانند ثعلبی نقل می‌کنند. ابن اثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۴۰۸، تفسیر سوره النساء، آیه ۲۴ اینگونه می‌آورد: «و کان ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و السدی یقرؤون { فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً } و قال مجاهد: نزلت فی نکاح المتعّه» بیهقی در السنن الکبری، ۷/۲۰۶، کتاب النکاح، باب نکاح المتعّه به این لفظ آورده است: «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كانت المتعّه فی اول الاسلام و كانوا یقرؤون هذا الآیه {فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی}

عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کتاب الوحی) آیه را چنین قرائت می نمود:

{فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى}

امام فخر رازی(۱) پس از نقل قول ابی بن کعب و ابن عباس گفته:

«و الامه ما انكروا عليهما في هذا القرائه فكان ذلك اجماعا على صحه ما ذكرنا»

(امت انكار نمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر کردیم.)

آنگاه در ورق(۲) بعد جواباً گوید:

فان تلك القرائه لا تدل الا على ان المتعه كانت مشروعته و نحن لا ننازع فيه

ص: ۱۹۱

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مسأله ۳ طریق ۲

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۳، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء، مسأله ۳، طریق ۲، محبت ۳.

(این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و ما نزاعی در این باب نداریم  
(که در زمان رسول خدا مشروع بوده منتها گویم که نسخ گردیده)

شیخ: دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده؟

داعی: دلائل بر عدم نسخ و این که بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل نزدیک تر به فهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع بوده تا او اوسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل به آن می کردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب می باشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما» و در بعض اخبار انهی عنهما

(دومتعه که در زمان رسول خدا رایج و شایع بود من هر دو را حرام و نهی از آنها نمودم. هر کس عمل به آنها بنماید عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش می نمایم).

چنان که مسلم در صفحه ۴۶۷ جزء اول صحیح (۱) خود آورده و در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار راجع به عامل متعه جایی دیده نشده است. پس

ص: ۱۹۲

---

۱- صحیح مسلم، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، کتاب الحج، باب فی المتعه فی الحج والعمرة.

خلیفه عمر چرا گفته؟ نمی دانم.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. عرض کردم که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعدا نسخ گردید.

داعی: چون مبنا و اساس دین، قرآن است؛ لذا هر حکمی که در قرآن امر به آن شد ناسخ آن هم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده؟

شیخ: آیه ۶ از سوره مؤمنون ناسخ آن است که می فرماید:

{إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ}

(مرگ بر جفت‌هایشان (که زنان شرعی آنها باشد، یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست)

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده؛ ۱- زوجیت. ۲- مالک شدن به ملک یمین. پس به دلیل همین آیه متعه نسخ گردیده است.

داعی: در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمی باشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است و زن متعه زوجه حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمی فرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این حدیث سوره مؤمنین مکیه است و سوره نساء مدینه (۱)، محققا

ص: ۱۹۳

---

۱- در کتب تفسیری اهل سنت سوره مؤمنون را از سور تماما مکی بیاین کرده اند معانی القرآن، نحاس، ۴/۴۴۰؛ تفسیر سمرقندی، ۲/۴۳۷؛ تفسیر الثعلبی، ۷/۳۷؛ تفسیر الواحدی ۲/۷۴۳؛ تفسیر السمعانی، ۳/۴۶۱؛ تفسیر النسفی، ۳/۱۱۶؛ زاد المسیره ابن الجوزی، ۵/۳۱۳؛ تفسیر الرازی، ۲۳/۷۶؛ تفسیر القرطبی، ۱۲/۱۰۲ و... و همچنین سوره نساء را مدین بیان کرده اند به جز آیه ۵۸ آن که نقل شده در مکه اما بعد از هجرت در سال فتح مکه نازل شده که این هم ضرری به استدلال ما ندارد و در هر صورت این سوره بعد از سعد مؤمنون نازل شده است. جامع البیان، ابن جریر طبری، ۴/۲۹۶؛ تفسیر السمرقندی، ۱/۳۰۳؛ تفسیر الثعلبی، ۳/۲۴۱؛ تفسیر السمعانی، ۱/۳۹۲؛ تفسیر النسفی، ۱/۲۰۱؛ تفسیر الرازی، ۹/۱۵۷؛ تفسیر القرطبی، ۵/۱؛ تفسیر ابن کثیر، ۱/۴۵۸، «محقق».

مکه مقدم بر مدینه است، پس چگونه این آیه ناسخ است در حالی که مقدم بر آیه متعه می باشد؟ روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده. فاعتبروا یا اولی الابصار!

### اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند

گذشته از آن که اکابر از صحابه و تابعین حکم به عدم نسخ نموده اند مانند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد الله انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبره بن معبد و اکوع بن عبد الله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم به پیروی از صحابه حکم به عدم نسخ داده اند از قبیل جار الله زمخشری در تفسیر کشاف (۱) در موقعی که نقل می نماید قول حبر امت عبد الله بن عباس را که گفته است آیه متعه از محکّمات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است.

ص: ۱۹۴

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء می نویسد: «و عن ابن عباس هی محکمه، یعنی لم نسخ...»

و مالک بن انس امام مالکی‌ها امر به مشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نموده است. چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد (۱) و برهان الدین حنفی در هدایه (۲) و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (۳) و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که یک جا گفته است:

«هو جائز لانه كان مباحا مشروعاً و اشتهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه علی ذلك اکثر اهل اليمن و مکه من اصحابه.»

(متعه جایز است برای آن که مباح و مشروع می باشد و مشهور است از

ص: ۱۹۵

---

۱- شرح المقاصد، تفتازانی، ۵/۲۸۳، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۵، الامام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله تفتازانی حدیث را اینگونه نقل می کند: و جوزها مالک و الشیعه، و فی معناها النکاح الی اجل معلوم و جوزه زفر لازماً لازم به تذکر است که زفر بن الهذیل از فقهای بزرگ حنفی است که در کتب مختلف عبارتهایی در توثیق او آمده است از جمله: شذرات الذهب، ابی الفلاح الحنبلی، ۱/۲۴۳، سنه ۱۵۸ این گونه نقل می کند: «و قال فی العبر زفر بن الهذیل العنبری، الفقیه صحاب ابی الحنیفه وله ثمان و اربعون و كان ثقه فی الحدیث موصوفاً بالعباده نزل البصره و تفقهوا علیه»

۲- الهدایه، برهان الدین فرغانی مرغیانی، صفحه ۳۱۲، فصل فی المحرمات. فرغانی این گونه نقل می کند: «وقال مالک هو (المتعه) جائز لانه كان مباحاً فیبقی الی ان یظهر ناسخه»

۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۹/۱۷۳، کتاب النکاح، باب نهی النبی عن نکاح المتعه اخیراً. ابن حجر این گونه نقل می کند: «قال ابن بطال: روی اهل مکة و اليمن عن ابن عباس اباحه المتعه و روی عنه الرجوع باسانید ضعیفه و اجازه المتعه عن اصح و هو مذهب الشیعه». و نیز سرخسی در المبسوط، ۵/۱۵۲، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه می گوید: «هذا (المتعه) باطل عندنا جائز عند مالک بن انس و هو الظاهر من قول ابن عباس»



ابن عباس حلیت آن دو، متابعت نموده اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده به حلیت و مباح بودن متعه را) و در جای دیگر گفته است:

«هو جائز لانه كان مباحا فيبقى الى ان يظهر ناسخه»

متعه جائز است برای آن که مباح بوده است (زمان پیغمبر) و به حلیت و مباح بودن باقی است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود. معلوم می شود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم می شود آنچه ساخته شده از متأخرین است برای تقویت قول خلیفه عمر.

و اعظام مفسرین شما مانند زمخشری (۱) و بغوی (۲) و امام ثعلبی (۳) بر عقیده

ص: ۱۹۶

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء زمخشری می نویسد: و عن ابن عباس هی محکمه یعنی لم تنسخ و کان یقرأ فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى...

۲- معالم التنزیل، بغوی، ۱/۴۱۳، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء بغوی می نویسد: و کان ذلک مباحا فی ابتداء الاسلام...

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۲۸۶، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: فقال ابن عباس: هی محکمه و رخص فی المتعه و هی ان ینکح الرجل المرأه بولئ شاهدين الى اجل معلوم. مبارک فوری، در تحفه الاحوذی، ۳/۴۷۰، ح ۸۳۵، ابواب الحج، باب ما جاء فی التمتع، این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن شقيق: ان عليا يأمر بالمتعه و عثمان ينهی عنها فقال عثمان كلمه فقال علي: لقد علمت انا تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فقال عثمان: اجل و لكنا كنا خائفين.»

ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد به حلیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ: چون متعه شرائط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عده و نفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست.

### **تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است**

داعی: معلوم می شود روی نظر بدینی توجه کامل به کتب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را نمی نمودید چه آن که می دیدید که تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است مگر آن چه با دلیل خارج شود.

و دیگر آن که متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا به بعضی از شرائط و تکلف تا آن فضلاً و لطفاً تخفیف داده شده.

و اما راجع به شرائط: اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتة زوجیت باشد چه بسیار زنانند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمی برند مانند زوجه کتابیه و قاتله زوج خود که با وجود صدق زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم به طور قطع معلوم نیست چون فتاوی فقهاء درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوی فقهاء شما هم در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آن است که زن متعه هم باید عده نگهدارد و اقل مدت عده را چهل و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عده وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد و یا غیر مدخوله، یا نسه

باشد یا غیر یائسه.

رابعاً حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیت نیست چه بسیار زنانی که در علاقه زوجیت هستند و از حق النفقه محرومند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیت مدت البتة طلاق او می باشد و همچنین بذل مدت نمودن زوج در بین مدت نیز طلاق او می باشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچ کدام موضوعیت ندارد چنان چه نابغه البشر علامه حلی (حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القدوسی) که از مفاخر علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلایل را بر رد گفتار آنها به نحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند به کتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیرییه و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه)

شیخ: از آیه شریفه گذشته، احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی: متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده؟

شیخ: به اختلاف نقل گردیده، بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی اقوال روز فتح مکه و در بعضی روایات در حجه الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی گفتند در عمره القضاء حکم نسخ نازل آمده.

ص: ۱۹۸

## دلایل عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

داعی: همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است به چنین اخباری وثوق پیدا نمود علاوه بر آن که اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بنی الصحاح السته و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخ آن را تا زمان خلافت عمر می رسانند.

و از همه دلایل واضح تر همان است که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اند قول خود خلیفه عمر را که متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و آیه قرآن دلالت بر این دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع محرم را به جا آورد من عقابش می نمایم. قطعاً برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثرتر بوده تا آن که بگوید: دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بوده من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد، ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاگردان مدرسه و مکتب آن حضرت مانند عبد الله بن عباس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبد الله بن مسعود (کاتب وحی) و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و سلمه بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل به آن می کردند؟ چنان چه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که به کتاب های آنها اهمیت می دهید ثبت و ضبط

نموده اند که به بعضی از آنها اشاره نمودیم و تمام آنها دلالت واضحی دارد که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا دروه خلافت عمر، اصحاب به آن عمل می کردند و می گفتند تا زمان وفات آن حضرت چیزی که دلالت بر منسوخ حکم متعه باشد، نشنیدیم؛ فلذا عمل به آن می کردیم.

و صراحت به این معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند(۱) از ابی رجاء از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

«نزلت آیه المتعه فی کتاب الله و عملنا بها مع رسول الله صلی الله علیه و آله فلم تنزل آیه بنسخها و لم ینه عنها النبی حتی مات.»

(آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما به آن عمل می کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نهی از آن نمود تا وفات نمود.)

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً به عرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله منع و نهی از متعه نگردیده.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیده، قطعاً متعه به مشروعیت خود باقی است الی الابد.

چنان چه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی در سنن(۲) خود که

ص: ۲۰۰

---

۱- مسند، احمد بن حنبل، ۴/۴۳۶، مسند عمران بن حصین.

۲- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۲۴۳، ح ۸۲۴، کتاب الحج، باب ما جاء فی التمتع. ترمذی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن شهاب، انّ سالم بن عبد الله حدثه انه سمع رجلاً من أهل الشام، وهو يسأل عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلى الحج. فقال عبد الله بن عمر هي حلال، فقال الشامی: إنّ أباک قد نهی عنها، فقال عبد الله بن عمر: رأیت إن کان أبی نهی عنها وصنعها رسول الله صلی الله علیه و آله أمر أبی نتبع، أم أمر رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال الرجل: بل أمر رسول الله صلی الله علیه و آله. هذا حدیث حسن صحیح»

یکی از صحاح سته شما شمرده می شود و امام احمد بن حنبل در صفحه ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در جامع الاصول به اسناد عدیده نقل نموده اند که از عبد الله بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید: چه می گوئید در متعه نساء؟ گفت: التبه حلال است. گفت: پدرت خلیفه نهی از آن نموده. گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله می باشم.

و اما راجع به اخباری که فرمودید نقل گردیده، گمان می کنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الا مطلب به قدری واضح و آشکار است که احتیاج به توضیح و ردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید.

شیخ: قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنماید زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشیده بود نقل نمی نمود؟

داعی: از یک عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط به خلیفه عمر) ابراز به چنین عبارتی بسیار بعید است. برای این که در هر کاری فکر لازم است آقایان قدری دقیق شوید روی بیان خود که می فرمایید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره

خودتان سیر نمودیم حتی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکاثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت، بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام که به بعضی از آن اخبار در شب‌های گذشته اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم به عدم نسخ داده اند.

و اما این که فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی نمود، بسیار مورد اشکال است.

اولاً- اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آن حضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد مخصوصاً وقتی می دید که کبار از صحابه عمل به آن می نمودند به عنوان نهی از منکر هم شده بایستی به مردم برساند که این عمل منسوخ است، از ارتکاب آن خودداری نمایید. چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟

ثانیاً هر حکمی که به فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در امت شایع شد البته باید ناسخ آن هم به وسیله خود آن حضرت شایع گردد چنان چه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلانی است که در تمام امت شایع گردیده، نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله به احدی نفرماید مگر فقط به عمر تنها بفرماید؟ عمر هم به احدی نگوید تا آخر دروه خلافتش، روی مخالفت شخص معینی سیاسه حرمت آن را اعلام نماید؟!

آیا در مدتی که امت عمل به این حکم منسوخ (به قول شما) می کردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود؟

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (به قول شما) که به مردم ابلاغ نموده و امت عمل به آن می کردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا به او امر شده به امت برساند؟ نرسانده و محرمانه، تنها به عمر گفته باشد؟ عمر هم به احدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم به حرمت داده! او خلیفه ابوبکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جلوگیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد به آن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل به حکم منسوخ می نمودند؟!

ثالثاً اگر متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم به آن حضرت بدهد و گوید خودم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و احدی به آن عمل ننماید و اگر هر کس عمل به آن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً با استناد به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر می شد در میان امت. نه آن که بگوید در متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار می نمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برگزیده خلق این حق را دارد؟!



هنوز نمی توانم بفهمم و عقلم حکم نمی کند که عمر با چه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و با چه جرأتی گفته انا احرمهما.

عجب آن که خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود: من حلال یا حرام نمودم، هر وقت حکمی را ابلاغ می نمود، می فرمود: خدای متعال به من امر فرموده به شما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت می گوید: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما؟! فاعتبروا یا اولی الابصار.

### مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟

شیخ: لابد آقا می دانید که عده ای از محققین علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در احکام شرعی مجتهد بوده است، لذا مجتهد دیگر می تواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید به همین جهت خلیفه عمر فرمود: انا احرمهما!

داعی: هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات یک غلطی، مرتکب غلط های دیگر شوید! شما را به خدا اجتهاد در مقابل نص معقول است؟!

آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آن قدر پست و خلیفه عمر را به قدری بالا برید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید؟ آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات

قرآن نمی باشد که ناچار با ضیق وقت به بعضی از آن آیات اشاره می نمایم.

در آیه ۱۶ سوره یونس صریحاً می فرماید:

ص: ۲۰۴

{قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ}

(بگو به آنها مرا نرسد که پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی می شود بر من)

جائی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله نتواند به میل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد، خلیفه عمر که به کلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است چگونه می توانسته تصرف در احکام نموده، حلال خدا را حرام نماید؟!

در آیه ۴ سوره نجم می فرماید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ}

(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و گفتار او چیزی غیر از وحی خدا نیست)

و آیه ۸ سوره احقاف که می فرماید:

{قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِ الْقِيَامِ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ}

(بگو ای پیامبر به امت، من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کنند من پیروی نمی کنم مگر آنچه به من وحی شود...)

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله، پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته اند که تصرف در احکام نموده و حلال خدا را حرام نمایند.

شیخ: قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده می شود مردمانی برای لذت یک

ساعت یا یک ماه یا یک سال زنی را متعه می نمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها می کنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء می شود.

داعی: ببخشید آقا این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است؛ زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لاابالی را در حرام و حلال احکام دخالت می دهید.

اگر عملیات مردم شهوت پرست لاابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود، برای آن که غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر دختران نجیبه ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی می شوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط می باشد؟

باید در مردم تزریق دیانت نمود و آنها را آشنا به وظائف دینی نمود. وقتی شخص متدین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود، مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متعه و به عقد انقطاع در تصرف خود آورد اول در پی تحقیق شرائط متعه می رود چه آنکه می داند برای هر حکمی شرائطی می باشد اول باید تحصیل شرائط نموده آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرارداد به قدری مهر برای زن قرار می دهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه دوره عده خود که حد اقل چهل و پنج روز است، راحت زندگی کند.

دیگر آنکه بعد از متارکه که در تمام مدت عده مراقب زن باشد که اگر حامله

شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت به بچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرایط را نمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد، قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله از عمر بهتر می دانستند؛ چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند؟

و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی نکرده خلیفه و امام و حجت منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدا را حرام نماید به استناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه نمایند.

### منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست؛ بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آن که زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر، حرام بلکه گناه بزرگ است. جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمی توانند بگیرند. چه می کنند؟ ناچار به عمل ناشایسته زنا مشغول می شوند.

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید، پرده های حرمت ها دریده نوامیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان می شود، خانواده ها از هم پاشیده و بی چاره می شوند.

چنان چه امام احمد ثعلبی<sup>(۱)</sup> و طبری در تفسیر<sup>(۲)</sup> خود و امام احمد بن حنبل

ص: ۲۰۷

---

۱- «قال الحكم: قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه: لولا- ان عمر نهی عن المتعه ما زنا الا- شقی» الکشف و البیان ثعلبی، ۳/۲۸۷، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء.

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۴/۱۹، ح ۷۱۸۵، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء با اختلاف اندکی در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کند. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۲۵۳، خطبه ۲۲۳، فصل فی ذکر ما طعن به عمر...، طعن ۸، این گونه نقل می کند: «عن حیش بن المعتمر، قال: سمعت علیا علیه السلام یقول: لولا ما سبق من ابن الخطاب فی المتعه ما زنی الا شقی» متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۲، ح ۴۵۷۲۸، کتاب النکاح المتعه، این گونه نقل می کند: «عن علی قال: لولا ما سبق من رأی عمر بن الخطاب لامرت بالمتعه ثم ما زنی الا شقی»

در مسند ذیل آیه متعه مسندا نقل نموده اند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شفی»

(اگر عمر متعه را نهی نمی نمود زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلبی از مردم.)

و نیز ابن جریر و عمر بن دینار از عبد الله بن عباس (حبر امت) نقل نموده است که گفت:

«ما كانت المتعه الا رحمه رحم الله بها امه محمد لولا نهیه (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزنى الا شفی»<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۰۸

---

۱- جصاص در احکام القرآن، ۳/۹۶، قوله تعالى و المحصنات من النساء، باب المتعه این گونه نقل می کند: «...اخبرني عطاء قال سمعت ابن عباس يقول رحم الله عمر ما كانت المتعه الا رحمه من الله تعالى رحم الله بها امه محمد صلى الله عليه وآله و لو لا نهیه لما احتاج الى الزناء الا شفی» و نیز ابن اثیر در النهایه، ۲/۴۸۸، با بالشین مع الفاء، ماده شفی، با اختلاف اندکی در الفاظ همانند جصاص نقل می کند. و نیز قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۳۰۵، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء؛ سیوطی در الدر المنثور، ۲/۲۵۲، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء با اختلاف اندکی اینگونه نقل می کند: «روی عطاء عن ابن عباس قال: ما كانت المتعه، الا رحمه من الله تعالى رحم بها عباده و لو لا- نهی عمر عنها ما زنی الا شقی». و همچنین عبد الرزاق در المصنف، ۷/۴۹۷، باب المتعه از ابن عباس این گونه نقل می کند: «ما كانت المتعه الا رخصه من الله رخصه من الله عزوجل رحم بها امه محمد صلى الله عليه وآله فلو لا نهیه عنها ما احتاج الى الزناء الا شقی» و همچنین عبد الرزاق در المصنف، ۷/۴۹۷، باب المتعه از ابن عباس این گونه نقل می کند: «ما كانت المتعه الا رخصه من الله عزوجل رحم بها امه محمد صلى الله عليه وآله فلو لا نهیه عنها ما احتاج الى الزنا الا شقی» و همچنین شوکانی در نیل الاوطار، ۶/۱۴۳، کتاب النکاح، باب ما جاء فی نکاح المتعه، باب ما جاء فی نکاح المتعه اینگونه نقل کرده است: «و قال ابن عباس.. ما كانت المتعه الا رحمه رحم الله بها عباده و لو لا نهی عمر لما احتيج الى الزنا ابداً»

(متعّه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمدصلی الله علیه وآله و اگر عمر منع ونهی از آن نمی کرد محتاج به زنا نمی شدند مگر قلیلی از مردم و در بعض اخبار عوض شفی شقی ثبت شده یعنی زنا نمی کردند مگر مردان شقی)

پس بنا به فرموده اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله، سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل به متعه! پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند به وسیله پیغمبر عظیم الشان به جامعه ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و می باشد الی یوم القیامه.

حرف در اینجا بسیار است. شواهد بر بطلان این عقیده (که المتعتان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل راندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود. بلکه غرض دعاگو از نقل این حکم

ص: ۲۰۹

بنابر تقاضای شما شاهدهی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها به احادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند، حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که به اتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث چنان چه جابر روایت می نماید به یک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان، نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار می نمایند با این که دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله هنوز موجود است!!

با این حال عاملین به این احکام ثابت که دلیلی بر نسخ نیست را اهل بدعت و ضلالت می شمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده به جعل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق، حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از

ادله کافی است و بر اهل بصیرت واضح است که دلایل بر ایمان آن جناب بسی بسیار است که ما اختصارا به همین جا مطلب را ختم می کنیم.

و الا- خوارج و نواصب و اموی ها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین علیه السّلام اگر جناب ابوطالب فرضا زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر می نمایند.

هر یک از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید به کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام رطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابو جعفر اسکافی و غیرهم که معترف و معتقد به اسلام و ایمان عمّ و ابوبن رسول خداصلی الله علیه و آله بوده و غالبا رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی علیه السّلام ممتاز و احدی از صحابه کبار به مقام مقدس آن حضرت نمی رسد.

لقد ظهرت فما تخفی علی احد

الا علی اکمه لا یعرف القمر

(هر آینه به تحقیق ظاهر و آشکار است به طوری که بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست مگر کورمادر زادی که نه ماه را می بیند و نه می شناسد.)

### **ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه**

و خصیصه دیگر که علی علیه السّلام به آن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء گرام تا امم صالحه آنها من آدم الی

ص: ۲۱۱



الخاتم به این خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است، از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آن حضرت منفرد بوده است؛ چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که:

«اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولاده»

(بیرون رو از خانه (بیت المقدس) زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زائیدن)

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السلام نزدیک شد، مادرش فاطمه بنت اسد را به داخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آن هم نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد بلکه به عنوان دعوت رسمی او را به درون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان می کنند فاطمه در مجلس بوده درد مخاض او را گرفته نتوانسته خارج شود، ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتی که این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده به مسجد الحرام رفته درد مخاض او را گرفته، در مستحار کعبه مشغول به دعا شده، به درگاه با عظمت پروردگار متعال نالید که خداوندا به عزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان. یک مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته، درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده

ص: ۲۱۲

مگر در موسم خاص باز می نمودند.) شکافته و یا درب بسته (چه هر دو در خبر رسیده) وندائی برخاست «یافاطمه ادخلی البیت» فاطمه داخل شو در خانه.

در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در و دیوار به حالت اولیه برگشت، موجب تعجب همه گردید. جناب عباس حاضر بود. وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود. فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند. در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند. روز سوم همان محلی که داخل شده بود، باز شد. فاطمه بیرون آمد.

مردم هجوم آوردند، دیدند ماه پاره پسری روی دست او دیده ها را خیره کرد.

اسد الله در وجود آمد

در پس پرده هرچه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی علیه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده، آن هم با دعوت مخصوصی که مادرش را به خانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) می باشد که قبلاً و بعداً احدی به چنین خصیصه نائل نگردیده.

چنان چه حاکم در مستدرک (۱) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصل اول

ص: ۲۱۳

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۵۰، ح ۶۰۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب حکیم بن حزام القرشی. حاکم می نویسد: «... فقد تواترت الاخبار ان فاطمه بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبه». و نیز گنجی شافعی در کفایه الطالب، صفحه ۴۰۷، باب ۷ فی مولده، جریان را از حاکم نقل می کند.

«لم يولد في البيت الحرام قبله احد سواه و هي فضيله خصه الله تعالى بها اجلالا له و اعلاء لمرتبته و اظهارا لتكريمه.»

(پیش از علی احدی در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناءً از جمیع افراد بشر اختصاص به آن حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند.)

### نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب

خصیصه دیگر که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر

ص: ۲۱۴

---

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر این گونه نقل می کند: «عن ابی هریره قال مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی» و ذلك قوله فی کتابه: هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین، همچنین در همین کتاب، ۴۵۶/۱۶، رقم ۱۹۸۹، شرح حال خطاب بن سعد؛ ۴۲/۳۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ۴۷/۳۳۴، رقم ۵۵۱۵، شرح حال عیسی بن محمد بن عبد الله، با اختلاف در الفاظ این حدیث را نقل کرده است. و نیز طبرانی در معجم الکبیر؛ ۲۲/۲۰۰، احادیث هلال بن الحارث ابوالحمراء این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء خادم النبی صلی الله علیه و آله قال سمعت رسول الله قال: لما اسرى بی الی السماء دخلت الجنة فرأیت فی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ایدته بعلی و نصرته»

شرافت آن حضرت گردید، موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ: بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که به او وحی شود اسم بچه را علی بگذار؟

قطعا این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید. علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آن جناب گذاردند، ربطی به عالم غیب ندارد.

داعی: در بیان داعی ابا امر غریب نبوده که اسباب تعجب شما گردید. قطعا تأمل شما از اثر عدم توجه به مقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط به هم بیان نمودید ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده، جواب هر یک را علیحده عرض نمایم.

اولا شما تصور می نمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه این طور نیست. در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی را به عنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی را پروردگار متعال هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرض حق تعالی ثبت نموده اند، اختصاص به زمان جناب ابوطالب ندارد.

شیخ: آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام او را توأم با نام پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله قبل از خلقت خلایق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمی باشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه به فتوای فقهای

شما نام علی را وجوبا بعد از نام پیغمبر صلی الله علیه وآله بیاورند.

داعی: (با تبسم) خیر آقا این بیان داعی ابدأً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که به داعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر به ثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیغمبرش صلی الله علیه وآله نموده چنان چه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده است.

شیخ: عجب است مرتبه غلو را بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جل و علا قرار دادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید.

### ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت

داعی: محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ (۱) خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایه الطالب (۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء (۳) و شیخ سلیمان بلخی

ص: ۲۱۶

- ۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۴، باب ۶۲. گنجی حدیث را همانند ابن عساکر نقل می کند.
- ۲- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۳/۲۷، رقم ۲۰۲، شرح حال یونس بن عبید. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء صحاح رسول الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله رأیت لیلہ اسری بی مثبتا علی ساق العرش انا غرست جنه عدن محمد صلی الله علیه وآله صفوتی من خلقی ایدته بعلی...» و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۳۲۰، ح ۳۲۶، فصل ۱۹، حدیث را همانند ابو نعیم نقل می کند.
- ۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۴۷، ح ۶۹۵، باب ۵۶. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۳/۳۶۱، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال، حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۱/۱۷۳، رقم ۵۸۷۶۷، شرح حال عیسی بن محمد ابو موسی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن انس بن مالک قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمدا رسول الله، ایدته بعلی نصرته بعلی» حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۲-۲۹۸، ح ۲۹۹-۳۰۴، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۹، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلی این گونه نقل می کند: «عن ابی الخمیس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله اسری بی الی السماء فنظرت الی الساق العرش الایمن فرأیت کتاب فهمته محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ایدته بعلی و نصرته به». متقی هندی کنز العمال، ۱۱/۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰ و ۳۳۰۴۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۰، قسم ۲، سمط ۱، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ مزی در تهذیب الکمال، ۳۳/۲۶۰، رقم ۷۳۲۷، شرح حال ابو الحمراء با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند طبری نقل می کنند.

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۴۷، ح ۶۹۵، باب ۵۶. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۳/۳۶۱، ذیل آیه ۶۲، سوره انفال حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۱/۱۷۳، رفق ۵۸۷۶۷، شرح حال عیسی بن محمد ابوموسی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن انس بن مالک قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا- الہ الا- الله محمد رسول الله ایدته بعلی نصرته بعلی». حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۲- ۲۹۸، ح ۲۹۹- ۳۰۴، ذیل آیه ۶۲، سوره انفال. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۹، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلی، این گونه نقل می کند: «عن ابی الخمیس، قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اسری بی الی السماء فنظرت الی ساق العرش الا- یمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ایته بعلی و نصرته به». متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰ و ۳۳۰۴۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۲۰، قسم ۲، سمط ۱، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مزنی در تهذیب الکمال، ۳۳/۲۶۰، رقم ۷۳۲۷، شرح حال ابو الحمرء با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند طبری نقل می کنند.

نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبد الله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (به مختصر کم و زیادی در بعض کلمات و الفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب»

(بر سال عرش این کلمات مقدسه نوشته شده که نیست خدائی مگر ذات ذو الجلال الله که یگانه ای است بلا شریک و محمد بنده و رسول من است که تأیید نمودم او را به

علی بن ابی طالب علیه السلام) و نیز جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۰ جلد اول خصائص الکبری (۱) و در تفسیر در المنتور (۲) اوایل سوره بنی اسرائیل نقلا- از عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ایدته بعلی».

و نیز در صفحه ۲۰۷ ینابیع الموده (۳) نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره

ص: ۲۱۸

- 
- ۱- خصائص الکبری، سیوطی، ۱/۷، باب خصوصیتہ صلی الله علیه و آله بکتابه اسمہ الشریف مع اسم الله تعالی علی العرش...
  - ۲- الدر المنتور، سیوطی، ۴/۲۸۲، ذیل آیه ۱ سوره اسراء.
  - ۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۱۶۰، ح ۴۵۲، باب ۵۶.

ملاً آورده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده:

در شب معراج که در ملکوت اعلیٰ مرا بردند:

«نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوبا محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به»

(نظر نمودم به طرف راست عرش دیدم نوشته شده است محمد رسول خداست تأیید و یاری نمودیم او را به وجود علی)

و نیز در صفحه ۲۳۴، ینابیع الموده (۱) حدیث ۱۹، از کتاب السبعین امام الحرم نقلا از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القربی (۲) دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) و ابن شیرویه در فردوس (۴) و ابن مغازلی شافعی در مناقب (۵) همگی از جابر بن عبد

ص: ۲۱۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۳۷، ح ۶۶۲، باب ۵۶. قندوزی این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات و الارض بالفی عام محمد رسول الله و علی اخوه»

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۶ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۱، ح ۸۳۳، باب ۵۶). همدانی این گونه نقل می کند: «عن جابر رفعه: رأیت علی باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله، اخو رسول الله»

۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۴، ح ۱۶۸، فصل ۱۴، فی باین انه اقرب الناس من رسول الله صلی الله علیه وآله خوارزمی حدیث را با اختلاف همانند ینابیع الموده نقل می کند.

۴- الفردوس، بمأثور الخطاب، دیلمی، ۴/۱۲۳، ح ۶۳۸۰، ذکر فصلو فی معان شتی، دیلمی نیز حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ینابیع نقل می کند. و نیز حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۵، ح ۳۰۲ ذیل آیه ۶۲ سوره انفال این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الخلق السموات و الارض بالفی عام: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی»

۵- مناقب ابن مغازلی، ص ۹۱ ح ۱۳۴، قوله علیه السلام مکتوب علی باب الجنة...



الله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام»

(نوشته شده است بر در بهشت لا-اله الا-الله محمد رسول خدا علی ولی خدا و برادر رسول خدا بوده پیش از آن که خلق کند آسمانها و زمین را به دوهزار سال)

حدیث زیبایی دیگر به یادم آمد، مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد.

میر سید علی فقیه شافعی در مؤدّت هشتم از موده القربی(۱) نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی فرمود در چهار محل اسم تو را با اسم خودم توأم دیدم.

۱- در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن یافتم:

ص: ۲۲۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۰۹، ح ۸۸۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: علی علیه السلام رفعه: إني رأيت اسمك مقرونا باسمي في أربعة مواطن (فالتفت بالنظر إليه). فلما بلغت البيت المقدس في معراجي إلى السماء وجدت على صخره بها لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلي وزيره. ولما انتهيت إلى صدره المنتهي وجدت عليها «إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي، محمد صفوتي من خلقي، أيدته بعلي وزيره، ونصرته به». ولما انتهيت إلى عرش رب العالمين فوجدت مكتوبا على قوائمه «إني أنا الله. لا إله إلا أنا، محمد حبيبي من خلقي، أيدته بعلي وزيره ونصرته به» فلما وصلت الجنة وجدت مكتوبا على باب الجنة «لا إله إلا أنا، و محمد حبيبي من خلقي، أيدته بعلي وزيره، ونصرته به...»

«لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى وزيره»

(لا اله الا الله محمد رسول خداست تأييد نمودم او را به على وزير او)

۲- به سدره المنتهى كه رسيدم ديدم ثبت شده:

«انى انا الله لا اله الا انا وحدى و محمد صفوتى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

به درستی كه من خدائى هستم كه غير از من خدای يگانه اى نيست و محمد حبيب من است از ميان خلق. تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

۳- وقتى به عرش رب العالمين رسيدم ديدم بر قوائم آن نوشته شده است:

«انى انا الله لا اله الا انا محمد حيبى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

(به درستی كه من خدای هستم كه غير من خدائى نيست محمد حبيب من است از ميان خلق تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

۴- وقتى به بهشت رسيدم ديدم بر در بهشت نوشته شده:

«لا اله الا انا محمد حيبى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

(نيست خدائى مگر ذات يگانه من و محمد حبيب من است از ميان خلق تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

امام ثعلبى در تفسير كشف البيان و شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۲۳ يناييع الموده (۱) نقلا- از حافظ ابو نعيم اصفهانى و محمد بن جرير در تفسير خود

ص: ۲۲۱

---

۱- يناييع الموده، قندوزى حنفى، ۱/۲۸۲، ح ۳، باب ۲۳.

و ابن عساکر در تاریخ (۱) خود از ابن عباس (حبر امت) و ابوهریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره انفال {هو الذی ایدک بنصره} (خدای تعالی است که به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید)

در باره علی علیه السلام آمده آن گاه گویند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«رأیت مکتوبا علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابی طالب»

(دیدم بر عرش نوشته شده است نیست خدایی مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است. تأیید و یاری نمودم او را به علی بن ابی طالب علیه السلام)

آنگاه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء (۲) و مناقب (۳) نقل می نمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهم السلام ربطی به ما ندارد بلکه از جناب پروردگار متعال بوده است.

ص: ۲۲۲

---

۱- شایان ذکر است آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده را به طور مفصل در ابتدای مجلس ششم گردآوری کرده ایم.

۲- الشفاء قاضی عیاضی، ۱/۱۷۴، قسم ۱، باب ۳. قاضی عیاض حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لما اسرى بی الی السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی...»

۳- مناقب ابن مردویه، ص ۲۴۹- ۲۵۰، ح ۳۶۴، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال. ابن مردویه حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: رأیت لیلہ اسری بی الی السماء علی سائق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی من خلقی، ایدته بعلی و نصرته به»

و نیز امام ثعلبی در تفسیر البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابیع الموده (۱) از فقیه واسطی ابن مغزلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره بقره {فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ}

(پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است)

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کلماتی که آدم علیه السلام به آن تلقی نموده و سبب قبولی توبه اش گردید فرمود:

«سئله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين فتاب علیه و غفر له»

(سؤال نمود خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را)

گمان می کنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما به همین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد.

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود می دانید برای وحی و الهام مراتبی می باشد (و اینک وقت بیان آن

ص: ۲۲۳

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۸۸، ح ۴، باب ۲۴. و نیز ابن مغزلی در مناقب، ص ۶۳، ح ۸۹، قوله تعالی: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...»؛ سیوطی در الدر المنثور، ۱/۱۱۹، ذیل آیه ۳۷ سوره بقره، متقی هندی در کنز العمال، ۲/۳۵۹، ح ۴۲۳۷، کتاب الاذکار، فصل فی التفسیر سوره بقره، متقی هندی در کنز العمال، ۲/۳۵۹، ح ۴۲۳۷، کتاب الاذکار، فصل فی التفسیر سوره بقره، همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

مراتب نمی باشد) که اختصاص به مقام نبوت تنها ندارد زیرا که می توان گفت وحی در لغت عبارت است از آگهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد.

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و الهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند به او وحی نموده؟

به صراحت آیه ۷۰ سوره نحل که می فریاید:

{وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ}

(خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرند)

آیا تصور می نمائید نوخابد (یا به نظر صاحب تفسیر یواخابد) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره قصص صریحا به طریق وحی به دو امر و دو نهی به او امر می کند و دو خبر و دو بشارت می دهد که:

{وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ}

(به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را به دریا افکن و هرگز مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم.)

پس همان قسمی که به وسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور

عسل و انسانی مانند نوخا‌بند (مادر حضرت موسی علیه السّلام) و مریم (مادر حضرت عیسی علیه السّلام) را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است؛ جناب ابوطالب را هم برای نامگذاری فرزندش راهنمایی نموده.

و احدی نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد. بلکه نداء آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نامگذاری طفل جدید الولاده موجود بوده، راهنمایی شده. چنان چه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند.

شیخ: در کجا علماء ما چنین خبری را داده اند.

داعی: در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم.

### نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السّلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القربی (۱) نقلا از

ص: ۲۲۵

---

۱- موده القربی، علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۰۶، حر ۸۷۳، باب ۵۶) همدانی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عباس بن عبد المطلب: لما ولدت فاطمه بنت أسد علیا سمته باسم أبيها (أسد)، ولم یرض أبو طالب بهذا. فقال: هلم حتی نعلو أبا قییس لیلا، و ندعو خالق الخضراء فلعله أن ینبئنا فی اسمه. فلما أمسیا خرجا وصعدا أبا قییس ودعیا الله تعالی فأنشأ أبو طالب شعرا: یا رب الغسق الدجی والفلق المبتلج المضی بین لنا عن أمرک المقضی بما نسمی ذلک الصبی فإذا خشخشه من السماء، فرفع أبو طالب طرفه فإذا لوح مثل زبرجد أخضر فیہ أربعة أسطر، فأخذه بکلتا یدیه وضمه إلى صدره ضما شديدا فإذا مکتوب: خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب الرضی واسمه من قاهر العلی علی اشتق من العلی فسر أبو طالب سرورا عظیما، وخر ساجدا لله - تبارک وتعالی -، وعق بعشره من الإبل، وکان اللوح معلقا فی بیت الحرام یفتخر به بنو هاشم علی قریش حتی غاب زمان قتال الحجاج ابن الزبیر.

عباس بن عبدالمطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع الموده (۱) فرموده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایه الطالب (۲) به مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام

ص: ۲۲۶

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۰۶، ح ۸۷۳، باب ۵۶.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۴۰۶، باب ۷. گنجی شافعی این حدیث را نقل کرده است: عن جابر بن عبد الله قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن ميلاد علي بن أبي طالب، فقال: لقد سألتني عن خير مولود ولد في شبه المسيح عليه السلام، إن الله تبارك وتعالى خلق علياً من نوري وخلقني من نوره، وكلانا من نور واحد، ثم إن الله عزَّوجلَّ نقلنا من صلب آدم في أصلاب طاهره إلى أرحام زكيه، فما نقلت من صلب إلا ونقل علي معي، فلم نزل كذلك حتى استودعني خير رحم وهي آمنه، واستودع علياً خير رحم وهي فاطمه بنت أسد، وكان في زماننا رجل زاهد عابد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقبان، قد عبد الله تعالى مأتين وسبعين سنه، لم يسأل الله حاجه، فبعث الله إليه أبا طالب، فلما أبصره المبرم قام إليه وقبَّل رأسه وأجلسه بين يديه ثم قال له: من أنت؟ فقال: رجل من تهامه، فقال: من أي تهامه؟ فقال: من بني هاشم، فوثب العابد فقَبَّل رأسه ثانية، ثم قال: يا هذا إن العلي الأعلى ألهمني إلهاماً، قال أبو طالب: وما هو؟ قال: ولد يولد من ظهرك وهو ولي الله عزَّوجلَّ، فلما كان الليله التي ولد فيها علي أشرق الأرض فخرج أبو طالب وهو يقول: أيها الناس، ولد في الكعبه ولي الله عزَّوجلَّ، فلما أصبح دخل الكعبه وهو يقول: يا رب هذا الغسق الدجى والقمر المنبلج المضى بين لنا من أمرك الخفى ماذا ترى في اسم ذا الصبى قال: فسمع صوت هاتف يقول: يا أهل بيت المصطفى النبى خصصتم بالولد الزكى إن اسمه من شامخ علي علي اشتق من العلي .

از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام اسد را بر او گذارد. جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود، فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه. چون شب شد

هر دو به کوه ابوقیس (یا مسجد الحرام رفتند) به دعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را به شعری انشاد نمود و گفت:

یا رب هذا الغسق الدجی

والقمر (الفلق) المبتلع المضی

بین لنا عن أمرک الخفی (المقضی)

ماذا تری فی اسم ذلک الصبی

لما نسمی لذاک الصبی

(ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را چه بگذاریم.)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد. ابوطالب سر بلند نمود، لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند. روح را برگرفت و بر سینه خود چسباند. دید این اشعار ثبت است.

یا أهل بیت المصطفی النبی

والطاهر المنتخب الرضی

إن اسمہ من قاهر العلی

علی اشتق من العلی

(اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی می باشد.)



گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت:

یا اهل بیت المصطفی النبی

خصصتم بالولد الزکی

ان اسمہ من شامخ العلی

علی اشتق من العلی

(ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه. به درستی که اسم او در گنجینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته است)

فسر ابوطالب سرورا عظیما حرّ ساجدا لله تبارک و تعالی (جناب ابوطالب که موفق و درک سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور به سجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگذار گردید).

آنگاه ده شتر به شکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشمیه به آن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبد الله ابن زبیر مفقود شد.

(این خبر هم مؤید خبرها و دلائل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده، فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم می نماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند به خاک افتاده و خدا را سجده می نماید. آیا چنین شخصی را که به وصول نعمت تازه به خاک افتاده و خدا را سجده می کند می توان مشرک خواند پناه به خدا می بریم از عناد و تعصب جاهلانه؟!)

ص: ۲۲۸

و اما اینکه فرمودید به فتوای فقهاء شیعه نام علی علیه السّلام وجوبا در اذان و اقامه وارد است، قطعاً، عمداً سهو نمودید. خوب بود برای نمونه یک فتوا نشان دهید که نام آن حضرت

جزء اذان و اقامه است و حال آنکه به اتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و مسائل عملیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام جزء اذان نیست و به قصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت، علاوه بر آن که فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه وآله نه به قصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السّلام را ببرند؛<sup>(۱)</sup> چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السّلام را برده، چنان چه عرض شد. پس آقایان بی جهت هو و جنجال می نمائید.

بس است، برگردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیر المؤمنین علی علیه السّلام نبوده است.

ص: ۲۲۹

---

۱- شهادت به ولایت علی علیه السّلام در اذان اقامه از مسائل عبادی و فقهی است که فقهاء شیعه بر اساس ادله روایات به آن می پردازند و طبق آن فتوی داده اند و در این ارتباط به همت مجمع جهانی شیعه شناسی کتابی با عنوان «جزئیة شهادة الثالثة» به چاپ رسیده است که در آن به اقامه دلائل و بررسی دقیق در همراهی شهادت به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام با توحید الهی و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرداخته است. «محقق»

و اما موضوع ثانی که زهد و تقوا باشد خصیصه ای است برای آن حضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید.

چون به اجماع امت از دوست و دشمن، بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله ازهد و اورع و اتقای از امیر المؤمنین علیه السلام دیده نشده چنان چه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۲) نقل می نمایند از عمر بن

ص: ۲۳۰

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۰۱، خطبه ۳۴ (فی استنفار الناس الی اهل الشام)، مناقب علی و ذکر طرف من اخباره. ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: «روی معاویه بن عمار عن جعفر بن محمد علیهم السلام قال: ما اعتلج علی علیه السلام امر ان فی ذات الله الا اخذ باسدها و لقد علمتهم انه كان يأكل - یا اهل الکوفه- عندکم من ماله بالمدينه... و من كان ازهد فی الدنيا من علی علیه السلام»

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۲۹، باب ۱ فصل ۷. ابن طلحه می نویسد: «و ادا وضح ذلك توقف الزهد علی معرفه المزهود فيه فاعلم ان امیر المؤمنین علیا لم یزهد فی الدنيا الا- بعد ان عرف حقیقتها و احاط علما بذاتها... و نیز ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۳/۴۰۱، حوادث سال ۴۰، ذکر بعض سرته، حدیث را این گونه نقل می کند: «و قال الحسن بن صالح: تذاکروا الزهاد عند عمر بن عبد العزیز، فقال عمر: ازهد الناس فی الدنيا علی بن ابی طالب؛ خوارزمی در مناقب، ص ۱۱۷، ح ۱۲۸، فصل ۱۰، فی بیان زهد فی الدنيا... این حدیث را همانند مؤلف نقل می کند؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۴۸۹، شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۶، فصل فی ذکر شیء من سیرته الفاضله و مواعظه... حدیث را همانند ابن اثیر نقل می کنند؛ سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص، ص ۱۰۵، باب ۵، فی ذکر ورعه و زهادته، حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند مؤلف ذکر می کند.

عبدالعزیز اموی معروف که در تزهده سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت:

«ما علمنا حدا كان في هذه الامه بعد النبي صلى الله عليه وآله ازهد من علي بن ابي طالب عليه السلام»

(ما نمی دانیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر که زاهد تر باشد از علی بن ابی طالب علیه السلام)

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید:

عقول عقلاء در باره علی علیه السلام مبهوت است، زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان.

و در شرح تجرید (۱) گوید:

شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.

### خبر عبد الله رافع

از جمله عبد الله رافع نقل می نماید که گفت: روزی رفتم به خانه امیر المؤمنین علیه السلام. وقت افطار بود، کیسه سر به مهری برای آن حضرت آوردند، وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر سبوسی است که پوست های آن را نگرفته بودند. سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی بالای آن نوشید و شکر خدا نمود. عرض کردم: یا ابا الحسن چرا سر انبان را مهر نموده ای؟ فرمود: برای آنکه حسنین علیهم السلام به من مهربانند، مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.

ص: ۲۳۱

(بدیهی است فرو رفتن نفس در لذائذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و آدمی را از یاد خدا باز می دارد.) (۱)

به همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه می گرفت تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع الموده (۲) این خبر را از احنف بن قیس نقل

ص: ۲۳۲

۱- آنچه که در اینجا مرحوم سلطان الواعظین به آن شخص سنی گفته اند به اندازه فهم او بوده است و به جهت اینکه آن حضرت الگویی اسلامی برای زمامداران بعد از خود یا باشند که وقتی که صاحب مقام و منسب شدند گرفتار خواهشها و طغیان و نفسانیات نشوند و الا مقام آن حضرت بالاتر از آن است که گرفتار هوی نفس باشد چو آن حضرت از طرف خدای متعال معصوم هستند و از طرف دیگر شرائط آن زمان طوری بوده که برای یک حاکم اقتضاء می کرده که برای آرامش مردم ضعیف و فقیر، خود را با ضعیف ترین آنان برابر کند تا تحمل فقر برای آنان راحت باشد. و نسبت به آنچه که خدای تعالی روزی آنها کرده راضی باشند و از طرف دیگر افراد غنی به خاطر آنچه دارند شاکر باشند. و الا- اگر آن حضرت با پیامبر طیرمشوی می خورده اندوهیچ طغیان نفس نداشته اند. و بلکه در آن لحظه خدای تعالی ایشان را به عنوان محبوب ترین خلق معرفی می کند همانطور که در کتب اهل شیعیه و اهل تسنن ذکر شده که وقتی که مرغ بریان را نزدشان آوردند از خدا خواست که محبوب ترین خلق خود را بفرستد تا با آن حضرت هم غذا شود و در آن لحظه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تشریف آوردند. «فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم ائتني باحب الخلق اليك و الی يأكل معی من هذا الفرخ؛ فجاء علی فدق الباب...» (المعجم الاوسط طبرانی، ۶/۳۳۶، دار الحرمین، ۱۴۱۵؛ نظم درر السمطین، زرنندی حنفی، ص ۱۰۱، مناقب الامام امیر المؤمنین؛ کنز العمال، ۱۳/۱۶۷، فضائل علی رضی الله عنه. «محقق»

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۷-۴۴۸، ح ۱۶، باب ۵۱. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: وعن الأحنف بن قیس قال: دخلت علی علی (كرم الله وجهه) وقت إفطاره إذ دعا بجراب مختوم فيه سويق الشعير، قلت له: يا أمير المؤمنين خفت أن يؤخذ منه فختمت فيه؟ قال: لا، ولكني خفت أن يلينه الحسن أو الحسين بسمن أو زيت. قلت: هما حرام عليك؟ قال: لا، ولكن يجب علی الأئمة یغتذوا بغداء ضعفاء الناس وأفقرهم، كيلا يشكو الفقير من فقره، ولا يطغى الغنى لغناه. ونیز سبط بن الجوزی در تذكرة الخواص، ص ۱۰۶ باب ۵، اینگونه نقل می کند: عن الأحنف بن قیس قال: دخلت علی معاویه فقدم إلی من الحلو والحامض ما كثر تعجبي منه، ثم قال: قدموا ذلك اللون، فقدموا لونا ما أدری ما هو؟ فقال: مصارين البط محشوه بالمخ ودهن الفستق قد ذر علیه السكر. قال فبكيت. فقال: ما بيكيك؟ فقلت: لله در ابن أبي طالب، لقد جاء من نفسه بما لم تسمح به أنت ولا غيرك. فقال: وكيف؟ قلت: دخلت علیه ليله عند إفطاره فقال لی: قم فتعشى مع الحسن والحسين. ثم قام إلی الصلاة، فلما فرغ دعا بجراب مختوم بخاتمه فأخرج منه شعيرا مطحونا ثم ختمه، فقلت، لم أعهدك بخيلا يا أمير المؤمنين، فقال: لم أختمه بخلا، ولكن خفت أن يبسه الحسن أو الحسين بسمن أو إهاله، فقلت: أحرام هو؟ قال: لا ولكن علی أئمة الحق أن يتأسوا بأضعف رعيتهم حالا في الاكل واللباس، ولا يتميزون عليهم بشئ، ليراهم الفقير فيرضى عن الله تعالى بما هو فيه، ويراهم الغنى فيزداد شكرا وتواضعا»

**خبر سوید بن غفله**

و نیز شیخ در ینابیع الموده(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب(۲) و طبری در تاریخ خوداز سوید بن غفله نقل

ص: ۲۳۳

۱- ینابیع الموده، قدوزی حنفی، ۱/۴۴۷، ح ۱۴، باب ۵۱، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علقمه قال: دخلنا علی علی علیه السّلام و بین یدیه طبق من خوص علیه قرص او قرصان من خبز شعیر فخالته و تبین فی الخبر و هو یکسره و کتیبه و یا کله فقلت مجاریه سوداء یقال لها فضه. الا- نخلت هذا الدقیق؟ ... ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یا کمل أییس من هذه...»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۱۸، ح ۱۳۰، فصل ۱۰، فی بیان زهده و قناعه... خوارزمی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سوید بن غفله قال: دخلت علی علی علیه السّلام القصر فوجدته جالسا و بین یدیه صحفه فیها لبن حازر أجد ریحہ من شده حموضته، و فی یدیه رغیف، أری قشار الشعیر فی وجهه، و هو یکسر بیده أحيانا، فإذا غلبه کسره برکبته و طرحه فیہ، فقال: اذن فأصب من طعامنا هذا، قلت: انی صائم، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من منعه الصیام من طعام یشتهیه، کان حقا علی الله أن یطعمه من طعام الجنه ویسقیه من شرابها، قال فقلت لجاریته و هی قائمه بقرب منه: ویحکک یا فضه ألا تتقین الله فی هذا الشیخ، ألا تنخلون له طعاما مما أری فیہ من النخاله، فقالت: لقد تقدم إلینا ان لا ننخل له طعاما، قال ما قلت لها فأخبرته قال: بأبی وأمی من لم ینخل له طعام ولم یشبع من خبز البر ثلاثه أيام حتی قبضه الله عز وجل.

نموده اند که گفت روزی خدمت امیر المؤمنی مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او به مشام من می رسید در مقابل آن حضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سبوسی در دست مبارکش استو به قدری آن نان خشک بود که شکسته نمی شد حضرت با زانو مبارک آن را می شکست و در همان شیر ترشیده نرم می کرد و میل می فرمود به من هم تعارف کرد عرض کردم: روزه هستم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس روزه باشد و میل به طعامی کند و برای خود نخورد خداوند از طعامهای بهشتی به او بخوراند.

سوید گوید: دلم به حال علی علیه السلام سوخت فضا خادمه آن حضرت نزدیک من بود گفتم از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و نان می پزی گفت به خدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

حضرت فرمود: به فضا چه می گفتی؟ عرض کردم: به او گفتم چرا سبوس آرد را نمی گیرد؟ فرمود: پدر و مادرم فدای رسول الله صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت. (یعنی من تاسی به رسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل می نمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری، برای علی علیه السلام حلوی شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود فرمود: چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خیر ندارد<sup>(۱)</sup> (کنایه از آن که تا به حال حلوانخورده ام) عرض کردند: یا علی مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمی شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتی که اطراف مملکت شکم های گرسنه باشد.

«ابیت بطنانا و حول الحجاز بطول غرثی و اکباد حراء و کیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونه العسر و شدائد الضر و البلوی»

(من با شکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز، شکمهای گرسنه و جگرهای گداخته باشد چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در

بلایا و شدائد و سختی ها شریک مؤمنین نباشم.)

ص: ۲۳۵

---

۱- کنز العمال متقی هندی، ۱۳/۱۸۴، ح ۳۶۵۴۹، کتاب الفضائل، فضائل علی رضی الله عنه زهده علیه السلام حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن شریک عن جده ان علی بن ابی طالب علیه السلام اتی بفالوذج فوضع قدماه فقال: انک طیب الریح حسن اللون طیب الطعم و لکن اکره ان اعود نفسی ما لم تعتد.» و نیز احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۱/۵۴۳، ح ۹۱۰، اخبار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و زهده؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء ۱/۸۱، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب؛ قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۱۹۲، ح ۵۵۸، باب ۵۶؛ حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند متقی هندی نقل می کنند.



و نیز خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می کند که روزی جهت آن حضرت فالوده آوردند جلوی نفس را گرفت و میل نفرمود. اینها نمونه ای از طرز خوراک آن حضرت بود. گاهی سرکه و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل می نمود و هیچ گاه دو نوع خورشت در یک سفره نمی گذارد!

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که به دست عبد الرحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد، افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. سر سفره برای آن حضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند. با کمال علاقه ای که به دخترش ام کلثوم داشت، متغیر شد؛ فرمود: ندیده بودم دختری به پدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد: بابا چه جفائی کرده ام؟ فرمود: کدام وقت دیده ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد؟ امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتنند. چند لقمه نان با نمک میل نمود، آنگاه فرمود:

«فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب»

(در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب می باشد.)

### در لباس و پوشش علی علیه السلام

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد

ص: ۲۳۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۳۵، خطبه ۱۶۱، (من خطبه له علیه السلام امر قضاء و حکمه... [نبذ من الاخبار و الآثار الواردة فی العبد عن زینه الدنيا]. ابن ابی الحدید می نویسد: ان علی کان یطوف الاسواق مؤتذرا یزار مرتدیا برداء و معه الدرہ کانه اعرابی بدوی قطاف مره حتی بلغ سوق الکرا بیس فقال لواحدک یا شیخ بعثنی قمیصا تکون قیمته ثلاثه دراهم...

بن حنبل در مسند(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره(۲) و دیگران از علماء خودتان نوشته اند:

«و کان علیه ازار غلیظ اشتراه بخرمه دراهم»

(لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.)

تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود و وصله ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آن حضرت از لیف خرما بود.

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۳)

در سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده(۴) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(۵) نوشته اند که

ص: ۲۳۷

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۱/۵۳۲، ح ۸۸۵، اخبار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و زهده. احمد بن حنبل این گونه نقل می کند: «عن شیخ لهم رأیت علی علیه السلام و علیه ازار غلیظ ما هذا قال اشتریته بخرمه دراهم.»

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۱۰، باب ۵ فی ذکر ورعه و زهادته... و ینز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۸۴، ح ۳۶۵۴۸، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب زهده علیه السلام؛ ابن اثر در اسد الغابه، ۴/۲۴، شرح حال علی بن ابی طالب، زهده و عدله.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۳۴ و ۱۳۳، فصل ۷ فی عبادته و زهده و ورعه... ابن طلحه حدیث را همانند ابن ابی الحدید نقل می کند.

۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۷، ح ۱۳، باب ۵۱. قندوزی حدیث را همانند مؤلف نقل می کند.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۳۵، خطبه ۱۶۱ (من خطبه له علیه السلام امره قضاء و حکمه) نبذ من الاخبار و الآثار والوارده فی البهد عن زینه الدنیا. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن احمد بن حنبل، عن ابیه عبد الله احمد رحمه الله قال: قیل لعی علیه السلام یا امیر المؤمنین. لم ترقع قمیصک؟ قال: لیخشع القلب و یقتدری بی المؤمنون» و نیز ابن ابی عاصم در کتاب الزهد، ۱/۱۳۱، زهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ ابی نعمی اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۸۳، علی بن ابی طالب، زهده و تعبده با اختلاف در الفاظ همانند ابن ابی الحدید نقل می کنند همچنین امیر المؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۱۶۱ می فرماید: «والله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحیت من راقعها»

حضرت علی علیه السلام آن قدر وصله به لباس خود زده بود که پسر عمش عبد الله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آن حضرت دلتنگ شد، حضرت فرمود:

«لقد رقت مرقعه حتی استحیت من راقعها ما لعلی من زینه الدنیا کیف نفرح بلذه تفنی و نعیم لا یبقی»

(آن قدر وصله روی وصله زدم که از وصله زننده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چه کار؟ چگونه خوشحال شوم به لذتی که فانی می شود و نعمتی که بقا ندارد)

دیگری ایراد گرفت به آن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامه وصله دار می پوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید؟ حضرت فرمود: این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند و کبر را از انسان دور می کند و مؤمن به آن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در

ص: ۲۳۸

کامل و سلیمان بلخی در ینابیع الموده(۱) آورده اند که لباس علی علیه السّلام و غلامش یکسان بوده، هر جامه ای که می خرید دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود می پوشید و دیگری را به غلام خود، قنبر می داد.

این ها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السّلام که علماء خودتان هم ثبت نموده اند و داعی به اقتضای وقت مجلس به اختصار کوشیدم و الا شرح حالات آن حضرت محیر العقول می باشد.

آن حضرت نان جو خشکیده می خورد ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما به فقرا و یتیمان و بی نوایان می خورانید. خود لباس وصله دار می پوشید ولی لباس های زیبا به یتیمان و بیوه زنان می پوشانید.

### گفتار ضرار با معاویه

در اثبات زهد و تقوا و بی اعتنائی آن حضرت به دنیا بس است، کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته در خطاب به دنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۸۴ جلد اول حلیه الاولیاء(۳) و شیخ عبد الله بن عامر شبراوی شافعی

ص: ۲۳۹

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۵، ح ۱۲، باب ۵۱. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عنی جعفر الصادق علیه السّلام کان امیر المؤمنین علیه السّلام یجلس حلیه العبد، یا کل آکله العبد.. و یشتري القمی من الکرایس السنبلائی و یعطی خیرها لغلامه قنبر یلبس ردیها، فاذا جاوز اصابعه و کعبه قطعته...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۲۲۶، کلمه قصار ۷۵، و من خبر ضرار بن ضمیره...

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۸۴-۸۵، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السّلام. و صفه فی مجلس معاویه.

در صفحه ۸ کتاب الاتحاف بحب الاشراف (۱) و محمد بن طلحه در صفحه ۳۳ مطالب السؤل (۲) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۸ فصول المهمه (۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع (۴) و سبط ابن جوزی در صفحه ۶۹ تذکره خواص الامه (۵) آخر باب ۵ و دیگران از علماء و مورخین شما نقل نموده اند که مذاکرات معاویه علیه الهاویه را با ضرار بن ضمیره که مفصل است.

در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت:

«لقد رأيت في بعض مواقف و قد ارخى الليل سدوله و غارت نجومه قابضا على لحيته يتململ يتململ السليم و يبكي بكاء الحزين و يقول يا دنيا غري غیری ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات طلقتك ثلاثا لا رجعه فیها فعمرك قصیر و خطرک کبیر و عیشک حقیر آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق فبکی معاویه و قال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله كذلك.»

(در شب تاری علی را دیدم محاسنش را به دست گرفته مثل مار گزیده به خود می پیچید و با حالت حزنی می گریست و می گفت: ای دنیا غیر مرا مغرور نما و فریب ده که من فریب تو را نمی خورم.

چقدر دور است، من تو را سه طلاق دادم. دیگر امید بازگشتی به تو نیست، برای آن که عمر تو

ص: ۲۴۰

---

۱- الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، ص ۲۵-۲۶، باب ۱، نبذة من فضائلهم...

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۳۱-۱۳۲، فصل ۷، فی عبادته و زهده و ورعه.

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۹۹-۵۹۸، فصل فی صفته الجمیلة و اصافه الجلیلة...

۴- ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ۱/۴۳۸، ح ۴، باب ۵۱.

۵- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۱۳، باب ۵ فی ذکر ورعه و زهادته.

کوتاه است و خطر تو بسیار بزرگ و عیش تو بسیار کم، آه کمی زاد و دوری سفر و وحشت راه. معاویه با آن قساوت قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت بعد از شنیدن کلمات ضرار در شرح حال علی علیه السلام بی اختیار گریه کرد و گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را (کنیه علی علیه السلام بود) هر آینه به تحقیق والله همین گونه بود).

در جای دیگر همین معاویه گفته است:

«عقمت النساء ان تلدن مثل علی بن ابی طالب علیه السلام»

(عقیم اند زنان عالم که بزایند مثل علی بن ابی طالب علیه السلام)

### **بشارت پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام در زهد**

زهد امیر المؤمنین علیه السلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به او بشارت داده چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۶ کفایه الطالب (۱) مسندا خبری از عمار یاسر نقل می نماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که به علی فرمود:

«ان الله قد زینک بزینه لم یتزین العباد بزینه احب الی الله منها الزهد فی الدنيا و جعلک لا تنال من الدنيا شیئا و لا تنال الدنيا منك شیئا و وهب لک حب المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا فطوبی

ص: ۲۴۱

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۹۲، باب ۴۶، فی تخصیص علی علیه السلام بالزهد فی الدنيا. و نیز ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۷۱، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۳، شرح حال علی بن ابیطالب؛ محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۸، فصل ۷، فی عبادته و زهده و ورعه، همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

لمن احبك و صدق فيك و ويل لمن ابغضك و كذب عليك فاما الذين احبوك و صدقوا فيك جيرانك في دارك و رفقاءك في قصرك و اما الذين ابغضوك و كذبوا عليك فحق على الله ان يوفقهم موقف الكذابين يوم القيامة

(به درستی که خداوند تو را در اثر زهد در دنیا به زینتی آرایش کرده است که هیچ فردی از بندگان به آن نوع زینت نشده زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر خلق نیست. نه تو از لذائد دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید و خداوند تو را موفق به دوستی نیازمندان نموده که معتقد و راضی به امامت تو شدند و راضی شدم من از ایشان که از امامت تو پیروی نمودند. خوشا به حال کسانی که تو را دوست داشته و تو را تصدیق نموده اند و وای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند در بهشت همسایه های تو هستند و مصاحب تو می باشند در کاخ با عظمت و شکوه تو. آنان که تو را دشمن داشتند و یا تکذیب نمودند، بر خدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت به کیفر رساند.)

آن قدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند و لقب امام المتقین را فقط مردم به آن حضرت ندادند بلکه اول کسی که علی را به این لقب خواند و مکرر با این لقب ان حضرت را به جامعه معرفی نمود شخص شخیص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصله نیست، فقط برای نمونه به نقل چند خبر اکتفا می کنم.

## خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در صفحه ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۲) و میر سید علی همدانی در موده القربی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایه الطالب (۳) و میر سید علی همدانی در موده القربی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایه الطالب از انس بن مالک روایت می نمایند که گفت: روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله به من فرمودند: یا انس آب وضو برای من بیاور. پس برخاستم آب وضو آوردم. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز به جای آورد، آنگاه فرمود:

«أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين»

(اول کسی که از این در وارد می شود او امام اهل تقوی و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان هم چنان که بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب می گویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و

ص: ۲۴۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۹، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الواردة فی فضائل علی.

۲- حلیه الاولیاء، ابن نعیم اصفهانی، ۱/۶۳، شماره ۴، شرح حال علی بن ابیطالب.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۲، باب ۵۴، فی تخصص علی علیه السلام بکونه سید المسلمین. و نیز قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۴۸۸، ح ۳۷۴، باب ۵۹؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۰۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. با اختلاف اندکی در الفاظ همانند مولف نقل می کنند. حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۴۵، سمط ۱، باب ۲۷، این گونه نقل می کند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا انس اسكب لي وضوءاً قال: ثم قام فصلى ركعتين، ثم قال: يا انس اول من يدخل عليك من هذا الباب امير المؤمنين [و سید المسلمین] و قائد غر المحجلین و خاتم الوصیین».



دست و پا سفیدان است به سوی بهشت)

انس گوید: من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم. ناگاه دیدم علی از درب درآمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کیست؟ عرض کردم: علی بن ابیطالب است. پس حضرت با حالتی شاد و خندان برخاست و علی را استقبال کرد و دست در گردن او نمود. عرق رویش را پاک کرد. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله امروز نسبت به من کاری می کنی که پیشتر نمی کردی؟ حضرت فرمودند: چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا به خلق خواهی رسانید و صدای مرا به ایشان خواهی شنواید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من.

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه نقل می نمایند که روزی علی علیه السّلام وارد شد بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فرمود:

«مرحبا بسید المرسلین و امام المتقین»

آنگاه فرمود: چگونه است شکر تو بر این نعمت؟ عرض کرد: حمد می کنم خدا را بر آنچه به من داده و از او می خواهم که توفیق شکر به من عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را به من انعام فرموده.

و محمد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السّؤل(۱)

ص: ۲۴۴

---

۱- مطالب السّؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۳، باب ۱، فصل ۴. ابن طلحه این گونه می نویسد: «اما حصول صفة التقوی له قد اثبتها رسول الله صلی الله علیه و آله بأبلغ الطرق و اعلاها فانه قال له صلی الله علیه و آله يوماً: مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین»

همین حدیث را نقل می کند و به همین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات می نماید برتری آن حضرت را بر اهل تقوی.

و حاکم در صفحه ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز درباره علی علیه السلام به من وحی شده که:

«انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین»

(به درستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است (به سوی بهشت))

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی خطاب نمود:

«یا علی النظر علی وجهک عباده انک امام المتقین و سید المؤمنین من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله.» (۱)

(یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است. به درستی که توئی امام و

ص: ۲۴۵

---

۱- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۵۲-۱۵۳، ح ۴۶۸۱-۴۶۸۳، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث را این گونه نقل می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله النظر الی وجه علی عباده» و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۳۶۱، ح ۳۷۳، فصل ۲۳؛ ابن مغزالی در مناقب، ص ۲۰۶-۲۱۱، ح ۲۴۴-۲۵۴، قوله علیه السلام: النظر الی وجه علی عباده، با اختلاف اندکی در الفاظ همین حدیث را نقل می کند. دیلمی در فردوس، ۴/۲۹۴، ح ۶۸۶۶-۶۸۶۵، ذکر الفصول من ذوات الالف و اللام؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۵/۵۸، رقم ۲۸۸، شرح حال سلیمان الاعمش، به همین حدیث اشاره کردند.

پیشوای اهل تقوی، سید آقای مؤمنان. کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.)

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح به لقب‌ها و صفات یا ستایش‌های بی جا بخوانند مانند آنچه غالباً درباره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت نموده‌اند.

ولی از مثل رسول‌خدایی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچ گاه شایسته نبوده کسی را بخواند به لقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه به مصداق آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ وحی مطلق است، خاصه آن که خود فرماید که پروردگار در شب معراج به من وحی فرمود و امر نمود که علی علیه السلام را امام‌المتقین بخوانم.

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه وآله به امر پروردگار آن حضرت را اختصاص داد به خصیصه ای که احدی از صحابه را به آن خصیصه مخصوص نگردانید.

و در میان تمام صحابه آن حضرت را امام‌المتقین قرار داد و مکرر به این لقب بزرگوار را خواند.

و البته امام به تمام معنی متقی باید باشد تا امام اهل تقوی گردد چه آن که تقوای

امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی علیه السلام را مشروحا و مبسوطا بیان نمایم به مثل معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ: آنچه درباره سیدنا علی کرم الله وجهه بفرمائید کم گفته اید و واقعا هم همان است که معاویه گفته عقیق اند زنان عالم که بزایند مانند علی بن ابی طالب علیه السلام.

داعی: پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی سرآمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به امر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزگاران قرار داده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بود، از حیث تقوا هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه به یک مطلبی شدم. اگر چنان چه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم.

شیخ: خواهش می کنم بفرمائید.

داعی: آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی به علی علیه السلام که لیاقت امامت و اهل تقوا را در میان صحابه کبار داشته می دهید؟

شیخ: ابدا ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود؛ چنان چه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداء این جملات بی اعتنائی خود را به دنیا ثابت نماید، چگونه میل به دنیا پیدا می کند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به آن جناب بدهیم. تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد به عمل به

آن.

داعی: پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق برداشته و هر کجا حقی می دیده بی اختیار استقبال مینموده.

شیخ: بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم الله وجهه سراغ نداریم.

### اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند

داعی: پس بفرمائید بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله که علی علیه السّلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عده ای جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند آنگاه آن حضرت را برای بیعت طلبیدند به چه علت بیعت نمود؟

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقانیت بود، علی القاعده نبایستی علی علیه السّلام با شدت تقوا و پرهیزکاری تعلق ورزد و روی گردان از حق شود؛ زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی هم لازمه تقوا این است که شخص متقی از حق رویگردان نشود و از جهت دیگر بنا به اخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش به عرضتان رسانیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار»

(علی با حق و حق با علی علیه السّلام است)

اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر به مقام خلافت حق بوده است بایستی ان حضرت با کمال میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آن که

ص: ۲۴۸

مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از دو حال خارج نبوده یا علی برخلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده یا وضع خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله که علی با حق و حق با علی می گردد و آن حضرت را امام المتقین خوانده و قطعاً علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلا گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده، قطعاً منتفی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ: عجب فرمایشی می فرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده، در صورتی که تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع ننموده.

داعی: عجب از شما است که عرایض شب‌های قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند: بیعت علی به فوریت واقع نشد.

عموم علمای خودتان متعرف اند که روز اول که حضرت را به جبر و اهانت از منزل کشیدند و به مسجد بردند، بیعت نکرده به منزل برگشت.

و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آن حضرت بعد از شش ماه بود

ص: ۲۴۹

(یعنی بعد وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام بوده چنانچه مفصلاً در شب های قبل به عرضتان رسانیدم.) (۱)

بر فرض تسلیم که بگوئیم آن حضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه یا کمتر و بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود؟ بلکه محاجّه هم نمود و حال آن که از مثل علی مجسمه حق و تقوا شایسته نبود ولو برای یک ساعت منحرف از حق گردد و حق را به عقب بیاندازد.

شیخ: لا بد یک جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر می دانسته که چه می کنند. این بر ما چه آمده که در امر و بین بزرگان و اختلافات آنها بعد از هزار و سیصد سال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حضار)

داعی: دعاگو هم به همین مقدر از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا به این نوع از جواب مبادرت

جستید، ولی مطلب به قدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج به دلیل و برهان نیست.

واما این که فرمودید: بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنان دخالت نمائیم البته تا جایی که آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید؛ برای آن که هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین

ص: ۲۵۰

است که وقتی ما در تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله امت و صحابه کبار دو فرقه شدند کنجکاوی نموده، ببینیم کدام یک از آن دو فرقه ذی حق بوده اند تا پیروی حق نمائیم نه آنکه کورکورانه به خیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف به راهی برویم که تحقیقی در آن راهنموده باشیم.

شیخ: لابد می خواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر حق نبوده! اگر خلافت ابی بکر بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه ذی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام به حق ننمود و به قول شما بعد از شش ماه بیعت نمود؟ حتی به نماز هم حاضر می شد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد و رأی های صائب هم می داد؟

### **سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور**

داعی: اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل می نمودند و از خود اراده ای نداشتند لذا نمی توان به آنها ایراد گرفت که چرا قیام به جنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنان چه اگر به تاریخ حالات هر یک از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بنگرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب می باشد، مخصوصاً



قرآن مجید به بعض از آنها اشاره نموده که به واسطه نداشتن یار و همراه، سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنان چه در آیه ۱۰ سوره قمر از قول نوح شیخ الانبیاء خبر می دهد:

{فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ}

(پس خدا را خواند و دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم شده ام (به لطف خود) مرا یاری فرما)

و در آیه ۴۹ سوره مریم قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آله السلام را خبر می دهد که وقتی از عمش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود:

{وَأَعْتَزَلْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي}

(من از شما و بتانی که به جای خدا می پرسید دوری کرده و خدای یکتا را می خونم)

پس جائی که ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید، عزلت و گوشه گیری اختیار نماید، علی علیه السلام به طریق اولی بایستی به واسطه نبودن یار و یاور عزلت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ: گمان می کنم مراد از این عزلت، عزلت قلبی باشد که قلبا از آنها دوری و بیزاری جست نه عزلت مکانی.

داعی: اگر جناب عالی به تفاسیر فریقین مراجعه نمائید می بینید که مراد از اعتزال، عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی. به خاطر داردم که امام فخر رازی در

«الاعتزال للشی هو التباعد عنه و المراد انی افارکم فی مکان و افارقکم فی طریقتکم.»

(اعتزال از چیزی به معنای دوری از آن می باشد و مراد ابراهیم از کلمه اعتزلکم یعنی من از مکان و طریقه شما جدا می شوم و دوری می نمایم.)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه، حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل به کوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می نمود. از خلق عزلت و کناره گرفت. بعد از آن به بابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست. او را گرفتند و در آتش انداختند، خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره قصص، قصه فرار کردن موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده:

{فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ}

(موسی از شهر با حال ترس و نگرانی از دشمن بیرون رفت و گفت: بار الهی مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.)

پس جائی که پیغمبر اولوا العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول در قعود عزلت و کناره گیری معذور نمی باشد.

و در سوره اعراف قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت

ص: ۲۵۳

موسی به اغوای سامری و بازیگری های او و سکوت هارون را با آن که خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۴۹ می فرماید:

{أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي}

(از فرط غضب، سر برادرش هارون را به سوی خود کشید. هارون گفت: ای فرزند مادرم (بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری هدایت قوم کردم) آنها ما را خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند.)

### شبهت علی با هارون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی حضرت هارون علیه السلام پیغمبر و خلیفه منصوص حضرت موسی علیه السلام جهت تنها بودن و این که امت او را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شیعی سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم سکوت اختیار نموده و قیام به سیف نمود.

علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هارون و صاحب منزله هارون معرفی نمود (چنان چه در لیالی ماضیه مشروحا ذکر نمودیم) ولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آن طرف دید، مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا به روایات اکابر علماء خودتان که قبلا عرض شد، وقتی آن حضرت را جبرا به مسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید، خود را به قبر پیغمبر رسانید، همان کلماتی را گفت که خداوند از قول

هارون خبر می دهد که به موسی گفت:

{ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونَنِي }

(یعنی یا رسول الله ببین امت مرا تنها گذارده و ضعیفم نموده و می خواهند مرا بکشند).

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام، سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعت‌های قوم، سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نموده تا جائی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود؟

جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار بر قرار اختیار نمود که «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین» بالاتر بگوییم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را برطرف نماید.

شیخ: چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعت‌ها را از میان بردارد.

داعی: حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) و امام احمد حنبل در مسند (۲) از ام

ص: ۲۵۵

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۴۲/۴-۴۶، ح ۳۱۶۲، شماره ۲۱۲، مسند عایشه. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عائشه: ان النبی صلی الله علیه و آله قال لها: یا عائشه لولا ان قومک حدیث عهد بجاهلیه، لامرت بالبت فهدم فادخلت فیه ما أخرج منه، و لالزقتہ بالارض، جعلت له باین؛ بابا شرقیا و بابا غربیا فبلغت به اساس ابرایهم... و نیز در صحیح بخاری، ۲/۶۶۰، ح ۱۴۸۱، کتاب الحج، باب فضل مکه و بنیانها، به همین حدیث اشاره کرده است.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ۶/۱۷۹، مسند عائشه. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن عائشه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لها لولا ان قومک حدیث عهد بشرک او بجاهلیه لهدمت الکعبه، فالزقتها بالارض و جعلت لها باین بابا شرقیا و بابا غربیا و زدت فیه من الحجر سته اذرع فان قریشا اقتصرتها حین بنت الکعبه. و نیز مسلم در صحیحش، ۲/۹۶۸ - ۹۷۲، ح ۳۶۸ - ۴۰۶، کتاب الحج، باب نقض الکعبه و بنائها، به همین حدیث اشاره کرده است. سرخسی در المبسوط، ۴/۱۱، کتاب المناسک، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه نقل می کند: «و لولا حدثان عهد قومک بالجاهلیه لنقضت بناء الکعبه و اظهرت قواعد الخلیل صلوات الله علیه و ادخلت الحطیم فی البیت...»

المؤمنين عايشه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به او فرمودند: اگر این مردم قریب العهد به کفر و زمان جاهلیت نبودند و نمی ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خانه را به زمین متصل می ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دو در برای آن قرار می دادم به سمت مشرق و مغرب و نباید آن را به پایه بنای حضرت ابراهیم می رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید: جایی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله با آن مقام و مرتبه عالی الهیه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها مبعوث گردیده از صحابه خود ملاحظه می نماید (بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند) و بدعت هایی که در ساختمان ابراهیمی به کار رفته نتواند عوض نماید و به صورت اصلی در آورد که مبادا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند.

ص: ۲۵۶

تصدیق نمائید امیر المؤمنین علیه السلام اولی بود به عمل نمودن به آن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت می گشتند تا تلافی نموده و ضربات خود را به آن حضرت بلکه به اصل دین وارد آورند.

چنان چه فقیه واسطی ابن مغازلی خوارزمی و خطیب بغدادی در مناقب (۱) خود نقل

نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: امت از تو کینه ها در دل دارند و زود است بعد از من با تو خدعه نموده و آن چه در دل دارند ظاهر سازند! من تو را امر می نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید.

ص: ۲۵۷

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۶۵، ح ۳۵، فصل ۶، فی محبة الرسول صلی الله علیه و آله اياه و تحریضه علی محبته... خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: كنت أمشي مع النبي صلی الله علیه و آله فی بعض طرق المدینه، فأتینا علی حدیقه فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه. فقال: ما أحسنها ولك فی الجنة أحسن منها، ثم اتینا علی حدیقه أخرى فقلت: یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه فقال: لك فی الجنة أحسن منها، حتی اتینا علی سبع حدائق، أقول: یا رسول الله ما أحسنها فيقول: لك فی الجنة أحسن منها، فلما خلا له الطريق اعتنقني وأجهش باكيا فقلت یا رسول الله ما يبكيك؟ قال: ضغائن فی صدور أقوام لا يبذونها لك إلا بعدی. فقلت: فی سلامه من دینی؟ قال: فی سلامه من دینك» و نیز گنجی شافعی در كفاية الطالب، ص ۲۷۳، باب ۶۶؛ متقی هندی در كنز العمال، ۱۳/۱۷۶، ح ۳۶۵۲۳، كتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ۹/۱۱۸، باب بشارته بالجنة؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغدادی، ۱۲/۳۹۸، رقم ۶۸۵۹، شرح حال فیض بن وثیق؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۲۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ حموی در فرائد السمطين، ۱/۱۵۲، ح ۱۱۵، باب ۲۸؛ طبرانی در معجم الكبير، ۱۱/۶۱، احادیث مجاهد عن ابن عباس؛ ابن یعلی موصلی در مسند ابی یعلی، ۱/۴۲۶، ح ۵۶۵، مسند علی بن ابی طالب، همین حدیث را با اختلاف در الفاظ نقل می کنند.

## علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا

ثانیا امیر المؤمنین علیه السلام یگانه رادمردی بود که در زندگی ابتدا خود را نمی دید و هر چه می دید خدا می دید. یعنی به تمام معنی فانی فی الله بود. خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و ریاست را برای خود و دین خواست، فلذا صبر و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود برای خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیافتد و مردم به کفر اولیه برگردند.

چنان چه موقعی که فاطمه مظلومه مأیوسانه به خانه برگشت در حالتی که حقش را بوده بوند خطاب نمود به امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد:

«اشتملت شمله الجنین، وقعدت حجره الظنن، نقضت قادمه الأجدل، فخانک ریش الأعزل، هذا ابن أبی قحافه بیتزنی نحیله أبی وبلغه ابنی، لقد أجهر فی خصامی، وألفیته ألد فی کلامی»

(مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شدی و چون شخص متهم در کنج خانه پنهان گشته ای و بعد از آن که شاه پرهی بازها را در هم شکستی اکنون از پرهی مرغان ضعیف عاجز گردیده ای و توانائی بر آنها نداری اینک پسر ابو قحافه (ابی بکر) به ستم و ظلم، عطاء و بخشیده پدرم را و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد! با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن به سختی با من مجادله می نماید!)

مخاطبه اش طولانی است. مولانا علی تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا

فاطمه علیها السلام ساکت شد، آنگاه به مختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله فرمود: فاطمه! من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الابد در مسجدها و مأذنه ها برده شود؟

گفت: منتها آمال و آرزویم همین است. فرمود: پس در این صورت باید صبر کنی چه آن که پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به من وصیت ها نمودها من می دانم باید صبر نمایم و الا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدانکه آن وقت دین از میان می رود پس از برای خدا، حفظ دین خدا، صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقی که از تو غصب نمودند.

به همین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد دو دستگی نشود چنان چه؛ غالباً در خطب و بیانات خود اشاره به این جهات می نمود.

### بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله

از جمله ابراهیم بن محمد ثقفی (۱) که از ثقات علماء جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و علی بن محمد همدانی نقل می نمایند که چون

ص: ۲۵۹

- ۱- الغارات، محمد ثقفی کوفی، ۱/۳۰۲-۳۰۸، رساله علی علیه السلام الی اصحابه بعد مقتل محمد بن ابی بکر.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۰۷، خطبه ۲۲، خطبه علی بالمدينه فی اول امارته. ابن ابی الحدید خطبه را چنین نقل کرده است: اما بعد فانه لما قبل الله نبيه صلى الله عليه وآله قلنا: نحن اهله و ورثته و عترته و اولیاءه دون الناس، لا ینازعنا سلطانه احد و لا یطمع فی حقنا طامع، اذ اذ انبری لنا قومنا فغصبونا سلطان نبینا، فصارت الامرہ لغيرنا. و صرنا سوقه، یطمع فینا الضعیف، و یتعزز علینا الذلیل، فبکت الأعين منا لذلك، و خشنت الصدور، و جزعت النفوس. و أیمن الله لولا مخافه الفرقه بین المسلمین، و أن یعود الکفر، و یبور الدین، لکننا علی غیر ما کنا لهم علیه، فولی الامر و لاه لم یألوا الناس خیرا، ثم استخرجتمونی أیها الناس من بیتی، فبايعتمونی علی شین منی لا مرکم.



طلحه و زبیر بیعت را شکستند و به سمت بصره رفتند حضرت امیر المؤمنین امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند، خطبه ای ادا نمود و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

«فان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه وآله قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و عترته و اولیاءه و احق خلایق الله به لا ننازع حقه و سطانہ فیمنما نحن اذ نفر المنافقون فانترعوا سلطان نبینا منا و ولوه غیرنا فبکت لذلك و الله العیون و القلوب من جمیعاً و خشنت و الله الصدور و ایم الله لولا مخافه الفرقه من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکننا قد غیرنا ذلك استطعنا و قد ولی ذلك و لاه و مشوا لسیلهم و ردّ الله الامر الی و قد بایعانی و قد نهضنا الی البصره لیفرقا جماعتکم و یلقیا بأسکم بینکم.»

(ما حصل معنی آن که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله گفتیم ما اهل بیت و خویشان و وارث و عترت و اولیاء آن حضرت و سزاوارترین خلایق به رتبه و مقام آن حضرت هستیم و منازعی برای حق و سیطره و سلطنت آن حضرت نداشتیم. گروهی از منافقین دست به دست هم داده خلافت را از ما گرفته به دیگر واگذار نمودند. به خدا قسم برای این امر چشم‌ها

ص: ۲۶۰

و دل های ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده. به خدا قسم اگر خوف و تفرقه مسلمانان نبود که به قهقراء برگردند به کفر، هر آینه تغییر

می دادم خلافت را (و لکن سکوت اختیار نمودم) و آنان به امر خلافت مشغول شدند تا روزی که مسلمانان با من بیعت نمودند؛ در آن هنگام طلحه و زبیر از کسانی بودند که نخست با من بیعت نموده و سپس به طرف بصره نهضت کردند به منظور آن که اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دو دستگی را فراهم، تا جنگ داخلی را برقرار نمایند).

و نیز ابن ابی الحدید(۱) و کلبی از علماء بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت به بصره آن حضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود:

«ان الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه وآله استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرأيت ان الصبر على ذلك افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام و الدین.»

(پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله قریش جمعیت نموده، خلافت حقی که از همه سزاوارتر بودم به آن، از ما گرفتند. من احساس نمودم که صبر در این مورد بهتر از تفریق مسلمانان است، زیرا اگر صبر نکرده بودم اختلاف

ص: ۲۶۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۰۸، خطبه ۲۲، خطبه عند مسیره للبصره. ابن ابی الحدید جریان فوق را از کلبی روایت می کند.

کلمه ایجاد شکاف عمیقی بین صفوف مسلمین می شد و خون ها ریخته می گردید، چون مسلمانان تازه عهد به اسلام و دین بسته بودند).

پس سکوت کردن و تسلیم شدن آن حضرت به مقام خلافت ابی بکر و عمر از جهت رضا نبوده بلکه از یک طرف از تفرقه مسلمین و خون ریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف و محاجه با آنها که همه فهمیدند آن حضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی می باشد، آن گاه برای حفظ دین (که به وسیله دو دستگی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه اکابر

علماء خودتان نوشته اند بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت به دین مقدس اسلام بود نه رضایت و تصدیق به امر خلافت.

چنان چه در نامه ای که برای اهل مصر به وسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و صریحا نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده این است، یعنی عبارت نامه آن حضرت که ابن ابی الحدید هم در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) نقل نموده است.

ص: ۲۶۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۹۴، نامه ۶۷ (خطبه الامام علی بعد مقتل محمد بن ابی بکر) ابن ابی الحدید اینگونه نقل می کند: ما بعد، فإن الله بعث محمدا نذيرا للعالمين، وأمینا علی التنزیل، وشهيدا علی هذه الأمة... فلما مضى لسبيله صلی الله علیه وآله، تنازع المسلمون الامر بعده، فوالله ما كان یلقى فی روعی، ولا یخطر علی بالی أن العرب تعدل هذا الامر بعد محمد عن أهل بيته، ولا- أنهم منحوه عنی من بعده. فما راعنی إلا انشیال الناس علی أبی بکر، وإجفالههم إلیه لیبايعوه، فأمسکت یدی، ورأیت أنى أحق بمقام محمد صلی الله علیه وآله فی الناس ممن تولى الامر من بعده، فلبثت بذاک ما شاء الله حتی رأیت راجعه من الناس رجعت عن الاسلام، یدعون إلی محق دین الله ومله محمد صلی الله علیه وآله، فخشیت إن لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فیہ ثلما وهدما یكون المصاب بهما علی أعظم من فوات ولایه أمورکم...

فان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وآله نذيرا للعالمين و مهيمنا على المرسلين... فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الأمر من بعده، فوالله ما كان يلقى في روعى ولا يخطر ببالى أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلى الله عليه وآله عن أهل بيته، ولا أنهم منحوه عنى من بعده، فما راعنى إلا انثيال الناس على فلان يبايعونه، فأمسكت يدى حتى رأيت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون إلى محق دين محمد صلى الله عليه وآله، فخشيت إن لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه ثلما أو هدما تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التى إنما هى متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب، أو كما يتقشع السحاب، فنهضت فى تلك الأحداث حتى زاح الباطل وزهق، واطمأن الدين وتنهنه»

(خداوند سبحان محمد را برانگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیغمبران. چون آن حضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند. به خدا سوگند دلم راه نمی داد و خاطر نمی گذشت و باور نمی کردم که عرب پس از آن حضرت خلافت را از اهل بیت و خاندان او به دیگری واگذارند و نه آن که پس از آن بزرگوار (با هه سفارشات و نصوص بارزه) آن را از من باز دارند؟! مرا به رنج نیفکند مگر

شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند. پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تا آن که دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد را از بین ببرند. پس ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کالای چند روزی است که آنچه از آن بهتر می شود، از دست می رود. مانند آن که سراب زایل می گردد یا چون ابر از هم پاشیده می شود. پس میان آن پیش آمدها و تباه کاری ها برخاستم تا آن که جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شد، از بین رفت و دین آرام گرفت و باز ایستاد.

### خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۳۵، جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) از کتاب الغارات (۲) ابراهیم بن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر به دست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر رحمه الله امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مفصلی بیان نمود، (که عینا تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که

ص: ۲۶۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، نامه ۶۷، (و من کلام له علیه السلام لما قدل محمد بن ابی بکر مصر فملکت علیه و قتل)، خطبه للامام علی بعد مقتل محمد بن ابی بکر.

۲- الغارات، ۱/۳۰۸، رساله علی بن ابی طالب علیه السلام الی اصحابه و فیها ما جرى له بعد وفاة النبی صلی الله علیه و آله «محقق»

می نویسد: مردی گفت:

«یا ابن ابی طالب انک علی هذا الامر لحریص، فقلت انتم احرص منی و ابعده، فقلت: أنتم أحرص منی وأبعده، أینا أحرص؟ أنا الذی طلبت میراثی وحقى الذی جعلنى الله ورسوله أولى به، أم أنتم تضربون وجهی دونه و تحولون بینى و بینة، فبهتوا، والله لا یهدى القوم الظالمین.»

( ای پسر ابی طالب در طلب خلافت چه قدر حریص می باشی؟ گفتم: شما حریص تر از من و دورتر از آن مقام می باشید! کدام یک از ما حریص تر می باشیم؟ آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب می نمایم و اولی به آن هستم یا شما که (بدون آن که حقی داشته باشید) مرا از حق خود باز داشتید و میان من و حق ثابت من عاجز و حائل شدید، پس مبهوت گشته و از جواب باز ماندند و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند.»

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آن حضرت که وقت اجازه گفتارش را نمی دهد، معلوم می شود علت عدم قیام و تسلیم و بیعت نمودن بعد از شش ماه (به عقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای به خلافت! آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام به حق می کرد، محققا جمعی هم اطراف آن حضرت را می گرفتند (چنان که مکرر آن حضرت را ترغیب به قیام نمودند) آنگاه جنگ داخلی شروع می شد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته، مسلمانان هم قریب العهد به کفر بودند، هنوز ایمان در قلبهای آنها استقرار پیدا ننموده بود، لذا وقت به دست بیگانگان و اعدای دین از یهود و نصاری و

ص: ۲۶۵

مشرکین از همه بالاتر منافقین می افتاد بساط عزت اسلامیان برچیده و اساس دین از میان می رفت.

چون امیر المؤمنین علیه السلام عالم و دانای به حقایق بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به او خبر داده بود، می دانست که اصل دین از میان نمی رود. مثل دین در میان مردم، مثل آفات است، ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد. (چنان چه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت).

پس ملاحظه فرمود به اقتضای مصحلت دین صبر کند بهتر است از آن که قیام کند، دو دستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی به دست دشمنان بدهد که اصل دین را از میان ببرند و لو رسول خدا خبر به بقای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها به عقب می افتاد.

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار، حق را ظاهر نمود، (چنان چه در شب های قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام به جنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود.

### خطبه ششقیه

چنان چه در اول خطبه ششقیه اشاره به این معانی نموده که فرماید:

أما والله لقد تقمصها فلان وإنه ليعلم أن محلی منها محل القطب من الریح. ینحدر عنی السیل ولا یرقی إلی الطیر. فسدت  
دونها ثوبا

ص: ۲۶۶

وطوبیت عنها کشحا. وطفقت أرتأی بین أن أصول یسد جذاء أو أصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر. ویشیب فیها الصغیر. ویکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی فصبرت وفی العین قذی. وفی الحلق شجا أری تراثی نهبا حتی مضی الأول لسبیله فأدلی بها إلی فلان بعده... الخ»

(سوگند به خداوند که پسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانند پیراهن پوشیده و حال آنکه می دانست مقام من برای خلافت، مانند قطب وسط آسیا می باشد. علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد پس جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار و یارو) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بمیردز دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار، گلویم را استخوان گرفته بود؛ میراث خود را تاراج و غارت رفته می دیدم تا آن که اولی (ابی بکر) راه خود را به انتها رسانید و خلافت را به آغوش (عمر) بعد از خود انداخت.)

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آن حضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد مزاحمت دهم؛ به مقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آن حضرت خبر دهد، گمان می کنم کافی باشد.



شیخ: اولاً- در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمی باشد. ثانیاً این خطبه مربوط به آن حضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق به خطبات آن حضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و به آن عمل کرد، از آنها هم راضی بوده.

داعی: این بیان شما مربوط به افراط در تعصب است و الا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگی های آن حضرت فقط اختصاص به این خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

و اما اشکال شما راجع به این خطبه که آن را از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار رضی الدین رضوان الله تعالی علیه به حساب آورید جسارت نمی کنم که بگویم عناد ورزیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل پیروی نمودید بعض از متعصبین متأخرین اسلاف خود را، فقط می گویم دقت در مطالعات نمایید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید می دانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام محقق الوقوع است به شهادت اکابر علماء خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عز الدین عبد الحمید(۱) و شیخ محمد عبده(۲) مفتی دیار مصر و

ص: ۲۶۸

- 
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۵-۲۰۶، خطبه ۳ (ومن خطبه له علیه السّلام و هی المعروفة بالشقشقیه)
  - ۲- شرح نهج البلاغه، محمد بن عبده، ۱/۵۰، خطبه ۳، (ومن خطبه له علیه السّلام، و هی المعروفة بالشقشقیه)

شیخ محمد خضری در صفحه ۱۲۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه (۱) که اعتراف به صدور این خطبه از آن حضرت نموده و آن را شرح نموده اند.

فقط عده ای از متعصبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند و الا زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه نوشته اند احدی از آنها تفوه به چنین عقیده ای ننموده اند.

### اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله

علاوه مقام ورع و تقوای عالم ربانی سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب به آن حضرت نموده باشد.

به علاوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیه مندرجه در آنها پی برده اند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال به عالم غیب بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنان چه اکابر علمای خودتان از قبیل عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی (۲) و از متأخرین شیخ محمد عبده (۳) مفتی دیار مصر اعتراف به این معنی

ص: ۲۶۹

- 
- ۱- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، محمد خضری، ص ۲۸۵، جزء ۲، محاضرة ۳۱، الشجاعه، الفقه - الفصاحه.
  - ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۴، مقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام ... می نویسد: و فی کلامه قیل: دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین.
  - ۳- شرح نهج البلاغه، محمد بن عبده، ۱/۸۴، خطبه ۳ (و من خطبه له علیه السلام و هی المعروفة بالشقیه)

نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته ثابت می کند که آن کلمات بعد از کلام رسول خداصلی الله علیه و آله دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می باشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نظما و نثرا در دفاتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم می گردد که بینهما بون بعید.

کجا صحبت خاک با علام پاک

کجا صحبت ذره با آفتاب

چنان چه ابن ابی الحدید معتزلی(۱) نقل می نماید که مصدق بن شیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت: نه برای رضی و نه برای غیر رضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع به کار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم ابداء طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمی باشد.

### **خطبه ششقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده**

گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه جمع کثیر از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقن (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین و پدر

ص: ۲۷۰

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۵، خطبه ۳، (ومن خطب له علیه السلام و هی المعروفة بالششقیه، نتف من اخبار عثمان بن عفان. قال مصدق: وکان ابی الخشاب صاحب دعا به هزل: قال: فقلت له: أتقول انه منحوله؟ فقال: لا والله. وانی لأعلم انه كلامه كما اعلم انک مصدق. قال فقلت له ان کثیره من الناس یقولون انها کلام الرضی رحمه الله تعالی. فقال: انی للرضی و لغير الرضی هذا النفس و هذا الاسلوب قد وقفنا علی رسائل الرضی...

مرحومش ابو احمد نقيب الطالبين اين خطبه را روايت نموده اند.

چنان چه ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه (۱) گويد اين خطبه شريفه را زياد ديدم در تصانيف شيخ خود ابو القاسم بلخى امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسى كه قبل از ولادت سيد رضى به مدت طولانى ثبت گرديده.

و نيز زياد ديدم در كتاب الانصاف ابى جعفر بن قبه متكلم معروف كه از تلامذه شيخ ابو القاسم بخلى بوده و قبل از ولادت سيد رضى وفات نمود.

و نيز نقل نموده از شيخ ابى عبد الله بن احمد معروف به ابن خشاب كه گفت اين خطبه را در كتيبى ديدم كه دويست سال قبل از ولادت سيد رضى تصنيف نموده اند بلكه اين خطبه را به خطوط علمائى ديدم از اهل ادب كه قبل از ولادت والد رضى ابو احمد نقيب الطالبين نوشته شده است.

كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحران، فيلسوف متبحر و محقق حكيم در

ص: ۲۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱/۲۰۵، خطبه ۳، (من خطبه له عليه السلام و هي المعروفة بالشقشقيه، نتف من اخبار عثمان بن عفان. ابن ابى الحديد مى نويسد: قلت: قلت: وقد وجدت أنا كثيرا من هذه الخطبه فى تصانيف شيخنا أبى القاسم البلخى إمام البغداديين من المعتزله، وكان فى دوله المقتدر قبل أن يخلق الرضى بمدته طويله. ووجدت أيضا كثيرا منها فى كتاب أبى جعفر بن قبه أحد متكلمي الإماميه وهو الكتاب المشهور المعروف بكتاب «الانصاف» وكان أبو جعفر هذا من تلامذه الشيخ أبى القاسم البلخى رحمه الله، ومات فى ذلك العصر قبل أن يكون الرضى رحمه الله تعالى موجودا... ثم قال: والله لقد وقفت على هذه الخطبه فى كتب صنفت قبل أن يخلق الرضى بمائتى سنه، ولقد وجدتها مسطوره بخطوط أعرفها، وأعرف خطوط من هو من العلماء وأهل الأدب قبل أن يخلق النقيب أبو أحمد والد الرضى.

شرح نهج البلاغه (۱) نوشته است که من یافتم این خطبه را در دو جا یکی به خط وزیر بن فرات که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند.

دیگر کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پاهای بی جایی که متعصین از متأخرین علماء شما نموده اند.

گذشته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع به ابن خطبه شریفه صحیح می بود که سایر خطب و حکایات و درد دل های آن حضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که به بعضی از آنها در شب های گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود.

مگر نه ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۱، جلد دوم شرح نهج البلاغه (۲) خطبه آن حضرت را مفصلاً نقل نموده که می فرماید: من از اول امر با رسول خدا بودم تا

ص: ۲۷۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، این میثم بحرانی، ۱/۲۵۲، خطبه ۳ (المعروف بالشقیه) می نویسد: أقول: وجدتها فی موضعین تاریخهما قبل مولد الرضی بـمـده، (أحدهما) أنها مضمنه کتاب «الانصاف» لأبى جعفر بن قبه تلمیذ أبى القاسم الكعبی، أحد شیوخ المعتزله، و كانت وفاته قبل مولد الرضی. (الثانی) وجدتها بنسخه علیها خط الوزير أبى الحسن على بن محمد بن الفرات و كان وزير المقتدر بالله، وذلك قبل مولد الرضی بنیف وستین سنه، والذى یغلب على ظنى أن تلك النسخه كانت قد كتبت قبل وجود ابن الفرات بـمـده

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۷۹، خطبه ۱۹۰، (و من خطبه له علیه السّلام و لدق علم المتسحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه وآله...)

دم مرگ که در سینه من جان داد به کمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی و احق به آن حضرت کسی نبود تا آخر خطبه که به حال خود و مخالفین اشاره نموده تا آنجا که فرمود:

«فوالذی لا اله الا هو انی لعلی جاده الحق و انهم لعلی مزله الباطل»

(قسم به آن خدائی که غیر از او خدائی نیست به درستی که من در جاده و شاهراه حقم و مخالفین من بر مزله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب می باشند.)

باز هم می فرمائید علی علیه السلام مخالفین خود را حق و بر حق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه به عمل آنها راضی بوده!؟

جناب شیخ عزیز حق و حقیقت به این قبیل حرف‌ها پوشیده و از میان نخواهد رفت. چنان چه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره توبه که می فرماید:

{يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}

(می خواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را به دهان‌های خود (یعنی به تهمتها و بدها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران.)

تصدیق خواهید نمود.

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش بسوزد

شیخ: چون خیلی از وقت شب گذشته، شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت می فرمایید، مقتضی است مجلس ختم شود؛ بقیه مطالب

ص: ۲۷۳

و جواب جناب عالی بماند فردا شب به امید خدا.

ص: ۲۷۴





• موضوعات کلی مورد بحث

• جهل عمر بن خطاب

• علم امیر المؤمنین

• عمر حکم تیمم را نمی دانست

• خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام است

• امر نمودن پیامبر به اطاعت از امیر المؤمنین

• اختلافات فقهی

• عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام در ابلاغ سوره براءت

• فرستادن پیامبر، امیر المؤمنین علیه السلام را به یمن

• علی هادی امت

• سیاست امیر المؤمنین علیه السلام

• مشکلات در حکومت امیر المؤمنین علیه السلام

• امیر المؤمنین علیه السلام عالم به غیب است

• حدیث مدینه العلم

• حدیث دار الحکمه

• منبر

• اجازه نامه ها



## جلسه دهم (لیله یک شنبه سیم شعبان المعظم ۴۵)

اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند به مناسبت شب عید سعید میلاد سعادت بنیاد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ارواحنا فداه و علیه الصلاه و الصیام شربت و شیرینی مفصلی صرف شد، خواستم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبد القیوم خان تشریف آوردند. بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و چای بیانی نمودند.

نواب: قبله صاحب خیلی عذر می خواهم از جسارتی که می نمایم چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد، چنان چه اجازه فرمائید قبل از رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را به عرض رسانم.

داعی: البته خواهش می کنم بفرمائید برای استماع حاضریم.

## سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن

نواب: امروز صبح جمعی در منزل بنده بودند، تمام مجلس ذکر خیر جناب عالی بود. در اطراف مذاکرات شبها گفتگو می شد، روزنامه ها و مجلات خوانده می شد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم. یکی از بنده زاده ها (عبد

ص: ۲۷۸

اسلامی تحصیل می نماید به من گفت که چند روز قبل در کلاس، درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود به مناسبتی گفتند: یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره، خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی الله عنهم خلیفه عمر رضی الله عنه برجسته تر و افقه از همه بوده، حتی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل می ماند به خلیفه ثانی عمر

ص: ۲۷۹

۱- کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شده و تأسیس آن به همت والای نواب صاحب زاده عبد القیوم خن که از محترمین رجال اهل تسنن بوده ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای علای شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدائی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیل اند مخصوصاً علوم عالییه دکترا و فلسفه در آنجا تدریس می شود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای ویمیه را در آن مسجد به جماعت اداء نمایند. و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتما در آن سالن سخنرانی می شود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش به بالای دارای دو دین و مذهبی هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخنرانی گردند چنان چه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برا بازدید آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم قریب یک ساعت در حضور و قریب چهار صد محصل و اساتید و معلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با عظمت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمودیم و در دفتر یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شرحی نوشته و از خود به یادگار گذاردیم.

رضی الله عنه مراجعه می کرد و استمداد از فطانت و علم و دانش خلیفه می نمود خلیفه هم حل مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را می نمود!!

اهل مجلس همه تصدیق کردند که حقا همین قسم بوده؛ زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده.

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم، سکوت اختیار نمودم.

بالاخره با آقایان دوستان مخصوصا به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع به صحبت آن موضوع را مطرح می کنم. چون علمای فریقین حاضرند، لابد حل این مطلب بزرگ می شود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود. لذا جسارت ورزیده متمین است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی به ارزش علمی هر یک از صحابه ببریم و بدانیم کدام

یک از صحابه تقدیم علمی داشته اند. بنده زاده و دوستان هم برای أخذ نتیجه شرفیاب اند، امید است ما را مستفیض فرمائید که مخصوصا بنده زاده اگر متزلزل است، ثابت گردد.

داعی - (رو به جناب یوسف علیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده، سؤال نمودم: آیا چنین است؟ ایشان فرمودند: نمی دانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است).

داعی: خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف، هر که بوده از کجا این حرفها را آورده، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایست گفتارش منطبق با علم و منطق باشد، ولی این معلم بی علم افراطی هر که

بوده ادعایی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی ننموده اند و اگر نفرات متعصبی مانند ابن جزم ظاهری و امثال آن چنین نظری به کار

برد مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعایی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده. هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتى نموده، موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابتدا بحث و بیانی نشده. علی القاعده ابوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج به پیش آمدها دست به دامان علی علیه السلام و عبد الله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه می شده است.

مخصوصاً ابن ابی الحدید(۱) آورده که عبد الله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبد الله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و سؤال های فقهی که از او می نمایند، عبد الله جواب بدهد.

شیخ: (با رنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه

ص: ۲۸۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۱۵۹، نامه شماره ۳۸ (و من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر ما ولی علیهم الاشر) ابن ابی الحدید چنین می نویسد: هكذا قال عمر لما انفذ عبد الله بن مسعود الی الکوفه فی کتابه الیهم: قد آثرکم به علی نفسی؛ و ذلک ان عمر کان یستفتیه فی الاحکام.

ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیه که اساس دین است بی بهره بودند؟

داعی: اولاً تمنا می نمایم ملایم باشید، عصبانی و تند نشوید. ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحه و کنایه اهانت ها نمودید، مشرک و کافر و اهل بدعت به ما گفتید، ابتدا از جا در نرفتم، عصبانی و تند نشدم. با دلیل و برهان اهانت های شما را برگرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم. شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید.

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند، بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود؛ چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان می گردد.

ثانیاً مغلطه فرمودید. داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده. بلکه عرض کردم: احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته، این هم فقط ادعا نیست، بلکه می گویم و می آیمش از عهده برون.

شیخ: دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده؟

داعی: دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند به علاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ: اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید.

داعی: چند خبری که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم. قضاوت

منصفانه را به فکر صائب خود آقایان محترم می گذارم.

## مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی

اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۳۳ جلد دوم در المثنور(۱)

و ابن کثیر در صفحه ۴۶۸ جلد اول تفسیر و جار الله زمخشری در صفحه ۳۵۷ جلد اول کشاف(۲) و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن(۳) ضمن سوره نساء و قطبی در صفحه ۹۹ جلد پنجم تفسیر و ابن ماجه

ص: ۲۸۳

۱- در المثنور، سیوطی، ۲/۲۳۷، ذیل آیه ۲۰ سوره نساء سیوطی جریان را این گونه نقل می کند: عن مسروق قال: ركب عمر بن الخطاب المنبر ثم قال: ايها الناس ما اكثركم في صداق الناس، وقد كان رسول الله و اصحابه و انما الصدقات فيما بينهم اربعماء درهم فما دون ذلك، و لو كان الاكثر في ذلك تقوى عند الله او مكرمه لم تسبقوهم اليها فلا اعرفن ما زاد رجل في صداق امرأه على اربعماء درهم. ثم نزل فاعترضته امرأه من قریش فقال له: يا امير المؤمنين نهيت الناس ان يزيدوا الناس في صدقاتهن على اربعماء درهم؟ قال: نعم. فقالت: اما سمعت ما انزل الله يقول: (و آتيتم احدهن قنطارا) فقال: اللهم غفرانك...! كل الناس افقه من عمر! ثم رجع فركب المنبر فقال يا ايها الناس اني كنت نهيتكم ان تزيدوا النساء في صدقاتهن على اربعماء درهم فمن شاء ان يعطى من ماله ما احب.

۲- الكشاف، زمخشری، ۱/۴۸۱، ذیل آیه ۲۰ سوره النساء و عن عمر رضی الله عنه انه قام خطيبا فقال: ايها الناس لا تغالوا بصداق النساء فلو كانت مكرمه عند الله لكان اولاكم بها رسول الله صلى الله عليه وآله ما اصدق امرأه من نسائه أكثر من اثني عشر أوقيه، فقامت إليه امرأه فقالت له: يا امير المؤمنين! لم تمنعنا حقا جعله الله لنا؟ والله يقول: «و آتيتم إحداهن قنطارا» فقال عمر: كل أحد أعلم من عمر، ثم قال لأصحابه: أسمعوني أقول مثل هذا القول فلا تنكروني على حتى ترد على امرأه ليست من أعلم النساء؟

۳- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ۲/۳۷۷، ذیل آیه ۲۰، سوره النساء وی خلاصه جریان را چنین بیان می کند: روی ان عمر قال على المنبر: لا تغالوا في مهور نسائك فقامت امرأه و قالت يا ابن الخطاب، الله يعطينا و انت تمنع و قلت هذا الآية فقال عمر: كلم الناس فقه من عمر و رجع عن ذلك.



قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن صفحه ۵۸۳ و بیهقی در صفحه ۲۳۳ جلد هفتم

ص: ۲۸۴

سنن (۱) وابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن (۲) و سندی در حاشیه جلد اول سنن (۳) صفحه ۵۸۳ و بیهقی در صفحه ۲۳۳ جلد هفتم سنن (۴) و قسطنانی در صفحه ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری (۵) شرح صحیح بخاری و متقی هندی در صفحه ۲۸۹ جلد هشتم کنز العمال (۶) و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک (۷) و ابوبکر باقلانی در صفحه ۱۹۹ تمهید و عجلونی در صفحه ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء (۸) و قاضی شوکانی در صفحه

ص: ۲۸۵

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱/۲۸۷، ذیل آیه ۳۲ سوره بقره. وی جریان را این گونه نقل می کند: روی عن عمر رضی الله عنه وقد قال: لا تزيدوا فی مهور النساء علی أربعین أوقیه ولو كانت بنت ذی العصبه - یعنی یزید بن الحصین الحارثی فمن زاد ألقیت زیادته فی بیت المال، فقامت امرأه من صوب النساء طویلہ فیها فطس فقالت: ما ذلک لک! قال: ولم؟ قالت لان الله عز وجل يقول: {وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً} [ النساء: ۲۰ ] فقال عمر: امرأه أصابت ورجل أخطأ! وی در جلد پنجم تفسیرش ذیل آیه ۲۰ سوره نساء این داستان را کامل تر آورده است می نویسد: وخطب عمر رضی الله عنه فقال: ألا لا تغالوا فی صدقات النساء فإنها لو كانت مکرمه فی الدنيا أو تقوی عند الله لکان أولاکم بها رسول الله، صلی الله علیه وآله، ما أصدق قط امرأه من نسائه ولا بناته فوق اثنتی عشره أوقیه. فقامت إليه امرأه فقالت: یا عمر، یعطینا الله وتحرمنا! ألیس الله سبحانه وتعالی يقول: {وآتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً} فقال عمر: أصابت امرأه وأخطأ عمر وفي روایه فأطرق عمر ثم قال: کل الناس أفاقه منك یا عمر! وفي أخرى: امرأه أصابت ورجل أخطأ.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۶۰، حدیث شماره ۱۸۸۷، کتاب النکاح، باب صدق النساء می نویسد: عن ابی العجفاء السلمی، قال: قال عمر بن الخطاب: لا تغالوا صدق النساء. فانها لو كانت مکرمه فی الدنيا او تقوی عند الله کان اولاکم واحکم بها صلی الله علیه وآله ما اصدق امرأه من نسائه ولا اصدق امرأه من بناته اکثر من اثنتی عشره اوقیه و ان ارجل لیثقل صدقه امرأته حتی یکون له عداوه فی نفسه و يقول: قد کلفت الیک علق القرابه او عرق القربه

۳- سنن النسائی شرح سویطی و حاشیه سندی، ۱۱۷/۶، کتاب النکاح، باب التزویج علی سور من القرآن، القسط من الصدقه. وی با اندکی اختلاف در الفاظ مانند ابن ماجه بخش اول خبر را بیان کرده است.

۴- سنن الکبری، بیهقی ۷/۲۳۳، کتاب الصدق، باب لاوقت فی الصدق کثر او قل. بیهقی چنین نقل می کند: مجاهد عن الشعبي قال خطب عمر بن الخطاب الناس فحمد الله تعالی و اثنی علیه و قال الا لا تغالوا فی صدق النساء فانه لا ینبغی عن احد سال اکثر من شیء ساقه رسول الله صلی الله علیه وآله او سیق الیه الا جعلت فضل ذلک فی بیت المال ثم نزل فعرضت له امرأه من قریش فقالت یا امیر المؤمنین اکتاب الله تعالی احق ان یتبع او قولک؟ قال: بل کتاب الله تعالی فما ذاک قالت نهیت الناس أنفا ان یغالوا فی صدق النساء و الله تعالی يقول فی کتابه {آتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً} فقال عمر: «کل احد افاقه من عمر» مرتین او ثلاثا ثم رجع الی المنبر فقال للناس: انی کنت نهیتکم ان تغالوا فی صدق النساء الا لیفعل رجل فی ماله ما بدا له. - هذا منقطع -

۵- ارشاد الساری، قسطنانی، ۱۱/۴۲۷، کتاب النکاح، باب قول الله تعالی (و آتو النساء صدقاتهن)

۶- کنز العمال، متقی هندی، ۱۶/۵۳۹، ح ۴۵۸۰۰، کتاب النکاح، باب الصدق.

۷- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۲/۱۹۳، ح ۲۷۲۵ - ۲۷۲۸، کتاب النکاح حدیث وی در چهار حدیث با اسناد

مختلف بخش اول این خبر را نقل نموده است. در یک خبر این چنین آمده است: عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه خطب الناس فقال: يا أيها الناس لا تغالوا مهر النساء فإنها لو كانت مكرمه لم يكن منكم أحد أحق بها ولا أولى من النبي صلى الله عليه وآله ما أمهر أحدا من نسائه ولا أصدق أحدا من بناته أكثر من اثنتي عشرة أوقيه والا وقيه أربعون درهما فذلك ثمانون وأربع مائه درهم وذلك أغلى ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله أمهر فلا اعلم أحد زاد على أربع مائه درهم.

۸- كشف الخطاء عجلونی، ۱/۲۶۹، ح ۸۴۴، حرف الهمزه مع اللام الف. عجلونی این جریان را مانند سیوطی در در المنثور نقل نموده و در پایان می گوید: و سنده قوی.

۴۰۷ جلد اول فتح القدير (۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک (۲) و ابن ابی الحديد در صفحه ۶۱ جلد اول و صفحه ۹۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۳) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن اثیر در نهاییه (۴) و بالاخره جمع کثیر از

ص: ۲۸۶

۱- فتح القدير، شوکانی، ۱/۴۴۳، ذیل فضل سوره نساء، رجوع سیدنا عمر عن تحديد مهوور النساء لاعتراض امرأه عليه. وی این جریان را این گونه نقل می کند: قال السیوطی بسند جيد: أن عمر نهى الناس أن يزيدوا النساء في صدقاتهن على أربعمائه درهم، فاعترضت له امرأه من قريش فقالت: أما سمعت ما أنزل الله يقول (وآیتیم إحداهن قنطارا) فقال: اللهم غفرا كل الناس أفقه من عمر، فركب المنبر فقال: يا أيها الناس إني كنت نهيتكم أن تزيدوا النساء في صدقاتهن على أربعمائه درهم، فمن شاء أن يعطى من ماله ما أحب...

۲- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۲/۱۷۷، کتاب النکاح ذیل حدیث یا ایها الناس لا تغالوا مهر النساء. ذهبی در ذیل خطبه عمر بن خطاب می نویسد: وقد روى من وجه صحيح عن ابن عباس... الا لا تغالوا بمهوور النساء الحدیث. و روى عن ابن المسيب عن عمر قال فقد تواترت الاسانید بصره خطبه عمر بذلك. (البته وی فقط بخش اول خبر را نقل کرده است).

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۱/۱۸۲، ذیل خطبه سوم (ششقیه)، طرف من اخبار عمر بن الخطاب. ابن ابی الحديد درباره علم عمر و فتاوی وی و این جریان نقل می کند: و كان عمر يفتي كثيرا بالحكم ثم ينقضه، و يفتي بضده و خلافه، قضی فی الجمد مع الاخوة قضايا كثيرة مختلفه ثم خاف من الحكم في هذه المسأله فقال: من أراد ان يقتحم جرائم جهنم فليقل في الجمد برأيه. و قال مره: لا يبلغني ان امرأه تجاوز صدقاتها صدق نساء النبي صلى الله عليه وآله الا ارتجعت ذلك منها، فقالت له امرأه: ما جعل الله لك ذلك، انه تعالى قال: «و آیتیم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا تأخذونه بهتاناً و اثماً مينا» فقال: كل الناس افقه من عمر حتى ربات الحجال! الا تعجبون من امام اخطأ و امرأه اصابت، فاضلت امامكم فضلته!

۴- النهاییه، ابن اثیر، ۳/۳۸۲، ذیل کلمه «غلاء» بخشی از حدیث را نقل کرده است. و نیز ابن حجر در فتح الباری، ۹/۲۰۴، ح ۵۱۴۸، کتاب النکاح، باب قول الله تعالى (آتوا النساء صدقاتهن نحله) این گونه نقل می کند: قال عمر لا تغالوا فی مهوور النساء. فقالت امرأه ليس ذلك لك يا عمر، ان الله يقول و آیتیم احداهن قنطارا من ذهب قال و كذل هي في قرائه ابن مسعود. فقال عمر: امرأه خاصمت عمر فخصمته و اخرج الزبير بن بكار من وجه آخر منقطع «فقال عمر! امرأه اصابت و رجل اخطأ و اخرج ابو يعلى من وجه آخر عن مسروق عن عمر فذكره متصلا مطولا.... المصنف، عبد الرزاق، ۶/۱۸۰/۱۰۴۲، باب غلاء الصداق. فخر رازی در تفسیرش، ۱/۱۳، ذیل آیه ۲۰، سوره نساء می نویسد: (المسأله السادسه) قالوا: الايه تدل على جواز المغالاه في المهر. روى ان عمر رضی الله عنه قال على المنبر: الا- لا تغالوا فی مهوور نسائكم فقامت امرأه فقالت: يا ابن الخطاب الله يعطينا و انت تمنع هذا الآيه. فقال: كل الناس افقه من عمر و رجع عن كرامه المغالاه

افاضل خودتان به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق به صحت، نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتر نماید او را حد می زنم و آن زیادتی مهر را از او می گیرم و داخل در بیت المال مسلمین می نمایم!

زنی از میان جمعیت صدا زد: عمر کلام تو اولی به قبول است یا کلام الله تعالی؟ عمر گفت: البته کلام الله تعالی. زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ نساء می فرماید:

{وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا}

(اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی را مهر او بازگیرید.)

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت:

«کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال»

(همه شما فقیه تر و داناترید از عمر حتی زنان مخدره در حجله ها)

آنگاه برگشت بالا-تر منبر و گفت: اگر چه شما را منع کردم از این که زیاده چهار صد درهم مهر و صداق برای زن ها قرار ندهید؛ اینک به شما اجازه می دهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین به آنها عطاء نمائید مانعی ندارد.

از این خبر استفاده می شود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیه نداشته و الا- چنین بیانی نمی نمود که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: إمرأه اصابت و رجل اخطأ.

شیخ: خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردم را به پیروی از سنت و اदार کند در کمی مهر اگر چه به حسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است؛ جهت رعایت حال مردمان فقیر بی چاره. فلذا گفت: بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید.

داعی: این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا- اظهار عجز و اقرار به خطا نمی نمود که بگوید: تمام شما از عمر فقیه تر هستید حتی زنان در حجله ها! بلکه در جواب آن زن همین بیان شما را می نمود.

علاوه هر عاقلی می داند برای هر سند مرتکب فعل حرام نباید شد؛ زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که به حکم قرآن به عنوان مهر مالک شده و داخل

در بیت المال نمودن، ابدا مشروع نمی باشد.

از همه اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده، عمل بی جایی است. در فقه اسلامی چنین محلی در باب حدود سراغ نداریم. اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود چنین حدی وجود ندارد، تصدیق فرمائید ادعای معلم بی جا بوده.

### ادعای عدم وفات پیامبر(ص) توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی (ع)

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر می شد از روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف می گفت: حد می زنم.

چنان چه امام احمد حنبل در مسند(۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین(۲) و

ص: ۲۸۹

۱- مسند احمد حنبل، ۶/۲۲۰، مسند عایشه. عن عایشه ... فخرج ابوبکر الی المسجد و عمر یخطب الناس و یتکلم و یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یموت حتی ینفی الله عزوجل المنافقین فتکلم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ان الله عزوجل یقول «انک میت و انهم میتون» حتی فرغ من الآیه «و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» حتی فرغ من الآیه فمن کان یعبد الله عزوجل فان الله حی و من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات فقال عمر و انها لفی کتاب الله ما شعرت انها فی کتاب الله.

۲- الجمع بین الصحیحین حمیدی، ۴/۱۹۴، ح ۳۳۳۹، مسند عائشه، افراد البخاری. حمید حدیث را این گونه نقل می کند: عن عائشه: ان رسول الله مات و ابوبکر بالسنح - یعنی بالعالیه، فقام عمر یقول: و الله ما مات رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: و قال عمر: ما کان یقع فی نفسی الا ذاک و لیبعثه الله فلیقطعن ایدی رجال و ارجلهم. فجاء ابوبکر فکشف عن رسول الله صلی الله علیه و آله و قبله... ثم خرج فقال: ایها الحالف علی رسلک فلما تکلم ابوبکر جلس عمر فحمد الله ابوبکر و اثنی و قال: الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و منکان یعبد الله فان الله حی لا یموت، و قال انک میت و انهم میتون...

طبری (۱) در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت می ترسم محمد صلی الله علیه و آله نمرده باشد و حيله کرده (یعنی خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا این که چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده به سیاست رساند؛ پس هر کس گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده، من او را حد می زنم! ابی بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتارها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. چون این خبر را به علی علیه السلام دادند با عجله و شتاب خود را به جمیعت رسانید فرمود: ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا نموده اید؟ مگر فراموش نموده اید

ص: ۲۹۰

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۴۲، ذیل حوادث سال ۱۱ هجری. عن ابی هریره قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله قام عمر بن الخطاب فقال إن رجلاً من المنافقین یزعمون أن رسول الله توفی وأن رسول الله والله ما مات ولكنه ذهب إلى ربه كما ذهب موسی بن عمران فغاب عن قومه أربعین لیله ثم رجع بعد أن قیل قد مات والله لیرجعن رسول الله فلیقطعن أیدی رجال وأرجلهم یزعمون أن رسول الله مات قال وأقبل أبو بکر حتى نزل علی باب المسجد حين بلغه الخبر وعمر یکلم الناس فلم یلتفت إلى شیء حتى دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت عائشه ورسول الله مسجی فی ناحیه البیت علیه برد حبره فأقبل حتى کشف عن وجهه ثم أقبل علیه فقبله ثم قال بأبی أنت وأمی أما الموتة التي کتب الله علیک فقد ذقتها ثم لن یصیبک بعدها موتة أبدا ثم رد الثوب علی وجهه ثم خرج وعمر یکلم الناس فقال علی رسلک یا عمر فأنصت فأبی إلا أن یتکلم فلما رآه أبو بکر لا ینصت أقبل علی الناس فلما سمع الناس کلامه أقبلوا علیه و ترکوا عمر فحمد الله وأثنی علیه ثم قال أيها الناس إنه من کان یعبد محمداً فان محمد قد مات ومن کان یعبد الله فان الله حی لا یموت ثم تلا هذه الآیه وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل إلى آخر الآیه قال فوالله لکان الناس لم یعلموا أن هذه الآیه نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتى تلاها أبو بکر یومئذ...



این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله به او اعلام داشت {انک میت و انهم میتون} یعنی تو می میری و امت تو هم می میرند، پس به حکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت. این استدلال علی علیه السلام مورد قبول امت واقع شد و یقین به موت آن حضرت نمودند، عمر گفت: گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!!

ابن اثیر در کامل(۱) و نهاییه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل(۲) و عده ای دیگر از علماء می نویسند که چون عمر فریاد می زد هرگز پیغمبر صلی الله علیه و آله نمرده است، ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر نه این است که خداوند می فرماید:

{انک میت و انهم میتون}

(تو می میری و آنها نیز خواهند مرد)

ص: ۲۹۱

---

۱- الکامل، ابن اثیر، ۲/۲۳۲، حوادث سال ۱۱ هجری. ابن اثیر این جریان را با اندکی اختلاف مانند طبری نقل می کند.  
۲- ملل نحل، شهرستانی، ۱/۲۹ و ۳۰، ذیل مقدمه چهارم مؤلف. شهرستانی می نویسد: قال عمر بن الخطاب: من قال: ان محمدا قد مات قتلته سیفی هذا؛ و انما رفع الی السماء کما رفع عیسی علیه السلام و قال ابوبکر بن ابی قحافه: من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد الله فان اله محمد حی لم یمت و لن یمت و قرأ قول الله سبحانه تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل... فرجع القوم الی قوله، قال عمر رضی الله عنه کانی ما سمعت هذه الآیه حتی قرأها ابوبکر. و نیز ابن حجر هیثمی، در مجمع الزوائد، ۹/۳۷ و ۳۸، کتاب علامات النبوة، باب: فی وداعه صلی الله علیه و آله. بخاری در صحیحش ۵/۶۶، ح ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی باب فضائل ابی بکر. ابن حجر در فتح الباری، ۸/۱۴۶ ح ۴۴۵۴، کتاب المغازلی، باب ۸۳، مرضه صلی الله علیه و آله و وفاته، به الفاظ گوناگون به همین جریان اشاره کرده اند.

{أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم}

(اگر او نیز به مرگ یا قتل و شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.)

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم، حالا یقین کردم که وفات نموده!

شما به خدا تصدیق می نمائید که معلم متعصب بی علم، ادعای بی جا نموده؟

### امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم)

از جمله دلائل آن که حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) نقل می نماید که در

ص: ۲۹۲

۱- لازم به تذکر است که این خبر را با این کیفیت در کتب اهل سنت نیافتیم لکن، اولاً همانطور که بعداً خواهد آمد عمر در جاهای مختلف دستور به رجم زن حامله و در جای دیگر به زن مجنونه و در جای دیگر به زنی که فرزند شش ماه به دنیا آورد داده است. ثانیاً عین این خبر در منابع مختلف شیعه موجود است که ما به یک نمونه که تقریباً مورد وثوق و توجه اهل سنت نیز می باشد اشاره می کنیم: ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب ۲/۳۶۱، ذیل فصل فی قضایا علیه السلام فی عهد عمر این گونه نقل می کند: اصیغ بن نباته ان عمر حکم علی خمسہ نفر فی زنا بالرجم فخطاه امیر المؤمنین فی ذلک و قدم واحدا فضرب عنقه و قدم الثانی فرجمه و قدم الثالث فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلده و قدم الخامس فعززه فقال عمر: کیف ذلک! فقال علیه السلام: اما الاول فکان ذمیا زنی بمسلمه فخرج عن دمه و اما الثانی فرجل محصن زنی فرجمناه و اما الثالث فغیر محسن فضربناه الحد و اما الرابع فعبد زنی فضربناه نصف الحد و اما الخامس فمغلوب علی عقله مجنون فعزرناه. فقال عمر: لا- عشت فی امه لست فیها یا اباالحسن. و متقی هندی در کنز العمال، ۵/۴۳۱، ح ۱۳۵۲۱، کتاب الحدود من قسم باب الرجم، می نویسد: عد ذهل بن كعب قال: اراد عمر ان يرجم المرأة التي فجرت وهي حامل، فقال له معاذ: اذا تظلم، ارأيت الذي في بطنها ما ذنبه؟ علی ما تقتل نفسین بنفس واحد. ابن ابی شیبہ در المصنف، ۶/۵۵۹، کتاب الحدود، باب من قال اذا فجرت و هی حامل انتظر بها حتی تضع ثم ترجم. مانند متقی هندی نقل می کند. و ابن قدامه، در المعنی، ۱۰/۱۳۹، کتاب الحدود، مسئله لا یقام الحد علی حامل حتی تضع اینگونه بیان می کند: روی ان امرأه زنت فی ایام عمر رضی الله عنه فهم عمر برجمها و هی حامل فقال له معاذ: کان لك سبیل علیها فلیس لك سبیل علی حملها فقال عجز النساء ان یلد مثلک... و نیز سرخسی در کتاب المبسوط، ۶/۴۴، کتاب الطلاق، باب العدة و خروج المرأة من بیتها. این جریان را این گونه بیان می کند! قال الشافعی رحمه الله اربع سنين لما روی ان رجلا غاب عن امرأه سنتين ثم قدم و هی حامل فهم عمر رضی الله عنه برجمها فقال معاذ رضی الله عنه ان یک لك علیها سبیل فلا سبیل لك علی ما فی بطنها.

زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند. نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند. فوری عمر امر به رجم مردان داد. در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید. به عمر فرمود: حکم خدا در این جا غیر از این است که تو حکم کردی. عمر گفت: «یا علی زنا ثابت شد، پس از ثبوت زنا حکم رجم است»،

حضرت فرمودند: حکم زنا نسبت به مراتب اختلاف پیدا می کند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد. عمر گفت: آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهت آن که مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«علی اعلمکم و اقضاکم»

(علی داناتر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما می باشد).

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند. اولی را حصار نمودند،

«امر بضرب عنقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلده فقدم الخامس فعزره»

(امر فرمود: اولی را گردن زدند و دوم را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد زنا زدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا به او زدند پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد تعزیر زدند.)

عمر متعجب و متحیر شد گفت:

«کیف ذلک یا اباالحسن»

(چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی)

حضرت فرمود:

اما الأول فكان ذميا زني بمسلمه فخرج عن ذمته واما الثانی فرجل محصن زني فرجمناه واما الثالث فغير محصن فضربناه الحد واما الرابع فعبد زني فضربناه نصف الحد واما الخامس فمغلوب علی عقله مجنون فعزناه، فقال عمر: لا عشت فی أمه لست فیها یا ابا الحسن.

(اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمانی زنا کرده بود از ذمه بیرون رفته و حکم او کشتن و گردن زدن بود. دومی مرد زن داری بوده که زنا کرده، سنگسارش نمودم و سومی مردم بی زن بود که زنا نموده صد تازیانه حد زنا زدیم. چهارمی غلامی بود که زنا کرده، حدش نصف حد آزاد بود، پنجاه تازیانه زدیم و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تعزیرش نمودم به بیست و پنج تازیانه. پس عمر گفت: اگر علی (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من شده باشد) خدا نکند یک روزی در امتی باشم

ص: ۲۹۴

که یا علی در آنجا نباشی).

## امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ کفایه الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح (۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حتی در صفحه ۷۵ باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در صفحه ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضره (۳) و خطیب خوارزمی در صفحه ۴۸ مناقب (۴) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۳ مطالب

ص: ۲۹۵

۱- صحیح بخاری، ۸/۵۸۱، کتاب المحاربین، باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی بخشی از این جریان را این گونه نقل می کند: و قال علی علیه السّلام لعمر اما علمتان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک و عن الصبی حتی یدرک و عن النائم حتی یتقیظ. البته توضیح قسطلانی در ارشاد الساری کامل کننده این است که داستان زن دیوانه و حامله بوده است. وی در ارشاد الساری، ۱۴/۲۲۲، کتاب حدود، باب لا یرجم المجنون و المجنونه، می نویسد: (و قال علی) هو ابن ابی طالب (لعمر) بن الخطاب رضی الله عنهما و قد اتی بمجنونه و هی حبلی فاراد ان یرجم «اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک» من جنونه...

۲- ینابیع الموده، ۱/۲۲۶، باب ۱۴.

۳- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۶۳، باب ۴ فی مناقب امیر المؤمنین بن ابی طالب علیه السّلام ذکر اختصاصه باحالة من جمع من اصحابه عند سوالهم علیه. طبری اینگونه نقل می کند: اتی عمر بامرأه حامل قد اعترضت بالفجور فأمر برجمها فتلقها علی فقال: ما بال هذه؟ فقالوا امر عمر برجمها. فردها علی و قال: هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی ما فی بطنها؟

۴- مناقب خوارزمی، ص ۸۱، ۶۵، فصل ۷. خوارزمی این گونه نقل می کند: عن علی علیه السّلام قال لما کان فی ولایه عمر اتی بامرأه حامل، فسألها عمر، فاعترفت بالفجور فأمر بها عمر ان ترجم. فلقیها علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال ما بال هذه؟ فقالوا: امر بها امیر المؤمنین ان ترجم فردها علی علیه السّلام فقال: امرت بها ان ترجم؟ فقال: نعم اعترفت عندی بالفجور. فقال: هذا سلطان علیها فما سلطان علی ما فی بطنها؟

«اتی عمر بن الخطاب امرأه حامله فسئله فاترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیا و لو لا علی لهلک عمر و قال اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها علی حیا»

(زن حامله ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند پس از او سؤال نموده اعتراف کرد به زنا. امر داد رجم و سنگسارش نمایند. پس علی علیه السلام به خلیفه فرمود حکم تو درباره او مجری است ولی بر طفلی که در رحم دارد تو را تسلطی نمی باشد (زیرا آن بچه بی گناه است قتلش جایز نیست) زن را رها کردند به راه خود رفت. آنگاه عمر گفت: عاجزند زنان علام که بزایند مثل و مانند علی؛ اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و نیز گفت خدایا مرا مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده نباشد در آن امر.)

ص: ۲۹۶

---

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۱ رجوع ابوبکر و عمر الی قوله علیه السلام طبری این خبر را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن الحسن قال دخل علی علی عمر و اذا إمرأه حبلی تقاد ترجم قال ما شأن هذه؟ قالت: یذهبون بی یرجمونی. فقال: یا امیر المؤمنین لای شیء ترجم ان کان لك سلطان علیها فمالک سلطان علی ما فی بطنها فقال عمر: کل احد افقه منی. ثلاث مرات و هذه المرأه غیر تلک.

## امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام

و نیز امام احمد حنبل در مسند(۱) و امام

الحرم احمد بن عبد الله شافعی در صفحه ۸۱ ذخائر العقبی(۲) و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۳) از حسن بصری و ابن حجر در صفحه ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری(۴) و ابی داود در صفحه ۲۲۷ جلد دوم سنن(۵) و سبط ابن جوزی در ۸۷ تذکره(۶) و ابن ماجه در صفحه ۲۲۷ جلد دوم سنن(۷) و مناوی در صفحه ۳۵۷

ص: ۲۹۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۵۴-۱۵۵، مسند علی بن ابی طالب علیه السّلام احمد بن حنبل این گونه نقل می کند: عن ابی طیبان الجنی ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه أتى بامرأه قد زنت فامر برجمها فذهبوا بها ليرجموها فلقبهم علی علیه السّلام فقال ما هذه قالوا زنت فامر عمر بجمها فانتزعها علی من ایدهم و ردهم فرجعوا الی عمر فقال: ما ردکم قالوا: ردنا علی. قال ما فعل هذا علی الا لشیء قد عمله فراسل الی علی علیه السّلام فجاء و هو شبه المغضب فقال ما لك ردت هؤلاء قال اما سمعت النبی صلی الله علیه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی یستغظ و عن الصغیر حتی یکبر و عن المبتلی حتی یعقل. و همچنین در جلد ۱/۱۴۰، مسند علی بن ابی طالب چنین نقل می کند: عن قتاده عن الحسن ان عمر بن الخطاب اراد ان یرجم مجنونه فقال له علیه السّلام مالک ذلك قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی یستغظ و عن الطفل حتی یحتلم و عن المجنون حتی یرأ و یعقل.

۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۱، رجوع ابوبکر و عمر الی قوله علیه السّلام طبری این خبر را مانند مسند احمد بن حنبل با اندکی اختلاف در الفاظ بیان می کند.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۲۶، باب ۱۴.

۴- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۱۲/۱۲۱، ح ۶۸۱۶، کتاب الحدود باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی ۵ حدیث را با الفاظ متفاوت از این جریان نقل می کند.

۵- سنن ابی داود، ۴/۱۴۰ و ۱۴۱، ح ۴۳۹۸-۴۴۰۳ کتاب الحدود، باب فی المجنون یسرق او یصیب حدا.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۳۷، باب ۶، فصل فی قول عمر بن الخطاب اعوذ بالله من معضله.

۷- سنن ابن ماجه، ۱/۶۵۸، ح ۲۰۴۱، کتاب الطلاق، باب طلاق المعتوه و الصغیر و النائم.

جلد چهارم فیض القدير(۱) و حاکم نیشابوری در صفحه ۵۹ جلد دوم مستدرک(۲) و قسطنی در صفحه ۹ جلد دهم ارشاد الساری(۳) و بیهقی در صفحه ۲۶۴ جلد هشتم سنن(۴) و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۶، ریاض النضره(۵) و بخاری در

ص: ۲۹۸

۱- فیض القدير، مناوی، ۴/۴۷، ح ۴۴۶۳، حرف الراء مناوی گوید: وذلك أن عمر أمر بامرأه مجنونه أن ترجم لكونها زنت فمر بها على فقال: ارجعوا بها ثم أتاه فقال لعمر: أما تذكر أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فذكره فقال: صدقت وخلي عنها وقد أوردته الحافظ ابن حجر من طرق عديده بألفاظ متقاربه ثم قال: وهذه طرق يقوى بعضها بعضها.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۴۳۰، ح ۸۱۶۹، کتاب الحدود و ۲/۶۸، ح ۲۳۵۱، کتاب البیوع.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ۱۴/۲۲۲، ح ۶۸۱۴، کتاب الحدود، باب لا یرجم المجنون و المجنونه، قسطلانی اینگونه نقل می کند: و قال علی هو ابن ابی طالب (لعمر) بن الخطاب رضی الله عنهما و قد اتی بمجنونه و هی حبلی فأراد ان یرجمها «اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک» من جونه و عن الصبی حتی یدرک الحلم و عن النائم حتی یرقیظ.

۴- سنن الکبری، بیهقی، ۴/۲۶۹، کتاب الصیام، باب العصبی لا یلزم فرض الصوم حتی یبلغ و لا المجنون حتی یفیک. بیهقی خبر را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال امر علی مجنونه بنی فلان قد زنت و هی ترجم فقال علی لعم رضی الله عنهما یا امیر المؤمنین امرت برجم فلان قال: نعم قال: أما تذكر قول رسول الله صلى الله عليه وآله رفع القلم عن ثلاث الخ. و در جلد ۸/۲۶۴، کتاب السرقه باب المجنون یصیب حدا با اختلاف در الفاظ این خبر را نقل نموده است

۵- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۶۴، باب ۴، فی مناقب امیر المؤمنین علی علیه السلام ذکر اختصاص باحاله جمع من الصحابه. طبری این خبر را این گونه بیان می کند: وعن أبي طيبان قال: شهدت عمر بن الخطاب أتى بامرأه قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا بها ليرجموها فلقبهم على فقال لهم: ما بال هذه؟ قالوا: زنت فأمر عمر برجمها: فانتزعها على من أيديهم فردهم فرجعوا إلى عمر فقالوا: ردنا على. قال: ما فعل هذا إلا لشيء، فأرسل إليه فجاء فقال: ما لك رددت هذه؟ قال: أما سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: رفع القلم عن ثلاثة عن النائم حتى يرقىظ وعن الصغير حتى يكبر وعن المبتلى حتى يعقل قال: بلى قال: فهذه مبتلاه بنى فلان.



۱- صحیح بخاری، ۸/۵۸۰، ح ۱۶۶۲، کتاب المحاریین، باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی بخش دوم خبر را اینگونه نقل می کند: وقال علی لعمر اما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتی یفیک وعن الصبی حتی یدرک وعن النائم حتی یتیقظ. و نیز ابویعلی در مسند خود، ۱/۴۴۰، ح ۵۸۷، مسند علی بن ابی طالب، این گونه نقل می کند: عن ابی ظبیان قال: اتی عمر بامرأه فجرت فامر بها ان ترجم فمر بها علی فعر فهما فخلی سبیلها فاتی عمر فقیل له ان علیا فأرسلها فقال ادعوه لی فأتاه فقال لم أرسلتها قال والله لقد علمت یا امیر المؤمنین أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال قد رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی یتیقظ وعن الصبی حتی یبلغ وعن المجنون حتی یرأ. و جمال الدین زیلعی در نصب الرایه، ۵/۳۷۴، کتاب الحجر، حدیث رفع القلم عن ثلاثه، خلاصه خبر را اینگونه بیان می کند: عن ابی ظبیان قال: اتی عمر بامرأه قد فجرت برجمها فأتی علی فأخذها فخلی سبیلها فاخبر عمر فقال ادعوا لی علیاً فجاء فقال یا امیر المؤمنین لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال رفع القلم عن ثلاث الخ... و خوارزمی در مناقب، ص ۸۰، ح ۶۴، فصل ۷، فی بیان غزارة علمه و انه اقضی الاصحاب، این خبر را این گونه نقل می کند: عن الحسن: أن عمر بن الخطاب اتی بامرأه مجنونه حبلی، قد زنت فأراد أن یرجمها فقال له علی: یا امیر المؤمنین أو ما سمعت ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال وما قال؟ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: رفع القلم عن ثلاثه الخ و محمد ناصر البانی در کتاب ارواء الغلیل، ۲/۵، کتاب الصلاة، حدیث رفع القلم عن ثلاثه: این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال: اتی عمر بمجنونه قد زنت فستشار فیها اناسا فامر بها عمر ان ترجم، فمر بها علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: ما شأن هذه؟ قالوا مجنونه بنی فلان زنت فامر بها عمر ان ترجم، قال: ارجعوا بها، ثم اتاه، فقال: یا امیر المؤمنین! اما علمت ان القلم قد رفع عن ثلاثه الخ... و محی الدین النووی در المجموع، ۱۸/۶، کتاب اللعان و بیانه، باب من یصح لعانه و کیف اللعان و ما یوجبه من الاحکام. این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال مر علی بن ابی طالب بمجنونه بنی فلان قد زنت فامر عمر برجمها فردها علی و قال لعمر: اما تذکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله رفع القلم من ثلاثه عن المجنون المغلوب علی عقله... و مبارک فوری در تحفه الاوذی، ۴/۵۷۲، ح ۱۴۴۴، ابواب حدود، باب ما جاء فی درء الحدود. وی این جریان را مانند علی بن الجعد در مسندش نقل نموده است.

نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بود. بعد از اعتراف به زنا خلیفه امر به رجم و سنگسارش یرجم المجنون و المجنونه بالاخره اکابر علماء خودتان متکاثرا نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بود. بعد از اعتراف به زنا خلیفه امر به رجم و سنگسارش نمود؛ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود، فرمود: خلیفه چه می کنی؟

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتى يستيقظ و عن المجنون حتى يبرء و يعقل و عن الطفل حتى يحتلم قال فخلی سبيلها.

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: قلم از سه کس برداشته شده است از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بچه تا محتلم شود (یعنی به سن رشد و تکلیف برسد) پس رها کردند آن زن دیوانه را، به راه خود رفت.

و ابن السمان در کتاب الموافقه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعضی از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق می نمایند معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصب بیان نموده، قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم است عند الفریقین در میان تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اعلم و افقه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السّلام وجود نداشته چنان چه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمه صفحه ۱۷ در حالات آن حضرت نوشته.

### **بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السّلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت**

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها: علم الفقه العذی هو مرجع الأنام ومجمع الأحكام ومنبع الحلال والحرام. فقد كان علیّ علیه السلام مطلعاً علی غوامض أحكامه، منقاداً له جامعاً بزمامه، مشهوداً له فيه بعلوّ محلّه ومقامه، ولهذا خصّه رسول الله صلی الله علیه وآله بعلم القضاء، كما نقله الإمام أبو محمّد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله علیه فی كتابه المصابیح مروياً عن أنس بن مالک: أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله [لَمّا] خصّص جماعه من الصحابه كلّ واحد بفضیله خصّ علیاً بعلم القضاء، فقال: وأقضاکم علیّ

(ما حصل کلام این عالم منصف آن است که در این فصل اشاره به علوم علی علیه السّلام نموده و می گوید: از جمله علمی که اختصاص به علی علیه السّلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است پس به تحقیق

علی علیه السّلام مطلع بر غوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در میان همه امت، اختصاص داد علی را به علم قضاوت همچنان که روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص به کاری که شایسته او بود تعیین می نمود علی علیه السّلام را اختصاص به قضاوت و فرمود: علی از همه شما صحابه و امت به قضاوت اولی می باشد.

یعنی افقه از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است به علاوه شرائط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمام آنها به اتفاق موافق و مخالف در علی علیه السّلام موجود بوده، لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: افضاکم علی.

و نیز همین حدیث علی افضاکم را محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۲۲ مطالب السؤل(۱) فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنگاه گوید:

و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السّلام دون غیره.

(یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصا برای علی علیه السّلام جهت

ص: ۳۰۲

---

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۹۹، فصل ۶، فی عمله و فضله. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۵/۱۱۳، مسند الانصار، حدیث ابی منذر ابن بن کعب. و حاکم نیشابوری در مستدرک، ۳/۳۴۵، ح ۵۳۲۸، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب ابی بن کعب. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۹۷، ذیل سال چهارم هجری، شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام همین مطلب را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

آن که حق قضاوت برای کسی است که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد به علاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و زکاوت و دور بودن از سهو و غفلت و صیغه افعال التفضیل (در حدیث) به تمام معنی اثبات این مرام می نماید و بعد از آن با دلائل بسیاری مشروحا بیان نموده که علی علیه السّلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است.)

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقه نمودن با بیانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم، تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جایی نموده زیرا مقام مقدس علی علیه السّلام بالاتر از آن است که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد. این آقای معلم، کاسه از آش گرم تر است. زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السّلام اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنان چه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است: لولا علی لهلك عمر. هرگز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را به او بدهند. واقعا این نوع از تمیجدها، تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد.

بر خلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراطی، امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در مسند، امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخائر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضره از قول معاویه نقل نموده اند که می گفت:

ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی علیه السّلام

(هر زمانی که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می شد مراجعه می نمود

به علی علیه السلام و از او اخذ می کرد و حل مشکل می نمود.

حتی ابو الحجاج بلوی در صفحه ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الف باء) نقل می نماید که وقتی خبر شهادت علی به معاویه رسید گفت:

«لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»<sup>(۱)</sup>

(عین فقه و علم به مردن علی علیه السلام از میان رفت)

و نیز از سعید بن مسیب نقل می نماید که می گفت:

«كان عمر رضى الله عنه يتعوذ من معضله ليس لها ابوالحسن»

پیوسته عمر پناه می برد به خدا از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد)

و ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید:

«كانت الصحابه رضى الله عنهم يرجعون اليه في احكام الكتاب و يأخذون عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب في عده مواطن  
لو لا على لهلك عمر و قال صلى الله عليه وآله اعلم امتى على بن ابى طالب»

ص: ۳۰۴

---

۱- ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب، چنین نقل کرده است: «... و كان معاويه يكتب فيما ينزل به ليسأل له على بن ابى طالب رضى الله عنه عن ذلك فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابى طالب. فقال له اخوه عتبه: لا يسمع هذا منك اهل الشام. فقال له: دعنى عنك.» الاستیعاب، ۳/۱۱۰۸، ترجمه ۱۸۵۵، علی بن ابی طالب رضى الله عنه؛ فتح الملك العلى، احم بن الصديق المغرى، ص ۷۴، شهادة معاويه؛ الجوهره فى نسب الامام على و آله، برى، ص ۷۴، فضائل على و موعظه و وصايا رضى الله عنه. «محقق»

(صحابه پیغمبر در احکام قرآن مراجعه به علی می نمودند و فتاوی از او می گرفتند کما آنکه عمر در مواظن متعدده گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: داناترین امت من علی بن ابی طالب می باشد.)

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ به دست می آید معلوم می گردد که خلیفه عمر به قدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل ما به الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی می کرده که هر یک از صحابه که حاضر بودند او را منتبه و متوجه به اشتباه می ساختند.

شیخ: خیلی بی لطفی می فرمایید که چنین نسبتی به خلیفه می دهید. آیا ممکن است که خلیفه رضی الله عنه در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد؟

داعی: این بی لطفی را نکرده ام بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ: ممکن است از آن اشتباهات با ذکر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مفتری رسوا گردد.

داعی: اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم به اقتضای وقت مجلس به یکی از آنها اشاره می نمایم.

ص: ۳۰۵

## اشبهه عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وحکم غلط دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح (۱) و حمیدی در جمیع بین الصحیحین (۲) و امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۶۵ و صفحه ۳۱۹ جلد چهارم مسند (۳) و بیهقی در صفحه ۲۰۹ جلد اول سنن (۴)

و ابی داوود در صفحه ۵۳ جلد اول سنن (۵) و

ص: ۳۰۶

۱- صحیح مسلم، ۱/۲۸۰ و ۲۸۱ و ۱۱۲، کتاب الحيض، باب التيمم. مسلم جريان را اين گونه نقل می کند: عن سعيد بن عبد الرحمن بن ابزي عن ابيه ان رجلا اتى عمر فقال: انى اجنبت فلم اجد ماء فقال: لا تصل. فقال عمار: اما تذكر يا امير المؤمنين اذا انا وانت فى سريره فاجنبتنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعكت فى التراب و صليت فقال النبى صلى الله عليه وآله انما كان يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفيك فقال عمر اتق الله يا عمار قال: ان شئت لم احدث به.

۲- جمع بين الصحیحین، حمیدی، ۱/۲۵۳، ۳۴۵، مسند عمار بن ياسر، حديث تيمم.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۱۹، مسند عمار بن ياسر. احمد بن حنبل جريان را اين گونه بيان می کند: عن عبد الرحمن بن أبزي قال كنا عند عمر فأتاه رجل فقال يا أمير المؤمنين انا نمكث الشهر والشهرين لا نجد الماء فقال عمر اما أنا فلم أكن لأصلى حتى أجد الماء فقال عمار يا أمير المؤمنين تذكر حيث كنا بمكان كذا ونحن نرقى الإبل فتعلم انا أجنبنا قال نعم قال فاني تمرغت فى التراب فاتيت النبى صلى الله عليه وسلم فحدثته فضحك وقال كان الصعيد الطيب كافيك وضرب بكفيه الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وبعض ذراعيه قال اتق الله يا عمار قال يا أمير المؤمنين ان شئت لم أذكره ما عشت أو ما حييت قال كلا والله ولكن نوليك من ذلك ما توليت.

۴- سنن الكبرى، بيهقى، ۱/۲۰۹، كتاب الطهارة، جماع ابواب التيمم با ذكر روايات فى كيفية التيمم عن عمار بن ياسر.

۵- سنن ابى داوود، ۱/۸۸، ح ۳۲۲، كتاب الطهارة، باب تيمم. ابى داوود اين جريان را اين گونه نقل می کند: كنت عند عمر فجاء رجل فقال انا نكون بالمكان الشهر والشهرين فقال عمر اما انا فلم أكن أصلى حتى أجد الماء قال فقال عمار يا أمير المؤمنين! أما تذكر إذ كنت أنا وأنت فى الإبل فأصابتنا جنابه فلما أنا تمكنت فأتيت النبى صلى الله عليه وآله فذكرت ذلك فقال انما يكون يكفيك ان تقول هكذا وضرب بيديه الأرض ثم نفخهما ثم مسح بهما وجهه ويديه إلى نصف الذراع فقال عمر يا عمار اتقوا الله فقال يا أمير المؤمنين ان شئت والله لم أذكره أبدا فقال عمر كلا والله لنولينك من ذلك ما توليت



ابن ماجه در صفحه ۲۰۰ جلد اول سنن (۱) و امام نسائی در صفحه ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن (۲) و دیگران از اکابر علماء خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوتہ نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر، مردی به نزد وی آمد و گفت: من جنب شده ام و آبی نیافته ام که غسل نمایم، نمی دانم چه کنم. خلیفه گفت: هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب به دستت بیاید و غسل نمائی. عمار یاسر از صحابه حاضر بود، گفت: ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار (سفرها)، من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آن است که تمام بدن را به زمین بمالم لذا خود را به زمین غلطانده و نماز کردم. چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده، فرمودند: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم به زمین زده و بعد هر دو کف را با هم به پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

ص: ۳۰۷

---

۱- سنن ابن ماجه، ۱/۱۸۸، ح ۵۶۹، کتاب الطهارة و سننها، ابواب التیمم، باب ما جاء فی التیمم ضربہ واحدہ.

۲- سنن الکبری، نسائی، ۱/۱۳۳، ح ۳۰۲، کتاب الطهارة، ابواب التیمم، باب کیفیة التیمم.

پس چرا اینک خلیفه می گوئی نماز نخواند؟ عمر چون جوابی نداشت گفت ای عمار از خدا بترس. عمار گفت: آیا اجازه می دهی که این حدیث را نقل نمایم؟ گفت: تولیک ما تولیت یعنی تو را واگذار کردم به آنچه می خواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل گردیده، قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بی جا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده.

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز، حضرا و سفرا با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است، علاوه صریحا در آیه ۹ سوره مائده خوانده است که می فرماید:

{فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيدا طيبا}

(پس اگر آب نیابد با خاک پاک تیمم نمائید)

آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید، به مرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان! در صورتی که قرآن مجید فرماید آب نیافتی با زمین پاک تیمم نما.

اتفاقا مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و ما به الابتلاء عمومی است که مانند وضوء و غسل، هر مسلمان عامی آن را می داند تا چه رسد فرد صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آن که باید به مردم تعلیم نماید، برای عمل کرد خود حتما باید بداند!

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالما عامدا عوضی گفته و یا غرضش اخلال در دین بوده ولی ممکن است که حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او

اشکال داشته به همین جهت بوده که علماء خودتان نوشته اند به عبد

الله بن مسعود فقیه صحابی می گفت: از من جدا مباش که هرگاه از من سؤالی می نمایند تو جواب آن را بدهی!!

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمائید چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آن کسی که احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل علمیه و عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است.

شیخ: غیر از رسول خداصلی الله علیه و آله چه کسی می توانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد.

داعی: بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاءصلی الله علیه و آله احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آن حضرت، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که خود آن حضرت فرمود: علی اعلم از شما می باشد.

### حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی (ع)

چنان چه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل می نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش می کنند بدون معطلی جواب می دهی؟ حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد و فرمود: چند انگشت در دست من است؟ فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: چرا تأمل نکردی و فکر نمودی؟ گفت: محتاج به فکر

نبود؛ زیرا پنج انگشت در مقاب روی من حاضر بود. حضرت فرمود: تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است، لذا در جواب سؤالات، فوری، بی تأمل و تفکر جواب می دهم.

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصّب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک هم چو اسکول با عضویتی حرف پوچ، بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین

عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله در مشکلات خود به خلیفه عمر مراجعه می نموده و سبب حیرت جوانان بی خبر گردد.

### دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام

اینک خبری به یادم آمد که برای ثبوت مرام به عرض آقایان می رسانم.

ابن حجر مکی متعصب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم صفحه ۱۱۰ صواعق(۱) ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میر سید علی همدانی در موده القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) نقل نموده اند که مردی از

ص: ۳۱۰

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۹، باب ۱۱، مقصد ۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۱۷۹، ذیل خطبه ۲۲۲. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: وقد کان (عمر) حکم فی اشیاء فیخطئ فیها حتی یفهمه إیاهما علی بن أبی طالب ومعاذ بن جبل وغیرهما حتی قال لولا علی لهلک عمر ولولا- معاذ لهلک عمر وکان یشکل علیه الحکم فیقول لابن عباس غصص یا غواصی فیخرج منه... و ابن مغازلی در مناقب خود ص ۳۵، ح ۵۲، منزلته من رسول الله صلی الله علیه و آله این جریان را کامل نقل می کند: سأل رجل معاویه عن مسئله، فقال: سل عنها علی بن أبی طالب فإِنَّه أعلم. قال له: یا أمیر المؤمنین، قولک فیها أحبّ إلّی من قول علی بن أبی طالب! فقال: بئس ما قلت، ولؤم ما جئت به، لقد کرهت رجلاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله یغزّه بالعلم غزاً، ولقد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت منّی بمنزله هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی»؛ ولقد کان عمر بن الخطّاب یسأله فیأخذ عنه، ولقد شهدتُ عمر إذا أشکل علیه شیء قال: ههنا علیٌّ؟ و سمهودی این جریان را در جواهر العقدين، ۲/۳۲۸، باب ۱۳، ذکر ما درج علیه السلف من توفیهم و تعظیمهم و اعترافهم بعظم حقوقهم، این گونه نقل می کند: و اخرج الامام احمد فی المناقب عن ابی حازم قال: «جاء رجل الی معاویه فسأل عن مسئله، فقال: اسأل عنها علیا فهو اعلم. فقال یا امیر المؤمنین جوابه فیها احب الی من جواب علی. قال: بئس ما قلت، لقد کرهت رجلاً- کان رسول الله صلی الله علیه و آله یغره بالعلم غرا و لقد قال له: انت بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه.

معاویه سؤالی نمود. گفت: آن را از علی بپرس که داناتر است! عرب گفت: جواب تو را خوشتر دارم از جواب علی. معاویه گفت: بد سخنی گفتی:

«کراهت رجلا- کان رسول الله صلی الله علیه وآله یغره بالعلم غراً و لقد قال له انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه»

کراهت داری از کسی که پیغمبر صلی الله علیه وآله او را تلقین علم می داد و هر آینه به تحقیق به او فرمود: تو از من به منزله هارونی از موسی الا آن که بعد از من پیغمبری نباشد و هر وقت بر عمر امری مشکل و پیچیده می شد از علی سؤال می کرد و رأی او را می گرفت.)

به مقتضای «الفضل ما شهدت به الاعداء» (فضیلت آن است که دشمنان شهادت و گواهی به آن دهند.)

کفایت می کند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام به مقام آن حضرت. بس

ص: ۳۱۱

است برای اثبات این معنی که آن چه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مقام و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت:

لولا علی لهلك عمر (۱). بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل می شود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

### **اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی (ع)**

از جمله نور الدین مالکی در فصول المهمه (۲) صفحه ۱۸ فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند:

کیف اصبحت؟ چگونه صبح کردی؟ گفت:

اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق الیهود و النصراری و اؤمن بمالم اره و اقر بما لم یخلق

(صبح کرده ام در حالتی که فتنه را دوست می دارم و اکراه دارم حق را و

ص: ۳۱۲

---

۱- در مجلس ششم گذشت.

۲- فصول المهمه فی معرفه الائمه، ۱/۱۹۸، فصل فی ذکر شیء من علومه.

تصدیق می نمایم یهود و نصاری را و ایمان دارم به چیزی که ندیده ام او را و اقرار می کنم به چیزی که خلق نشده.

عمر امر کرد بروند علی علیه السّلام را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند، فرمود: صحیح گفته این که گفته فتنه را دوست می دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن در سوره انفال آیه ۸ فرموده:

{انما اموالکم و اولادکم فتنه}

(این است و جز این نیست که اولاد و اموال شما فتنه و اسباب امتحان اند)

و اما این که اظهار کراهت از حق نموده، مرادش مرگ است چنان چه در قرآن فرماید:

{و جائت سكرت الموت بالحق}

(هر آینه بی هوی و سختی مرگ به حق و حقیقت فرا رسید)

و این گفته یهود و نصاری را تصدیق می نمایم مرادش قول خدای تعالی است که می فرماید:

{قالت اليهود لیس النصارى على شئ ء وقالت النصارى لیس اليهود على شئ ء}

(یهود گفتند: نصاری بر حق نیستند و نصاری گفتند: یهود بر حق نیستند)

یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب می نمایند. این مرد عرب گوید: من هر دو

فرقه را تصدیق می‌کنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب می‌نمایم.

و اما این که گفته اقرار دارم به چیزی که ندیده‌ام یعنی ایمان به خدای لا-یری دارم و این که گفته اقرار دارم به چیزی که خلق نشده یعنی موجود نشده، مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده. عمر گفت:

«اعوذ بالله من معضله لا علی لها»

(پناه می‌برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد.)

همین قضیه را بعضی مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالب<sup>(۱)</sup> به طریق دیگر مبسوط تر از حدیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

ص: ۳۱۴

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۸، باب ۵۷، فی تخصیص علی بحل المعضلات. گنجی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حدیفه بن الیمان، انه لقی عمر ابن الخطاب فقال له عمر: کیف أصبحت یا ابن الیمان، فقال: کیف تریدنی أصبح، أصبحت والله أكره الحق، وأحب الفتنه، وأشهد بما لم أره، وأحفظ غير المخلوق، وأصلی علی غیر وضوء، ولی فی الأرض ما لیس لله فی السماء، فغضب عمر لقوله وانصرف من فوره، وقد أعجله أمر وعزم علی أذی حدیفه لقوله ذلك، فبینا هو فی الطريق إذ مر بعلی بن أبی طالب، فرأی الغضب فی وجهه، فقال: ما أغضبک یا عمر؟ فقال: لقیته حدیفه بن الیمان فسألته کیف أصبحت، فقال: أصبحت أكره الحق، فقال: صدق، یكره الموت وهو حق، فقال: یقول: وأحب الفتنه، قال: صدق یحب المال والولد، وقد قال الله تعالی: {انما أموالکم وأولادکم فتنه} فقال یا علی یقول: وأشهد بما لم أره، فقال: صدق یشهد الله بالوحدانیة والموت البعث، والقیامه، والجنه، والنار، والصراط، ولم یر ذلك كله. فقال: یا علی وقد قال: اننی أحفظ غیر المخلوق، قال: صدق یحفظ کتاب الله تعالی القرآن وهو غیر مخلوق، قال: ویقول، أصلی علی غیر وضوء، فقال: صدق یصلی علی ابن عمی رسول الله صلی الله علیه وآله علی غیر وضوء، والصلاه علیه جائزه، فقال یا أبا الحسن قد قال: أكبر من ذلك، فقال: وما هو؟ قال: قال: ان لی فی الأرض ما لیس لله فی السماء، قال: صدق له زوجه وتعالی الله عن الزوجه والولد، فقال عمر: یهلك ابن الخطاب لولا علی ابن أبی طالب قلت: هذا ثابت عند أهل النقل.



از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی علیه السّلام در مقام جواب برآمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری و ارباب ماده و طبیعت وقتی می آمدند و مسائل مشکله سؤال می کردند فقط علی علیه السّلام بود که جواب معضلات آنها را می داد.

فلذا به اقرار اکابر علماء خوتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری در تفسیر و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در صفحه ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السؤل و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در صفحه ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضره و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در صفحه ۲۲ جلد چهار اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم صفحه ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در صفحه ۳۶۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ۶۵۹ در باب ۵۷ کفایه الطالب و جلال الدین سیوطی در صفحه ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين و حاج احمد افندی در صفحه ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایه المرتاب و محمد بن علی الصبان در صفحه ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۸۷ تذکره الخواص الامه باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی

۶۵۵ در صفحه ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در صفحه ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در صفحه ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در صفحه ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۹ جدل دوم اصابه و علامه ابن قیم جوزیه در صفحه ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیه قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصا مسائل مشکله پادشاه نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصا مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع به امیر المؤمنین علی نموده. بالاخره نزدیک به تواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته: اعوذ بالله من معضله لیس فیها ابو الحسن و بعضی اوقات می گفت: لو لا علی لهلک عمر و در بعض مواقع می گفت: کاد یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب.

(پناه می برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد. اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابی طالب نبود.)

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین می نویسند: خلفاء در تمام مراحل با علی علیه السلام شور می کردند و در امور دنو دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملا خلفاء گوش به کلمات و دستورات او می دادند و عمل می کردند و بهره می بردند کما آن که به مختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کلمات و نصوص وارده، همین قضایای منقوله و احکام مترادفه ای که از آن حضرت صادر می گردید خود دلیل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

### علی اولی و احق به مقام خلافت بوده

زیرا اعلیّت خود بزرگترین برهان اولویت است خصوصا که توأم با سایر صفات کمالیه گردد. چنانچه در آیه ۳۶ سوره یونس، صریحا می فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ}

(آیا کسی که خلق را به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می کنید)

یعنی البته آن کسی که عالم به طریق هدایت است اولی می باشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل به طرق هدایت است و دیگر باید او را هدایت و راهنمایی کند.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلانی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه و دنیویه و جانشین رسول خداصلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره زمر، به طرق استفهام تقدیری و انکاری می فرماید:

{أهل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون}

(آیا اهل علم و دانش با مردم جاهل و نادان یکسانند؟)

آقایان شما را به خدا عادت و تعصب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید. آیا انصاف بوده چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور، اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده از اکابر برکنار نمایند؟

آیا در برکنار نمودن آن حضرت دسائسی به کار نرفته و سیاستی در کار نبوده؟

آیا شما در امت و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را پیدا می کنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المرسلین به فرموده آن حضرت باشد؟ او را مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در احدی که اعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس به حکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و الیق از همه امت به این امر بزرگ بوده و می باشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از اکابر برکنار نشد مگر با دسائس سیاسی که به کار رفت.

شیخ: بیانات جناب عالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عده ای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی.

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبة خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد. ما را چه رسیده

به فرموده شما کاسه از آش گرم تر باشیم، بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند!

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم؟ هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر یک بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند، ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او به رسول الله صلی الله علیه و آله تشریک مساعی نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند، مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی برآیند.

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ابی بکر رضی الله عنه مقدم بوده و به همین جهت به اجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد، چه آنکه علی کرم الله وجهه جان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنان چه بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید به واسطه عدم سیاست آن همه خونریزی ها و انقلابات برپا شد.

داعی: چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر یک را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم.

### مثل دزد و زوار

اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام به میل و رغبت سر تسلیم رود آورد و

راضی به خلافت خلفاء قبل از خود شد. مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم. در زمان سابق که نامنی در اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات به زحمت ایاب و ذهاب می نمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم می نمودند. در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوار به دست پیرمردی از دزدان افتاد، گفت: آقایان زوار این کفن مال کیست؟ زائری گفت: مال من است. دزد گفت: چون من کفن ندارم این کفن را به من ببخشید که حلال باشد! گفت تمام اموال من مال شما، کفن را به من بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را به زحمتی تهیه دیده ام، مایه امید واری من است. دزد هرچه اصرار نمود زائر گفت: حقم را به کسی نمی دهم آقای دزد شلاق را کشید به سر و صورت زائر و بنای زدن گذارد؛ گفت: آنقدر می زنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد. قدری تازیانه زد، زائر پیر مرد بیچاره شد فریاد زد: آقا حلال حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد! (خنده حضار)

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست، مثل برای تقریب اذهان و فهم مطلب است. آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شب... های قبل را که با دلایل قاطعه تاریخیه به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قیبه و مسعودی و دیگران، آتش در خانه علی علیه السلام بردند، او را با سر برهنه و دوش بی رداء جبرا کشیدند و به مسجد بردند،

شمشیر برهنه به روی او کشیدند، گفتند: بیعت کن و الا گردنت را می زنیم.

شما را به خدا قضاوت منصفانه نمائید: آیا معنی رضا و رغبت همین است؟ اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و به ضرب و زور شمشیر و تهدید به قتل، بیعت گرفتن بیعت به میل و رضا می باشد؟ پس بیعت به جبر و اکراه کدام است؟

انشاء الله به منزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخواندی و دو مرتبه به دلایل ما که در شب... های گذشته بیان نمودیم دقیق شوید، قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبت در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده.

ثانیا فرمودید: ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار دقت کنیم و به جان هم بیافتیم؟ اولاً ما به جان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم. آقایان اهل سنت هستند که به جان شیعیان افتاده جان و مال آنها را مباح می دانند! وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی می نمایند! ما اکراها مقابله نموده و اثبات می نمائیم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار به این عقیده توحیدی پاک می نمائیم.

### **قبول دیانت نباید کورکورانه باشد**

ثالثاً شب‌های قبل عرض نمودم، عقائد دینی تقلیدی نمی شود که چون جریان تاریخ نشان می دهد خلفاء اربعه به طریقی که بیان نمودید زمامدار شدند، ما هم کورکورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و

حال آنکه با دلایل عقل و نقل، ثابت و محقق است که اصول عقائد باید تحقیقی باشند نه تقلیدی. تکراراً عرض می‌نمایم پس از این که مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله دو دستگی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید به امر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود: «اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است» تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از ما و شما وظیفه داریم که دلایل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده، هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلایل عقل و نقل و منطقی بر او قائم باشد.

### **بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم**

شما خیال می‌فرمایید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کورکورانه قبول نمودم؟

نه به خدا قسم، از آن روزی که خود را شناختم در راه حق بودم. اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقت‌ها نمودم، عقاید مادیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا به

حمد الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم. علاوه بر مطالعه کتاب‌های آنها، با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقایق دین مقدس اسلام بر داعی ثابت و جد امجد رسول الله محمد بن عبد الله را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

ص: ۳۲۲



و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کورکورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نگرفتم بلکه دلایل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم خدا را شاهد و گواه می گیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را از میان اوراق کتاب‌های معتبر اکابر علماء سنی به دست آوردم.

و در مقام امامت و خلافت می توانم بگویم به قدری که دعاگو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم، در این باب به کتب علماء شیعه دقت زیادی ننمودم.

زیرا دلایلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت به نحو اتم و اکمل موجود است.

منتها شما آقایان آن دلایل را از آیات و اخبار، سطحی مطالعه می کنید ولی ما عمیقانه می نگریم علماء شما تبعاً للاسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریحی است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام تأویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معانی حقیقی می نمایند!

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت:

«اشهد ان علیا ولی الله و خلیفته و رسوله و حجه علی خلقه.»

ثالثاً فرمودید خوب است پیروی از گفتار مورخین نمائیم، ابی بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السّلام به شمار آریم! این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است.

ص: ۳۲۳

برای آن که فرق از حیوان به قوه عقل و علم و فکر است، کورکورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد.

مثلاً- اگر فقیهی بمیرد یک عده بازیگر جمع شوند، یک فرد عامی محض یا مسئله گویی را به جای آن فقیه به نام فقاقت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی فقیه نما یا مسئله گو بنمایید؟ مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین فقاقت از علم فقاقت بهره ای ندارد. قطعاً به حکم عقل و نقل، تبعیت و تقلید از او حرام است چه آن که با بودن عالم، حق تقدم بر جاهل جائز نیست.

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد، حق تقدم در امر خلافت برای آن حضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل می باشد و انحراف از آن حضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است عقلاً و نقلاً مذموم می باشد.

و اما از جهه وقایع تاریخ، البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله ابی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هر یک به نوبه خود خدماتی نمودند.

ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمی نماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول الله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم.

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۱۱۲ ضمن

ص: ۳۲۴

باب ۳۷ ینابیع الموده(۱) ذیل آیه ۲۴ سوره صافات که می فرماید:

{وقفوهم انهم مسئولون}

(در موقف حساب نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند (که ولایت علی علیه السلام باشد))

از فردوس دیلمی و از ابو نعیم اصفهانی و از محمد بن اسحق مطلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموینی و از خطیب خوارزمی و ابن مغازلی جمیعا بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم نقل نموده اند «انهم مسئولون عن ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام» یعنی آنها سئوال کرده می شوند از ولایت.

و نیز سبط ابن جوزی در صفحه ۱۰ تذکره خواص الامه(۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۳) از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام می باشد.

### امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام

علاوه بر همه اینها به حکم آیه ۷ از سوره حشر که می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}

ص: ۳۲۵

---

۱- ینابیع الموده، ۱/۳۳۴، باب ۳۷، ذیل تفسیر آیه «وقفوهم انهم مسئولون»

۲- تذکره الخواص، ص ۲۶ باب ۲، فی ذکر فضائله. شایان ذکر است احادیث ذیل آیه فوق مفصل در مجلس ششم بررسی شده است.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۷، باب ۶۲، فی تخصیص علی علیه السلام بمأه منقبه دون سائر الصحابه.

(آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به شما داد فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی نمود پس باز ایستید.)

مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله امر فرموده اطاعت نمایند. فلذا وقتی به فرمایشات آن حضرت مراجعه می‌نمائیم (چنان چه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می‌بینیم که آن حضرت در میان تمام امت علی علیه السلام را باب علم خود معرفی و امر به اطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده.

چنان چه امام احمد بن حنبل در مسند و امام الحرم و ذخائر العقبی (۱) و خوارزمی در

مناقب و دیگران نوشته‌اند چنان چه سلیمان حنفی در ینابیع الموده (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۳) نقل نموده‌اند که

ص: ۳۲۶

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۷۰، قسم الاول ذکر اختصاصه بسیاده العرب و حث الانصار علی حبه وی اینگونه نقل می‌کند: عن الحسن بن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ادعوا لی سید العرب یعنی علیا قالت عائشه الست سید العرب؟ فقال: انا سید ولد آدم و علی سید العرب. فلما جاء ارسل صلی الله علیه وآله الی الانصار فأتوه فقال: یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدًا قالوا بلی یا رسول الله. قال هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرائیل اخبرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۴/۱۶۱، ح ۴۵۵، باب ۵۶، و همچنین در ۲/۴۰۴، ح ۶۱ و ۶۲ باب ۵۹ و در ص ۴۸۸ ح ۳۷۵ باب ۵۹.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۰، باب ۵۳، فی تخصیص علی علیه السلام بکونه سید العرب. و نیز طبرانی در المعجم الکبیر، ۳/۸۸، ح ۲۷۷۴۹، احادیث عمیر بن مأمون عن الحسن. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۹/۱۷۰، خطبه ۱۵۴، (و من خطبه له علیه السلام و ناظر قلب اللیب). و جوینی در فرائد السمطین، ۱/۱۹۷، ح ۱۵۴، سمط اول باب ۴۰. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۴۳، ح ۳۶۴۴۸، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی علیه السلام. و ابن مغزلی در المناقب ص ۲۱۳، قوله علیه السلام لعائشه، اذا سرک ان تنظری الی سید العرب... کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۱، ص ۶۱۹، ح ۳۳۰۰۸، فضائل علی رضی الله عنه. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۹۶، باب ۱ فصل ۶، فی علمه و فضله. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۴، ح ۴۶۲۶، و ۴۶۲۷، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مقتل علی بن ابی طالب علیه السلام به الفاظ گوناگون به این حدیث اشاره کرده‌اند.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

يا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَا أَدْلِكُمْ عَلَى مَا أَنْ تَمْسِكْتُمْ بِهِ لَنْ تَصِلُوا بَعْدِي أَبَدًا؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: هَذَا عَلَى فَأَحْبُّوه وَأَكْرَمُوه وَاتَّبِعُوهُ، إِنَّهُ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَهُ، وَإِنَّهُ يَهْدِيكُمْ إِلَى الْهَدْيِ، وَلَا يُدْلِكُمْ عَلَى الرَّدَى، فَإِنَّ جِبْرَائِيلَ أَخْبَرَنِي بِالذِّي قُلْتُمْ

(ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را به چیزی که اگر به او متمسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من؟ عرض کردند بلی فرمود: این است علی پس او را دوست بدارید و اکرامش کنید و متابعتش نمائید به درستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت می کند به طریق هدایت و دلالت نمی کند بر خلاف و آنچه گفتم به شما، جبرئیل به من خبر داده) و نیز اکابر علماء شما به ما رسانیدند چنان چه شب‌های گذشته با اسنادش به عرض رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به عمار یاسر فرمود:

«ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس»

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و ازمنه متفاوته فرمود:

«من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله.» که در لیالی ماضیه

ص: ۳۲۷

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و به حد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود: پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.

ولی بر عکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یا عمر و یا عثمان می باشد! گر شما دیده اید اخباری که موضوع و یک طرفه و جعل از طرف بکریون و امویون نباشد، ارائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت.

با این حال شما می گوئید علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و راه هدایت و وصی و خلیفه به لسان آن حضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آن همه تأکیدی که امر به اطاعت و متابعت و پیروی آن حضرت از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله شده و در کتب شما پر است، چشم پوشی نموده، کورکورانه پی عملکرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آن حضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده، آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عند الله نخواهیم بود؟!

آیا اگر در پی گفتار شما برویم مخالفت رسول الله و اوامر آن حضرت را ننموده ایم؟ قضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آقایان محترم می گذاریم.

### **علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند**

رابعا فرمودید مانند مذاهب اربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) با هم

همکاری کنیم. این هم نشدنی است، برای این که شماها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت، رافضی و مشرک و کافر می خوانید. بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد.

و الا- در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیش قدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم به شرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالا همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم.

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی- مالکی- حنبلی- شافعی) آزادی در عمل دارند، اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله جعفری ها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می بینم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است، حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق می نمایند، مع ذلک شما همه را مسلمان و به آنها آزادی در عمل می دهید ولی شیعیان بی چاره را مشرک و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب می نمایید(۱)

چگونه

ص: ۳۲۹

---

۱- در بین علماء اهل تسنن نسبت به یکدیگر بلکه ائمه آنان اختلافات بسیاری است که بعضی از آنان را ذکر می کنم: اوزعی و سفیان ثوری که یکی از علماء اهل تسنن است درباره ابو حنیفه چنین می نویسد: ما ولد فی الاسلام مولود اضر علی الاسلام من ابی حنیفه و ابی مسلم صاحب (العلل، احمد بن حنبل، ۲/۵۴۶/۳۵۸۹) همچنین عقیلی در کتاب خود (ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۲۶۸) ابو حنیفه را جزو ضعفاء نام برده است و قول علماء را مانند احمد بن حنبل حماد و ایوب و سلمه بن حکیم و سفیان ثوری و مالک بن انس و شعبه و شریک و ابابکر بن عیاش و عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید و وکیع بن الجراح و ایوب سختیانی و ابا اسحق فزاری و یوسف بن اسباط و حجاج بن ارطاة و حماد بن سلمه و ابن عون البتی را در تضعیف او باین کرده است همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغدادی (۱۳/۳۳۰ رقم ۷۲۹۷) در صد صفحه به شرح حالات ابوحنیفه پرداخته و قول بسیاری از علماء را در تضعیف او بیان کرده است. و نیز ابن حبان در کتاب المجروحین (۳/۶۶) نام ابوحنیفه را به عنوان مجروحین ذکر کرده است. «محقق»

امید اتحاد و همکاری می رود.

## اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت بینید چه انقلابی برپا می کنید؟ خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست می خوانید!

و حال آنکه ما به امر و اجازه خدا و پیغمبر سجده به خاک می نمایم زیرا که در آیات قرآن مجید امر به سجده شده و شما خود می دانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ: چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدینی ها از میان برود.

داعی: اولاً- شما آقایان شافعی ها چرا با حنفی ها و مالکی ها و حنبلی ها در اخذ فروع و بلکه در اصول آن قدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر می گردد؟ خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمایند تا اختلاف کلمه پیدا نشود!

ص: ۳۳۰



شیخ: فتاویٰ فقها اختلاف دارد، هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور می باشند.

### ابراز حقیقت توأم با تأثر

داعی: شما را به خدا قسم انصاف دهید تبعیت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از اوامر (بی برس) (بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) ولی تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علماء خودتان به اعلمیت و افقهیت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است!!!

پس تصدیق نمائید که بدبینی‌ها مربوط به اختلاف کلمه نیست، بلکه ناظر به حب و بغض عترت و اهل بیت طهارت می باشد که هرگز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الا- این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است، با آنکه غالب فتاویٰ ائمه اربعه و فقهای شما درباره مفتی و عاملین به آن فتاوا هیچ نظر بد ندارید، ولی جامعه شیعیان را که به

حکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک می‌نمایند، مشرک و کافر و بت پرست می‌خوانید!

شیخ: در کجا آمده و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده‌اند؟ خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی: در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح، بلکه فتوی جمهور حکم داده‌اند که با ضیق وقت نمی‌توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده‌اند. خوب است مراجعه نمائید به کتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده‌اند که نقل تمام آنها غیر ممکن می‌باشد ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم به یک موضوع مختصراً اشاره می‌نمایم که بدانید در همین یک موضوع فتاوی صریح برخلاف نص کلام الله مجید داده شده است!!

شیخ: بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی بر خلاف داده شده است.

### **در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود**

داعی: آقایان خود می‌دانید که یکی از اعمال مسلمة در باب طهارت، غسل و وضوء با آب مطلق می‌باشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب می‌گردد

ص: ۳۳۲

چنان چه در آیه ۶ سوره مائده می فرماید:

{إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ}

( ای اهل ایمان! هنگامی که به {قصد} نماز برخیزید. صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوید )

و در ادامه آیه می فرماید (اگر آب نیابید پس تیمم کنید به خاک پاک) بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید، غیر از این دو شق، دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضوء لازم است و در فقدان آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمائید، خواه در سفر یا در حضر، و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکی ها و شافعی ها و حنبلی ها و غیرهم اتفاق دارند.

### **فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نبیذ در صورت فقدان آب**

و لکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتوایش روی قیاس است یعنی بی سوادی) حکم می کند که در سفر اگر آب نیابند با نبیذ تمر، عمل غسل و وضو انجام دهند!

و حال آن که همه می دانید نبیذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر به این که قرآن مجید برای اداء نماز، تطهیر را به آب خالص پاک و در فقدان آب تیمم با خاک پاک قرار داده.

چون امام اعظم ابوحنیفه (۱) فتوی به غسل و وضوی با نیبذ داده، مخالفتی است با حکم صریح و نص بین قرآن مجید!

و حال آن که بخاری در صحیح (۲) خود بابی دارد به عنوان:

لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر

(جایز نیست وضو گرفتن به نیبذ و نه مسکر و مست کننده)

حافظ: با این که حقیر در مذهب شافعی رضی الله عنه هستم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و به مذهب ما تطهیر با نیبذ جایز نیست ولی گمان می کنم در فتوای امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد.

داعی: قطعاً جناب عالی با علم به حقیقت مطلب دفاع بما لا- یرضی صاحبه نمودید و الا نقل این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله می باشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در صفحه ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سوره مائده در مسئله پنجم گوید:

قال الشافعی رحمه الله لا يجوز الوضوء نبيذ التمر و قال ابو حنيفة رحمه الله يجوز ذلك في السفر.

(شافعی گفته است جایز نیست وضو به نیبذ خرما و ابوحنیفه گفته است

ص: ۳۳۴

۱- مبارک فوری در تحفه الاحوذی، ۱/۲۴۷، ابواب الطهاره، باب ۶۵ ح ۸۸ می نویسد: و روی ان الامام ابا حنيفة رجع الى قول ابي يوسف قال القارى في المرقاه. و في خزانه الاكمل قال التوضوء بنبيذ التمر جائز من بين سائر الاشربه عند عدم الماء و يتيمم معه عندى ابي حنيفة و به اخذ محمد و فى روايه عنه يتوضأ و لا يتمم و فى روايه و لا يتوضأ و به اخذ ابو يوسف و روى نوح الجامع ان ابا حنيفة رجع الى هذا القول انتهى.

۲- صحیح بخاری، ۱/۱۶۹، ح ۲۳۴، کتاب الوضوء باب لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر.

جایز است وضو به نیبذ در سفر.)

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایه المجتهد نقل حکم و فتوای ابوحنیفه را می نمایند.

شیخ: چگونه شما می فرمایید بر خلاف نص فتوی داده اند و حال آن که اخباری صراحه عمل رسول خداصلی الله علیه وآله را به این معنی می رساند.

داعی: ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمایید؟

شیخ: از جمله آنها خبری است که ابی زید بن مولی عمرو بن حرث را عبد الله بن مسعود نقل می نمایند که:

«ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال له فی لیلہ الجن عندک طهور قال لا-الا-شیء من نیبذ فی اداهه قال تمره و ماء طهور فتوضاً.»

(رسول خداصلی الله علیه وآله در لیلۃ الجن به او فرمود نزد تو می باشد آبی، عرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نیبذ در مطهره آب فرمود خرمای پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت)

بدیهی است عمل رسول خداصلی الله علیه وآله برای ما حجت است، کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آن جناب می باشد؟ فلذا امامنا الاعظم روایت کرده عمل پیغمبر را و فتوی به جواز داده اند.

داعی: گمان می کنم اگر سکوت می فرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است، پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند!

ص: ۳۳۵

خوب است قبلاً در اطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم.

اولاً ابی زید مولی عمرو بن حرث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود می باشد چنانچه ترمذی (۱) و غیره نقل نموده اند، مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال (۲) گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبد الله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گودی از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از ضعفاء به شمار آورده به همین جهت اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی (۳) و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح

ص: ۳۳۶

۱- سنن ترمذی، ص ۳۱، ابواب الطهارت، باب ما جاء فی الوضوء بالنیذ. ترمذی بعد از اینکه حدیث را نقل می کند: روی هذا الحدیث عن ابی زید عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وآله و ابو زید: رجل مجهول عند اهل الحدیث لا تعرف له غیر هذا الحدیث. و همچنین ابن حزم در المحلی، ۱/۱۹۸، کتاب الطهاره، حکم الوضوء بالنیذ مسئله ۱۴۸، بعد از نقل این حدیث می نویسد: و اما خبر المذكور فلم یصح لان فی جمیع طرقه من لا یعرف او من لا خیر فیه...

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۷/۳۶۹، ترجمه شماره ۱۰۲۱۷، شرح حال ابوزید مولی عمرو بن حرث می گوید: لا یعرف. عن ابن مسعود و عنه ابو فزاره لا یصح حدیثه ذکره البخاری فی الضعفاء و متن حدیثه: ابن نبی لاله توضعاً بالنیذ. قال ابو احمد الحاکم: رجل مجهول. قلت: ما له سوی حدیث واحد.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ۱/۳۰۹، کتاب الوضوء باب لا یجوز الوضوء بالنیذ و لا المسکر. وی نقل می کند که ابو حنیفه قائل به جواز وضوء بالنیذ تمر بوده. و جوزا بو حنیفه بنیذ التمر خاصه... و احتجوا بحدیث ابن مسعود لیله الجن اذ قال صلی الله علیه وآله أمعک ماء فقال: نیذ. فقال: شراب و طهروا و قال: ثمره طیبه و ماء طهور. سپس قسطلانی در مقام جواب بعد جواب می گوید: اجیب بان علماء السلف اطبقوا علی تضعیف هذا الحدیث. و همچنین ابن حجر در فتح الباری، ۱/۳۵۴، کتاب الوضوء باب لا یجوز الوضوء بالنیذ، به همین نکات اشاره می کند.

بخاری ذیل باب لا یجوز الوضوء بالنیذ و لا المسکر حکم به تضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم به جهاتی مردود است؛ اولاً آن که این حدیث را غیر از بن ماجه قزوینی (۱) به این طریق احدی از علماء نقل ننموده اند.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایت در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال (۲) نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمی باشد فلذا بزرگان ارباب جرح و تعدیل او را ترک نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری (۳) از گمراهان مرجئه بوده و ابن حزم ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند و همچنین عبد الله بن لهیعه (۴) را نیز از اکابر علماء جرح و تعدیل تضعیف نموده اند.

پس وقتی در سلسله روایت حدیثی آن قدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک

ص: ۳۳۷

- 
- ۱- سنن ابن ماجه، ۱/۱۳۵ و ۱۳۶، کتاب الطهاره و سننها، باب الوضوء بالنیذ، ح ۳۸۵ مؤلف حدیث را کامل نقل می کند و محقق کتاب بعد از آن می نویسد: حدیث ابن عباس قد تفرد به المصنف فی سد ابن لهیعه و هو ضعیف.
  - ۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۲/۳۸۷، ذیل ترجمه شماره ۴۱۸۵، شرح حال عباس بن الولید بن صحیح.
  - ۳- میزان الاعتدال، ذهبی، ۶/۴۰۱، ذیل ترجمه شماره ۸۴۴۱، شرح حال مروان بن محمد.
  - ۴- میزان الاعتدال، ذهبی، ۲/۲۷۵ تا ۲۷۹، ذیل ترجمه شماره ۴۵۳۰، شرح حال عبد الله بن لهیعه.

اکابر علماء خوتان گردد، قطعا به خودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط می شود.

ثالثا بنابر اخباری که علماء خودتان از عبد الله بن مسعود نقل نموده اند در ليله الجن احدی با آن حضرت نبوده چنان چه ابی داود در سنن (۱) خود (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح (۲)

از علقمه نقل نموده اند که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودند:

«من کان منکم مع رسول الله صلی الله علیه وآله ليله الجن فقال ما کان معه احد منا.»

(آیا در ليله الجن کسی از شما با رسول خدا صلی الله علیه وآله بود گفت: احدی از ما با آن حضرت نبوده)

رابعا ليله الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم به اتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعا ناسخ ما قبل بوده و به همین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بر جواز ندادند.

به علاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضرا و سفرا حتما باید

ص: ۳۳۸

---

۱- سنن ابی داوود، ۱/۲۱ و ۲۲، ح ۸۵ کتاب الطهارت باب الوضوء بالنیذ. ابی داوود می نویسد: عن علقمه، قال: قلت لعبد الله بن مسعود: من کان منکم مع رسول الله ليله الجن؟ قال ما کان معه منا احد.

۲- صحیح ترمذی، ص ۸۶۸، ح ۳۲۵۸، کتاب تفسیر القرآن، باب ۴۶، تفسیر سوره الاحقاف. می نویسد: عن علقمه قال: قلت لابن مسعود: هل صحبت النبی ليله الجن منکم احد؟ قال: ما صحیبه منا احدو لکن قد افتقدناه ذات ليله و هو بک.



تیمم بنمایند. پس از نزول این آیه در مدینه و حکم به تیمم در فقد آب فتوی دادند به وضو با نیبذ به استناد حدیثی مجعول با سلسله روایات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید می گذارند؟!

نواب: قبله صحاب مراد از نیبذ تمر همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟

داعی: نیبذ بر دو قسم است: قسمی حلال است که سکر آورنده نیست و آن عبارت است از آبی که در آن خرما می ریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب صافی بر روی آن می ماند که تقریباً آب مضافی است به نام نیبذ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر می باشد. موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه به جواز می باشد نیبذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضوء به مسکرات ابداء خلافی نیست چنان چه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود بابی دارد به عنوان لایجوز الوضوء بالنیبذ و لا المسکر (جایز نیست وضو به نیبذ و نه به مست کننده)

### **فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن**

از جمله موارد مسلمه در دستور وضو به حکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم

ص: ۳۳۹

بعد از شستن صورت و دست‌ها، مسح نمودن سر و پاها است که به کعبین که بلندی پشت پا باشد چنان چه در آیه صراحت دارد «و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین» (مسح نمایید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا).

ولی جمهور فقهاء شما بر خلاف این نص صریح فتوا می دهند به شستن پاها و حال آن که بین غسل و مسح فاصله بعید است. شیخ: اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی: اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است! بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه به خبر واحد ابداً جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح می نماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آن که در اول آیه می فرماید: {فاغسلوا وجوهکم و ایدکم} یعنی بشویید صورت و دست‌های خود را پس همان طوری که به واسطه «واو» عاطفه در ایدکم حکم می کنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دست‌ها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی می فرماید: {و امسحوا برؤسکم و ارجلکم} ارجلکم را برؤسکم معطوف می دارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاها را هم مسح نمایید و قطعاً غسل جای مسح را نمی گیرد.

پس همان قسم که صورت و دست‌ها را وجوباً در وضو باید شست، سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آن که یکی را مسح و دیگر بار غسل دهند و اگر چنین کنند «واو» عاطفه بی معنی می گردد.

علاوه بر این معنی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده، مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است هر عاقلی می فهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل به مسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنان چه ظاهر آیه حکم بر این معنا می نماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصلی دارد بر وجوب مسح به حسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصل را نمی دهد شما خود مراجعه فرمایید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

### **فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن**

و اعجب از فتوای به شستن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید، حکم به جواز مسح بر چکمه و جوراب است سفرای و یا حضرا دون الحضر باختلاف بسیاری که بین فقهای می باشد!!

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند (زیرا قرآن حکم به مسح بر پا می نماید نه چکمه و جوراب) این حکم بر خلاف حکم اول می باشد که شستن پا باشد، اگر مسح بر خود یا جایز نیست و بایستی بشویند پا را چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که به جای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی می داند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پا

نمی باشد، فاعتبروا یا اولی الابصار!؟

شیخ: اخبار بسیاری دلالت دارد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسح بر خفین نموده است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند.

داعی: مکرر به این معنا اشاره نموده اند که بنا بر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر خبری که از آن حضرت نقل شود، موافقت با قرآن مجید نمایند مردود است. چه آن که شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آن حضرت بسیار نموده ند فلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیار را که به نام آن حضرت نقل شده، چون بر خلاف موازین آمده رد نموده اند.

علاوه بر آن که اخبار منقوله در تریخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید می باشد بین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنان چه اکابر علماء خودتان اقرار به این معنی نموده اند.

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در صفحه ۱۵ و ۱۱۶ جلد اول بدایه المجتهد و نهایه المقتصد (۱) در اختلاف گوید:

سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک

و نیز گوید:

و السبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلک

(سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب).

ص: ۳۴۲

---

۱- بدایه المجتهد، ابن رشد، ص ۱/۱۹، کتاب الوضوء باب ۲ مسئله ۲.

پس استدلال و استناد به اخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلا و علما مردود و غیر قابل قبول می باشد؛ چه آنکه خود بهتر می دانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط می گردند.

### فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحا می فرماید:

{وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ}

(بعد از شستن صورت و دست‌ها سرها را مسح نمایید)

روی همین اصل قرآن کریم فقهای امامیه تبعاً للائمه العتره الطاهره و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد ولی امام احمد بن

حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که: «جائز است مسح بر عمامه» چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر (۱) خود نقل نموده است.

و حال آن که هر عاقلی می داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می باشد. سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل به آن

ص: ۳۴۳

---

۱- تفسیر فخر رازی، ۱۱/ ۱۶۰، ذیل آیه ۶ سوره مائده. فخر رازی می نویسد: لا- يجوز الاكتفاء بامسح على العمامه و قال الاوزاعي و الثوري و احمد يجوز.

ولی عمامه پارچه های بافته ای است که بر روی سر گذارده اند. بینهما بون ببعده.

### توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات که بین فقهاء و ائمه و اربعه شما اختلاف بسیار می باشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآن است مع ذلک به هم بدین نیستند و هر یک در اعمالتان آزادی مطلق دارید.

ابوحنیفه و حنفی ها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی به طهارت و وضو با آب نیبذ می دهند و هم چنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف با هم بر خلاف نصوص قرآن مجید می دهند، مردود نمی دارید!

ولی به اعمال شیعیان که از عترت طاهره آل محمد علیهم السّلام صادر گردیده، خورده گیری نموده و اعتراض می نمایید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآنند رافضی و مشرک و کافر می خوانید؟!

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها می باشد، الحال هم می فرماید چرا مانند مسلمانان نماز نمی خوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز می باشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در عمل ایم منتها در فروع اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست.

همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف می باشد و همچنین فقهاء اربعه شما و سایر فقهای بزرگتان مانند

حسن و داوود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند، بیانات ائمه از عترت طاهره با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات به فرق مختلفه اهل سنت واقع نمی گردد؟

با این که غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن می دهند و نصوص واضح را تاویلات بارده می نمایند و دیگران از فقهاء بر خلاف آنها رأی می دهند، آن فتوا و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنان نمی دانید که نمونه ای از آنها را به عرضتان رساندم ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوا می باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می اندازید که شیعیان مشرک و بت پرستند ولی فتوا به سجده کردن به عذر یابسه<sup>(۱)</sup> را ندیده گرفته و اعتنا نمی کنید؟

با این که اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید فتوای فقهاء امامیه تبعاً للائمه الطاهره به نص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرش های بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و چرم و مشمع و غیره را که روی زمین افتاده جزء زمین می دانند و بر آنها سجده می نمایند و فتوی به آن می دهند و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال

ص: ۳۴۵

---

۱- المبسوط، سرخسی ۱/۲۰۴، باب الحدیث فی الصلاة؛ قال: رجل صی و قد امة عذره قال: لا یفسد ذلک صلاته منهاج الکرامة، سید علی میلانی، ۱/۱۱۲، ذهابهم بسبب القول بالقیاس الی امور شنیعه «محقق»

کنید: آیا فرش های بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می شود؟ جواب منفی می دهند بلکه بر فهم گویندگان می خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للائمه العتره الطاهره می گویند:

لا يجوز السجود الا على الارض او ما انتتته الارض مما لا يؤكل و لا يلبس (۱)

(جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روئیده می شود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.)

مورد حمله قرار داده مشرک می خوانید؟! ولی سجده به نجاست خشکیده را شرک نمی خوانید؟!!

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی) با سجده بر فرش از هم جدا می باشد.

شیخ: شما اختصاص می دهید سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از آن خاک مانند بت هایی ساخته و در بغل ها نگاه می دارید و واجب می دانید سجده بر آن را. این عمل صریحاً بر خلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی: قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و به آن خو گرفته اید تبعاً للاسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را

ص: ۳۴۶

---

۱- مصباح المتعبد، شیخ طوسی، ص ۲۸؛ المبسوط، شیخ طوسی، ۱/۴۵، ما يجوز السجود على ذلك، المقنع، شیخ صدوق، ص ۸۵، باب ۳، ما يسجد عليه و ما لا يسجد عليه. «محقق»



تعبیر به بت بنمائید! قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خدا پرست را مشرک و بت پرست بخوانید؟!

آقای من، نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم می باشد مطالعه نمایید، جواب خود را درک نموده، دیگر چنین اعتراضاتی نمی کنید و بی خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بد بین نمی نمایید.

### سجده بر مهر توسط شیعیان

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه یک خبر و یا یک فتوی آوردید که فقاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر وجوبی به سجده بر خاک کربلا داده باشند، ما به تمام مبیانات شما تسلیم می شویم.

آقای من، در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه، دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سنگ و ریگ و شن و رمل به شرطی که از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین می روید، به شرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد بر دیگری سجده نمایند.

شیخ: پس چرا قطعاتی از خاک کربلا به صورت الواح حتماً با خود بر می دارید و در موقع نماز بر آن سجده می نمایید؟

## علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده

داعی: علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آن است که چون امر وجوبی است سجده بر زمین پاک بنماییم و غالباً در منازل و خانه ها نماز اداء می شود و تمام حجرات مفروش است به قالی ها و نمدها و غیره از پشم و ابریشم و نخ و آنها مانع از سجده بر زمین می شود و ممکن نیست در وقت نماز فرش ها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنان چه بر چینند غالب زمین ها از گچ و سنگ (۱) و کاشی و چوب و موزائیک و غیره می باشد و سجده بر آنها جائز نیست. لذا قطعات خاک پاکی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم.

و دیگر آن که ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم و غالباً با زمین های ناپاک تلاقی می نماییم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر می داریم که هر کجا با مانعی برخورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نماییم.

شیخ: ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا-الواحی به صورت مهر ساخته و حتماً واجب می دانند که بر آنها سجده نمایند.

## علت سجده نمودن بر خاک کربلا

داعی صحیح است سجده بر خاک کربلا می نماییم، ولی نه به طریق وجوب. چنان چه قبلاً عرض نمودیم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده سجده

ص: ۳۴۸

---

۱- البته سجده بر سنگ و چوب مانعی ندارد و ممکن است منظور نویسنده محترم سنگهای قیمتی باشد که سجده بر آن جایز نیست. «محقق»

بر مطلق زمین پاک را واجب می دانیم.

ولی بنا بر اخباری که از اهل بیت طهارت (که آگاه بر خواص اشیاء بودند) رسیده، سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور وجوب.

ولی متأسفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب، شهرت داده و می دهند که شیعیان حسین علیه السلام بت پرستند و دلیل بر آن این است که سجده بر خاک قبل مطهر او می نمایند!

و حال آن که این جملات در نزد ما کفر است. ما ابدا حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر می دانیم) فقد خداپرست می باشیم و سجده نمی نماییم مگر بر خاک پاک. طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا- که به فرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت می گردد. آن هم نه به طریق وجوب می باشد.

شیخ: از جا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی می باشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاک ها مقدم دارند؟

خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله

داعی: اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاک ها و این که برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شک و شبهه نمی باشد، منتها متخصصین فن به آن خصائص پی می برند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از مان ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين به بعد تنها مورد

توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه وآله مورد توجه آن حضرت بوده، چنان چه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است.

مانند خصائص الکبری (۱) تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم (۲) و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین

ص: ۳۵۰

۱- خصائص الکبری، سیوطی، ۲/۱۲۵، باب اخباریه صلی الله علیه وآله بقتل الحسین علیه السلام  
۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۹۴، کتاب المعرفة الصحابه، فضائل ابی عبد الله الحسنی علیه السلام ح ۴۱۱۸. وی می نویسد: عن ام الفضل: فدخلت یوما إلى رسول الله صلی الله علیه وآله فوضعه فی حجره ثم حانت منی التفاته فإذا عینا رسول الله صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع قالت فقلت یا نبی الله بابی أنت وأمی مالک قال اتانی جبریل علیه السلام فأخبرنی ان أمتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا فقال نعم وأتانی بتربه من تربته حمراء. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. همچنین یعقوبی در تاریخ خود ۲/۲۴۵ و ۲۴۶، ذیل مقتل الحسین علیه السلام می نویسد: وكان أول صارخه صرخت فی المدینه أم سلمه زوج رسول، كان دفع إليها قاروره فیها تربه، وقال لها: إن جبریل أعلمنی ان أمتی تقتل الحسین، وأعطانی هذه التربه، وقال لی: إذا صارت دما عیبطا فاعلمی أن الحسین قد قتل، وكانت عندها، فلما حضر ذلك الوقت جعلت تنظر إلى القاروره فی كل ساعه، فلما رأتها قد صارت دما صاحت: وا حسیناه! وابن رسول الله! وتصارخت النساء من كل ناحیه، حتى ارتفعت المدینه بالرجه التي ما سمع بمثلها قط. و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص ۱۹۲، تا ۱۹۴، باب ۱۳ فصل ۳، بیش از ۲۰ حدیث در باره شهادت امام حسین در کربلا و خبر دادن جبرئیل پیامبر اکرم را بیان می کند که ما فقط به یک حدیث اشاره می کنیم: أخرج البغوی فی معجمه من حدیث أنس: ان النبى صلی الله علیه وآله قال: استأذن ملک القطر ربه أن یزورنی فأذن له، وكان فی یوم أم سلمه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یا أم سلمه احفظی علینا الباب»، فینا هی علی الباب إذ دخل الحسین فاقترح، فوثب علی رسول الله صلی الله علیه وآله، فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله یلثمه ویقبله. فقال له الملك: أتجبه؟ قال: " نعم "، قال: إن أمتک ستقتله، وإن شئت أریک المكان الذی یقتل فیہ، فأراه، فجاء بسهله أو تراب أحمر فأخذته أم سلمه فجعلته فی ثوبها. قال ثابت: کنا نقول: إنها کربلاء و زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۲۱۷، سمط ۲، قسم ۲، فضائل الحسین، ذکر خروج المسلمین الی العراق و قتله هناك، می نویسد: و روت ام سلمه قالت: جائ جبرئیل الی النبى صلی الله علیه وآله فدخل علیه الحسین علیه السلام فقال: ان اریک تقتله بعد ثم قال: الا اریک تربه مقتله جاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله علیه وآله فی قاروره فاما كان ليله قلت الحسین علیه السلام قالت: فبکیت و فتح القاروره فاذا الحصیات قد جرت دما. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۲۹۰، ذیل ترجمه شماره ۴۸، شرح حال امام حسین چند حدیث با الفاظ مختلف درباره شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا- ذکر می کند. و یوسف مزی در تهذیب الکمال، ۶/۴۰۸، ترجمه ۱۳۲۳، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن دمشقی در جواهر المطالب، ۲/۲۷۴، باب ۷۵ فی مقتل سیدنا و ابن سیدنا الحسین علیه السلام و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۱۵۴، جماع ابواب معجزاته صلی الله علیه وآله باب ۱۳ فی اخباره صلی الله علیه وآله بقتل الحسین بن علی علیه السلام و همچنین احمد حنبل در مسند، ۳/۲۴۲ و ۲۶۵ مسند انس

بن مالک، احادیث گوناگونی در این زمینه نقل کرده اند. و همچنين ابن كثير در البدايه و النهايه، ۶/۲۵۷، كتاب دلائل النبوه، الاخبار بمقتل الحسين بن علي عليه السلام اين گونه نقل می کند: عن عبد الله بن وهب بن زعمه، أخبرني أم سلمه أن رسول الله صلى الله عليه وآله اضطجع ذات يوم فاستيقظ وهو حائر، ثم اضطجع فرقد، ثم استيقظ وهو حائر دون ما رأيت منه في المره الأولى، ثم اضطجع واستيقظ وفي يده ترابه حمراء وهو يقلبها، فقلت: ما هذه التربه يا رسول الله؟ فقال: أخبرني جبريل أن هذا يقتل بأرض العراق - للحسين - قلت له: يا جبريل أرني ترابه الأرض التي يقتل بها، فهذه تربتها.

عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند، که از جمله راوی گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده که این

ص: ۳۵۱

حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم؛ آنگاه آن تربت را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داده و فرمود: چون دیدی این خاک مبدل به خون شد بدان حسینم کشته شده فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داری می نمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی کشته شده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک منه دام علاء ان لا ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجة الی ذلک فی حیاتی و بعد الممات کما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم یعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الائمہ و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین کما فی الخبر حامدا مصلیا مسلما.

ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند، که از جمله راوی گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم؛ آنگاه آن تربت را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داده و فرمود: چون دیدی این خاک مبدل به خون شد بدان حسینم کشته شده فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داری می نمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی کشته شده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آن حضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خاک پاک برداشته و به آن تبرک جست حضرت سید الساجدین زین العابدین امام چهارم علی ابن الحسین علیهم السلام بوده که آن خاک پاک را در کیسه ای نموده و بر آن سجده می نمود و سبحه از آن ساخته و با آن ذکر می گفت.

و بعد از آن حضرت، تمام ائمه طاهرین به آن خاک تبرک بسته و تسبیح و سجاده از آن ساخته و بر آن سجده می نمودند و شیعیان را دعوت به این عمل برای وصول به کمال اجور می نمودند نه به قصد وجوب.

و مؤکدا دستور می دادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاک باشد ولی بر تربت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد.

چنان چه شیخ الطائفه الامامیه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه در مصباح المتعجد روایت می نماید که

حضرت امام صادق عليه السلام مقداری از

ص: ۳۵۲



تربت امام حسین علیه السلام را بر پارچه زردی ریخته، موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده می نمود. (۱)

و تا مدتی شیعیان به این طریق خاک را با خود نگاه می داشتند. بعدها برای آن که تفریط نگردد با آب ممزوج نموده به صورت الواحی و قطعاتی که امروز به نام مهر نامیده می شود، جهت تبرک و تیمن با خود نگاه می دارند و در موقع نماز بر آن سجده می نمایند از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب.

و الا- بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک پاک همراه ما نبوده بر خاک یا سنگ پاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم.

در سال ۱۳۷۴ که توفیق تشریف بیت الله الحرام نصیب داعی گردید یک ساعت به غروب مانده که از طیاره بیروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تنگ بود در همان صحرا به نماز ایستادم جمعیت کثیر از مأمورین و غیره اطراف داعی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بوند چون دیدند مهری همراه ندارم بلکه بر زمین سجده می نمایم، تعجب نمودند. بعد از سلام شیوخ بزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال می نمودند: مگر شما از بت پرستان شیعیان نیستید؟ جواب دادم افتخار تشیع دارم ولی هرگز ما بت پرست نیستیم بلکه موحد و خدا پرست هستیم و این کلام شما تهمت به شیعیان است چه آن که آنها موحدین پاک دل

ص: ۳۵۳

---

۱- شیخ طوسی در مصباح المتهدج، ص ۷۳۳، فصل فی تمام الصلاة فی مسجد الکوفه و الحائر و طرف من احکام التربه من طین قبر الحسین علیه السلام از معاویه بن عمار چنین روایت کرده است: کان لابی عبد الله خریطه دیاج صفراء فیها تربه ابن عبد الله علیه السلام فکان اذا حفرته الصلاه صبه علی سجاده و سجد علیه ثم قال علیه السلام: السجود علی تربه ابی عبد الله علیه السلام یغرق الحجب السبع. «محقق»

می باشند. گفتند غالباً ما بت‌ها را از بغل آنها همین جا درآورده و شکسته ایم چگونه شما شیعه هستید که بت همراه ندارید؟  
گفتم:

این کلمات اشتباه و تهمت بزرگ است. شیعیان از بت و بت پرستی بیزارند ولی چون به حکم قرآن ما مأموریم سجده به زمین پاک نماییم لذا قطعاتی از خاک پاک با خود بر می داریم که اگر در جایی که دست رسی به زمین پاک نداشته باشیم بر آن خاک پاک سجده نماییم؛ به همین جهت الحال که در این صحرا تمام زمین پاک است احتیاجی به آن خاک پاک نداریم، چنان چه دیدید حقیر به همین زمین سجده نمودم. این قبیل تهمت‌ها قرن‌ها است از حلقوم خوارج و نواصب که مایل به تفرقه مسلمین می باشد، بیرون آمده تا امروز که بر شما برادران اهل تسنن مشبته نموده اند که برادران شیعی خود را مشرک و بت پرست بخوانید. بالاخره تا غروب به قسمی با آن جمیعت بسیار که غالباً وهابی بودند صحبت نموده، از هم جدا شدیم. فاعتبروا یا اولی الابصار.

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب به این سادگی آنقدر جار و جنجال راه بیندازیم تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشبته نمایید؟

ولی ما به دستور خود رسول خداصلی الله علیه و آله که مکرر فرمود: ائمه از عترت من عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و ترمذ و دوری از آنها موجب هلاکت است، عمل می نماییم. چنان چه به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم.

پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آن حضرت برای ما حجت

است. به همین جهت پیروی از دستور آنها نموده، استحباباً عمل می نمایم.

### عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شما است که به فتاوی نادره عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابدا اعتراض ندارند. یعنی اگر امام اعظم بگوید: در فقد آب باید با نیبذ وضو گرفت آقایان شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جائز بدانند، دیگران بر او خورده نگیرند و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح با مادر در سفر و یا سجده بر عذره یابسه و یا با لفافه نکاح امهات نمودن و امثال این ها که بسیار است، مورد قدح هیچ فرقه ای قرار نگیرد؟!!

ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاک ها می باشد و مزید بر ثواب و مستحب است. آقایان داد و فریاد برپا کرده، جار و جنجال می نمایند که شیعیان مشرک و بت پست می باشند و موجب نفاق داخلی شده جنگ و برادر کشی را برپا می کنید و جاده را برای غلبه بیگانگان باز می نمایند؟!!

درد دل بسیار است بگذاریم و بگذریم.

برویم بر سر مطلب اول و به جواب شما پردازیم. ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله اثر خواهد داد.

خامسا راجع به کبر سن و اجماع بیانی فرمودید. بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را، تازه تجدید مرام

نموده و تکرار مطلب می نمایید و می خواهید وقت مجلس را به تکرار مطالب بگیرید با آن که در لیالی ماضیه جواب های کافی داده ایم ولی اینک هم شما را بلا جواب نمی گذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی بکر قرار دادید عرض می کنم چگونه مردم پی به این معنی بردند که برای کار بزرگ پیر مرد سیاست مداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره براءت معزول و علی جوان را منصوب نمودند؟!

نواب: قبله صاحب ببخشید که در میان صحبت شما وارد می شویم، این قضیه را مبهم نگذارید، یک شب دیگر هم اشاره فرمودید، در کجا و برای چه کار خلیفه ابی بکر رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند؟ چون ما از آقایان (اشاره به علمای خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده است، واضح بفرمایید تا حل معما گردد.

### **عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه**

داعی: جمهور امت و جمیع علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره براءت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ابی بکر را طلییده ده آیه از اول سوره براءت را به او داد، ببرد در مکه معظمه موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

ص: ۳۵۶

«یا رسول الله ان الله تعالى یقرئک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک»

(اداء و ابلاغ رسالت از تو احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد)

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و مأمور به این امر بزرگ نمود. فرمود: می روی هر کجا به ابی بکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر، خودت بیر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن. به فوریت علی علیه السلام حرکت کرد در ذی الحلیفه به ابی بکر رسید. ابلاغ پیام رسول الله نمود، آیات را گرفت. رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول الله را نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود، برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب: آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی: عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین از شیعه و سنی متفقاً ثبت نموده اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمی بوده.

بخاری در جزء چهارم و پنجم صحیح (۱) و عبدی در جزء دوم جمع بین الصحاح الستة و بیهقی در صفحه ۹ و ۲۲۴ سنن (۲) و ترمذی در صفحه ۱۳۵ جلد

ص: ۳۵۷

---

۱- صحیح بخاری، ۶/۴۰۴، ح ۱۰۸۱، کتاب التفسیر، سوره برائت.

۲- سنن الکبری، بیهقی، ۵/۱۱۱، کتاب الحج، باب الخصلت التي يستحب للامام ان یاتی بها فی الحج.

دوم جامع (۱) و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب (۲) و شوکانی در صفحه ۳۱۹ جلد دوم تفسیر (۳) و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل (۴) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۵) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۸ ینابیع الموده (۶) به طرق مختلفه از روایت و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در صفحه ۱۴۷ ریاض النضره (۷) و صفحه ۶۹ ذخائر العقبی (۸) و سبط ابن الجوزی در صفحه ۲۲ تذکره الخواص الامه (۹) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در صفحه ۱۴ خصائص العلوی (۱۰) شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در صفحه ۳۸ جلد پنجم و صفحه ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر (۱۱) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین

ص: ۳۵۸

- ۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۸۲۰، کتاب التفسیر، ح ۳۰۹۰، تفسیر سورة التوبه. و ج ۵، صفحه ۳۰۰، ح ۳۸۰۳، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام باب ۸۵.
- ۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۶۵، فصل ۱۵، ح ۱۹۶، فی بیان امر رسول الله صلی الله علیه وآله ایاه بتبلیغ سورة براهه.
- ۳- فتح القدر، شوکنی، ۲/۳۳۴، ذیل سورة براهه.
- ۴- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۷، ح ۲۷۲، ۲۷۴، قوله صلی الله علیه وآله علی منی و انا منه.
- ۵- مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، فصل ۵، فی محبه الله تعالی و رسوله صلی الله علیه وآله و مؤآخاه الرسول ایاه.
- ۶- ینابیع الموده، قندوزی ۱/۲۶۱ - ۲۶۳، باب ۱۸.
- ۷- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۳۳، باب ۴ مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی صلی الله علیه وآله
- ۸- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۹، باب ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی.
- ۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۴۳، باب ۲، تفسیر معنی قوله و لا یؤدی عنی الا علی علیه السلام
- ۱۰- خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۹۰، قوله صلی الله علیه وآله لا یؤدی عنی الا انا او علی.
- ۱۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۳۹۴، ذیل حوادث سال چهلم هجری، شیء من فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب. سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۷، ترجمه ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

سیوطی در صفحه ۲۰۸ جلد سوم در المنثور(۱) در تفسیر آیه اول سوره براءت و طبری در صفحه ۴۱ جلد دهم جامع البیان(۲) در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۳) و ابن کثیر در صفحه ۳۳۳ جلد دوم تفسیر(۴) و آلوسی در صفحه ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی(۵) و ابن حجر مکی متعصب در صفحه ۱۹ صواعق(۶) و هیشمی در صفحه ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد(۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۲۵ کفایه الطالب(۸) ضمن باب ۶۲ مسندا از ابی بکر و از حافظ ابو نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم به طرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در صفحه ۳/۱۵۱ جلد اول و صفحه ۲۸۳ جلد سیم و صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند(۹) و حاکم در صفحه ۵۱ جلد دوم مستدرک(۱۰)

ص: ۳۵۹

- ۱- در المنثور، سیوطی، ۳/۳۷۸، ذیل آیه او ۳، سوره توبه
- ۲- جامع البیان، طبری، ۶/۸۴، ح ۱۲۷۲-۱۲۷۳، ذیل آیه او ۳ سوره توبه.
- ۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۸، ذیل آیه ۲۰۱ سوره توبه.
- ۴- تفسیر القرآن الکریم، ابن کثیر، ۲/۲۸۸، ذیل آیات اول سوره توبه.
- ۵- روح المعانی، آلوسی، ۱۰/۴۴، ذیل آیات او ۲ سوره توبه.
- ۶- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، ح ۶ باب ۹ فصل ۱.
- ۷- مجمع الزوائد، هیشمی، ۳/۲۳۸، کتاب الحج، باب لا یطوف بالبيت عریان. و در پایان می گوید: فقلت فی الصحیح بعضه رواه احمد و رجاله ثقات.
- ۸- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۴، فی تخصیص علی علیه السلام بمأه منقبه و سائر الصحابه.
- ۹- مسند احمد حنبل، ۱/۳ مسند ابی بکر.
- ۱۰- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۳، ح ۴۳۷۴، کتاب المغازی و السرایا؛ همچین ۲/۳۳۱، تفسیر سوره البرائه.

کتاب مغازلی و در صفحه ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در صفحه ۲۴۶ تا صفحه ۲۴۹ جلد اول کنز العمال(۱) و صفحه ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواترا نقل گردیده و عموماً تصدیق به صحت آن نموده اند.

سید عبد الحی: پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را به علی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگرداند؟!

### **علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر**

داعی: در علت اصلی چون بیانی در کتب ما و شما نقل نگردیده ما وارد نیستیم ولی به نظر داعی روی استحسان فکری گمان می کنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال تقریباً امشب جواب شما حاضر باشد که نگوئید ابی بکر از جهت کبر سن و

ص: ۳۶۰

---

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۲/۴۳۱، ح ۴۴۲۰، کتاب الاذکار من قسم الافعال من الکتاب الثانی من حرف الهمزة، فصل فی التفسیر، تفسیر سورة التوبة. و ابن حجر در فتح الباری، ۸/۳۱۸، کتاب التفسیر، آیه سوم سورة التوبة. و طبری در تاریخ خود ۲/۳۸۳، کتاب التفسیر، آیه سوم سورة توبه. و ابن حبان در الثقات، ۹/۲۹، شرح حال الکرمانی بن عمرو. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة، ۶/۱۶۸، خطبه ۷۳ (و من کلامه علیه السلام عزموا علی بیعة عثمان) و ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۳۴۶، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام بالفاظ گوناگون به همین جریان اشاره کرده اند.



سیاست مداری حق تقدم در خلافت داشته! اگر از ابتداء این مأموریت را به علی علیه السلام می دادند این امر عادی به نظر می آمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی علیه السلام به این حدیث برای شما ثابت نمایم زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنمایید تأویلات بارده نمائید و لو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شما مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیرمدان صحابه که بر جمع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را به ابی بکر می دهد، بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور می نماید با توضیح به این که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر به این کار نموده است و صریحاً

گفته که خدا فرموده:

لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک

(ادا و ابلاغ رسالت از تو، احدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مردی که از خود تو باشد)

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران می باشد، که می رساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربطی به پیری و جوانی ندارد. هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود، نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد.

سید: در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور

گردید که با ابابکر رضی الله عنه توأماً به مکه بروند، ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی آیات سوره براءت را قرائت نماید. پس به این جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی: اولاً- این خبر از مخترعات بکریون است چه آنکه دیگران نقل نمودند ثانياً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً به مکه مجمع علیه امت است.

و در صحاح مسانید ملل موافق و مخالف با اسانید مستفیضه به حد تواتر ثابت می باشد.

بدیهی است تمسک به صحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر می دانید که به قاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب می باشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد-مظنون است پس ترک معلوم برای خبر مظنون جائز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر به مدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او، دلداری دادن او که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبریه می باشد.

و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط به کبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم مربوط به کبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر به علم و دانش و تقوی است. هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و

تقوی برتری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است:

الناس موتی و اهل العلم احياء(۱)

(تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات و زندگانی آنهاست)

به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود: علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین می باشد.

ولو آن که صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله هر یک که بر اطاعت آن حضرت ثابت قدم ماندند، فضائلی داشتند. ما هم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است.

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می فرمود امت پیروی از او بنماید. بدیهی است این امر الهی است که ابدا ربطی به پیروی و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار، لایق و قابل این مقام بداند خواه پیر و یا جوان امر به اطاعت او می نماید.

### نصب علی (ع) به قضاوت توسط پیامبر (ص) در یمن

چنان چه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن علی علیه السلام را به یمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده اند، مخصوصاً امام ابو عبد الرحمن نسائی (که

ص: ۳۶۳

---

۱- نور الابصار، ص ۷۷؛ دیوان الامام علی علیه السلام، ص ۲۴ «محقق»

یکی از ائمه اعلام صحاح سته می باشد) در خصائص العلوی(۱) شش حدیث در این باب آورده و نیز ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد دوم محاضرات(۲) الادباء و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله

ص: ۳۶۴

۱- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۷۱، قوله ان الله سيهدى قلبك. نسائی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حنش بن المعتمر، عن علي رضي الله عنه قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن وأنا شاب فقالت: يا رسول الله تبعثني وأنا شاب إلى قوم ذوى أسنان أفضى بينهم ولا- علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري، ثم قال: إن الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، يا علي إذا أجلس إليك الخصمان فلا تقض بينهما حتى تسمع من الآخر كما سمعت من الأول، فإنك إذا فعلت ذلك تبدى لك القضاء. قال علي رضي الله عنه: فما أشكل علي قضاء بعد ذلك.

۲- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، الحد ۴، فضائل اعيان الصحابة، علي بن ابيطالب عليه السلام، وی نقل می کند: وعن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن، فقالت: يا رسول الله أتبعثني وأنا حديث السن لا علم لي بالقضاء، فقال: انطلق فان الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، قال: فما شككت في قضاء بين رجلين. و بیهقی در السنن الكبرى، ۱۰/۱۴۱ کتاب آداب القاضی، باب لا يقبل الشهادة الا بمحضر من الخصم ولا يقضى على الغائب. وی اینگونه نقل می کند: عن علي رضي الله عنه قال لما بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن قلت تبعثني وانا حديث السن لا علم لي بكثير من القضاء فقال لي إذا أتاك الخصمان فلا تقض للأول حتى تسمع ما يقول الآخر فإنك إذا سمعت ما يقول الآخر عرفت كيف تقضى، ان الله سيثبت لسانك ويهدى قلبك قال علي رضي الله عنه فما زلت قاضيا بعد و احمد بن حنبل در مسند، ۱/۱۵۶، مسند علي بن البی طالب این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم و هم اسن منى لا قضى بينهم فقال اذهب فان الله سيهدى قلبك و يثبت لسانك. و زرندی در نظم درر السمطين، ص ۱۲۷، قسم ۲ از سمط اول، مناقب الامام امیر المؤمنین ذکر ارتفاع علی منكب رسول الله صلى الله عليه وآله و غزارة علمه عليه السلام وابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه، ۱/۱۸، القول في نسب امير المؤمنين علي عليه السلام و ذكر لمع يسير من فضائل. و نسائی در سنن الكبرى، ۵/۱۱۷، ح ۸۴۲۰ کتاب الخصائص باب ۱۲ و ۱۳، ذکر قول النبي صلى الله عليه وآله ان الله سيهدى قلبك. و ابن ابی داود در سنن خود ۳/۳۰۱، ح ۳۵۸۲، کتاب الاقضية باب كيف القضاء این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام، قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن قاضيا فقالت: يا رسول الله ترسلني وأنا حديث السن ولا علم لي بالقضاء؟ فقال: إن الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، ... قال: فما زلت قاضيا، أو ما شككت في قضاء بعد. و ابن حزم در محلی، ۸/۴۳۵، کتاب الاقضية، مساله ۱۷۸۴ و يقضى على الغائب كما يقضى على الحاضر. و ابن حجر در صواعق المحرقة ص ۱۲۳، باب ۹ فصل ۲ حدیث ۱۰ این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال بعثني رسول الله الى اليمن فقالت يا رسول الله بعثني و انا شاب اقضى بينهم و لا ادري ما القضاء فضرب صدري بيده ثم قال: اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه فوالذي فلق الحبه ما شككت في قضاء بين اثنين. و سبط ابن جوزی در تذكرة الخواص، ص ۴۹، باب ۲ حدیث في قضائه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن وأنا شاب، فقالت: يا رسول الله تبعثني إلى قوم لأقضى بينهم وأنا شاب لا- علم لي بالقضاء. فقال: ادن مني، فدنوت منه فضرب في صدري وقال: اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه. قال: فما شككت بعدها في قضاء بين اثنين. و ابن كثير در البداية و النهاية، ۷/۳۹۶، ذيل حوادث سال چهلم هجري چنین نقل می کند: عن علي

قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله الى اليمن وانا حديث السن ليس لي علم بالقضاء قال: فضرب في صدري و قال: ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك. قال: فما شككت في قضاء بين اثنين بعد و ابن سعد در الطبقات الكبرى، ٢/٢٥٧، شرح حال علي بن ابي طالب عليه السلام وى مانند و صواعق با اختلاف اندكى در لفظ نقل مى كند. و شبلنجى در نور الابصار، ص ١٦٠، باب اول فى ذكر سيرته و خلفائه فصل فى ذكر مناقب سيدنا علي بن ابي طالب به الفاظ گوناگون به همين حديث اشاره کرده اند.

اسناد این است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را مأمور نمود به یمن جهت

ص: ۳۶۵

قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد این است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مأمور نمود به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می گردانی؟ حضرت فرمود:

ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

(یعنی زود است که خداوند راهنمایی کند قلب تو را به علم قضا و ثابت کند زبان تو را)

اگر کبر سن شرط در تقدم بود؟ پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیرمردانی مانند ابی بکر، علی علیه السلام را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود؟

پس معلوم می شود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن، پیری و جوانی مداخلت ندارد، فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است.

### علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده.

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی علیه السلام نبوده چنان چه صریحا در آیه ۸ سوره رعد به پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب می فرماید:

{انما انت منذر و لكل قوم هاد}

(تو ترساننده و بیم دهنده ای و برای هر قومی راهنمایی می باشد)

و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره علیهم السلام بودند چنان چه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۱) و محمد بن جریر طبری در تفسیر (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب مسندا از

ص: ۳۶۶

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۲۷۲، سوره الرعد، آیات ۵ تا ۱۰.

۲- جامع البیان، طبری، ۸/۱۴۲، سوره رعد، آیه ۷.

تاریخ ابن عساکر(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع الموده(۲) از ثعلبی و حموینی(۳) و حاکم ابو القاسم حسکانی(۴) و ابن صباغ مالکی(۵) و میر سیدعلی همدانی(۶) و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو هریره اسلمی یازده خبر نقل می نمایند به الفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست به سینه خود گذارد، فرمود: «انا المنذر» آن گاه دست به سینه علی گذارد و فرمود: «انت الهادی و بک یتهدى المهتدون» (یعنی تو هادی ایی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می شوند هادیت یافتگان).

و اگر چنین نصی درباره دیگران آمده بود قطعا ما پیرو آن می شدیم و چون اختصاص به علی علیه السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم و نظری به پیری و جوانی نداریم.

ص: ۳۶۷

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب ع.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۶، باب ۲۶.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۴۸، ح ۱۱۱ و ۱۱۲، سمط اول باب ۲۸.

۴- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۳۸۱ - ۳۹۵، سوره الرعد ذیل آیه ۵ - ۱۰.

۵- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۷۴، فی ذکر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.

۶- موده القربی، علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده ۲/۳۰۳، ح ۸۶۹) و سیوطی در تفسیر در المثور، ۴/۸۷، سوره

الرعد آیه ۷. و زرندی حنفی در نظم در السمطین ص ۹۰، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نز فی علی فی لاقرآن من الآیات. وی این

حدیث را از ده سند بیان می کند.



## دسیسه های دشمنان در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما این که فرمودید علی علیه السلام چون جوان و کم تجربه بود، قدرت و توانایی خلافت نداشت! چنان چه بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید به واسطه عدم حسن سیاست آن جناب، آن همه خونریزی ها و انقلابات برپا شد؟!!

نمی دانم عمدا یا سهوا یا تبعا للاسلاف این بیان را نمودید و الا یک فرد عالم دقیق هرگز تفوه به این مقال نمی نماید.

نفهمیدیم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و حيله ورزیدن و دسیسه به کار بردن و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان به کار برده و می برند) تصدیق می کنم که علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آن حضرت هرگز سیاستمدار به این معانی نبوده.

چون این نوع اعمال سیاست به معانی حقیقی نیست بلکه شرارت و سراپا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود به کار می برند.

سیاست حقیقی آن است که با عدل و انصاف توأم و «وضع شیء در ما وضع له» بنماید. چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا می شود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آن حضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده، اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند، نبوده.

چنان چه قبلا عرض کردم وقتی به خلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام مأمورینی که روی کار بودند معزول نمود عبد الله بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند خوب است قدری ابلاغ این حکم را به تأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات به مقام خلافت شما تسلیم گردند آنگاه حکم عزل آنها را به تدریج ابلاغ فرمایید.

حضرت فرمودند: از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ می دانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم به بقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد، عند الله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم؟

قطع بدانید که علی علیه السلام هرگز چنین عملی را نمی نماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت، فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوس های شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران نقل نموده اند که مکرر علی علیه السلام می فرمود: اگر ملاحظه

ص: ۳۶۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۸، القول فی نسب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ذکر لمع یسیره من فضائله: وی چنین می نویسد: وقد قال: لولا الدین و التقی لکنت ادهی العرب. در جلد ۱۰/۲۱۰، خطبه ۱۹۳، فرمایش حضرت را بیان می کند: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن غدره فجره و کل فجره کفره و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه. و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۴، باب ۵۱ این گونه بیان می کند. و قال اعدائه لا رای لعلی لانه کان متقیدا بالشرع لا یری خلافه و لهذا قال: لولا الدین و التقی لکنت ادهی العرب و قال: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر کنت من ادهی الناس و لکن کل غدره فجره و کل فجره کفره و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه.

دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرک تر و مکار تر و داهیه ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آن حضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از

جهت عدم سیاست بوده و حال آن که این طور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمی توانم تمام علل را مبسوطا ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما به بعضی از آن علل اشاره می نمایم تا معما حل گردد.

### **اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین**

اولا در مدت بیست پنج سال تقریباً مردم به کینه و عداوت و دشمنی آن حضرت تربیت شدند. بسیار مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آن حضرت را بنمایند چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان از در مسجد وارد شد. آن حضرت را که روی منبر دید بلند گفت: کور شود آن چشمی که به جای خلیفه عمر، علی را روی منبر ببیند!

ثانیا مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آن حضرت را نداشتند

ص: ۳۷۰

مخصوصاً در سنوات اخیر دوره زمامداری اموی ها، در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند. لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید چنان چه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها برآورده شد و به مقاصد دنیا طلبی خود رسیدند.

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آن حضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه به تاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نماید ببینید سر فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده؟ چه کسی مردم را تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خون‌های بسیار گردید؟

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه فرد دیگری بوده؟ آیا عایشه نبود که به شهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی، سوار شتر شد و برخلاف دستور خدا و پیغمبر که امر فرموده بودند در خانه بنشیند، به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خون‌های بسیار از مسلمین گردید؟

پس عدم سیاستمداری آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد، بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست و پنج ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعاً راجع به جنگ‌های داخلی و خونریزی اشاره نمودید که به واسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده، این هم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در

اولا- اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که با منع صریح پیغمبر جدا در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه تمام جنگ ها و خون ریزی ها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید چه آن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحا فرموده بود: جنگ با علی جنگ با من است (۱) پس کسی که مردم را جرأت داد و به جنگ آن حضرت کشید عایشه بود

ص: ۳۷۲

۱- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در ینایع الموده، ۱۹/۱/۱۷۲، باب السابع فی بیان ان علیا (کرم الله وجهه) کنفس رسول الله صلی الله علیه وآله، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین روایت کرده است: ثم قال صلی الله علیه وآله: یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و انت العلم بینی و بین امتی. این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده است، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۹۷، خطبه ۳۷؛ و ۱۳/۱۹۳، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)؛ ۱۸/۲۴، نامه ۶۵؛ و ۲۰/۲۲۱ حدیث امرئ القیس؛ و احمد بن حنبل در کتاب مسند، ۲/۴۴۲، (مسند ابی هریره) از ابی هریره چنین روایت کرده است: ... نظر النبی صلی الله علیه وآله الی علی و الحسن و الحسین و فاطمه علیهم السّلام فقال انا حرب لمن حاربکم و سمل لمن سالکم. این روایات را حاکم نیشابوری در المستدرک، ۳/۱۴۹، مناقب اهل البیت و ابن ابی شیبّه در المصنف از زید بن ارقم، ۷/۵۱۲/۷، ما جاء فی الحسن و الحسین رضی الله عنهما. و محاملی در امالی از زید بن ارقم ص ۴۴۷/۵۳۲، و ابن حبان در صحیح از زید بن ارقم ۱۵/۴۳۴، مناقب الحسن و الحسین رضی الله عنهما؛ و طبرانی در المعجم الاوسط از صحیح، ۳/۱۷۹ همچنین او در المعجم الصغیر از زید بن ارقم، ۲/۳/۲۶۲۱، باب المیم و همچنین او در المعجم الکبیر از ابی هریره، ۳/۴۰، مسند اخبار الحسین بن علی، باب الحاء؛ و هیشمی در موارد الظمان ۷/۲۰۱/۲۲۲۴، باب ۱۶ از امام حسن بن علی علیه السّلام سه روایت و متقی هدی در کتر العمال، ۱۲/۹۷/۳۴۱۶۴، باب الخامس فی فضل اهل البیت، و در ۱۳/۶۴۰/۳۷۶۱۸ فضائل اهل البیت از زید بن ارقم؛ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۷/۱۴۴، باب التاء ۳۵۸۲؛ و ابن عساکر، در تاریخ مدینه دمشق، ۱۳/۲۱۸، الحسن بن علی بن ابی طالب (۱۳۸۳) چهار روایت از ابی هریره و زید بن ارقم، و ج ۱۴/۱۵۷، الحسین بن علی بن ابی طالب (۱۵۶۶) و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۱۱ و همچنین ابن ماجه در سنن ۱/۵۲/۱۴۵، فضل الحسن و الحسین ابنی علی بن ابی طالب رضی الله عنهم، از زید بن ارقم چنین روایت کرده است. قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین.. انا سلم لمن سالتم و حرب لمن حاربتم. این روایات را ترمذی در سنن، ۵/۳۶۰/۳۹۶۲، ماجاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها و حاکم در المستدرک، ۳/۱۴۹، و طبرانی در المعجم الاوسط، ۵/۱۸۲ و ۷/۱۹۷ و همچنین در المعجم الکبیر، ۳/۴۰۲۶۱۹ و ۲۶۲۰، مسند حسن بن علی علیه السّلام و نیز ۵/۱۸۴، (صبیح مولی ام سلمه عن زید بن ارقم) نقل کرده اند. «محقق»

که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت به آن حضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

### خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان

ثانیا جنگهای آن حضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگ های رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار بوده.

شیخ: چگونه جنگهای با مسلمین با مشرکی بوده است.

داعی: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنا بر اخباری که اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص(۲)

و سلیمان بلخی

ص: ۳۷۳

۱- مسند احمد حنبل مسند علی بن ابیطالب علیه السلام وی جریان جنگ نهروان را این گونه بیان می کند: عن طارق بن زیاد قال سار علی إلى النهروان فقتل الخوارج فقال اطلبوا فان النبی صلی الله علیه و آله قال سیجئ قوم یتکلمون بکلمه الحق لا یجاوز حلقهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة سیماهم أو فیهم رجل أسود مخدج الید فی یدہ شعرات سودان کان فیهم فقد قتلتم شر الناس وان لم یکن فیهم فقد قتلتم خیر الناس قال ثم انا وجدنا المخدج قال فخرنا سجودا وخر علی ساجدا معنا.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، باب ۴، ذکر خلافت، حدیث الخوارج. وی بعد از نقل داستان غنائم حنین و اعتراض منافق به رسول خدا و داوطلب شدن عمر برای قتل منافق می نویسد: فقال صلی الله علیه و آله: لا- دعه فان له من یقتله، قال فقالت عائشه: ما یمنعنی ما بینی و بین علی ان أقول الحق سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: تفترق أمتی علی فرقتین تمرق بینهما فرقه محلقون رؤوسهم محفون شواربهم أزرهم إلى انصاف سوقهم یقرأون القرآن لا- یتجاوز تراقیهم یقتلهم أحبهم إلى وأحبهم إلى الله تعالی، قال: فقلت: یا أم المؤمنین فأنت تعلمین هذا فلم کان الذی منک قالت یا أبا قتاده وکان أمر الله قدرا مقدورا.

در ینابیع الموده (۱) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۲) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۳) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب کفایه الطالب (۴) و ابن ابی الحدید در صفحه ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (۵)

ص: ۳۷۴

۱- ینابیع الموده، قندوزیع ۲/۱۹۸، باب ۵۶. وی کلام پیامبر اکرم را چنین بیان می کند: عن ابن مسعود مرفوعا: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتى منزل أم سلمه فجاء على فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أم سلمه هذا على هو قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين من بعدى. سپس به شرح ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخته و می گوید: شرح: الناکثون: أصحاب الجمل. والقاسطون: الجائرون من القسط، والقسوط: هو الجور والعدول عن الحق، وهم أهل الشام، وأما القسط - بالكسر - فهو العدل. وأما المارقون: فهم الخوارج.

۲- خصائص امیر المؤمنین نسائی، ص ۱۴۶، ما خص به علی من قتال المارقین. وی این گونه نقل می کند: عن زر بن جیش انه سمع عليا عليه السلام يقول: انا فقأت عنى الفتنة لولا- انا ما قتل اهل النهروان و اهل الجمع لولا- ان اخشى ان تركوا العمل لاخبرتكم بالذى قضى الله على لسان نبيكم لمن قاتلهم مبصرا ضلالتهم عارفا للهدى الذى نحن فيه.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۵۴، فصل ۸. وی این گونه بیان می کند: وحروبه التى بها انذره رسول الله صلى الله عليه وآله من قتاله الناكثين و القاسطين و المارقين الذين مرقوا من الذين مروق السهام...

۴- كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۵- ۱۸۰، بابهای ۳۶-۴۰.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۱، خطبه ۳ (خطبه شقشقیه) وی می نویسد: فاما الطائفة الناکثه فهم اصحاب الجمل و اما الطائفة الفاسقه فاصحاب صفین و سماهم رسول الله صلى الله عليه وآله القاسطين و اما الطائفة المارقة فاصحاب النهروان ... الى قوله «ستقاتل بعدى الناكثين والقاسطين و المارقين» و هذا الخبر من دلائل نبوته.

خبر از جنگ های علی علیه السلام به عنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگ ها داده و امر به آن فرموده، چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایه الطالب (۱) مسندا حدیثی نقل

ص: ۳۷۵

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۵ - ۱۸۰، بابهای ۳۶-۴۰. و طبرانی در المعجم الکبیر، ۴/۱۷۲، احادیث سلیم بن عطاء بن یزید عن ابی ایوب، ذیل حدیث مخنف بن سلیم عن ابی ایوب چنین نقل می کند: عن مخنف بن سلیم قال أتینا أبا ایوب الأنصاری وهو یعلف خیلا له بصعنبی فقلنا عنده فقلت له أبا ایوب قاتلت المشرکین مع رسول الله صلی الله علیه وآله ثم جئت تقاتل المسلمین قال إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمرنی بقتال ثلاثه الناکثین والقاسطین والمارقین فقد قاتلت الناکثین وقاتلت القاسطین وأنا مقاتل إن شاء الله المارقین بالشعفات بالطرقات بالنهراوات وما أدری ما هم. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۶۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب اینگونه نقل می کند: علی علی قال: امرت بقتل ثلاثه القاسطین و الناکثین و المارقین فاما القاسطون فاهل الشام و اما الناکثون فذکرهم و اما المارقون فاهل النهروان... و متقی هندی در کنز العمال ۱۱/۲۹۲، ح ۳۱۵۵۲ و ۳۱۵۵۳، کتاب الفتن من قسم الافعال، فتن الخوراج چنین نقل می کند: عن علی قال: امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. و سرخسی در المبسوط، ۱۰/۱۲۴، کتاب السیر باب الخوراج. و اسکافی در المعیار و الموازنه ص ۱۱۹، خطبه عمار بن یاسر فی اهل الکوفه. و عمر بن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۴۲۵ ح ۹۰۷، باب المارقه و الحروریه و الخوراج السابق لها خذلان حدیث را این گونه نقل می کند: ... انه مأمور بذلك بقوله عنه امرت بقتال المارقین و الناکثین و القاسطین.



نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به ام سلمه (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابی طالب لحمه من لحمی و دممه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمه هذا علی امیر المؤمنین و سید المرسلین و وعاء علمی و وصیی و بابی الذی اوتی منه و هو الآخره و معی فی المقام الا علی یقتل القاسطین و المارقین و الناکثین.

(این علی گوشتش گوشت من و خونش خون من است و او از من به منزله هارون است از موسی الا آنکه پیغمبری بعد از من نمی باشد ای ام سلمه این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و مخزن علم من و وصی من و باب علوم من است که می آیند از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلا و جنگ می کند با ناکثین و قاسطین و مارقین.)

آنگاه محمد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده، گوید: این حدیث دلالت کامله دارد بر این که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وعده داد علی علیه السّلام را به جنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود: به علی جنگ کردن با آن سه طایفه را و قطعاً فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود به علی

جنگ کردن با آن سه طایفه را چنان چه در خبر است مسندا از مخنف بن سلیم که گفت ابو ایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) با لشکری آماده جنگ شد به او گفتم کار تو ای ابا ایوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین جنگ نمودی اینک آماده جنگ با مسلمانان شده ای در جواب گفت:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی بقتال ثلاثه الناکثین و القاسطین و المارقین.»

(رسول خدا مرا امر فرموده به جنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند.)

و اما این که عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جمل) و با معاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند جنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی (۱) حدیث ۱۵۵ مسندا از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۵۹ ینایع الموده (۲) ضمن باب یازدهم از جمع الفرائد از ابی سعید نقل

ص: ۳۷۷

- ۱- خصائص امیر المؤمنین، نسائی در ص ۱۳۱، علی یقاتل علی القرآن کما قاتلت علی تنزیله.
- ۲- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۱۶۹، باب ۵۶، ذکر ان علیا خاصف النعل. و ابو یعلی در صحیح خود، ۱۵/۳۸۵، کتاب اخباریه باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام ذکر قتال علی بن ابی طالب علیه السّلام علی تأویل القرآن و طبرانی در کتاب طرق حدیث من کذب علی ص ۴۲. و عبد الله بن عدی در الکامل، ۳/۳۳۷، ذیل شرح حال سلمه بن تمام الشقری کوفی. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۵۱، شرح حال علی. و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۱۵، جماع ابواب معجزاته فی اخباره بالفتن الملاحم الواقعه، باب ۹. و ابن دمشقی در جواهر المطالب فی مناقب امیر الامام علی، ۱/۱۹۱ باب ۲۹. و قندوزی در ینایع الموده، ۱/۱۸۶-۱۸۷، باب ۱۱، ح ۳ دو حدیث را در این زمینه نقل می کند. ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد، ۵/۱۸۶، کتاب الخلافه باب الخلفاء الاربعه، این را نقل می کند و بعد می نویسد: رواه ابو یعلی و رجاله الصحیح. و نیز احمد بن حنبل در مسند خود، ۳/۳۳، مسند ابی سعید خدری. و زرنندی در نظم درر السمطین، ص ۱۱۵، سمط ۱ قسم ۲، ذکر جامع مناقبه. و ابن حجر در الاصابه فی تمییز الصحابه، ۴/۲۴۵، شماره ترمه ۵۱۰۲، شرح حال بشر یا بشیر الانصاری. این حدیث را از عبد الرحمن بن بشیر نقل می کند. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۲ ح ۴۶۲۲/۳۲۰، کتاب معرفه الصحابه، من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۴۹۷ و ۴۹۸، ح ۱۹، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابیطالب. و خوارزمی در المناقب ص ۲۶۰، فصل ۱۶، فی بیان قتال الخوارج و هم المارقون. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۶/۲۴۳، کتاب دلائل النبوه، ذکر اخبار عن الفتن الوقعه فی آخر ایام عثمان و خلافه علی. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۳۲، ذیل شرح حال علی بن ابیطالب و در ح ۳/۳۸۲، شرح حال عبد الرحمن بن بشیر. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۷۶، خطبه ۳۶ من خطبه له فی تخویف اهل النهروان. و متقی هندی در کتر العمال، ۱۱/۶۱۳، ح ۳۹۹۶۷، کتاب الفضائل من قسم الافعال، باب ۳، فصل ۲. ابو نعیم در حلیه الاولیاء، ۱/۶۷ شرح حال علی بن ابی طالب و محب الدین طبری در ریاض

النصرة، ٢/١٥٧، باب ٤ في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب ذكر اختصاصه بالقتال على تأويل القرآن كما قاتل النبي صلى الله عليه وآله على تنزيهه، به الفاظ و طرق گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

می نماید که گفت: ما با صحابه نشسته منتظر رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس آن حضرت به سوی ما آمد در حالتی که تسمیه نعلین آن حضرت قطع شده بود آن نعل را افکند به سمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد آنگاه حضرت یازدهم از جمع القرائد از ابی سعید نقل می نماید که گفت: ما با صحابه نشسته منتظر رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس آن حضرت به سوی ما آمد در حالتی که تسمیه نعلین آن حضرت قطع شده بود آن نعل را افکند به سمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد آنگاه حضرت فرمود:

«ان منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فقال ابوبكر انا فقال صلى الله عليه وآله: لا فقال عمر: انا! فقال صلى الله عليه وآله: لا و لكن خاصف النعل.»

(از شما کسی هست که جنگ می کند بر تأویل و معنای قرآن چنان چه من جنگ کردم با کفار و مشرکین به ظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت: من هستم؟ فرمود: و لكن آن شخص دوزنده نعل من است. (یعنی علی است)

پس این حدیث نص صریح است بر این که جنگ های علی علیه السلام جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنان که جنگ های رسول الله صلی الله علیه وآله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه جنگی که علی علیه السلام نمود به حکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله جنگ با مسلمین نبوده چون اگر جنگ با مسلمین بود حتما آن حضرت نهی از آن می نمود نه آن که امر به آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید به نام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنان چه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگ های امیر المؤمنین علیه السلام روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و رؤیت و عدم توجه مخالفین به قواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بی طرفانه به رویه و رفتار حکومت شرعی کامل خلافت پنج ساله آن حضرت و احکامی که به حکام ولایات و مأمورین

لشکری و کشوری صادر می فرمود، مراجعه نمایید مانند دستوراتی که به مالک ابن اشتر و محمد بن ابی بکر در حکومت مصر به عثمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بقثم بن عباس در حکومت مکه و به سایر عمال خود در حین مأموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده، تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی علیه السلام چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد به این معنی می باشد.

برای آنکه آن حضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده، در علم و دانش عالم به کتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن، به علاوه عالم به غیب و شهود بوده.

شیخ: معانی این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم به غیب و شهود خواندید، معنی غیب و شهود را نفهمیدم. متمنی است واضح تر بیان فرمایید.

داعی: ابهامی در این معنی نبوده. علم به غیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلاق که عالم به آن به افاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند، البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده، آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله علام به چنین علمی شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است.

شیخ: از جناب عالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را با این که از آنها بیزار می جوئید، بیان نمایید.

بدیهی است که تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باری تعالی می باشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی: این گفتار شما همان اشتباهی است که عمدا یا سهوا گذشتگان شما نموده اند. اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعاً للاسلاف بر زبان جاری نمودید. اگر قدری دقیق می شدید، کشف حجب بر شما می شد و می دانستید که معتقد بودن به علم غیب از برای انبیاء عظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابداً ربطی به غلو ندارد، بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است، جهت آن که عقل و نقل و

نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی می باشد.

### علم غیب را غیر از خدا احدی نداند

شیخ: بی لطفی فرمودید که اشاره به قرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف بیان شما وارد است.

داعی: خیلی ممنون می شود آیات بر خلاف را که می فرمایید قرائت فرمایید.

شیخ: آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر می باشد اولاً در آیه ۵۹ سوره انعام صریحاً می فرماید:

لَوْ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ {

(کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن گاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه می داند و هیچ برگگی از درخت نیفتد

مرگ آن که او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آن که در کتاب مبین مسطور است.)

این آیه دلیل قاطع است بر این که جز ذات پروردگار احدی عالم به علم غیب نیست و هر کس علم به غیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدایی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معری و مبرای از شریک است ذاتا و صفة و این که فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم به علم غیب بوده است علاموه بر این که او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود: من بشری هستم مانند شما و عالم به علم غیب خدا است و صریحا اظهار عجز از علم غیب می نمود. مگر آیه ۱۱۰ سوره کهف را مطالعه ننموده اید که فرمود:

{قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ}

(ای رسول بگو به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق میان من با شما این است) که به من وحی می رسد جز این نیست که خدای شما خدای یکتاست)

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره اعراف فرمود:

{قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ}

(ای رسول بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه



خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آن چه به وحی می دانم (یعنی به افاضه غیب الغیوب آگاه بودم بر خیر و نفع خویش همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم من نیستم مگر رسول ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.)

و در آیه ۳۳ سوره هود فرموده:

{وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ}

(و نمی گویم من به شما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.)

و در سوره ۶۶ النمل فرمود:

{قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ}

(ای رسول ما بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.)

در صورتی که خود پیغمبر به صریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی می داند شما چگونه چنین علمی را جهت علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آن که مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد.

مگر نه این است که در آیه ۱۷۴ سوره آل عمران فرموده:

{وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلِعَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْغَيْبِ}

(خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد)

پس روی چه قاعده شما عمل غیب را برای غیر خدا قائل می شوید، اگر این

عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید، پس غلو چه چیز است؟

داعی: مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول است و عقیده همه ما می باشد ولی نتیجه ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا می باشد.

### علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء می شود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید: عالم به علم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال می باشد و نظر به آیه آخر سوره کهف رسول خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرم و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتی ندارد و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران به کار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز به کار رفته، ابدا شک و شبهه ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط به حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام می باشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره انعام می باشد که وقتی کفار و مشرکین از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که چرا گنجی بر او فرود نمی آید و چرا غیب مستمر نمی داند در جواب آنها این آیه شریفه آمد:

{قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ }

(بگو نمی گویم من به شما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم (دعوی من شما

تنها این است که) من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد)

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازی های مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آن است که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نزول و پرده ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوب است مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نماییم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت به عقاید شیعیان دخالت های بیجا ننمایند و تهمت ها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می دانند.

### **علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی**

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آن است که علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی.

علم ذاتی که ابدا عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر به فرد اکمل است، مخصوصا ذات پروردگار اکبر اعظم می باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هرچه تعبیر و تقدی نماییم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت، امام و مأموم

ذاتا دارای علم نمی باشند بعدها به آنها افاضه می شود و این نوع از علم بر دو قسم است تحصیلی و لدنی و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است.

آن محصلی که تحصیل می نماید، تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات او به جایی نمی رسد؛ هرچند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام به همان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض می نمایند.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می گویند یعنی بی واسطه کسب فیض می نماید بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضه مستقیم از مبدء فیاض علی الاطلاق می شود و عالم می گردد.

چنان چه در ایه ۶۴ سوره کهف فرموده:

{و علمناه من لدنا علما}

(وی را نزد خود علم لدنی و اسرار غیبی پیاموختیم)

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء ننموده که علم به مغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام ها علام به علم غیب بوده اند همان قسمی که خدای متعال عالم است و اگر کسی چنین ادعایی نماید قطعاً جزء غلات و کافر می باشد و ما شیعیان امامیه از آنها بی زاری می جوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده به آن داریم این است که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمی باشد بلکه فعال ما یشاء قادر بالاستقلال می باشد در مواقعی که مشیت او تعلق گیرد به هر خلقی از مخلوقات که

صلاح و مقتضی

ص: ۳۸۶

بداند علم و قدرت بدهد قادر و توانا می باشد.

منتها گاهی به وسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض می نماید که از آن علم بی واسطه تعبیر به علم لدنی و علم غیب می نمایم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض می نماید به قول شاعر:

نگار من که به

مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز هر مدرس شد

شیخ: بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی به چنین امر غیر طبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

داعی: اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمی کنید، حتی بر خلاف عده بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت می فرمایید و الا این مطلب به قدری ساده و واضح است که محتاج بحث نمی باشد.

در این که خداوند متعال به تمام انبیاء و اوصیاء آنها که برگزیده گان او هستند به اندازه و مقداری که برای محیط هر یک لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ: در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحا نفی علم غیب را از افراد می نماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید؟

داعی: ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت به مقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند آیات القرآن یشدد بعضها بعضا.

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که فی الحقیقه می خواستند مقام نبوت را بازیچه دست خود قرار دهند

ص: ۳۸۷

آیات نفی نازل می شد.

ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم می باشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند، بسیار است.

### دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء

شیخ: خیلی عجیب است که می فرمایید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

داعی: تعجب نفرمایید خودتان هم می دانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمایید، زیرا در اثبات مقام خلافت به عقیده خودتان اسباب زحمت می شود تا متابعت از اسلاف شما را وادار به تعجب نموده است.

اولا در آیه ۲۶ سوره جن صریحا می فرماید:

{عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعَلِّمَ أَنْ قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا}

(ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمی کند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می فرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوند است شیاطین به سرقت گوش نربایند) تا بدانند که آن رسولان پیغام های پروردگار خود را به خلق کاملاً رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به

ص: ۳۸۸

خوبی آگاه است.)

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر این که به گزیدگان و پسندیده گان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که به آنها افاضه و ابلاغ می فرماید.

ثانیا همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید به اول آیه اشاره کردید ولی بقیه آیه را نخواندید! اینک دعاگو تمام آیه را قرائت می نمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثوبت مرام و گفتار ما که می فرماید:

{ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ }

(این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.)

و در آیه ۵۲ سوره شوری فرمود:

{ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا }

(و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم.)

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود، پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر می دادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند؟

ص: ۳۸۹

مگر در آیه ۴۳ سوره آل عمران از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام صریحا نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل می فرمود:

{وَأَنْتُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ}

(و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.)

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغيبات نیست؟ اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد، برای نمونه و شاهد گمان می کنم کافی باشد.

شیخ: این نوع بیانات شما و هم عقیده های شما است که سبب پیدایش راه زنی ها شده، دسته های بازیگران و حقه بازها به عنوان رمال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سرکتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده، جیب خود را پر کرده، به عنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده، باعث بدبختی ها می شوند و خلق را به گمراهی و خروج از حق و حقیقت می کشانند!

### مدعیان علم غیب

داعی: عقاید حق باعث بد بختی نمی شود. جهل و نادانی ملت ها است که آنها را به در هر خانه می کشاند و الا اگر مسلیمن دانا می شدند مطابق با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم می رفتند، مخصوصا عارف به قرآن می شدند و از روز اول باب علم مسدود نمی شد، در پی اشخاص مجهول و ایادی مرموز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمی شدند، می دانستند که



{الا- من ارتضى من رسول} مخصوصا کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر این که علم به غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حقند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات به علم مخصوص خداوندی باشد، با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو می باشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمی دانند و به سوی آنها نمی روند و فریب آنها را نمی خورند.

چون فهیمده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبینین قرآن که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام باشند که عدیل القرآنند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم اوصیاء صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین آن حضرت که برگزیدگان حقند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر می دهد مسلماً کذاب و بازیگراست و لو به هر وسیله و اسباب باشد.

شیخ: انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (به قول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند. مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمایید؟

داعی: اولاً این که فرمودید (به قول شما) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری می‌نمایید؟ چرا نمی‌فرمایید به قول خداوند متعال که می‌فرمایید (به قول شما)؟! داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمی‌کند جز آن که ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که مبین قرآن بوده است.

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر این که انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی عالم به علم غیبند و اکابر علماء خودتان تصدیق به این معنی نموده‌اند و به نقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته‌اند.

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام

ص: ۳۹۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۱، خطبه ۳ معروف شقشقیه، ابن ابی الحدید می‌نویسد: «ستقاتل بعدی الناکثین، والقاسطین و المارقین.» وهذا الخبر من دلائل نبوته صلوات الله علیه، لأنه إخبار صریح بالغبیب، لا یحتمل التمیوه و التدلّیس، كما تحتمله الاخبار المجله، و صدق قوله علیه السلام: و المارقین "، قوله أولاً فی الخوارج: «یمرقون من الدین كما یمرق» السهم من الرمیة و نیز عمرو بن ابی عاصم در کتاب السنه ص ۴۲۵ ح ۹۰۷، با المارقه و الحروریه و الخوارج لاسابق لها خذلان اینگونه می‌نویسد: امر رسول الله صلی الله علیه و آله بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۱۹۴، ح ۴۴۲۱۶، کتاب المواعظ و الرفائق و الخطب و الحکم، خطب علی و مواعظه. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۶۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، با اختلاف الفاظ به همین حدیث اشاره کرده‌اند.

ستقاتل بعد الناکثین و القاسطین و المارقین

(زود است که جنگ می نمایی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین)

گویند این خبر از جمله دلائل نبوت آن حضرت است برای آن که در این حدیث اخبار صریح به غیب است که ابدا احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود زیرا خبر از وقایع بعد از خود دارد که عینا (تقریبا بعد از سی سال) واقع شد چه آن که فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودند به اغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه به جنگ با علی برخاستند و قاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین، خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند. انتهی (که قبلا مشروحا عرض کردم).

ثانیا احدی از شیعیان امامیه دعوی نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک می دانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین به این عقیده را کافر می شناسیم.

ولی آن حضرت و یازده امام از نسل او را امامان بر حق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله می دانیم که خداوند به وسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است، در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم می باشد ولی به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه

فیض می باشد به مقداری که مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها برداشته که پشت پرده را می دیدند، لذا از مغیبات خبر می دادند.

هرگاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند، به همین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی می نمودند. فلذا می فرماید:

{وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ}

(اگر من (استقلالاً) علم غیب می دانستم خوبی های خود را زیاد می نمودم)

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم، مرگ پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد.

شیخ: کجا و چه جا پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها اطلاع داده که به وسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند؟

داعی: آیه به حکم آیات قرآنی که به بعضی از آنها اشاره نمودیم، شما رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی می دانید یا خیر؟

شیخ: سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی: پس به حکم آیه شریفه {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ} پیغمبر خاتم عالم به علم غیب بوده چه آنکه در این آیه می فرماید: خدای عالم الغیب از علم غیب خود به مرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه می فرماید.

شیخ: بر فرض که آن حضرت عالم به غیب بوده چه ربطی دارد به این که سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم به غیب باشد؟

داعی: اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و به اخبار صحیحیه و حالات رسول الله صلی الله علیه وآله دقت نمایید، مطلب به خودی خود واضح و آشکار می گردد.

شیخ: اگر ما فکرمان مقصور است شما که به حمد الله فکرتان باز و طلیق اللسانید بفرمایید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه می نماید؟

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء راشدین باشد استثناء معنی ندارد حتما باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم به غیب باشند و حال

آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعایی نمودند بلکه مانند خود پیغمبر صلی الله علیه وآله اظهار عجز می نمودند. چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصر استثناء می نمایید؟

داعی: اولاً- جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر صلی الله علیه وآله دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده، بلکه با افاضات حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که می فرماید: اگر غیب می دانستم بر خوبی های خود می افرودم اشاره به آن است که من مانند خدای متعال دارای علم غیب نیستم بلکه هرگاه افاضه می شد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر می داشت حقایق مستوره بر او مکشوف می شد فلذا خبرها از غیب می داد.

## انمه طاهرین خلفاء بر حق و عالم به غیب بودند

ثانیا فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی فرمودید، ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع می شود.

ما هم می گوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آن حضرت عالم به ظواهر و بواطن امور باشند بلکه به تمام معنی و در جمیع صفات به استثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند.

منتها شما خلفاء برگزیده خلق یعنی کسانی که عده ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول میخوانید.

ولی ما می گوئیم خلفاء و اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی هستند که آن حضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود.

والبتّه آن خلفاء و اوصیایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر آنکه بدون استثناء مظهر تام و تمام آن حضرت بودند، به همین جهت همگی آنها علام به غیب و بواطن امور بودند.

و آن خلفاء برحق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم به عدد و نامهای آنها روایت شده است (۱) و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل

ص: ۳۹۶

---

۱- این روایت با عبارت مختلف در کتب اهل تسنن بیان شده است. احمد بن حنبل در مسند ۵/۹۰ حدیث جابر بن سمره چنین روایت کرده است: سمعت جابر بن سمره يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا يزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه... و در صفحه ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ نیز با کمی تغییر در عبارت روایات بسیاری نقل کرده است. همچنین مسلم نیشابوری و بخاری در صحیح خود ۶/۳ و کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلفاء و بخاری در صحیح ۸/۱۲۸ (کتاب الاحکام) و ترمذی در سنن ۳/۳۴۰ ح ۲۳۲۳ و ۲۳۲۴ (باب ما جاء فی الخلفاء) و ابی داود در سنن ۲/۳۰۹ ح ۴۲۷۹، ۴۲۸۰، کتاب المهدی).

بیت رسالت امیر المؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت بودند.

و دلیل بر این که دیگران خلفاء منصوص رسول الله نبودند همان فرموده شماست که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم می نمودند تا چه رسد به علم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید به کدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیر المؤمنین علیه السلام می نمایم. احادیث بسیار در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمینه و امکانه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و به نام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقن (شیعه و سنی) می باشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصرأ و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و به این عبارت فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العمل فلیأت الباب»

(من (که رسول الله هتسم) شهرستان علمم و علی در و باب آن شهرستان علم است و هر کس اراده دارد علم مرا (یعنی می) [وهد از علم من بهره بردارد) پس باید برود

به باب (یعنی به سوی علی علیه السلام)

ص: ۳۹۷

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا ضعاف اخبار می باشد!

### در نقل روایات و ناقلین حدیث مدینه

داعی: بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار به حساب آوردید و حال آن که اکابر علماء خودتان صحت آن را تصدیق نموده اند.

خوب است مراجعه نمایید به کتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الآثار محمد بن جریر طبری و تذکره الابرار سید محمد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب گنجی شافعی و تذکره الموضوعات جمال الدین هندی که گوید:

فمن حکم بکذبه فقد اخطأ

(کسی که حکم به دورغ بودن این حدیث بنماید به تحقیق خطا نموده است.)

و روضه الندیة امیر محمد یمانی و بحرالاسانید حافظ ابو محمد سمرقندی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و غیرهم که عموماً حکم به صحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آن که این حدیث با عظمت به طرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابا محمد حسن بن علی علیه السّلام (سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله) و امام المفسرین (حبر امت) عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد



الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام)

و امام زين العابدين على بن الحسين عليه السلام و محمد بن على الباقر عليهم السلام و اصبع بن نباته و جرير الضبى و حارث بن عبد الله همدانى كوفى و سعد بن طريف الحنظلى كوفى و سعيد بن جبیر اسدى الكوفى و سلمه بن كهيل حصرمى كوفى و سیمان بن مهران اعمش كوفى و عاصم بن حمزه سلولى كوفى و عبد الله بن عباس بن خيثم القارى المكى و عبد الرحمن بن عثمان عبد الله بن عسيلة المرادى ابو عبد الله صنابحى و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومى المالکى (از تابعين)

و از سلسله جليله علماء فخام و محدثين عظام و مورخين گرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شيعه) بسيارند كه آنچه داعى دیده ام گمان مى كنم قريب دويست نفر از جهابذه بزرگان خودتان اين حديث شريف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعضى از آنها را به عرض مى رسانم تا جناب شيخ خجالت نكشند، بدانند روى عادت تبعا للاسلاف خدشه در سند حديث نمودند و الا عند العموم مطلب واضح و آشكار مى باشد.

۱- محمد بن جرير طبرى مفسر و مورخ قرن سيم ۳۱۰ قمرى در تهذيب الآثار. (۱)

۲- حاكم نيشابورى متوفى ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سيم

ص: ۳۹۹

---

۱- تهذيب الآثار، طبرى، ص ۱۰۴، حديث ۱۷۳، ذكر خبر آخر من اخبار على عن النبى.

- ۳- ابو عیسی محمد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود (۲).
- ۴- جلال الدین سیوطی، متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع (۳) و در صفحه ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر (۴).
- ۵- ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط (۵).
- ۶- حافظ ابو محمد حسن بن سمرقندی، متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.
- ۷- حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفه الصحابه.
- ۸- حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد الله بن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۴۶۱ جلد دوم استیعاب (۶).
- ۹- ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغزلی

ص: ۴۰۰

- 
- ۱- مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۷ و ۱۳۸، ح ۴۴۳۷ تا ۴۶۳۹، کتاب معرفه الصحابه، فضائل امیر المؤمنین. وی چند حدیث با اسناد مختلف نقل می کند و بعد می نویسد: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه. ودر حدیث دیگر می نویسد: من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح.
- ۲- سنن ترمذی، ص ۹۸۰، ح ۳۷۳۲، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام وی حدیث دار الحکمه را بیان می کند.
- ۳- جمع الجوامع، سیوطی ص ۱۷۵، ح ۴۷۶۳، قسم الاقوال، حرف الهمزه. ۶.
- ۴- الجامع الصغیر، ۱/۴۱۵، ح ۲۷۰۵، حرف الهمزه «محقق»
- ۵- المعجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۵۵، احادیث مجاهد عن ابی عباس.
- ۶- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابیطالب علیه السلام.

- ۱۰- ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار (۲).
- ۱۱- ابو المؤید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در صفحه ۴۹ مناقب (۳) و در صفحه ۴۳ جلد اول مقتل (۴) الحسین.
- ۱۲- ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر (۵).
- ۱۳- ابو حجاج یوسف بن محمد آندلسی متوفی ۶۰۵ در صفحه ۲۲۲ جلد اول (الف باء).
- ۱۴- ابو الحسن علی بن محمد بن اثیر جرزی متوفی ۶۳۰ در صفحه ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه (۶).
- ۱۵- محب الدین احمد بن عبد الله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در صفحه ۱۲۹ جلد اول ریاض النضره (۷).

ص: ۴۰۱

- 
- ۱- مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص ۸۱-۸۶، ح، ۱۲۰-۱۲۶، قوله انا مدینه العلم و علی بابها. وی یک باب را اختصاص به این حدیث داده و تعداد ۶ حدیث را ذکر کرده است.
  - ۲- الفردوس بمأثور الخطاب، دیلمی، ۱/۴۴، ح ۱۰۶، باب الف، ذکر حدیث الاوائل. ذکر اخبار جائت عن النبی صلی الله علیه وآله فی مناقبه.
  - ۳- مناقب خوارزمی، ۸۳ ح ۶۹، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه.
  - ۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۷۶، فصل ۴۷ فی نموذج من فضائل امیر المؤمنین ح ۲۴.
  - ۵- تاریخ المدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۷۸ و ۳۸۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب.
  - ۶- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۵۹، باب ۴ فی مناقب علی ذکر اختصاصه بانه دار العلم و باب مدینه العلم.
  - ۷- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۷۷ ذکر انه باب دار العلم و باب مدینه العلم.

- ۱۶- شمس الدين محمد بن احمد ذهبى شافعى متوفى ۷۴۸ در صفحه ۲۸ جلد چهارم تذکره الحفاظ. (۱)
- ۱۷- بدر الدين محمد زرکشى مصرى متوفى ۷۴۹، در صفحه ۴۷ جلد سيم فيض القدير.
- ۱۸- حافظ على بن ابى بكر هيثمى متوفى ۸۹۷، در صفحه ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد. (۲)
- ۱۹- کمال الدين محمد بن موسى دميرى متوفى ۸۰۸ در صفحه ۵۵ جلد اول حیات الحيوان. (۳)
- ۲۰- شمس الدين محمد بن محمد جزرى متوفى ۸۳۳ در صفحه ۱۴ اسنى المطالب. (۴)
- ۲۱- شهاب الدين ابن حجر احمد بن على عسقلانى متوفى ۸۵۲ در صفحه ۳۳۷ جلد هفتم تهذيب التهذيب. (۵)
- ۲۲- بدر الدين محمود بن احمد عينى حنفى متوفى ۸۵۵ در صفحه ۶۳۱ جلد هفتم عمده القارى.
- ۲۳- على بن حسام الدين متقى هندى متوفى ۹۷۵ در صفحه ۱۵۶ جلد ششم

ص: ۴۰۲

- 
- ۱- تذکره الحفاظ، ذهبى، ۴/۱۲۳۱، ترجمه شماره ۱۰۴۷ شرح حال سمرقندى.
- ۲- مجمع الزوائد، هيثمى، ۹/۱۱۴، كتاب المناقب، مناقب على بن ابى طالب باب فى علمه.
- ۳- حیات الحيوان، دميرى، ۱/۷۹، الاوزر، ذيل خلافة على بن ابى طالب.
- ۴- اسنى المطالب، محمد بن الجزرى، ص ۷۰.
- ۵- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، ۷/۲۸۷، ترجمه شماه ۴۹۲۵، شرح حال على بن ابى طالب.

- ۲۴- عبد الرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در صفحه ۴۶ جلد سیم فیض القدير شرح جامع الصغير (۲).
- ۲۵- حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ در صفحه ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغير.
- ۲۶- محمد بن یوسف شامی ۹۴۲ در سبل الهدی و ارشاد فی اسماء خیر العباد (۳).
- ۲۷- محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در نقد الصحيح.
- ۲۸- امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند (۴).
- ۲۹- ابوسالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در صفحه ۲۲ مطالب السؤل (۵).

ص: ۴۰۳

- 
- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۵۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فی فضائل الخلفاء فضائل علی.
- ۲- فیض القدير، مناوی، ۳/۶۰، ح ۲۷۰۵، حرف همزه.
- ۳- سبل هادی و الرشاد، صحالی شامی، ۱۱/۵۰۹، جماع ابواب اسمائه باب ۳.
- ۴- ما این روایت را در منسد احمد حنبل نیافتیم لکن سمهودی در کتاب جواهر العقدين ۱/۱۲۵، القسم الاول فی فضل العلم و العلماء، باب ۱ بعد از نقل روایت می نویسد که رواه الامام احمد فی الفضائل... و همچنین سبط بن جوزی، در تذکره الخواص، ص ۵۲ باب ۲، حدیث مدینه العلم می نویسد: قال احمد فی الفضائل... قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایه انا دار الحکمه و علی بابها و فی روایه انا مدینه الفقه و علی بابها فمن اراد فلیأتها الباب.
- ۵- مطالب السؤل، محمد بن طلحه، شافعی، ص ۹۸، فصل ۶ فی علمه و فضله.

۳۰- شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطین. (۱)

۳۱- شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هدايت السعداء.

۳۲- علامه سمهودی سیدنور الدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين. (۲)

۳۳- قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل. (۳)

۳۴- نور الدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه. (۴)

۳۵- شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود) متوفی ۹۷۴ در صفحه ۷۳ صواعق. (۵)

۳۶- جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین.

۳۷- علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴، در مرآه بر مشکوه. (۶)

۳۸- محمد بن الصبان متوفی ۱۲۰۵ در صفحه ۱۵۶ اسعاف الراغبین. (۷)

۳۹- قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحاد الموضوعه.

ص: ۴۰۴

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۹۸، ح ۶۷، سمط ۱، باب ۱۸.

۲- جواهر العقدين، سمهودی، ۱/۱۲۵، القسم الاول فی فضل العلم و العلماء باب ۱.

۳- ابطال الباطل، ذیل کتاب احقاق الحق، ۷/۴۵۹، بقیه متن الاحقاق فی الاستدلال بالسنة علی خلافة علی علیه السلام و التاسع عشر.

۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۰۳، فصل ۱، فصل فی ذکر شیء من علومه.

۵- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲ حدیث ۹.

۶- مرآة المفاتيح شرح مشکاة المصابیح، قاری هروی، ۵/۵۷۰. کتاب الرقاق، باب مناقب علی بن ابی طالب فصل ۲.

۷- اسعاف الراغبین، محمد بن علی الصبان، (در حاشیه نور الابصار) ص ۱۷۰ فی الکلام علی جماعه من اله البيت مدفونین بمصر.

۴۰- شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی.

۴۱- امام غزالی امام غزالی در احیاء العلوم.

۴۲- میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۱).

۴۳- ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل اتی)

۴۴- شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه.

۴۵- سلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینایع الموده (۲).

۴۶- یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۹ تذکره الخواص الامه (۳).

۴۷- صدر الدنی سید حسین فوزی هروی در نزهه الارواح.

۴۸- کمال الدین حسین میدی در شرح دیوان.

۴۹- حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۳۷۷ جلد دوم و صفحه ۳۴۸ جلد چهارم در صفحه ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء

خودتان در کتب معتبره خود که بعضی از آنها با شحر و بسط کامل در الطراف مطلب و تصدیق به صحت این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها:

۵۰- محمد بن یوسف گنجی شافعی (۴) متوفی

۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایه

ص: ۴۰۵

---

۱- موده القربی، علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینایع الموده، ۲/۳۰۲، ح ۸۶۴، باب ۵۶)

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۲۳۹، ح ۶۶۵، باب ۵۶، و همچنین در صفحه ۹۱ باب ۵۶ ح ۱۹۷.

۳- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۲ باب ۲ حدیث انا مدینه العلم.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۳، باب ۵۸، فی تخصیص علی بقوله انا مدینه العلم و علی بابها. و جار الله زمخشری در الفائق فی غریب الحدیث، ۲/۱۶، ذیل حرف الرءاء مع الثاء و سیوطی در الجامع الصغیر، ۱/۴۱۵، ح ۲۷۰۵، حرف الهمزة، و در تاریخ الخلفاء ص ۱۷۰، شرح حال علی بن ابی طالب. و عجلونی در کشف الخفاء، ۱/۲۰۳، ۶۱۸، حرف الهمزة مع النون. و حسن بن علی السقف در تناقضات الالبانی والواضحات، ۳/۸۲، بیان خطبه فی صلاته فیما يتعلق بدعاء التوجه فی الصلاة. و

محمد بن طاهر هندی الفتنی در تذکره الموضوعات، ص ۹۵، باب فضل صحابه و اهل بینه و ... حدیث را آورده بعد می گوید:  
فانه ینتهی بطرفه الی درجه الحسن فلا یکون ضعیفا فضلا عن این یکون موضوعا. و حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۰۴، آیه  
۳۱ سوره بقره و ۱/۴۳۲ آیه سوره نحل. و زرندی در نظم الدرر السمطین، ص ۱۱۳، سمط ۱، قسم ۲، مناقب الامام امیر  
المؤمنین، ذکر جامع مناقبه و این حجر در لسان المیزان، ۷/۳۷۰، ترجمه شماره ۹۱۷۲، شرح حال یحیی بن بشار الکنندی به  
الفاظ گونانون به همین حدیث اشاره کرده اند.



الطالب بعد از نقل سه خبر مسندا از رسول اکرم صلى الله عليه وآله گوید:

«فقد قال العلماء من الصحابه والتابعين وأهل بيته بتفضيل على عليه السّلام وزيادة علمه وغزارته وحده فهمه ووفور حكّمته وحسن قضاياه، وصحه فتواه، وقد كان أبو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابه يشاورونه فى الأحكام ويأخذون بقوله فى النقص والابرام، اعترافا منهم بعلمه، ووفور فضله، ورجاحه عقله، وصحه حكمه، وليس هذا الحديث فى حقه بكثير لأن رتبته عند الله وعند رسوله وعند المؤمنين من عباده أجل وأعلا من ذلك»

(خلاصه معنی ان كه علماء از صحابه وتابعين و اهل بيت اقرار و اعتراف

ص: ۴۰۶

نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او و غزارت و حدت فهم و وفور حکمت و صحت فتاوا و نیکویی در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علماء صحابه با آن حضرت در احکام دین مشورت می نمودند در نقض و ابرام احکام حکم آن حضرت را قبول می نمودند با اقرار و اعتراف به علم و وفور فضل و رجحان عقل و صحت حکم آن حضرت را و این حدیث برای آن حضرت زیاد نیست چه آن که رتبه و مقام آن حضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین از عباد اجلا و اعلائی از اینها می باشد.)

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است به نام فتح الملک العلی به صححه حدیث باب مدینه العلم علی ( که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتاب خانه خصوصی حقیر موجود است.)

اگر به همین مقدار قبلتان آرام نشد و باز هم میل دارید حاضر مبسوط تر به عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب نمایم.

سید عدیل اختر: (از فضلاء و ادباء و ائمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده نقل فضائل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی نقل می نماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها به آن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت می نمایند.

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود عبادت است فلذا

مقضی است چنان چه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید به نقل چند حدیث مبسوط تر از رسول خداصلی الله علیه وآله.

### حدیث أنا دارالحکمه

داعی: از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است به حد تواتر رسیده باشد زیرا که روایات فریقین (شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در صفحه ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۶۴ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب (۳) و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع (۴) و لئالی المصنوعه (۵) و ابو عیسی ترمذی در صفحه ۲۱۴ جلد دو صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۸) و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص

ص: ۴۰۸

- 
- ۱- کنز العمال متقی هندی، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۸۹، کتاب الفضائل، باب سوم فصل دوم، فضائل علی بن ابی طالب.
  - ۲- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۴، شرح حال علی بن ابی طالب، ترجمه شماره ۴.
  - ۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۸۷، ح ۱۲۸، قوله انا دار الحکمه.
  - ۴- جمع الجوامع، سیوطی، ۱۷۴، ح ۴۷۶۳، حرح الهمزه.
  - ۵- اللآلی المصنوعه، سیوی، ۱/۳۲۹، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء علی بن ابی طالب.
  - ۶- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.
  - ۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۸، باب ۱۴، ۳۲-۳۴ و ۲/۹۰، باب ۵۶.
  - ۸- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.

الامه (۱) و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضم فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه (۲) و محب الدین طبری در ریاض النضره (۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین (۴) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۵) و بسیاری دیگر از علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه

ص: ۴۰۹

- ۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۲، باب ۲، فی ذکر فضائله.
- ۲- الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹ فصل ۲.
- ۳- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۵۹، باب ۴، مناقب علی، ذکر اختصاصه بانه باب دار الحکمه.
- ۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۹۹، سمط اول، باب ۱۹.
- ۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۵، خطبه ۱۴، (ومن خطبه له علیه السلام و ناظر قلب اللیب به) و نیز ابن جزری در اسنی المطالب ص ۷۰. و محمد قاری در مرآة المفاتیح، ۵/۵۷۱، کتاب الرقاق، باب مناقب علی بن ابی طالب فصل ۲. و طبری در ذخائر العقبی، ص ۷۷، فصل اول، ذکر انه باب دار الحکمه و ابن حجر در لسان المیزان، ۴/۶۱۲، ذیل ترجمه شماره ۵۵۷۶، شرح حال عثمان بن عبد الله الاموی. و خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۱۱/۲۰۴، ترجمه شماره ۵۰۹۸، شرح حال عمر بن اسماعیل الهمدانی و ذهبی در میزان الاعتدال، ۵/۵۳، ترجمه شماره ۵۵۲۹، شرح حال عثمان بن عبد الله الاموی الشامی و مناوی در فیض القدر، ۳/۶۰، حرف همزه. و محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار، ص ۱۰۵، مسند علی ذکر خبر آخر من اخبار علی و ابی یعلی در مسندش ۲/۵۸، ح ۹ مسند عسدر بن ابی وقاص. و عجلونی در کشف الخفاء ۱/۲۰۳، حرف الهمزه مع النون. و احمد بن صدیق مغری در فتح الملک العلی، ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ و ۵۳ و ۵۹. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۷۸، شرح حال علی بن ابی طالب کتاب الفضائل باب فی فضائل علی. و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱/۴۵۷، جماع ابواب اسمائه، باب ۳. و ابن عدی در الکامل، ۱/۱۹۲، شرح حال احمد بن عبد الله بن یزید المودب به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا دار الحکمه و علی بابها ومن اراد الحکمه فلیأت الباب»

(من خانه حکمت و علی در و باب آن خانه می باشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی علیه السلام)

و محمد بن یوسف گنجی باب ۲۱ کفایه الطالب (۱) را اختصاص به این حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسانید آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده به علی علیه السلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود: علی باب حکمت من است به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز مغزلی شافعی در مناقب (۲) و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از

مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد (۴) و دیلمی در فردوس و محمد یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایه الطالب (۵) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۶) و بسیاری از

ص: ۴۱۰

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.

۲- مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۰ و ۸۴، قوله انا مدینه العلم و علی بابها و انا دار الحکمه.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷، فصل ۱۶.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۵۷، سمط اول، باب ۳۲.

۵- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۰، باب ۵۸.

۶- ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۱/۲۱۹، باب ۱۴ و همچنین، ۲/۲۳۸، باب ۵۶. و مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۶۹، ح ۵۵۹۱، حرف العین. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۹، کتاب الفضائل، باب سوم فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب و زرنندی در نظم در السمطین، ص ۸۷، قسم دوم از سطر اول، مناقب الامام امیر المؤمنین. و ذهبی در میزان الاعتدال، ۱/۲۴۹، ترجمه ۴۲۸، شرح حال احمد بن عبد الله بن یزید الهیثمی. و خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۲/۳۷۷، ذیل ترجمه شماره ۸۸۷، شرح حال محمد بن عبد الصمد الناقد و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۹، کتاب فضائل، باب سوم فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب. و همچنین حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۳۰، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. و خوارزمی در مناقب، ص ۱۷۷، ح ۲۱۵، فصل ۱۶. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳۷۱۴۰، ح ۴۶۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر فضائل علی بن ابی طالب. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۴، فصل ۷، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هذا أمير البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله. ثم رفع بها صوته : أنا مدینه الحکمه و علی بابها، فمن أراد الحکمه فلیأت الباب

(این مرد (علی بن ابی طالب) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قاتل کفار است و نصرت یابد یاری کننده او و خوار می شود خوار کننده او بعد از آن صدای مبارک را بلند فرمود که من شهرستان علمم و علی دروازه آن

ص: ۴۱۱

است پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام باشد))

و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها و ان البیوت لا یدخلها الا من باب

(من مدینه و شهرستان علم هستم و علی باب آن است و برخانه های نمی شود داخل شد مگر از در آنها یعنی به علوم مکنونه در شهرستان وجود من نخواهید رسید مگر به وسیله علی بن ابی طالب)

و صحاب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهرستان علمم و علی در آن است پس هر کدام علم دین می خواهد باید از آن در آید بعد از آن فرمود: من شهرستان علمم و تو یا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کس که گمان نماید به من می رسد بدون واسطه تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه (۱) و ابو اسحاق ابراهیم بن سعدالدین محمد حموینی در فرائد السمطین از عباس و خط الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخائر العقبی و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی در موده القربی حتی ابن حجر متعصب در صفحه ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السلام در صواعق محرقة آورده از بزاز و طبراین در اوسط از جابر بن عبد الله و ابن عدی از عبد الله بن عمر و حاکم و ترمذی از

ص: ۴۱۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸.

علی علیه السّلام نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: انامدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیأت الباب. (۱)

آنگاه در ذیل این حدیث گوید: مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث در جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت: ان الحدیث صحیح - به درستی که این حدیث صحیح است. انتهى.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجلس بیش از این اجازه نقل آنها را نمی دهد.

### تبیین حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او می شود ظاهرا و باطنا صورتا و معنا در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و باب تمام آن علوم علی علیه السّلام بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی به قدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم به چند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را به نحو تواتر ابرار داشته خوب نظر دارم که وقتی می خواندم پیسته

ص: ۴۱۳



طلب رحمت رای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدر را زحمت کشیده و چه اندازه تبحر داشته خوب است آقایان محترم آن ک تاب را تهیه و مطالعه نمایید تا مورد تصدیق قرار دهید که علی علیه السّلام در صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله منحصر به فرد بوده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السّلام همین حدیث شریف است جهت آن که به اتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء بر جهال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر کند که هر کس می [واهد از علم من بهره بردارد باید برود در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام.

شما به خدا انصاف دهید آیا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود به روی امت گشاده مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ: در این که این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه ای نیست بعضی آن را ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی به حد تواتر آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و این که سیدنا علی کرم الله وجهه عالم به علم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

### **علی علیه السلام عالم به غیب بود**

داعی - یا توجه به عرایض و دلائل داعی نمایید یا بی لطفی کامل نموده مغلطه می فرمایید.

مگر قبلا عرض نکردم که به تصدیق خودتان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مرتضای از

خلق بوده است و به حکم آیه شریفه {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ} خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آن حضرت برداشته و استثناءً از علوم غریبه به آن حضرت افاضه فرموده پس از جمله علمی که در شهرستان وجود آن حضرت موجد بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که به آن قوه خداداده جمیع بواطن امور در نزد آن حضرت حاضر بوده و به مقتضای بیان حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها از جمیع علمی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود آن حضرت بود و به وسیله باب علم (علی علیه السلام) می توان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی علیه السلام عالم به اسرار و بواطن امور بوده هم چنان که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم ان خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام برده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق به این معنی دارند.

### علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بود

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و محمد بن یوسف

گنجی شافعی در باب ۷۴ کفایه الطالب و سلیمان بلخی در

ص: ۴۱۵

---

۱- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

صفحه ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) از فصل الخطاب مسندا از عبد الله مسعود کتاب الوحي نقل نموده اند که گفت:

«ان القرآن نزل علی سبعة أحرف: ما منها حرف الا ولها ظهر وبطن، وان علی بن أبی طالب عنده منه علم الظاهر والباطن»

(قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن می باشد.)

### پیغمبر صلی الله علیه وآله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله آنها حجه الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله زبان خدا را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۷ ضمن باب ۱۴ ینابیع

ص: ۴۱۶

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱۲۲۳، ح ۴۷، باب ۱۴. و همچنین جرزی در اسنی المطالب، ص ۷۳ و مناوی در فیض القدر، ۳/۶۰، حرف همزه ح ۲۸۰۴، این روایت را بیان نموده اند. و صدیق مغربی در فتح الملک العلی، ص ۷۲ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۰۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، به همین حدیث اشاره کرده اند.

اصبغ بن نباته نقل می کند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله علمني ألف باب، وكل باب منها يفتح ألف باب، فذلك ألف ألف باب، حتى علمت ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، وعلمت علم المنايا والبلايا وفصل الخطاب.

( به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله یاد داد به من هزار باب که هر بابی از آنها باز می شود هزار باب پس این می شود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آنچه می شود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را)

و نیز در همان باب (۲) از ابن مغزلی فقیه شافعی نقل می نماید به سند خودش

ص: ۴۱۷

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۱، ح ۷۰، باب ۱۴. و نیز در جلد اول صفحه ۲۱۷ این گونه نقل می کند: و قال علی: علمنی رسول الله صلى الله عليه وآله الف الباب من العلم فانفتح من كل واحد منها الف باب. و زرنندی در نظم درر السمطین، صفحه ۱۱۳ القسم الاول من سمط الاول مناقب الامام علی بن ابی طالب بخشی از این حدیث را این گونه نقل می کند: قال علی علیه السلام: علمنی رسول الله صلى الله عليه وآله الف باب كل باب يفتح لي الف باب. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۴، ح ۳۶۳۷۲ کتاب الفضائل بعد از باب دهم، فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، صفحه ۱۱۸، فصل ۶ فی علمه و فضله. و حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۰۱، سمط اول، باب ۱۹، ح ۷۰، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۴، ح ۲۱، باب ۱۴.

از ابی الصبیح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود:

لما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیا فهو باب علمی

(چون شب معراج به مقام قرب حق رسیدم خداوند با من حرف زد و نجوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یا دادم به علی پس علی است باب علم من.)

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی (۱) [اخطب الخطباء](#) به این طریق نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«أتانی جبرئیل بدر نوک من الجنة فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئا إلا علمته علیا فهو باب مدینه علمی ثم دعاه إلیه فقال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و أنت العلم فیما بینی و بین أمتی»

(جبرئیل پیش من گلیمی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم به خانه قرب حق پس حقتعالی با من حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم به علی یاد دادم پس او است باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود: یا علی صلح و سلم با تو صلح و سلم با من است و جنگ با تو جنگ با من است و تویی علم بین من و بین امت من.)

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و

ص: ۴۱۸

محمد بن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی (۱) و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود در سینه علی علیه السلام به ودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و مولی علی متقی در صفحه ۳۹۲ جلد ششم کنز العمال و ابو یعلی (۲) از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود:

فی مرضه ادعوا إلی أخی فدعوا له أبا بکر فأعرض عنه ثم قال ادعوا إلی أخی فدعوا له عمر فأعرض عنه ثم قال: ادعوا إلی أخی. فدعوا له عثمان فأعرض عنه ثم قال: ادعوا إلی أخی فدعی له علی بن أبی طالب فستره بثوب وانکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ما قال: قال

ص: ۴۱۹

---

۱- مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۷۷، ح ۲۶ فصل ۴.

۲- تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را در حلیه الاولیاء و کنز العمال با این کیفیت نیافتیم لکن با همین سند در سند کتاب دیگر موجود است که برخی از آنها عبارتند از: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۸/۲۴، شرح حال عبد الله بن لهیعه، و نیز در کتاب دیگرش میزان الاعتدال، ۴/۱۷۳-۱۷۴، ترجمه شماره ۴۵۳۵ شرح حال عبد الله بن لهیعه الحضرمی. و ابن حبان در المجروحین، ۲/۱۴، شرح حال عبد الله بن لهیعه. و ابن کثیر، در البدایه و النهایه، ۷/۳۹۶، سال ۴۰ هجری، ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از حدیث المآخاه.

علمنی ألف باب یفتح کل باب ألف باب.

(بخوانید برای من برادرم را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گردانیده باز فرمود: برادرم بار بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خواندند (همین که علی آمد) حضرت او را به جامه خود پوشانده و براو خم شد پس چون از نزد آن حضرت بیرون رفت گفتند: یا علی پیغمبر با تو چه فرمود: گفت: مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود.)

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳ قمری در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در صفحه ۱۴ اسنی المطالب (۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۸ کفایه الطالب مسندا از احمد بن عمران بن سلمه بن عبد الله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس سؤال شد از علی بن ابی طالب. حضرت فرمود:

«قسمت الحکمه عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا»

(حکمت به ده قسمت تقسیم گردید نه جزء آن به علی عطاء شد و یک جزء دیگر آن به مردمان.)

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و متقی در صفحه ۱۵۶

ص: ۴۲۰

---

۱- اسنی المطالب، جزری، ص ۷۲.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۲، فصل ۷ و همچنین در مقتل الحسین ۱/۷۵/۷۶، فصل ۴، فضائل علی بن ابی طالب.

و ۴۰۱ جلد پنجم کتزر العمال (۱) از بیساری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب وحی) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۲۱ مطالب السؤل نقلا از حیلہ از علقمه بن عبد الله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام سؤال شد فرمود:

قسمت الحکمہ علی عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزءاً وحداً و هو اعلم بالعشر الباقی

(حکمت را به ده قسمت نمودند نه جزء ان اختصاص به علی عطا نمودند و یک جزء را به تمام مردمان دادند و علی به آن یک جزء نیز اعلم می باشد.)

و نیز در ینابیع الموده (۳) در همان باب از شرح رساله فتح المبین ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی از عبد الله بن عباس (امام المفسری حبر امت)

ص: ۴۲۱

- 
- ۱- کتزر العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۸۲، کتاب الفضائل، باب ۳ فصل ۲.
  - ۲- ینابیع الموده قندوزی، ۱/۲۱۵، باب ۱۴، و نیز میر سید علی همدانی در موده القربی، ۷، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۲، باب ۵۶) و حسانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۳۵، ذیل آیه ۲۴۹، سوره بقره. و مناوی در فیض القدیر، ۳/۶۰، حرف الهمزه ح ۲۸۰۴. و احمد بن محمد بن الصدیق مغربی، در فتح الملک العلی، ص ۳۳، مسلک ۹ و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۹۴، سمط اول باب ۱۸، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.
  - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۶، باب ۱۴.



نقل می نماید که:

«العلم عشرها جزاء لعلی تسعه اجزاء و للناس عشر الباقي و هو اعلمهم به»

(علم ده جزء است نه جزء آن اختصاص به علی دارد یک جزء آن برای همه مردم و علی به آن یک جزء از همه مردم دانانتر می باشد.)

و متقی هندی در صفحه ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۱) و خطیب خوارزمی در صفحه ۴۹ مناقب (۲) و صفحه ۴۳ جلد اول مقتل الحسين (۳)

دیلمی در فردوس الاخبار (۴) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده (۵) نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب

(دانانترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است.)

### در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام

پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است، ثابت می آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم به غیب بوده و آنچه عمل ظاهر و باطن از

ص: ۴۲۲

۱- متقی هندی، ۱۱/۴۱۶، کتاب الفضائل، باب ۳ فصل ۲.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه.

۳- مقتل الحسين، خوارزمی، ۱/۷۵، فصل ۴ فضائل علی بن ابی طالب.

۴- الفردوس، دیلمی، ۱/۳۷۰، ح ۱۴۹۱، حرف الف.

۵- ینایع الموده، ۲/۲۳۹، ح ۶۶۹۰، باب ۵۶، و همچنین ۲/۷۰، باب ۵۶. و نیز حموی، در فرائد السمطين، ۱/۹۷، سمط اول باب

۱۸. و گنجی شافعی در کفایة الطالب، ص ۳۳۲، باب ۹۴، به الفاظ مختلف به همین حدیث اشاره کرده اند.

مبدء فياض درك نموده به على عليه السلام افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ابی طالب و ائمه احدی عشر از اولاد آن حضرت علیهم السلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستقلى با پرودگار متعال به طریق وحی دشانتند بلکه به طور قطع و یقین می دانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت به تمام موجودات بالاخص به ائمه اثنا عشر ما رسیده یا می رسد از جناب حق تعالی به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی به آن حضرت ابلاغ می شد آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی علیه السلام می فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این علام بیرون برود به آن حضرت افاضه نموده که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را خواست و او را به سینه چسبانید روپوش را بر سر کشید من سرم را نزدیک بردم هرچه گوش دادم چیزی نفهمیدم یک وقت علی سر را بر دشات عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی به توجه می گفت؟ فرمود:

قد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم و من کل باب یفتح الف باب

ص: ۴۲۳

(به تحقیق رسول خداصلی الله علیه وآله هزار باب از علم به من تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.)

از همان اول بعثت که شرح مفصلش را در شبهای اول عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله چهل نفر از اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و به آنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنان چه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره به این معنی نمود که فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم»<sup>(۱)</sup>

ص: ۴۲۴

۱- حاکم نیشابوری، در المستدرک، ۲/۳۵۲، (تفسیر آیه ابراهیم آیه الذین بدلوا نعمه الله کفرا) از عامر بن واثله چنین روایت کرده: قال: سمعت علیاً رضی الله عنه قام فقال: سلونی قبل ان تفقدونی و لن تسألنی بعدی مثلی... و در انتها حدیث چنین می گوید: هذا حدیث صحیح عال... و در صفحه ۴۶۶، تفسیر سوره الذاریات از ابو الطفیل چنین روایت کرده است: قال رأیت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه قام علی المنبر فقال: سلونی قبل ان لا تسألونی و لن تسألوا بعدی مثلی... هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه عینی در عمده القاری ۱۹/۱۹۰ (سوره الذاریات) از ابی الطفیل چنین روایت کرده: «شهدت علیاً رضی الله تعالی عنه و یخطب و هو یقول: سلونی، فوالله لا تسألون عن شیء یكون الی یوم القیامه الا حدثتکم به، و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم بلیل انزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل... و اسکافی در المعیار و الموازنه صفحه ۸۲ (بعض ماورد عن امیر المؤمنین) و از کمیل بن زیاد ذیل روایت مفصلی این عبارت روایت شده است و نیز اسکافی در همین کتاب صفحه ۲۹۸ (اجوبه امیر المؤمنین علیه السلام عن اسئله) از ابن کواء چنین روایت کرده «لما سمع علیاً یقول: سلونی قبل ان تفقدونی، سلونی فان العلم یقبض قبضاً، سلونی فان بین الجوانح منی علماً جما... و ابن سلامه در دستور معالم الحکم صفحه ۱۰۴ باب الخامس با کمی اختلاف این طور روایت کرده است: ابن ابی شیبه در کتاب المصنف ۶/۲۲۷، «من کان یتحّب ان یسأل و یقول سلونی) از یحیی بن سعید روایت کرده است: «لم یکن احد من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله یقول: سلونی الا- علی بن ابی طالب. و نیز ابی یعلی در مسند ۱/۳۱۱، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه حدیث ۳۸۳ و حسین بن اسماعیل معالی در امالی صفحه ۱۹۲ حدیث ۱۶۹ و دیگر اهل تسنن این روایت را نقل کرده اند. «محقق»

آنگاه اشاره به شکم مبارک نموده فرمود:

«هذا سفظ العلم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله هذا ما زقني رسول الله زقا زقا»

(سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این شکم من سفظ پر از علم است. این لعاب رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) این است آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس دانه های علم را به من خوراند ه است.)

و پیوسته آن حضرت تا دم مرگ به طرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی می نمود و آنچه از مبدء فیاض غیب الغیوب می گرفت در سینه علی علیه السلام قرار می داد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۱) گوید: پیغمبر خاتم (ص) از طفولیت علی را علما و عملا در آغوش محبت تربیت نمود.

ص: ۴۲۵

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ ۱/۱۸۹، فصل ۱، فصل فی تربیه النبی صلی الله علیه و آله له. وی این گونه نقل می کند: رباه النبی صلی الله علیه و آله و ازلفه و هداه الی مکارم الاخلاق و الفقه.

از جمله طرقي که از جانب پروردگار اعظم جل و علا به وسيله خاتم الانبياء صلی الله عليه وآله افاضه فيض رحمانی بر علی عليه السلام شد جفر جامعه بوده استو آن صحيفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان وما يكون الی يوم القیامه به طریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترفند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرين عليهم السلام بوده است.

چنين چه حجه الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتقين علی بن ابی طالب را کتابی است مسمی به جامع الدنيا والآخرة و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقائق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات ما فی العالم و خواص اسماء و حروف که به غیر از آنحضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام ولایت را منصوصا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون به وراثت به ایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی در صفحه ۴۰۳، ینابیع الموده شحر مبسوطی از درالمنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد لذا شهیر در مدح آن بزرگوار گفته:

من کان مثله ذا جفر و جامعه

له تدوّن سر الغیب تدوینا

(کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است.)

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مؤلف نقل می کند:

إن الجفر والجامعه کتابان لعلی کرم الله وجهه، قد ذکر فیهما علی

طریقه علم الحروف، الحوادث التي تحدث إلى انقراض العالم وكان الأئمة المعروفون من أولاده يعرفونهما ويحكمون بهما(1).

(به درستی که جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف. (یعنی به طریق رمز) ذکر شده و اولاد آن حضرت حکم می کنند به آن کتاب (یعنی مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی علیه السلام و اولاد او می باشد که از حوادث عالم خبر می دهند).

نواب: قبله صاحب کتاب جفری که می فرمایید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متمنی است چنان چه مقتضی می دانید شرح آن بیان فرمایید.

نواب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: وقت تنگ است از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

نواب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجه الوداع جبرئیل آمد و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر مرگ داد که عمرت به آخر رسیده آن حضرت دستهای مبارک به درگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد:

«اللهم وعدتك التي وعدتني انك لا تخلف الميعاد»

(خدای به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی).

ص: ۴۲۷

---

۱- ایجی در المواقف، ۲/۶۰، با عبارت مشابه این روایت نقل کرده است. «محقق»

خطاب الهی رسید علی را بردار و برو بالای کوه احد پشت به قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تو را اجابت می نمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است به علی امر کن او را ذبح نمادی و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهدی دید آنگاه جبرئیل می آید و دوات و قلم و مرکب می آورد که از جنس مرکب زمین نمی باشد هرچه جبرئیل می گوید توبه علی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی می ماند هرگز مندرس نمی شود و محفوظ خواهد ماند هرگاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به همان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت فرمود به علی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلا و جزءً به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت پیغمبر هم به علی می فرمود بر آن پوست می نوشت تا آن که پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد و در آن کتاب کلماتی که ما هو کائن الی یوم القیامه (هر چه بود و هر چه بعد خواهد شد تا روز قیامت.)

تمام را نوشتند حتی اسامی اولاده و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر هر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردیده.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را به علی علیه السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امام از دنیا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت می سپارد.

این همان کتابی است که ابو حامد غزالی گوید جفر جامعه کتابی است

مخصوص علی و یازده فرزندان آن حضرت دو در آن همه چیز هست من علم المنايا و البلايا و القضايا و فصل الخطاب (از علم منایا و بلايا و احکام و تمام لغتها).

نواب: چگونه ممکن است این همه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی: اولاً از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً: به طریق کتابت کتب و رسائل نوشته بلکه به طریق حروف رمز نوشته گردیده چنان چه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلاً از شرح مواقف آورده است که قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنگاه مفتاح و کید آن رمز را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دادند آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب می تواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز می ماند.

چنان چه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولایت و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه که به ایالات و ولایات می فرستند کتاب رمزی قرار می دهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح به دست هر کس بیفتد چیزی درک نمی کند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام و



فرزندان از او احدی از آن کتاب نمی تواند استخراج نماید.

چنان چه روی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در موقعی که فرزندانش همگی جمع بودند آن جلد به فرزندش محمد حنیفه داد (که با آن که بسیار علام و دانا بود) نتوانست از آن جلد چیزی درک نماید. چون مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام با علم خدا داده می دانست که بعد از آن حضرت عده ای بازیگر به رهبری (کیسان مولی و آزاده شده آن حضرت) قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند آن حضرت می شود کانه در این امتحان خواست قبلا ثابت نماید که محمد شایسته به مقام امامت نمی باشد یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر می دادند از آن کتاب بود از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند نواب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است.

### **خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود**

از جمله در شرح مواقف عهدنامه مأمون الرشیدی عباسی و امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام را نوشته که بعد از این که مأمون حضرت رضا را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور به قبول ولایت عهد نمود عهد نامه ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود به حضرت رضا.

ص: ۴۳۰

چون ورقه را آوردند که حضرت رضاعلیه السّلام امضا نمایند قبل از امضاء شرحی به این عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضا نمودند که:

اقول و انا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وفقه للرضاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعات و امن نفوسنا فزعت بل احياها و قد تلفت اغناها اذا افترت مبتغيا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین و لا یضیع اجر المحسنین و انه جعل الی عهده الامر الکبری ان بقیت بعده.

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند:

ولکن الجفر و الجامعه یدلان علی ضد ذلک و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الا-الله یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین. (۱)

(می گویم من که علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را محکم و قوی نماید برای استحکامات شرع و موفق بدارد او را برای ارشاد و هدایت. حق ما را به خوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند او ایمن ساخت بلکه زنده نمود اشخاصی را که در پرتگاه فنا رسیده بودند بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار زود است که خداوند جزای شکر

ص: ۴۳۱

---

۱- کشف الغمّه، ابن ابی الفتح اربلی، ۳/۱۲۹، خطه علیه السّلام جوابا عما کتبه الیه المأمون؛ الفصول المهمه، فی معرفه الائمه، ابن الصباغ، ۲/۱۰۱۲، الفصل الثامن، ذکر ولایه العهد من المأمون لعلی بن موسی الرضا علیه السّلام؛ بحار الانوار ۴۹/۱۵۳/۲۵. «محقق»

گزاران را بدهد و ضایع نمی کند اجر نیکوکاران را به درسیت که او مرا ولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم.

و لکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند. کلمات آنحضرت دلالت بر معانی دقیق دیگری دارد که می خواهد در لفافه بفهماند مأمون حق تعیین خلافت بعدی را ندارد چه آن که این امر مربوط به حق تعالی است و من به حکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آن حضرت و امام الائمه می باشد منتها به واسطه غلبه و استیلائی مخالفین تقيه مانع از گفتار صریح آن حضرت بوده فلذا می فرماید من نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم) حکم با خداست که به حق بین افراد داوری خواهد نمود).

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی عمل اصول الدین به جمله جفر جامعه در عهد نامه از قلم آن حضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان می دهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنان چه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت حقیقت علم حضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل عمل به ظاهر و باطن امور دارند.

## دادن کاب مختومی توسط جبرئیل به امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه وآله

از جمله طرقی که به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه وآله افاضه فیض بر علی علیه السلام شد کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده چنان چه علامه محقق و مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در صفحه ۹۲ کتاب اثبات الوصیه (۱) مفصلا نقل می نماید که خلاصه اش این است:

ص: ۴۳۳

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۹۲-۹۴، باب وصایا النبی علیه السلام مسعودی نقل می کند: انزل الله جل و علا من السماء کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع أمناء الله تبارک و تعالی من الملائکه فقال جبرئیل یا محمد مر یاخراج من عندک إلا وصیک ليقبضها منا وتشهدنا بدفعک إياها إليه ضامنا لها یعنی علیا فأمر النبی بإخراج من كان فی البيت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وكفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإليه یعود السلام صدق عز وجل وبرهان الكتاب فدفعه إليه وأمره بدفعه الى أمير المؤمنين فقال له اقرء فقرءه حرفا بحرف فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی إلی وشرطه علی وأمانته وقد بلغت ونصحت وأدیت فقال علی وأنا أشهد لك بأبی أنت بالبلاغ والنصیحه والتصدیق علی ما قلت ویشهد لك به سمعی و بصری ولحمی ودمی فقال جبرئیل وأنا لكما علی ذلك من الشاهدين فقال رسول الله یا علی أخذت وصیتی وعرفتها وضمنت لله ولی الوفاء بما فیها فقال علی نعم بأبی أنت وأمی علی ضمانها وعلی الله عونى وتوفیقى علی أدائها فقال رسول الله یا علی أنى أريد أن أشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامه فقال علی نعم أشهد فقال النبی ان جبرئیل ومیکائیل فیما بینى و بینک الآن وهما حاضران معهما الملائکه المقربون لأشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا وأنا بأبی وأمی أشهدهم فأشهدهم رسول الله وكان فیما اشترط علیه النبی بأمر جبرئیل فیما أمره الله عز وجل أن قال له یا علی تفی بما فیها من موالات من والى الله ورسوله وبالبراءه والعداوه لمن عادى الله ورسوله والبراءه منهم علی الصبر منك علی كظم الغیظ وعلی ذهاب حقك وغضب خمسك وانتهاك حرمتك فقال نعم یا رسول الله فقال أمير المؤمنين والذى فلق الحبه وبرء النسمه لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه أنه ینتهك الحرمه وهى حرمه الله وحرمه رسول الله وعلی أن تخضب لحيته من رأسه بدم عییط فقال أمير المؤمنين فصعقت حین فهمت الكلمه من الأمين جبرئیل حتى سقطت علی وجهی و قلت نعم قبلت ورضیت وأن أنتهك الحرمه وعطلت السنن وحرف الكتاب وهدمت الكعبه وخضبت لحيتى من رأسى بدم عییط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم علیک ثم دعى رسول الله فاطمه والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين فقالوا مثل قوله فختمت الوصیه بخواتیم من ذهب لم تمسه النار ودفعت الى أمير المؤمنين فقلت لأبى الحسن بأبی أنت وأمی الا تذكر ما كان فى الوصیه فقال سنن الله وسنن رسوله فقلت كان فى الوصیه توثبهم وخلافهم علی أمير المؤمنين فقال نعم شیئا شیئا حرفا حرفا أما سمعت قول الله عز وجل إنا نحن نحى الموتى و نكتب ما قدموا واثارهم وكل شیء أحصیناه فى إمام مبین

انزل الله جل و علا اليه صلى الله عليه وآله من السماء كتابا مسجلا نزل به جبرئيل مع امناء الملائكة

يعنى جبرئيل با امناء ملائكة كتاب مسجلى از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

«علیا فأمیر النبی یاخراج من کان فی البیت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإلیه یعود خلاصه اش این است:

انزل الله جل و علا اليه صلى الله عليه وآله من السماء كتابا مسجلا نزل به جبرئيل مع امناء الملائكة

يعنى جبرئيل با امناء ملائكة كتاب مسجلى از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

«علیا فأمیر النبی یاخراج من کان فی البیت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإلیه یعود السلام»

(پس امر فرمود رسول خدا به حاضرین که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
آنگاه جبرئیل عرض

کرد خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید این عهد نامه ای است که با تو بستم و ملائکه گواهی دادند. کلام جبرئیل که به اینجا رسید بدن آن حضرت به لرزه در آمد و فرمود: او است سلام و از او است سلام و به سوی او است برگشت سلام.)

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت و به علی علیه السلام داد بعد از قرائت فرمود: این عهد پروردگار من است به سوی من و امانت اوست به تحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را.

امیر المؤمنین عرض کرد من هم شهادت می دهم پدر و مادرم فدای تو باد به تبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتم و شهادت می دهم به این معنی گوش و چشم و گوشت و خون.

آنگاه حضرت به علی علیه السلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای به آن ، علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که:

الموالاه لاولیاء الله و المعاداه لاعداء الله و البرائه منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقک منك و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحتک من رأسک بدم عییط فقال امیر المؤمنین قبل و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبه و خضبت لحتی من رأسی صابرا محتسبا.

(دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و براءت و بی زاری از آنها بردباری بر جور و ستم و فرو

نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمتت و را نگاه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.

در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدمو قبول کردم که اگر حرمتم را نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند صبر و بردباری و تحمل نمایم.)

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و به حسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را به علی رسانده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را به مهرهای طلائی که آتش ندیده و آن را داده به علی علیه السلام

و فی الوصیه سنن الله جل و علا و سنن رسول الله و خلاف من یخالف و ینقض و ینقض و ینقض و ینقض من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله عزوجل و کل شیء احصیناه فی امام مبین.

(و از مندرجات آن وصیت نامه است سنتهای خدا و رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنان که احکام را تغییر دهند و دستورات را تبدیل نمایند و بدون استثناء از هر امری از امور و تحولات روزگار در آن وصیت نامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آن حضرت است و همان است که در قرآن مجید به این نکته مهم تصریح شده است که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابی طالب) افاضه شده و موجود است.) انتهی

خلاصه امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمه معصومین از ذریه آن حضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آن حضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی را باب علم خود معرفی نمی نمود و امر نمی فرمود اگر می خواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام.

و اگر آن حضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی نمی داد.

چه آن که اتفاقی قریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوای این مقام اختصاص به شخص آن حضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آن حضرت هر کس چنین ادعایی نموده رسوا و مفتضح گردیده.

چنان چه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب (۱) فی معرفه الاصحاح گوید:

ان کلمه سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابی طالب الا کان کاذبا.

(کلمه سلونی را احدی غیر علی بن ابی طالب نگفته مگر آن که کاذب و دروغگو بوده (به همان جهت رسوا و مفتضح گردیده))

ص: ۴۳۷

---

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب ابن عبد البر حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب قال: ما کان احد من الناس یقول سلونی غیر علی بن ابی طالب علیه السّلام



چنان چه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات(۱) و خطیب بغدادی در صفحه ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ(۲) خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر در حضور عامه مردم گفت:

سلونی عما دون العرش؟

(سوال کنید از من از آنچه در زیر عرش است.)

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج به جای آورد در موقع تقصیر و حلق، سرش را چه کسی تراشید؟ ای مقاتل متفکر، او از جواب واماند و ساکت شد و دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا به وسیله روده جذب می کند یا به وسیله دیگر اگر به وسیله روده است روده های او در کجای بدنش قرار گرفته مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را به دل شما انداخته تا من رسوا گردم به سبب عجیبی که در زیادتی علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم.

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی برآید و بالقطع و یقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

چون باب علم رسول الله علیه السلام بوده فلذا مانند خود آن حضرت محیط بر

ص: ۴۳۸

۱- وفیات الاعیان، ابن خلکان، ۵/۲۵۶، ترجمه شماره ۷۳۳، شرح حال مقاتل التفسیر.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۳/۱۶۶، ترجمه ۷۱۴۲، شرح حال مالک بن سلیمان الالهانی.

ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و به همین جهت با قدرت تمام ندای سلونی می داد و در مقام جواب سؤالها هم بر می آمد که الان وقت اجازه تمام آنها را نمی دهد.

و احدی از صحابه چنان ندایی ندادند الا امیر المؤمنین علی علیه السّلام چنان چه امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۲) و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده(۳) و بغوی در معجم و محب الدین طبری صفحه ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضره(۴) و ابن حجر در صفحه ۷۶ صواعق المحرقه(۵) از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت:

لم یکن من الصحابه یقول سلونی الا علی بن ابی طالب علیه السّلام

(یعنی احدی از صحابه گفت سؤال کنید از من (به طور کلی) مگر علی بن ابیطالب)

ص: ۴۳۹

---

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۴۶۴، ح ۱۰۹۸، باب فضائل علی بن ابی طالب

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۹۰-۹۱ ح ۸۳، فصل ۷.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۲۴، ح ۵۰، باب ۱۴.

۴- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۳، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه لم یکن احد من الصحابه یقول سلونی غیره. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله یقول سلونی الا علیا و ... عن ابی الطفیل قال: شهدت علیا یقول سلونی فولله لا تسألونی عن شیء الا اخبر لکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳.

## نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن کثیر در جلد چهارم تفسیر(۱) و ابن عبد البر در استیعاب(۲) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده(۳) و مؤید الدین خوارزمی در

مناقب(۴) و امام احمد در مسند(۵) و حموینی در فرائد السمطین(۶) و

ص: ۴۴۰

۱- تفسیر قرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ۴/۲۰۴، ذیل آیه ۱ سوره ذاریات. حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل انه سمع علیا... انه صعّد منبر الکوفه فقال: لا- تسألونی عن آیه فی کتاب لاله تعالی و لا- عن سنه عن رسول الله الا- نبأتکم بذلك...

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۷، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عبد البر حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل قال: شهدت علیا یخطب و هو یقول: سلونی فوالله لا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۲۴، ح ۵۱، باب ۱۴. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید البحرّی قال: رأیت علیا رضی الله عنه علی منبر الکوفه وعلیه مدرعه رسول الله صلی الله علیه وآله و هو متقلد بسیفه و متعمم بعمامته صلی الله علیه وآله فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه وقال: سلونی قبل أن تفقدونی فإنما بین الجوانح منی علم جم، سفت العلم، هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله، هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه وآله زقا زقا، فوالله لو ثبت لی وساده فجلست علیها لأفتیت أهل التوراه بتوراتهم و أهل الإنجیل بإنجیلهم، حتی ینطق الله التوراه و الإنجیل فیقولان: صدق علی قد أفتاکم بما أنزل فی و أنتم تتلون الکتاب أفلا تعقلون.

۴- مناقب، خوارزمی، ص ۹۱، ح ۸۵، فصل ۷

۵- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۴۶، ح ۱۰۹۸، باب فضائل علی بن ابی طالب. حدیث را همانند قندوزی نقل می کند

۶- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۴۵۱، ح ۲۶۳، باب ۶۳ سمط ۱.

ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در موده القربی (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۳) و دیگران از محققین شما به عبارات و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن واثله و ابن عباس و ابی سعید البحتری و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود از امیر المؤمنین علیه السلام که بالای منبر فرمود:

ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان جوانحی لعلماء جمّا سلونی فان الله عندی علم الاولین و الآخرین.

(ای مردم سؤال کنید از من (یعنی از آنچه می خواهید) قبل از آن که مرا نیابید پس به درستی که در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین.)

و ابی داوود در صفحه ۳۵۶ سنن امام احمد بن حنبل در صفحه ۷۸ جلد اول مسند و بخاری در صفحه ۴۶ جلد اول و صفحه ۲۴۱ جلد دهم صحیح نقل نموده اند مسندا که علی علیه السلام فرمود:

سلونی عما شئتم و لا تسألونی عن شیء الا انبأ تکم به.

(سؤال کنید مرا از هر چه می خواهید و سؤال نمی کنید مرا از چیزی مگر آن که شما را خبر می دهم به آن)

ص: ۴۴۱

- 
- ۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۱۴، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۳۷، ح ۹۸۲، باب ۵۶).
  - ۲- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، ترجمه ۴، شرح حال علی بن ابیطالب.
  - ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۱۹۷، خطبه ۲۲۳ فصل فی ذکر ما طعن به علی عمر، طعن ۱.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) از موفق بن احمد خوارزمی و شیخ الاسلام حموی  
به سند خودشان از ابو سعید بحتری نقل نموده که گفت:

رأیت علیاً رضی الله عنه علی منبر الکوفه وعلیه مدرعه رسول الله صلی الله علیه وآله وهو متقلد بسیفه و متعمم بعمامته صلی الله  
علیه وآله فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه وقال :

سلونی قبل أن تفقدونی فإنما بین الجوانح منی علم جم، سفظ العلم، هذا لعاب رسول الله، هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه  
وآله زقا زقا، فوالله لو ثبت لی وساده فجلست علیها لأفتیت أهل التوراه بتوراتهم وأهل الإنجیل یانجیلهم، حتی ینطق الله التوراه  
والانجیل فیقولان: صدق علی قد أفتاکم بما أنزل فی وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون.

(دیدم علی را بر منبر کوفه در حالی که جامه پشمی پیغمبر را پوشیده و عمامه آن حضرت را بر سر و به شمشیر آن حضرت  
تکیه نموده پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیاید (چون دعوی  
خود را مقید به مطلب خاصی ننموده یعنی از هر چه می خواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است  
این شکم من سقط علم است این لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد (یعنی اثر آب دهان پیامبر است) این است آنچه  
حضرت

ص: ۴۴۲

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۲۴، ح ۵۱، باب ۱۴. و نیز در جلد ۲/۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۹۸۲، باب ۵۶.

به من دانه علم را خورانیده پس به خدا قسم که اگر مسند برای من پهن شود و متکاء اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم هر آینه فتوی می دهم اهل تورات را به تورات آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را به نطق آورده بگویند راست گفت علی فتوی داد شما را به آنچه نازل شده در ما)

و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد(۱) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب(۲) نقل می نمایند که در بالای منبر فرمود:

«سلونی سلونی، فوالله لا تسألونی عن آیه من کتاب الله إلا حدّثکم عنها متی نزلت، بلیل أو نهار، فی مقام أو

مسیر، فی سهل أم فی جبل، وفیمن نزلت، فی مؤمن أو منافق، وما عنی الله بها، أم عام أم خاص»

(سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید قسم به آن خدایی که دانه را شکافته و بشر را آفریده سؤال نمی کنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر می دهم به شما از آنها که چه وقت نازل گردیده شب یا روز و در مقام یا در راه در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده در مؤمن یا

ص: ۴۴۳

- 
- ۱- فرائد السمطين، حموینی، ۱/۲۰۱، ح ۱۵۷، سمط ۱، باب ۴۰. حموینی حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی بن ابی طالب قال: و الله ما نزلت آیه الا و قد علمت فیهم نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا ناطقا.
  - ۲- مناقب، خوارزمی، ص ۹۴، ح ۹۲، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل قال: قال علی: سلونی من کتاب الله عزوجل فانه لیس من آیه الا و قد عرفت أبلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

منافق عام است یا خاص.)

ابن کوای خارجی برخاست و گفت:

اخبرنی عن قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه فقال علیه السّلام اولئك نحن و اتباعنا فی يوم القیامه غزّاء محجلین روّاء مرویین يعرفون بسیماهم.

(خبر بده مرا از آیه ای که خدا می فرماید مؤمنینی که عمل صالح نمودند آنها بهترین مردم اند فرمود آنها ماهستیم و اتباع ما که روز قیامت پیشانی سفیدانیم (و سیر آب شدگانیم) شناخته می شوند آنها به صورتهایشان)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۴ ینابیع الموده (۱) ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل می نماید که علی در بالای منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله و ما من آیه الا و انا اعلم حیث انزلت بحضیض جبل اوو سهل ارض و سلونی عن الفتن فما من فتنه الا و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها

(سوال کنید از من از کتاب خدا قبل از آن که مرا نیابید نیست آیه ای مگر آنکه من دانانترم چگونه نازل گردیده در دامنه کوه یازمین نرم و سؤال کنید از من از فتنه ها پس نیست فتنه ای مگر آنکه من می دانم چگونه برپا شده و چه کسی در او کشته می شود.)

ص: ۴۴۴

ابن سعد در طبقات (۱) و ابن عبد الله محمد بن يوسف گنجی شافعی در باب ۵۲ کفایه الطالب (۲) که اختصاص به همین موضوع داده و حافظ ابونعیم اصفهانی در سطر اول صفحه ۶۸ جلد اول حلیه الاولیاء (۳) مسندا از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می نماید که فرمود:

و الله ما نزلت آیه الا و قد علمت فی من نزلت و این نزلت و علی من نزلت و این ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا طلقا

(به خدا قسم نازل نگردید آیه ای مگر به تحقیق من می دانم در چه کس نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده خدای من افاضه فرمود به من قلبی و عقلی کامل و زبانی طلق و گویا و ناطق.)

و نیز در همان کتابها نقل می نمایند که امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل او فی جبل

(سؤال کنید از من از کتاب خدا پس به درستی که نیست آیه ای مگر آنکه من می شناسم به شب نازل شده یا روز در زمین نرم و یا کوه سخت.)

و نیز در مناقب خوارزمی از اعمش از عبایه بن ربیع روایت نموده که گفت:

کان علی رضی الله عنه کثیرا یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله مامن

ص: ۴۴۵

---

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۲/۲۵۷، شرح حال علی بن ابیطالب

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۷، باب ۵۲.

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، شماره ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.



ارض مخصبه و لا مجدبه و لا فئه تضل مائه او تهدي مائه الا و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الى يوم القيامة

(علی علیه السلام بسیار می فرمود: سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابدی به خدا قسم نیست زمینی پر گیاه یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر می دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده و راننده آنها را تا روز قیامت.)

و نیز جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۲۴ تاریخ (۱) الخلفاء و بدر الدین حنفی در عمده القاری و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضره (۲) و سیوطی در صفحه ۳۱۹ جلد دوم تفسیر اتقان (۳) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری (۴) و نیز در صفحه ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب (۵)

ص: ۴۴۶

- ۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۸۵، تاریخ خلافت علی بن ابی طالب. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی قال و الله ما نزلت آیه و قد علمت فیم نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا صادقا ناطقا. و عن ابی الطفیل قال: قال علی: سلونی عن کتاب الله، فانه لیس من آیه الا و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار و فی سهل ام فی سبیل.
- ۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۳، قسم ۱، فضائل علی، ذکر انه لم یکن احد من الصحابه یقول سلونی غیره.
- ۳- الاتقان، سیوطی، ۴/۲۳۳، نوع ۸۰، فی طبقات المفسرین، تفسیر الصحابه
- ۴- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۸/۵۹۹، کتاب التفسیر، تفسیر سوره ذاریات.
- ۵- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۸۷، ترجمه شماره ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ایطالب. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۵۰۶ و ۵۰۷، ح ۳۷۳۶، کتاب التفسیر تفسیر سوره ذاریات. محمد بن جریر طبری، در تفسیر جامع البیان، ۸/۲۸۹، ح ۱۵۷۲۷، ذیل آیه ۲۸ سوره ابراهیم. متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۶۵، ح ۳۶۵۲۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فضائل علی بن ابی طالب. زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۵ و ۱۲۶، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ارتقاء علی علیهم السیلام منکب رسول الله و غزارة علمه. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۰ - ۵۰، ح ۳۰-۴۷. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۱۷/۳۳۵، شماره ۲۱۰۶، شرح حال ذو القرنین. و نیز در جلد ۲۷/۹۹، ترجمه شماره ۳۱۹۵، شرح حال عبد الله اوفی. و در جلد ۴۲/۳۹۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۲، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

نقل می نمایند که علی علیه السلام فرمود:

سلونی و الله لا تسئلونی عن شیء یكون الی یوم القیامه الا اخبرتکم وسلونی عن کتاب الله فوالله من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام نهار فی سهل ام جبل.

(سؤال کندی از من به خدا قسم سؤال نمی کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آن که خبر می دهم شما را از آنها سؤال کنید مرا از کتاب خدا به خدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من می دانم در شب نازل گردیده و یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.)

آیا این بیانات ادعای به غیب نیست و جز عالم به غیب دیگری می تواند چنین ادعایی در مقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر انصاف بنگرید خواهید دانست که آن حضرت عالم به علم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر می نمود و از مغیبات خبر می داد.

ص: ۴۴۷

## خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید

چنان چه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبرها را در صفحه ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید: شخصی از جا برخاست و گفت: اخبرنی بما فی رأسی و لحیتی و من طاقه شعر. یعنی ما را خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو می باشد حضرت فرمود: خلیل من رسول خدا مرا خبر داده که در کنار هر مویی از سر تو ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر مویی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوامی کند و در خانه ات گوساله ای داری که می کشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بیچه ای بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیهم السّلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله اش عمر علیه اللعنه بود که امیر لشکر و برپا کننده غائله کربلا شد) ممکن است هر دو در مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

ص: ۴۴۸

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۶، خطبه ۳۷ (ومن کلام له یجری مجری الخطبه)، الاخبار الواردة عن معرفة الامام علی بالامور الغیبیه. ابن ابی الحدید می نویسد: عن محمد بن علی، قال: لما قال علی علیه السّلام: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله لا تسألونی عن فئه تضل مائه، وتهدی مائه إلا أنبأتکم بناعقتها وسائقها، قام إليه رجل فقال: أخبرنی بما فی رأسی و لحیتی من طاقه شعر، فقال له علی علیه السّلام: والله لقد حدثنی خلیلی أن علی کل طاقه شعر من رأسک ملکا یلعنک، وإن علی کل طاقه شعر من لحیتک شیطانا یغویک، وإن فی بیتک سخلا یقتل ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وکان ابنه قاتل الحسین علیه السّلام یومئذ طفلا یحبو، وهو سنان بن أنس النخعی.

حضرت به وسیله این اخبار می فهماند که علم من از رسول خداصلی الله علیه وآله سرچشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

### خبر علمداری حبیب بن حمار

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) نقل نموده اند که روز در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشستند و اصحاب در اطراف آن حضرت بودند شخصی گفت خالد بن عویطه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود:

«لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلاله صاحب لوائه حبیب بن حمار»

ص: ۴۴۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۶، خطبه ۳۷، (و من کلام له یجری مجری الخطبة)، الاخبار الواردة عن معرفة الامام علی بالامور الغیبه. ابن ابی الحدید می نویسد: عن سويد بن غفله أن علیا علیه السّلام، خطب ذات یوم، فقام رجل من تحت منبره، فقال: یا امیر المؤمنین، انی مررت بوادی القری، فوجدت خالد بن عرفطه قد مات، فاستغفر له، فقال علیه السّلام: والله ما مات و لا یموت حتی یقود جیش ضلاله، صاحب لوائه حبیب بن حمار. فقام رجل آخر من تحت المنبر، فقال: یا امیر المؤمنین، أنا حبیب بن حمار، و انی لك شیعه و محب، فقال: أنت حبیب بن حمار؟ قال: نعم، فقال له ثانیه: والله إنک لحبیب بن حمار؟ فقال: أی والله! قال: أما والله إنک لحاملها و لتحملنها، و لتدخلن بها من هذا الباب. وأشار بها إلى باب الفیل بمسجد الکوفه قال ثابت: فوالله ما مت حتی رأیت ابن زیاد، و قد بعث عمر بن سعد إلى الحسین بن علی علیه السّلام، و جعل خالد بن عرفطه علی مقدمته و حبیب بن حمار صاحب رایته، فدخل بها من باب الفیل. نام پرچم دار سپاه خالد در کتب مختلف با کمی اختلاف بیان شده است. شیخ مفید در الارشاد ۱/۳۲۹، نام او را حبیب بن حمار و ابن حمزه طوسی در الثاقب فی المناقب صفحه ۲۶۷ و ابن شهر آشوب در مناقب ۲/۱۰۵ او را حبیب بن حمار و ابن ابی الحدید او را حبیب بن حمار نام برده است. «محقق»

(نمرده و نخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حیب بن حمّار خواهد بود.)

جوانی از میان جمعیت عرض کرد من حیب بن حمّار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره به باب الفیل) وارد می شوید و پرده پرچم به در مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله بن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی به جنگ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه می فرستاد بیشتر همان مردمی که از آن حضرت خبر خالد و حیب بن حمّار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند.) دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر به عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد و حالتی که حیب بن عمار بن علمدار او بود موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آن حضرت آن حضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار به غیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید.

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آن حضرت است دقیقانه مطالعه فرمایید از خبرهای غیبی که آن حضرت داده بسیار می بینید از حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب رنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و نحوه معاملات آنها با شیعیان و مخصوصا از صفحه ۲۰۸ تا صفحه ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) ابن ابی الحدید را که مفصلا بیان می کند وخواجه کلان بلخی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) به بعض از آن خطب و خبرهای استشهاد می نماید به کثرت علم آن حضرت بینید تا کشف حقیقت گردد.

## خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله خبر دادن به اهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهاویه و بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آن حضرت چنان چه بعدها تمام گفته های آن حضرت واقع شد از جمله:

ما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم، مندحق البطن، یا کل ما یجد ویطلب ما لا یجد، فاقتلوه ولن تقتلوه، الا وانه سیامرکم بسی

ص: ۴۵۱

- 
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۱۲۵-۱۲۷، (و من کلام له فیما یخبر به عن الملاحم بالبصره) و نیز در جلد ۹/۴۰، خطبه ۱۳۸، (و من خطبه له یومی فیها الی ذکر الملاحم) و نیز در جلد ۱۳/۱۰۱، خطبه ۲۳۵ (و من خطبه له فمنا الایمان ما یکون ثابتا مستقرا فی القلوب...) و نیز در جلد ۷/۴۶-۴۹، خطبه ۹۲، فصل فی ذکر امور غیبیه.
  - ۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۰۵، ح ۲ و ۳، ۱۴ فی غزارة علمه.

والبراءه منى : فاما السب فسبونى فإنه لى زكاه، ولكم نجاه، واما البراءه منى فلا- تبرؤا «تتبرؤا» منى فانى ولدت على الفطره، وسبقت إلى الإیمان والهجره. (1)

(زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو برآمده شکم که هرچه یابد بخورد و طلب نماید هرچه را نیابد پس بکشید او را و هرگز نمی کشید او را بدانید که زود باشد آن مرد امر کند شما را به دشنام دادن به من و بیزاری جستن از من.

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه می دهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) و اما برائت و بیزاری (چون امر قلبی است از من مجوید زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره به آن است که ابوین آن حضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام به ایمان و هجرت با آن حضرت).

مراد از آن حضرت مرد پرخور معاویه علیه الهاویه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پرخور است. که در تاریخ به پرخوری معروف است و ان یا کل فی الیوم سبع اکلات (چنانچه زمخشری در ربیع الأبرار گفته) روزی هفت مرتبه غذا می خورد و هر مرتبه آن قدر می خورد که کناره سفره دراز می شد صدا می زد یا غلام ارفع فوالله ما شبع

ص: ۴۵۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۵۴-۵۶؛ خطبه ۵۶ (و من کلام له علیه السّلام یخبر عنمن یأمر بسبه) «محقق»

و لکن مللت غلام بیا سفره را بردار بخدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولی سیر نشدم. (۱)

آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا می شود که رهچه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده نفع و ضرر او معلوم نگردد).

پرخوری او ضرب المثل اعراب گردید. هر آدم پرخوری را به او مثل می زدند. یکی از شعراء رفیق پرخوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته:

وصاحب لی بطنه کالهاویه

کان فی امعائه معاویه

یعنی رفیق و یار و مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است مثل آنکه در امعاء و روده های او معاویه قرار دارد. (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم

ص: ۴۵۳

۱- مسلم در صحیح ۸/۲۷، (باب من لعنه صلی الله علیه وآله او دعا علیه و لیس له اهل لذلك...) ابن ابی الحدید چنین نقل کرده است «كنت العب مع الصبيان فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فتواريت خلف باب قال فجاء فحطأني حطاه و قال اذهب و ادع لی معاویه قال فجئت فقلت هو يأكل قل ثم قال لی اذهبی فادع لی معاویه قال فجئت فقلت هو يأكل فقال لا اشبع الله بطنه.» این جریان را مبارک فوری در تحفه الاحوذی ۴/۱۲۸ (باب ما جاء فی الثوب الواحد یلقى تحت المیت) و سلمیان بن داوود الطیلاسی در مسند خود صفحه ۳۵۹ (میمون مهران عن ابن عباس) و ابن عبد البر در الاستیعاب ۳/۱۴۲۱ نیز نقل کرده اند و ابن کثیر در البدایه و النهایه ۸/۱۲۷ (ترجمه معاویه) بعد از نقل این روایت در ادامه حالت معاویه را بعد از این نفرین چنین توصیف کرده است: «کان يأكل فی لا یوم سبع سبع مرات یجاء بقصعه فیها لحم کثیر و یصل فیأکل منها، و يأكل فی الیوم سبع اکلات بلحم و فی الحلوی و الفاکهه شیئا کثیرا و یقول و الله ما اشبع و انما اعیاء» «محقق»



است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چه در قرآن فرماید به جهنم گفته شود {هل إمتلأت فتقول هل من مزيد} یعنی سیر شدی؟ گوید: آیا باز زیادی هست؟ اشاره به آنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد.

ابن ابی الحدید در صفحه ۳۵۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب شد و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردم را به سب و لعن دشنام و تبری جستن از آن حضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آن حضرت را ظالمانه به منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبیح منع نمود.

وقوع این عمل شنیع قبیح را آن حضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمایید که آن حضرت عالم به غیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده به افاضه پروردگار خبر داشته.

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنها مردم وقوع آنها

ص: ۴۵۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۵۴-۵۶، خطبه ۵۶، (و من کلام له لاصحابه...) فصل فیما روی من سب معاویه و جزبه لعلی، مسأله ۲ ابن ابی الحدید می نویسد: فتقول: ان معاویه امر الناس بالعراق و الشام و غیرهما بسب علی و البرائه منه. خطب بذلك علی منابر الاسلام و صار ذلك سنة فی ایام بنی امیه الی ان قام عمر بن عبد العزیز فأزاله...

## خبر از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع به جنگ

از جمله در جنگ خبر قتل خوارج و ( ترملة معروف به ذوالثدیه (به نظر بعضی ذوالثدیه به فتح «ث» صاحب دستهای کوچک است زیرا ثدیه به معنی دست است و «ه» در آخر ثدی علامت تصغیر است یعنی ترملة رئیس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذوالثدیه لقب او شده بود. و به عقیده ارباب لغت ثدی به معنی پستان است و چون حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذوالثدیه.) را داد و نیز خبر داد به این که خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکرده و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند به آن عبارت که لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة.

چنان چه ابن ابی الحدید وخواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اد که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد.

مخصوصا ابن ابی الحدید در صفحه ۴۲۵ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱)(چاپ مصر) ذیل این خبر گوید:

{هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواتره الاشتهاره نقل الناس كافة و هو من معجزاته}

(این خبر از اخبار نزدیک به تواتر است از جهت شهرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود را معجزات آن حضرت می باشد.)

ص: ۴۵۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۵/۳، خطبه ۵۸، (و قال لما عزم علی حرب الخوارج...)

آیا اینها اخبار به غیب و آگاه بودند به امور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و پی به مقام ولایت و حقیقت آن حضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمایید که بین آن حضرت و سایر خلفاء تفاوتی آشکارا بوده است.

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال به ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر می داده که بعد از سالها و قرنهای واقع می گردید.

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمار به دست عبید الله بن زیاد و کشته شدن جویریة و رشید هجری به دست زاید و خبر حادثه قتل عمرو بن حمق به دست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت اباعبد الله الحسین علیه السّلام که مکرر معرفی قتل آن حضرت را می نمود چنان چه قبلا اشاره نمودم به خبر دادن از انس و عمر سعد قتل آن حضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۹۸ جلد اول شرح (۱) و سایر مجلدات محمد بن طلحه شافعی (۲) و سیوطی و خطیب

ص: ۴۵۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۸۶/۲-۲۹۵، خطبه ۳۷، (من کامله یجری مجری الخطبه) الاخبار الواردة عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه) می نویسد: عن محمد بن علی، قال: لما قال علی علیه السّلام: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله لا تسألونی عن فئه تفضل مائه، وتهدی مائه إلا أنبأتکم بناعقتها وسائقها، قام إليه رجل فقال: أخبرنی بما فی رأسی ولحیتی من طاقه شعر، فقال له علی علیه السّلام: والله لقد حدثنی خلیلی أن علی کل طاقه شعر من رأسک ملکا یلعنک، وإن علی کل طاقه شعر من لحیتک شیطانا یغویک، وإن فی بیتک سخلا یقتل ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وکان ابنه قاتل الحسین علیه السّلام یومئذ طفلا- یحبو، وهو سنان بن أنس النخعی. عن حبه العرنی، قال: سرنا مع علی علیه السّلام یوما فالتفت فإذا جویریة خلفه بعیدا، فناده: یا جویریة، الحق بی لا- أبالک! ألا- تعلم أنى أهواک وأحبک! قال: فرکض نحوه، فقال له: إنی محدثک بأمور فاحفظها، ثم اشترکا فی الحدیث سرا. و نیز در صفحه ۲۹۱ همین جلد می نویسد: وقد کان قد أطلعه علی علیه السّلام علی علم کثیر، وأسرار خفیه من أسرار الوصیه، فکان میثم یحدث ببعض ذلک، فیشک فیهم قوم من أهل الکوفه... یا میثم، إنک تؤخذ بعدی وتصلب، فإذا کان الیوم الثانی ابتدر منخراک وفمک دما، حتی تخضب لحیتک. و المدینه الذی تصلب فیہ علی باب دار عمرو بن حریث. و در صفحه ۲۹۴ همین جلد می نویسد: عن زیاد بن النضر الحارثی، قال: کنت عند زیاد، وقد أتى برشید الهجری، وکان من خواص أصحاب علی علیه السّلام، فقال له زیاد: ما قال خلیک لک إنا فاعلون بک؟ قال: تقطعون یدی ورجلی، وتصلبوننی، فقال زیاد: أما والله لأکذبن حدیثه. خلوا سبیله، فلما أراد أن یرج قال: ردوه لا نجد شیئا أصلح مما قال لک صاحبک، إنک لا تزال تبغی لنا سوءا إن بقیت، اقطعوا یدی ورجلیه. فقطعوا یدی ورجلیه، وهو یتکلم، فقال اصلبوه خنقا فی عنقه، فقال رشید: قد بقی لی عندکم شیء ما أراکم فعلتموه، فقال زیاد: اقطعوا لسانه، فلما أخرجوا لسانه ليقطع قال: نفسوا عنی أتکلم کلمه واحده فنفسوا عنه، فقال: هذا والله تصدیق خبر أمير المؤمنین، أخبرنی بقطع لسانی. فقطعوا لسانه وصلبوه.

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۷۰، باب ۱ فصل ۸.

خوارزمی (۱) و دیگران مشروحا نقل نموده اند.

خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را به این که قاتل من است در حالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهری به

محمد بن طلحه شافعی (۲) و سیوطی و خطیب خوارزمی (۳) و دیگران مشروحا نقل نموده اند.

### خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن

ص: ۴۵۷

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۳، ح ۲۴۵، فصل ۱۶. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبيده السلماني: ان عليا عليه السلام خطب أهل الكوفه فقال: يا أهل الكوفه لولا أن تبطروا لحدثتكم بما وعدكم الله على لسان نبيه صلى الله عليه وآله الذين تقتلونهم، منهم المخدج اليد وهو صاحب الثديه، فوالله لا يقتل منكم عشرة ولا يفلت منهم عشرة

۲- مطالب السؤول، طلحه شافعی، ص ۱۷۰، باب ۱ فصل ۸.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۳، ح ۲۴۵، فصل ۱۶. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبيده السلماني: ان عليا عليه السلام خطب أهل الكوفه فقال: يا أهل الكوفه لولا أن تبطروا لحدثتكم بما وعدكم الله على لسان نبيه صلى الله عليه وآله الذين تقتلونهم، منهم المخدج اليد وهو صاحب الثديه، فوالله لا يقتل منكم عشرة ولا يفلت منهم عشرة

ملجم مرادی را به این که قاتل من است در حالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهری به

آن حضرت می نمود چنان چه ابن اثیر در صفحه ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه(۱) و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب به محضر حضرت علی زبان به مدح آن حضرت گشود و گفت:

أنت المهيمن والمهذب ذو الندى

وابن الضراغم فى الطراز الأول

الله خصك يا وصى محمد

وحباك فضلا فى الكتاب المنزل

الى آخر الايات:

(خداوند تورا به امامت قائم بر خلق نموده است تو خالص از هر عیب و ریسی و صاحب جود و سخایی نسبت به دوست و دشمن تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که به فنون نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای.

این وصی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله پروردگار عالمیان تو را به این منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید بر توافاضه و مقرر داشته.)

جميع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او به آن حضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود:

انا انصحك منى بالوداد

مكاشفه و انت من الاعادى

و نیز ابن حجر در صفحه ۸۲ صواعق (۲) گوید: حضرت در جواب او فرمود:

ص: ۴۵۸

---

۱- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۳۴، شرح حال عمرو بن معدی کرب.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۵، باب ۹، فصل ۵. نیز محمد بن طلح شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۷۶، باب ۱، فصل ۹، فی کرامته به همین جملات اشاره کرده است.

عذیرک من خلیک من مرادی(۱)

(من و را نصیحت می کند که از دوستان من باشی علنی و بر ملاء و حال آن که تو از دشمنان من هستی و عجب آن که من حیات و زندگانی او را می خواهم و او مرگ و کشته شدن مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است.)

عبد الرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود چنین است بلکه واضح و آشکار است می دانم تو قاتل منی و به همین زودی این محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می نمایی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا به قتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود: این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمی دهد قصاص قبل از جنایت را!

علم من حکم می کند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط به اعمال ظاهر

ص: ۴۵۹

---

۱- عبد الرزاق صنعانی در المصنف ۱۰/۱۲۵، ح ۱۸۵۹۵، باب (لا یذفف علی جریح) و ۱۰/۱۵۴ ح ۱۸۶۱، (باب ما جاء فی الحروریة) و ابن ابی شیبۀ کوفی در المصنف، ۶/۱۷۵، ح ۲۹، (الرخصة فی الشعر) و ابن عبد البر در الاستیعاب ۳/۱۱۲۷-۱۱۲۵ (ترجمه ۱۸۵۵ علی بن ابی طالب رضی الله عنه) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ۶/۱۱۵ خطبه ۶۹، (خبر مقتل علی کرم الله وجهه) و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ ۳/۳۸۸ (ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام) و دیگر کتب اهل تسنن این جریان را نقل کرده اند که هنگامی که حضرت علی علیه السلام به ابن ملجم برخوردند به این شعر عمرو بن معدی کرب استشهد فرمود و از آنچه او با حضرت خواهد کرد خبر داد. «محقق»

است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعا نمی توانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلین انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید: کشته شد علی بن ابی طالب به عدالت خود یعنی اگر عدالت نمی کرد و قصاص قبل از جنایت می کرد قطعاً بدنش به سلامت می ماند چنانچه سلاطین عالم به مجردی که سوء ظن به کسی پیدا می کردند و لو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان می نمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد و در عین آن که قاتل خود را به طور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او به عمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رأفت و محبت را درباره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر است و اثبات نمود احاطه علم آن حضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر این که عالم به غیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطایا می باشد دیگر نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش به حقائق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیر المؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دایره شرع انور بیرون نگذارد و قصاص قبل از جنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یک علام مسرت از در وداد و محبت دست ببوسد و مدیحه بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی به خدا اگر قدری انصاف باشد

تصدیق می شود که آن حضرت دارای علم ظاهر و باطن بوده است.

## علمیت و افضلیت علی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی در اول باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) صفحه ۶۵ از در المنظم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لقد حزت علم الأولین وانی

ضنین بعلم الآخنین وقدم

وکاشف أسرار الغیوب بأسرها

وعندی حدیث حادث وقدم

وینی لقیوم علی کل قیم

محیط بکل العالمین علیم

(هر آینه به تحقیق دانا و ماهرم به علوم اولین و دانا و عالمم به علوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیبم و هر داستانی از سابق و لاحق در سینه من است و بر من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من به احاطه به جمیع موجودات دارد.)

و بعد از آن فرمود آن حضرت:

لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا وقال النبی صلی الله علیه وآله انا مدینه العلم وعلی بابها. وقال الله تعالی واتوا البیوت من أبوابها فمن أراد العلم فعليه بالباب.

(اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را پر خواهم نمود و مؤید بیان من فرموده پیغمبر است که فرمود من شهرستان علمم و علی

ص: ۴۶۱

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۳/۲۰۹، باب ۶۵. و نیز در جلد ۱/۲۰۵، به بعد ح ۱، به بعد باب ۱۴ فی غزارة علمه.



در آن می باشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه است که می فرماید وارد خانه ها شوید از در آنها. پس کسی که اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی نموده وارد گردد.)

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (و حال آن که دلایل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنان چه در شبهای گذشته به مختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلی و افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلی و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید (۱) ضمن خطبه اول کتابش گوید: قدم المفضل علی الافضل این عبارت اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضل (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بی جایی است به ذات اقدس پروردگار اعظم چه آن که خدای عظیم علیم هرگز علمی بر خلاف عقل و منطق نمی نماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمی دارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

ص: ۴۶۲

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره ای از علم و منطق برده حاضر نمی شود به تقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد به مفضول بر افضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آن که خود در آیه ۱۲ سوره زمر به طریق استفهام انکاری می فرماید:

{هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}

(آیا آنان که (مانند علی) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یک ساوند؟ (یعنی هرگز یک سان نیستند))

و نیز در آیه ۳۶ سوره یونس فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى}

(آیا آنکه خلق را به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهبری نمی کند مگر آن که خود هدایت شود.)

پس از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله با امیر المؤمنین علیه السلام بوده است و ابن ابی الحدید در صفحه (۱) نهج البلاغه صریحا اقرار به این معنی نموده آنجا که گوید:

«انه افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله و احق بالخلافه من جميع المسلمين»

(به درستی که علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل بشر و احق و اولی به امر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.)

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده های رسول اکرم خاتم

ص: ۴۶۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۴۰، خطبه ۲، (و من خطبه له بعد انصرافه من صفین)

الانبياء صلى الله عليه وآله است مخصوصا که در آخر همین حدیث می فرماید:

«من اراد العلم فليأت الباب»

(هر کس اراده علم را پس باید برود به در و باب علی (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام)

شما را به خدا انصاف دهید آیا آن کسی که پیغمبر امر می کند درب خانه او بروید اولی به اطاعت است ای آن کسی که مردم برای خود به عنوان خلافت معین نمایند؟

علاوه بر آنکه امر پیغمبر صلی الله علیه وآله مطاع است باید اطاعت شود علت و جهت حق تقدم را معین می نماید که همان جهت عقلانی است که اعلیت باشد.

شیخ: اگر از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم برای سیدنا علی کرم الله وجهه بود می بایستی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نصی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آن که به چنین نصی ما برنخورده ایم.

داعی: این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با عمل و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی می شود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است از کتب معتبره خودتان اقامه برهان نموده و نصوص وارده را به عرض مجلس رسانیده به شهادت اهل مجلس و جرائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته می فرمایید نصی ندیده اید.

در حالتی که کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیه و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده یک سؤال از شما می نمایم که آیا امت احتیاج به علم

وسیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ: بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت به علوم عالیه و سیره متعالیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

داعی: احسن الله لكم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آن حضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحا فرموده:

«انا مدینه العلم و علی بابها ومن اراد العلم فلیأت الباب»

(من رسول خداصلی الله علیه و آله) شهرستان علم می باشم و علی باب آن می باشد هر کس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود به در باب علم (علی علیه السلام))

کافی برای اثبات مرام بود.

### به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح تر از این حدیث است که می فرماید هر کس می خواهد از علم من بهره بردارد برود در خانه علی که باب علم من است الان وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل این که آقایان مانند اسلافتان نمی خواهید روی عادت گوش به حرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیده گرفته و انکار نص می نمایند.

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفت که با بود عالم و اعلم مردم زیر بار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شد داعی تسلیم به منطق شما می شود.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با وجود عالم و اعلم مردم تبعیت

و پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المومنین علی علیه السلام اعلم امت بوده باید به حکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنان چه قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابو المؤید خوارزمی در مناقب (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی (۲) و خواجه کلان بخلی در ینابیع (۳) و میر سید علی همدانی در موده القربی (۴) حتی ابن حجر مکی در صواعق (۵) نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:

اعلم امتی علی بن ابی طالب (دانا ترین افراد امت من علی بن ابی طالب علیه السلام است).

احدی از صحابه به پایه علم آن حضرت نمی رسند چنان چه ابن مغزلی

ص: ۴۶۶

- 
- ۱- مناقب، خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷، فصل ۷.
  - ۲- ما نزل من القرآن فی علی، ابی نعیم اصفهانی، ص ۲۴، ح ۳ مقدمه. و نیز حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۳۲، ح ۴۵۹، ذیل آیه ۴۳ سوره نحل. و ابن سعد در طبقات الکبری، ۶/۲۵۵، ترجمه شماره ۲۲۹۷، شرح حال المصفح العامری. گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۳۳۲، باب باب ۹۴، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.
  - ۳- در همین مجلس گذشت.
  - ۴- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۴ باب ۵۶) و نیز موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۱، ح ۸۵۹، باب ۵۶)
  - ۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹ فصل ۳. و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۹۷، ح ۶۶، باب ۱۸، سمط اول، به همین حدیث اشاره کرده است.

شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و حموی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ ینایع (۱) از کلبی نقل می کنند که عبد الله بن عباس (حبر امت) گفت:

علم النبی صلی الله علیه وآله و علم علی من علم النبی صلی الله علیه وآله و علمی من علم علی و ما علمی و علم الصحابه فی علی الاقطره بحر فی سبعة ابحر

(علم پیغمبر صلی الله علیه وآله از علم خدای تعالی است و علم علی علیه السّلام از علم پیغمبر می باشد و علم من از علم علی است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا می باشد).

در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه (۲) است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

«نحن شجرة النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینایع الحکم»

(ما ائمه اثنا عشر علیهم السّلام) از شجره نبوت هستیم و از خاندانی می باشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما مکانهای معرفت و دانش و چشمه های حکمت می باشیم).

ابن ابی الحدید هم در صفحه ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) (چاپ مصر) در شرح این خطبه گوید این امر در آن حضرت ظاهر است جدا زیرا رسول

ص: ۴۶۷

---

۱- ینایع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۵، ح ۲۵، باب ۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۲۰ و ۲۱۹، خطبه ۱۰۸، (و من خطبه له. کل شیء خاضع له)

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۲۰ و ۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (و من خطبه له کل شیء خاضع له)

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد المدینه فلیأت الباب»

(من شهرستان علمم و علی باب آن می باشد هر کس اراده دارد از شهرستان عمل من بهره بردارد پس باید برود به باب علم (علی علیه السلام))

و نیز فرمود افضاکم علی قضاء امری است که مستلزم است علوم بسیاری می باشد بالجمله:

فحالہ فی العلم حال رفیعہ جدا لم یلحقہ أحد فیہا ولا قاربہ، وحق له أن یصف نفسه بأنه معادن العلم وینابیح الحکم، فلا أحد أحق بها منه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله (انتهی)

(مقام علمی آن حضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچ کس به او نخواهد رسید بلکه به او نزدیک هم نخواهد شد و سزاوار است که به خود نسبت دهد و بفرماید معدن علم منم که چشمه های حکمت از اقیانوس علوم من جاری می باشد پس در نتیجه ثابت است که احد از بشر سزاوارتر از علی علیه السلام به رفعت علم بعد از رسول خدا نیست.)  
انتهی

ابن عبد البر در صفحه ۳۸ جلد سیم استیعاب (۱) و محمد بن طلحه در صفحه ۲۳ مطالب السؤل (۲) و قاضی ایجی در صفحه ۲۷۶، مواقف آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: افضاکم علی

ص: ۴۶۸

---

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۲، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۹۹ و ۱۰۱، فصل ۶ علمه و فضله.

چنان چه سیوطی در صفحه ۱۱۵ تاریخ الخلفاء (۱) و حافظ ابونعیم در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) و محمد جزری در صفحه ۱۴ اسنی المطالب (۳) و محمد بن عساکر در صفحه ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر در صفحه ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر (۴) و بان عبد البر در صفحه ۳۸ جلد چهارم استیعاب (۵) از خلیفه عمر بن

الخطاب نقل نموده اند که می گفت علی افضانا یعنی علی در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولی و مقدم بود.

و نیز در صفحه ۶۹ ینابیع الموده (۶) نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید:

إعلم أن جمیع أسرار الکتب السماویة فی القرآن، و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحه، و جمیع ما فی الفاتحه فی البسملة، و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة، و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التي هی تحت الباء. قال الأمام علی ( کرم الله وجهه ) : أنا النقطة التي تحت الباء.

(بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هر چه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه

ص: ۴۶۹

---

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۷۰، تاریخ خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۵، شماره ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

۳- اسنی المطالب، جزری شافعی ص ۷۳.

۴- در همین مجلس گذشت.

۵- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۲، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۶- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۳، ح ۱۵، باب ۱۴.



زیر باء است و علی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطه زیر باء هستم.)

چه خوش سراید شاعر:

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم

که در وقت تنزل تحت بسم الله را بایی

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع الموده(۱) نقل می نماید از ابن عباس که گفت:

اخذ یدی الامام علی علیه السّلام فی ليله مقمره فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت: بسم الله الرحمن الرحيم فتکلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر.

در شب مهتابی علی علیه السّلام دست مرا گرفت برد به سوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان! من بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت نمودم آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر.)

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علیه السّلام منحصر به فرد بوده در این که عالم به اسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است.

چنان چه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۲) و خطیب خوارزمی در مناقب(۳) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(۴) از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود:

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء والمرسلین.

ص: ۴۷۰

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۴، ح ۱۹، باب ۱۴.

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۷۷، فصل ۵.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۹۰ و ۹۱، ح ۸۱ و ۸۳ و ۸۵، فصل ۷

۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۳/۲۱۱ و ۲۰۸، باب ۶۸.

(سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس به درستی که من وارث علوم انبیاء و مرسلینم.)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و سلیمان بلخی در ینابیع الموده (۲) نقل می نمایند که آن حضرت در بالای منبر می فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض

(سؤال کنید از من از راه های آسمانها پس به درستی که من عالم ترم به راه های آسمان ها از راه های زمین.)

این ادعا از آن حضرت در آن زمانی که وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن به مغیبات است فلذا مکرر سؤال می نمودند و آن حضرت از آسمانها و کرات جوئیّه خبر می دادند.

به علامه در دوره ای که هیئت بطلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

### اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید

چنان چه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقفه علی بن ابراهیم قمی قدس سره القدسی که در قرن سم هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

ص: ۴۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۱۰۶، خطبه ۲۳۵، (و من خطبه له فمن الايمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب.)

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۰۸، ح ۹، باب ۱۴.

و الصافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کواکب و علامه شهیر مرحوم ملا- محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۱۴ بحار الانوار (۱) «السما و العالم» از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»

(این ستارگان که در آسمانند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است)

شما را به خدا انصاف دهید آیا در یک دوره زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل به افلاک بودند کواکب و ستارگان را انوار مضمیئه و میخهای آسمان می دانستند.

تلسکوپها و دروینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد آن هم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبر دهنده ای را علام به غیب نمی دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی آورید.

اگر بخواهید بفرمایید این نوع اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار

ص: ۴۷۲

بسیار رسیده علم به غیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خود خبر دلالت بر این امر بزرگ دارد.

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جویه که چگونگی آنها از نظرها ناپدید بوده است (حتی امروزه هم که تلکسکوپهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصد سال قبل را می نماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرماید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام عالم به غیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده.

قطعا هر انسان دقیقی به محض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم می کند که خبر دهنده عالم به غیب بوده.

### **گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی**

مناسب است به اقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره نمایم به مطلب مهمی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده موقعی که از بصره (آخرین شهر سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که سه تخت خواب بود اتفاقا یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی به نام (مسیو ژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آن که از نژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب می دانست فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم.

ص: ۴۷۳

البته داعی سعی کامل داشتم که به وظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را به حقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان تصدیق می‌نمایم که در دیانت اسلام مزایایی هست که در سایر ادیان نمی‌باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپاییها که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ربوده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده‌اند.

داعی: در این غریبها و دیگران هم سعی و جدیت بلیغی در کشفیات علمیه نموده‌اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق من می‌باشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علم و

فن چه اشخاصی بوده‌اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندان هستید که درحقیقت هر چیزی غورو بحث نموده اید تصدیق می‌نمایید که سرچشمه علوم و فنون غریبها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح علیه السلام.

چه آن غریبها تا قرن هشتم میلادی به شهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند چنان‌چا اکابر علماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نرومال آلمانی و غیره اقرار به این معنی دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودیم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنی دارد و الحال معاون مندوب سامی

در کل علاق عرب هستند، صحبت از اقرار و اعتراف اروپاییها به تمدن اسلام به میان آمد ایشان فرمودند اخیرا کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی به زبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب تمدن العرب (۱) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل می باشد تألیف دانشمند معروف غرب دکتر در طب و حقوق اقتصاد (گوستاو لوبون) که با دلایل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد گراور ثابت می نماید که آنچه غربیها از علم و تمدن حَرَف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیه عرب است.

بدیهی است مراد از عرب که در السنه وافواه اروپاییها وارد است و این مردم بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمینند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند.

مسیو ژوئن: بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاو لوبون در پاریس به من دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

ص: ۴۷۵

---

۱- اخیرا جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی یکی از فضلاء و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو به فارسی ترجمه و چاپ نموده الحق خدمت بزرگی به معارف اسلامی نموده اند «مؤلف» ای کاش فضلاء و نویسندگان ما از ایشان سرمشق می گرفتند عوض ترجمه رمانها و کتابهای مضر الاخلاق و العقائد اروپایی و مصری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند می نمودند.

داعی: آن کتاب را از جناب نواب به رسم امانت گرفتم چون زبان اردو نمی دانستم (اینک که به هندوستان آمده ام به قدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلده طیبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نواب صادق خان قزلباش ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و به داعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم.

آن ارواق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمایید این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را می نماید در این فصل اقرار به این معنی نموده چنین گوید.

### **گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب**

تمدن اسلام به قدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همان قدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده.

این تمدن تأثیر که به مغرب بخشیده اگر بخواهیم میزان آنرا به دست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور به غرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپاییان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که به دست رهبانان جاهل که خود را عالم می دانستند اراده می شد و مردم را به خرافات مذهبی خود عادت می دادند!؟

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه می دانستند و در مدارس آندلس می رفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا می شدند.

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی به علم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی به ما غریبها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید. (انتهی)

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان می نویسد جناب عالی مانند همه غریبها به علم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا می بالید ولی خوب است نظری به ازمه ساله اروپا بنمائید و نیز توجهی به اوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین به راهنمایی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به دنیا پخش می گردید لازم دانستم پرده ای از گذشته بردارم تا شما را به تمدن اعراب مسلمین و اروپاییها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

### **هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان**

خودتان می دانید که قرن هفتم و هشتم میلادی به واسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراتور مقتدر فراسنه اروپا سر و صورتی به خود گرفت مع ذلك

ص: ۴۷۷



در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایی که هارون در عروض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و فیل بزرگی که اروپا ندیده بود و ساعت بزرگی بود که فرانسوی ها بر سر در عمارت سلطنت خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عربهای مسلمانان بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه های فلزی در جام بزرگ زرین معین می نمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهلی پاریس بلکه تمام اهالی پاریس (پایتخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنان چه گوستاو لوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده اند.

اگر بخواهید بهتر به میزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمایید تا کشف حقایق شود.

که می نویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت عقربه های ساعت را دیدند با چوب و چماق و انواع حربه ها به طرف عمارت سلطنتی حمله نمودند. خبر به شارلمان دادند که ملت با عصبانیت تمام حمله به عمارات سلطنتی نمودند. درهای عمارت بسته وزراء و دانشمندان دربار را برای تحقیق

علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی به مقام سلطنت ندارند بلکه می گویند سالها کشیشها به ما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دروی نمایید.

ما پیوسته عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا به او دست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی می کند که ما را اغواء نماید لذا مابرای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده ایم!!

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را به بالای برج برده وضع ساعت و هنر نمایی مسلمین را به آنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عذرخواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمایید مسلمانان از اروپاییها عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه غریبها عقب ماندند از همان روزی که غریبها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و به اوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور و تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا به این روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم به قول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که می گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط به حضرت عیسی علیه السلام

نمی باشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (به عقیده شما) آن هم از برگات مسلمان عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم به اینجا که گفتیم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا این است که اینها با سبب کشفیات می کنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبر از ائمه طاهرين عليهم السلام راجع به حیوانات ذره بینی خواندم که در زمانی که ذره بینها و میکروسکوپ ها در علام وجود نداشت (یعنی در هزار و سیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه از عترت پیغمبر عظیم الشأن ما باچشم غیر مسلح با آلات و ادوات ظاهریه حیوانات ذره بینی را دیده و به ما معرفی و امر به احتراز از آنها نمودند.

شماها امروزه مباحثات می نمایید که به وسیله تلسکوپها و دوربین ها قوی از کرات جویه و موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید.

ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده انگاه همین خبری که امشب به عرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آن حضرت فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»

مسیو ژوئن بعد از قدری سکوت و تفکر خبر را یادداشت نموده و گفتند

خواهش می‌کنم نام کتابهایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند به من بدهید گفتم و نوشتند آنگاه گفتند در لندن می‌روم و بعد به پاریس در کتابخانه‌های این کتابها را دقیقانه تحت نظر می‌گیرم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار می‌دهیم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلکسوپها و دروین‌های آسمانی بوده و به شما قول شرف می‌دهم و خدای عیسی علیه السلام و محمدصلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقق و فهمیدن مطلب مسلمانان می‌شوم.

زیرا قطعا گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل چشم دنیای نداشته و حتما چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوایی حتما دین حق آسمانی می‌باشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی ما فوق قوای بشریت بوده. (انتهی) (بعد از مراجعت از سفر نامه ای از ایشان رسید با تصدیق به مراتب فوق و حقیقت خبر اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودن).

آقایان محترم جایی که بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حب و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند.

ما و شما باید به طریق اولی این راه را بیماییم و روی همین قاعده هر کس را لایق و واجد شرایط دیدم پیروی از او بنماییم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبرصلی الله علیه و آله که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض رانی و تعصب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم می‌فهمیم بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را

نداشته که ازهد و اعلم و افضل به علاوه اعلا نسبا از مولا امیر المؤمنین علیه السلام باشد.

### جميع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود

چه آنکه آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله جامع تمام فضائل و کمالات بوده علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علمی که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام به آن حضرت منتهی می شود.

در جمیع این علوم یا آن حضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آن کلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده اند شرح بر کلام آن حضرت بوده است.

مانند آنچه به ابو الاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است.

و نیز باب او و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم اعراب به رفع و نصب و جر و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط از طرف آن حضرت صادر گردیده است.

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه (۱) ابن ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق به تمام این معانی نموده و مقام علمی آن حضرت را ستوده صریحاً در صفحه ۶ گفته:

وما أقول فی رجل تعزى إليه كل فضيله، وتنتهى إليه كل فرقه، وتتجاذبه كل طائفه، فهو رئیس الفضائل وینوعها، وأبو عذرها، وسابق مضمارها، ومجلى حلتها، كل من بزغ فیها بعده فمنه أخذ، وله اقتفی، وعلى مثاله احتدی.

(چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضائل تماماً به او منسوب و فضل هر گروهی از فضلاء به او منتهی می گردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند او است رئیس فضل و فضلاء زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حجج و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است او است برنده مسابقه در میدان سباق او است کاشف نتایج فضل و هر بابی از فضل که بعد از آن حضرت هویدا گردیده باز ارتباط به او دارد بایستی به او اکتفاء به فضیلت نمود و به مثل او اقتدا کرد.)

علم فقهاء اربعة ابو حنیفه - امام مالک - امام شافعی - امام حنبل را از آن حضرت می داند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند.

چون امشب مجلس ما خیلی به طول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که

ص: ۴۸۳

به نقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم.

لازم است مراجعه نمایید به دیباچه شرح نهج البلاغه (۱) آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت می شوی از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم و مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لا ادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید:

و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لان القوه البشريه لا تفي بهذا الحصر و لا تنهض بهذا الاستنباط

(چنین امری البته ملحق به معجزات است زیرا از قوه بشری خارجی است که بتواند چنین قواعدی را احصاء یا به این مرتبه از استنباط نازل گردد.)

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرن‌ها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق به آن معاین نموده اند اشاره نمایم صبح طالع می گردد در حالتی که بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده اید بیش از این مزاحم نمی شوم.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

برای نمونه و روشن شدن اذهان گمان می کنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما می گوئیم با دلیل و برهان می باشد.

از جمله در روزهایی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند

ص: ۴۸۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰، مقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین.

که آن حضرت عالم به مغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسین ارواحنا فداه بوده است.

### خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۱)

ان الناس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله و هینوه بمولود الحسین علیه السلام مردم داخل می شدند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهنیت می گفتند آن حضرت را به مولود حضرت حسین علیه السلام شخصی از میان جمیعت عرض کرد بایی انت و امی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود: چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه دانستی آن قدر ملک در نزد من آمده اند عرض کرد: بایی انت و امی ملائکه ای که بر شما نازل و سلام می نمودند هر یک به لغتی با شما حرف می زدند من شماره کردم دیدم یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده اند حضرت فرمود: زادک الله علما و حلما یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند ای ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود)

آنگاه رو به امت نمود فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها ما لله نبأ اعظم منه و ما لله آیه اکبر منه هو

ص: ۴۸۵

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴/۱۷۰-۱۷۱، کتاب تاریخ امیر المؤمنین باب فی علمه...



امام البریه و خیر الخلیفه امین الله و خازن علم الله و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر الذی قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون انا خزانه العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانه فلیأت المفتاح

(من شهر علم هستم و علی دروازه او است نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق و بهترین مردم امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما علم نداید من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه را می خواهد پس باید کلید را بیابد.)

### قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمایند بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق می مایید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کام رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم امر فرموده به در خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوای و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده به قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که به بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و احق به مقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه ولو صحابه هم هر یک دارای فضائلی بوده اند ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد.

اگر شما در ایمان تمام صحابه و اقارب رسول الله فردی را معرفی نمودید که به فضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم می شویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمایید (زیرا همچو فردی شاخصی جز آن حضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقا باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمایید.

(دستهای خود را به سوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایا تو را شاهد و گواه می گیرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمت‌های دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خودت می خواهم و بس.

### **بیانات نواب در قبول تشیع**

نواب: قبله صاحب ده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضاءه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم شکر می کنم خدای واحد را که اسباب هدایت را به وسیله شما فراهم آورده و مستبصر به حق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کاملا صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریقه شیعه اثنا عشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را به ما مشرک و غالی و رافضی و منحرف حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا

نه ما عده حضار بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در پی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن به دلائل طرفین مستبصر به حق شده اند.

منتها بعضیها توانایی تظاهر ندارند به واسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین ولی در نزد مامحرمانه اظهار تشیع نموده اند.

ولی ما عده حاضر چون از کسی باک نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که می خواهیم پرده را برداشته و خود را معرفی نماییم فرصت به دست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شینده و بر عقیده خود راسخ و ثابت تر شدیم.

برای این که وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته اقراریم ما را بشنوید و به ما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ائمه اثنا عشر علیهم السّلام ثبت و ضبط نمایید و به جامعه شیعیان هم اعلام فرمایید که ما را به برادری خود پذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جد بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان به ولایت ائمه اثنا عشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده ایم.

داعی: بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای با دیده بصیرت و گوش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را به روشنایی نور عقل به دست آورده به راه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن مغزلی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در ینابیع الموده و دیگران نقل نموده اند که آن حضرت فرمود صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است می چسیم او را.

امید وارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگانیشان برداشته و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب: قبله صاحب با تشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن را هم حل نمایید که باعث مسرت و امتنان و روشنایی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان گردد.

داعی: خواهش می کنم بفرمایید اشکال در چه چیز است تا جواب آن را عرض نمایم.

نواب: اشکال ما راجع به امامت ائمه اثنا عشر و اسامی آنها می باشد چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود متمنی است برای ما شرح دهید که اولاً- در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت به امامت ائمه اثنی عشر بنماید یا خیر.

ثاینا در کتابیها ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمایید.

داعی: فرمایش بسیار به جا و سؤال به موقع نمودید و جواب آن هم حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنان چه موافقت فرمایید یا فردا شب تشریف می آورید و جواب عرض می نمایم یا فردا صبح به عرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است ممکن است در آنجا به عنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم انشاء الله تعالی.

نواب: با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمایید آقایان محترمی را که از نوادر مضمیئه این مجلس نورانی استضاءه نموده اند به حضور مبارک معرفی نمایم.

داعی: با یک عالم میل و مسرت آماده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

### **تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن**

نواب: آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای لا-اله الا-الله محمد رسول الله اقرار به خلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آن حضرت بنمایند.

۱- حقیر مخلص شما عبد القیوم. ۲- سید احمد علیشاه. ۳- غلام الامامین (از تجار محترم). ۴- غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی). ۵- عبد الاحد خان (از

تجار محترم پنجاب). ۶- عبد الصمد خان (از رجال وملاکین معروف).

آقایان رو به داعی آمدند همه از جا برخاسته تمام اهل مجلس همه برخاستند هر یک را در آغوش داعی گرفته بوسیدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معانقه نمودند. چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند برای دلجویی آنها گفتم شب عید است مطابق دستورات اسلامی مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند که موجب ثواب فراوان است فلذا خوب است همگی با هم مصافحه و معانقه نمایم اول دست به گردن جناب حافظ و شیخ عبد السلام و بعد با سایرین معانقه نموده و پیشانی همگی را بوسیده آنگاه شربت و شیرینی مفصل به مجلس آوردند و با صحبت های شیرین مجلس را مسرتی تازه دادیم و کدروتهای ظاهری را که در وجنات آنها بود برطرف نمودیم.

حافظ: صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر لذائذ فراموش شدنی نیست.

مخصوصا بر شخص بنده منت بزرگی دارید، جد بزرگوارتان به شما اجر بدهد زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید چنانچه شبهای قبل هم عرض شد که حقیر را بیدار نمودید قطعا من آن آدم شب اول نیستم یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلائل خالی از شائبه شما را بشنود قطعا بیدار و هشیار می شود مانند این بنده حقیر که امیدوارم به طریقه ولایت عترت و اهل بیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول الله صلی الله علیه وآله سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مأنوس باشم ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم ما به خیال دو روزه آمدیم تصادفا خیلی

طولانی شده امشب را با اجازه آقایان ليله الواع قرار می دهیم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت نماییم و از شما دعوت می کنیم که به محل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره های خصوصی برداریم.

داعی: آقایان تصدیق نمایید از شب اول که به زیارتتان نائل آمدم الی الحال با وداد و صمیمیت بدون عناد و تعصب سرگرم مهر و محبت بودم و به آقایان انس و علاقه مخصوصی پیدا نمودم هیچ گاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی الحال که می شنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده می نمایم.

یکی از عرفاء شامخین گوید من با انس و وصال (بر خلاف عموم) مخالفم برای آنکه در عقب وصال فراق می آید و در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود:

يقولون ان الموت صعب علی الفتی

مفارقة الاحباب و الله اصعب

(می گویند مرگ بر جوان سخت است و حال آنکه مفارقت دوستان به خدا قسم سخت تر است.)

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جناب عالی خصوصاً توشه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود.

ولو در این ده شب به مناسبت الکلام یجر الکلام رشته سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون اراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را گرفتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه و نقل احادیث رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب برکنار بودیم خود

ص: ۴۹۲

عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر به آنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمدتاً) اسائه ادب یا اطاله کلام روی داده یا به نظر آقایان محترم بد آمده عفو و اغماض فرمایند و در مظان استجابت دعوات داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ: از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش می طلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی به قدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابداً افسردگی نداریم بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما به اندازه ای قوی است که گمام نمی کنیم هر قدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی: با تشکر از مراسم آقایان درخاتمه عرایض می خواهم مطلبی به عرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ریحانه رسول الله می باشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام باره (حسینیه) رسالدر برقرار است.

و آقایان محترم از شخص جناب عالی و آقایان حاضر به توسط شما از جمیع برادران اهل تسنن صمیمانه دعوت می نمایم نظر به علاقه مخصوصی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید برای خرسندی روح پر فتوح آن حضرت فردا صبح را با اجتماع مهمی از برادران اهل سنت و جماعت به آن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن و شیعیان علاوه بر این که عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود.

ص: ۴۹۳



با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعدای اسلام را (که خواهان تفرقه و جدایی مسلمانانند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الكتابه فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ (ه.ق) و انا العبد الفانی محمد الموسوی (سلطان الواعظین الشیرازی)

ص: ۴۹۴

## عید میلاد حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر

فمن بینها یمنه الاشهر

طوی الهم عنا و زال العنا

و بشر الهنا بیتنا ینشر

لثالثه فی رقاب الانام

ایاد لعمرک لا تنکر

فصبح الولاہ بمیلاد سبط

هادی الانام به مسفر

و باب النجاه الامام الذی

ذنوب العباد به تغفر

و غصن الامامه فیه سما

جنی هدایتها یثمر

و روض النبوه من نوره

سنی و من نوره مزهر

لتهن بمیلاده شیعه

لهم طاب فی حبه عنصر

(از بین جمع دوازده ماهه سال شهر شعبان که مشهور به یمن و خیریت است صدای خود را به بشارت از میلاد آن حضرت بلند نمود هر گونه هم و غم را از ما زائل و صدای تبریک از هر طرفی برخاست به این که در سیم ما شعبان حسین بن علی علیهم السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت به میلاد پسر پیغمبر خدا روشن و منور گردید که او کسی است که باب نجات و سبب آمرزش خلایق است شاخه درخت امامت از او بلند و میوه های درخشنده ولایت نه امام بعد از او هستند باغ نبوت از نور او روشن و پر از گل و میوه است تهنیت بگو به میلاد آن بزرگوار گروه شیعیان را یعنی آن گروهی که از عیب ریب به سبب

محبت او خالصند.)

صبح روز سيم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ كه عيد ميلاد سعادت بنياد مولانا و

ص: ۴۹۵

مولی الکونین امام سیم حضرت اباعبد الله الحسین علیه و علی جدہ و ایہ و امہ و اخیہ و تسعہ المعصومین من ذریتہ الصلاہ والسلام بود طالع، مجلس جشن با شکوہی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام بارہ (حسینیہ) رسالدار منعقی و برقرار شد از اول صبح عموم طبقات مختلفہ بہ آن مجلس با شکوہ هجوم آورده چهار ساعت بہ ظہر مانده داعی بہ اتفاق جمع کثیری از علماء و رجال شیعه کہ بہ منزل آمدہ بودند جهت شرکت در جشن بہ امام بارہ رفتیم الحق مجلس با شکوہی بودہ.

ہزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفہ شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام بارہ با آن عظمت و تمام اطاقہای بزرگ دو طبقہ اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامہا را پر نمودہ بودند.

آقایان محترمین علماء عامہ و اہل تسنن بہ اتفاق جناب حافظ محمد رشید و شیخ بعد السلام ہم تشریف فرما بودند از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس برپا با اینکہ برای جلوس داعی جایگاہ مجللی معین نمودہ بوند مع ذلک بہ پاس احترام علماء بزرگ عامہ از جایگاہ خود صرف نظر نمودہ یک سر خدمت ایشان رفتم بسیار از این عمل داعی کہ احترام بہ مقام آنها و دالّ بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود خوش حال بودند.

بعد از معانقہ و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بہ مجلس آوردند بعد از طرف شربت و شیرینی دو نفر مدح مدیحہ سرایی قابل تمجید بہ لسان اردو و پارسی نمودند آنگاہ جناب سردار عبد الصمد خان کہ از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی در خواست منبر نمودند

که چون روز عید است جماعت حاضرین به انتظار عیدی از شما آماده اند که از بیانات منبری خود به آنها عیدی بدهید.

هر چند داعی امتناع نمود بر اصرار آنها افزوده شد عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از منبر شما یادگاری با خود ببریم چون به ایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم ترمرد از قول ایشان نمایم لذا به پاس احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت به اتفاق عده ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی به افتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان به عموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را هم که مخبرین جراید و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه می توان گفت متمم و مکمل بیانات ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ به اصل کتاب ملحق نمودیم.

## آغاز منبر

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی

الحمد لله الاول قبل اوليته و الباقي بعد فناء الخلق اجمعين و الصلاه و

ص: ۴۹۷

السلام على سر الوجود و اول كل موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيئات الابطيل و الدافع جيئات الابطيل و الدامغ صولات الاضاليل النبي الامي و الرسول المكي المدني القرشي الهاشمي الابطحي سيدالاولين و الاخرين حبي اله العالمين ابي القاسم محمد بن عبد الله خاتم الانبياء و المرسلين و على آله الطاهرين و اوصيائه المعصومين شمس سماء العلم والهداياه و ينابيع الحكمه و نواميس الكبرياء و آيات الله العظمى و لعنه الله على اعدائهم و مبغضيههم و منكري فضائلهم من الاولين و الآخرين من الآن الى يوم الدين.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الحكيم في كتابه الكريم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم في شىء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تأويلا.

(ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به

گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.)

## آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هر فرقه

و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود اتکاء به آن می نمیند موضوع حریت و آزادی است که اخیراً دست آویز دسته ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء بیرون رفته و از موزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه نفهمیدند حریت و آزادی از عبودیت پرودگار عالمیان و قیود شرایع حق و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریت و آزادی مخل آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلافت نظام طبیعی و مردود و مبعوض محققین علماء و عقلاء می باشد.

البته آن حریت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از آزادی که از عبودیت مخلوق و تعظیم و پرستش ابناء بشر و اطاعت کورکورانه هم جنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیت است چه آنکه انسان فهمیده که به نور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت می باشد بایستی از عبودیت و بندگی مانند خود برکنار باشد کورکورانه مطیع طرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد.

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت به جایی فرود آورد که قابل لائق و دلائل عقل و نقل بر او قایم باشد.

بدیهی است ستایش و بندگی منحصر اختصاص دارد به ذات بی زوال حضرت احدیت جل و علا که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل علقیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آن هم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد.

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آن کسی را که خداوند متعال امر به اطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمان برداری اشخاص قرآن مجید است.

وقتی مراجعه به قرآن مجید و این سند محکم آسمانی می نماییم می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً به ما داده که روی قاعده عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنماییم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

### **اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است**

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحاً فرموده:

{اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم}

یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر او را.

پس به حکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است.

و اطاعت او امر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنی ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان اینجاد نمودند در معانی اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

### **عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر**

برادران عامه و اهل تسنن راعقیده بر آن است که مراد از اولی الامر در آیه

ص: ۵۰۰



امراء و فرمانروایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می باشد.

فلذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می دانند (هر چند متجاهر به فسق و فجور و ظلم باشند؟) به دلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند پس اطاعتشان واجب است!؟

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلائل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی دهد که به تمام دلائل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم اقلا یکماه وقت می خواهد تا به تفصیل پردازیم ولی من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله.

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصرا در اطراف این موضوع بحث می نمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

### صاحب امر به سه قسمند

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می نمایند از سه حال بیرون نیستند یا منصوب بالاجماع - یا بالغالب بالقدره - یا منصوب من جانب الله هستند.

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را به امارت برقرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب باشد دلیل مثبت عقلانی

ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی که او را به امارت برقرار نمایند.

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند به ظواهر حالات می نگرند و از بواطن اشخاص که در چه عقیده هستند بیخبرند.

### **انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند**

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام که از انبیاء اولی العزم است عالم تر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود.

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بین اسرائیل هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیاء مأمور به ظواهر بودند به بواطن اشخاص نظر نمی کردند همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار می دادند).

و به طور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره به این معنی نموده در آیه ۱۵۴ از سوره اعراف.

### **بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد**

پس جایی که منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد و کافر از جلد در آیند و به وسیله صاعقه به عذاب حق تعالی معذب گردند سایر افراد بشر به طریق اولی

قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند.

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهراً سالوسی نموده بعد از جلوس بر اریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصلاحی را انداخته بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجرا نمایند.

چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

### **سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند**

هرگز عقل باور نمی کند که خداوند متعال اطاعت امر سلطان و صاحبان امر ظالم و فاسق و فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص به ملتی دون ملت دیگر نداشته باشد این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر

گوشه و کنار عالم فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند و رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین جبراً تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفی داشته باشند آنها را رافضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند.

چنان چه صفحات تاریخ هزار و سیصد ساله اسلام را مطالعه نماییم می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعا رأی داده باشند پس عیقده به اجماع در هیچ دروه ای لباس عمل نیوشیده و نخواهد پوشید مخصوصا امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالک اسلامی متعدد و هر کجا امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلى برای خود انتخاب نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهند بود و هیچ یک از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنان چه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائره حرب بینهما مشتعل گردد (چنان چه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دودسته از مسلمانان اطاعه لامر اولی الامر خود ناچار به جان هم افتاده و برادران مسلمانان خود را بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادر کشی مثناب و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود؟!

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع و کامل عقل پسند امر به چیزی نمی کند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد به علاوه سبب ایجاد تفرقه و جدایی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند امر به اطاعت آنها نموده بالا جماع نخواهند بود.

چنان چه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلا و نقلا ثابت نمودیم که در

صفحات جرائد و مجلات درج گردیده لابد به نظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند رسیده است.

### هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد

و اما قسم دوم که منسوب بالقدره است عین هر امیر و سلطان و خلیفه سفاک و خونخوار فاجری که به قهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد.

چگونه عقل زیر بار رود و تسلیم به این عقیده بی معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و یا خلفاء سفاک بی باک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد؟

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و منتقدین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقبیح می نمایند مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیاد بن ابیه و عبید الله و حجاج و ابو سلمه و ابو مسلم و غیر آنها.

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی امر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنان چه بعضی از علماء عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نص صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد.

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفار و فساق و ظالمین را مردود لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده.

ص: ۵۰۵

پس چگونه در این آیه شریفه امر می کند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند!

بدیهی است نسبت به قول متضاد به ذات اقدس پروردگار از اقبیح قبائح می باشد؟ و حال آنکه فخر راز که از اکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحا گوید: قطعا بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمی داد.

پس وقتی با همین مختصر دلائل بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدره باشد.

### **اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد**

ثابت می نمایم قسم سیم که حتما بایستی اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد فثبت المطلوب همین است عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه که می گویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مهذب و منزّه از جمیع صفات رذیله و اخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر و صغائر ظاهرا و باطنا باشند و چون علم به بواطن امور هم احدی جز خدای تعالی ذاتا و استقلالاً ندارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید.

همان خدایی که رسول را از میان خلق برگزیده و به رسالت می فرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و به مردم معرفی نماید.

علاوه بر این قبیل دلائل که از خارج اثبات مرام می نماید صراحت ظاهر خود

آیه حکم می کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله صلی الله علیه و آله باشد الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس از انتخاب مخصوص به ذات او جل و علا می باشد.

فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو اطعیوا آورده که می فرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات می باشد.

و اطاعت کنید پیغمبر را به نحوی که او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب و الوجود به او افزوده شده است.

ولی وقتی به معرفی اولی الامر می رسد که اطیعوا نمی آورد فقط با یک واو عاطفه اولی الامر را معرفی می نماید و در این «واو» لطیفه ایست که می خواهد به مردمان منور الفکر روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر آن کس است که واجد باشد هر چه را رسول خداصلی الله علیه و آله واجد بوده است مگر آنچه به دلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد؟

فقط شأن اولی الامر این است که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد.

لذا جمیع شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت می باشند که آنها امیر المؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگترین دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما می باشد که هر یک به جهتی از جهات اثبات مرام می نماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره بقره که

{قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}

(خدای تعالی به ابراهیم فرمود: من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟

فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.)

و آیه ۶ سوره احزاب:

{الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِن نَفْسِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ}

(پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله (در اطاعت و عطف و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.)

و آیه ۱۲۰ سوره توبه:

ص: ۵۰۸



{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ }

(ای اهل ایمان خدا ترس باشید و با مردان راستگو بیوندید و پیرو آنها باشید.)

و آیه ۸ سوره رعد:

{ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ }

(جز این نیست که وظیفه تو انداز و ترسانیدن (از نافرمانی خداست) و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.)

آیه ۱۵۴ سوره انعام:

{ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ }

(این است راه راست که راه من است پس پیروی کنید آن را و از راه های دیگر که موجب تفرقه شما است جز از راه خدا متابعت نکنید.)

و آیه ۱۸۰ سوره اعراف:

{ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ }

(همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زده به راه های متفرق نروید.)

و آیه ۴۵ سوره نحل:

{ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ }

(از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام هستند) بپرسید اگر شما نمی دانید.)

و آیه ۳۳ سوره احزاب:

ص: ۵۰۹

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}

(جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.)

و آیه ۳۰ سوره آل عمران:

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ}

(به حقیقت خدا برگزید آدم علیه السّلام و نوح علیه السّلام و خانواده ابراهیم علیه السّلام و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعض از آنها را بر بعض دیگر.)

آیه ۲۹ سوره فاطر:

{ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا}

(پس از آن پیغمبران سلف، ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره او علیهم السّلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.)

و آیه ۳۵ سوره نور:

{اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ}

(خدا نور (وجود بخش) آسمانها و زمین استداستان نورش به مشکوتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلؤلو آن گویی ستاره ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان افروزان است و بی

ص: ۵۱۰

آنکه آتشی زیت آن را بر افزود خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود (و اشراقات وی خویش)

هدایت کند.)

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خورازمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ربع قرآن در باره ما اهل بیت نازل شده.

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حمد حنبل در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن عساکر و محدث شامی در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایه الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده از طبرانی نقل می نمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود:

نزلت فی علی اکثر من ثلاثمائه آیه فی مدحه

(زیاده از سیصد ایه در مدح علی علیه السلام نازل گردیده)

والبته در اطراف هر یک از این آیات اقلا بایستی چند ساعتی صحبت نمود ه به واسطه نبودن وقت فقط به طور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن به کتب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام ثعلبی و زمخشری جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی.

و کتابهای فرائد السمطین حموینی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابن

ص: ۵۱۱

داوود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق المحرق ابن حجر و شرف المصطفیٰ خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیه الاولیاء و حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم و استیعاب ابن عبد البر و سقیفه جوهری و ینایع الموده خواجه کلان حنفی و موده القربی همدانی و ما نزل من فی القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهاییه ابن اثیر و کفایه الطالب گنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابو بکر شیرازی و رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیر آنها را مراجعه و با دیده تحقیق بنگرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

خلاصه خوب است اطاله کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادل دلائل آوردیم ذکر نماییم که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه این است که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براهین نقلیه ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند.

اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمام آنها نیست ولی به حکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توأم باطاعت خدا و پیغمبر است بایستی معصوم از خطا باشد.

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار به این معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محال است.

و دیگر آنکه اولی الامر باید اعلم و افضل و اورع و اتقی و اعلم من فی

الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه وآله گردیده اطاعتش را هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز درباره ائمه اثنی عشر (به تصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طوری است که خداوند در آیه تطیهر شهادت به این معنی داده است.

و اخبار بسیاری در کتب معتبره علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه به چند خبری از اکابر علماء اهل تسنن تبرک می جوئیم.

### اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۴۴۵ ینابیع الموده، ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس روایت نموده اند که گفت:

سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول انا و علی و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهرون معصومون.

(شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی پاک و پاکیزه و معصوم (از جمیع صغائر و کبائر و اخلاق رذیله) می باشیم)

و از سلمان فارسی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله دست بر کتف حسین علیه السلام گذارد و فرمود:

انه الامام بن الامام تسعه من صلبه ائمه ابرار امناء معصومون

ص: ۵۱۳

(به راستی که او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکوکاران امنای به عصمت اند.)

و از زید بن ثابت روایت نمده که آن حضرت فرمود:

و انه لیخرج من صلب الحسین ائمه ابرار امناء معصومون قوامون بالقسط (هر آینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار امناء با عصمت کارگذاران به عدل و داد.)

و از عمران بن حصین نقل می کند که گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود:

انت وارث علمی و انت الامام و الخلیفه بعدی تعلم الناس ما لا یعلمون و انت ابوسبطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العتره الائمه المعصومین.

(تو وارث علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من یاد می دهی به مردم چیزی که نمی دانند و تویی پدر دو دختر زاده من و شوهر دختر من و ذریه شما است عترت پاک و امامان با عصمت.)

از این قبیل اخبار از طرق اکابر علمای عامه بسیار بسیده که برای نمونه در این وقت مختصر کفایت می کند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم لابد به نظر محترم آقاایات در جرائد و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه به

نقل چند خبر اکتفاء می کنیم.

### اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت

ابو اسحق شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت می نمایند که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله عترت من طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت فرموده و ای بر کسی که ایشان را تکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اداء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بهما فقد نجوتُم.

طبرانی با این زیادتی نقل می نماید که فرمود:

فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم.

(دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این چیز تمسک جوئید نجات یابید یکی قرآن و دیگر عترت من هستند آنگاه فرمود: امت بر ایشان سبقت نجوید و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک خواهید شد به ایشان یاد ندهید و تعلیم ننمایید که ایشان از شما داناترند)

به روایت دیگر از حذیفه بن اسید نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ص: ۵۱۵

الائمة بعدی من عترتی عددنقباء بنی اسرائیل تسعه من صلب الحسین اعطاهم الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم اتبعوهم فانهم مع الحق و الحق معهم.

(امامان بعد از من از عترت من بعد نقباء بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر) نه نفر از صلب حسینند اعطاء نموده است خداوند به آنها علم و فهم مرا پس به آنها یاد ندهید و تعلیم ننمایید به درستی که آنها اعلم از شما می باشند متابعت کنید آنها را پس به درستی که آنها اعلم شما می باشند متابعت کنید آنها را پس به درستی که آنها با حق و حق با آنها می باشد.

اینها مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده اند که تقویت می کند دلائل عقلیه را.

### اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر ائمه اثنا عشر شیعیان بر حقند چرا اسامی آنها در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب را موکول به امروز نمودم اینک که به اصرار آقایان منبر آمدم و مقتضی موجود گردیده با توجهات خاصه پروردگار رفع اشکال می نمایم.

مقدمه عرض می کنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان می کنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز



نازل گردیده متعرض کلیات امور است ولی جزئیات امور را موقوف به بیان مبین که رسول الله صلی الله علیه وآله است نموده چنان چه در آیه ۷ سوره حشر می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}

(آنچه رسولحق به شما دستور دهند عطا کند) بگیرد و هر چه نهی کند شما را از آن واگذارید.)

فلذا وقتی به احکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات می نگریم می بینیم که در قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده.

### جواب اشکال

اولا آقایانی که اشکال تراشی می کنند و می گویند چون اسامی و عدد امامان اثنا عشر در قرآن مجید نیست ما قبول ندارم و اطاعت نمی کنیم چیزی را که در قرآن نمی باشد باید به آنها گفت که امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد.

پس آقایان باید ترک نمایند تبعیت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیرهم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره به مقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیارات در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرک و کافر می خوانند!؟

و این ها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از

آنها نشده بایستی متروک گردد.

قطعا آقایان باید تارک جمع عبادات و احکام گردند زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

### عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که به اتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تأکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که فرموده:

«الصلاه عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها»

(نماز ستون و نگهبان دین است اگر نماز قبول شد ماسوای آن قبول و اگر نماز رد شد ماسوای آن هرچه که هست رد می گردد.)

مورد مطالعه قرار داده می بینیم در قرآن مجید ابدا ذکر از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکر از اجزاء آن نیامده؟!

و حال آنکه این طور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاه مجملا آمده اقم الصلاه - اقام الصلاه - اقیموا الصلاه ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکاناز واجبات و مستحباتش در بیان مبین است که رسول خداصلی الله علیه و آله می باشد.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول خداصلی الله علیه و آله می باشد.

پس همان قسمی که کلمه صلاه موجزا در قرآن آمده ولی تشریح معانی صلاه و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل به آن دستورات هستیم.

ص: ۵۱۸

همین قسم راجع به امامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجزا و مجملا فرموده و اولی الامر منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه سنی از پیش خود نمی توانند اولی الامر را معنی کنند چنان چه کلمه صلاه را نمی توانند به میل و اراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من فسر القرآن برأیه فمقعدہ فی النار

(هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند پس نشیمن گاه او آتش خواهد بود.)

البته هر مسلمان عقالی باید مراجعه کند به بیان مبین قرآن ببیند آیا از مبین قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معاین اولی الامر خبری رسیده از آن حضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبین قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آن حضرت را.

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملا مطالعه نمودم به حدیثی که دلالت کند بر این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطینند بر نخوردم ولی بر عکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معانی اولی الامر را سؤال نمودند آن حضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرتند الحال چند خبری به مقتضای

وقت مجلس برای نمونه عرض می کنم البته متوجه باشید به اخبار متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاص رسیده ابدا استشهاد نمی نمایم.

فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفاء نموده قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف وا می گذاریم.

### **مراد از اولی الامر، علی و ائمه از عترت طاهره هستند**

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطین گوید آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده مرا از اولی الامر در آیه شریفه علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول خدا هستند.

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم فرمود: شریکان من کسانی هستند که خدای متعال اطاعت ایشان را مقرون به اطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و اوامر ایشان نمایید من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانیند فرمود: یا علی انت اولهم.

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظام علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایات می کند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را

در مدینه خلیفه قرار داد و آیه شریفه اولی الامر منکم نازل گردید در شأن علی بن ابی طالب.

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ ینابیع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل می نماید که تفسیر مجاهد است که ان هذا الایه نزلت فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حین خلفه رسول الله صلی الله علیه وآله بالمدینه یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانی که خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه و عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار می دهی بر زنها و نو بچه ها حضرت فرمود: اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون موسی آیا تو راضی نیستی که تو از من به منزله هارون باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار تو هم خلیفه من قرار داد.

۵- و از شیخ الاسلام حموی نقل می کند به سند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت: در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل می کنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شما هم حرف بزنید حضرت فرمود: آیا این فضائلی که نقل می کنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا به وسیله غیر؟ عرض کردند خدا منت بر ما گذارده به وجود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله. فرمود: آیا نمی دانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی می نمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود آن نور را در صلب او قرار داد که به زمین آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از

ص: ۵۲۱

اصلاّب پاک به رحمهای پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها حرام نبودند سابقین از بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خداصلی الله علیه وآله این جملات را. فرمود: شما را به خدا قسم می دهم می دانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نگرفته است احدی بر من در اسلام. گفتند: بلی. فرمود: قسم می دهم شما را به خدا آیا می دانید وقتی نازل شد آیه شریفه {السابقون السابقون اولئک المقربون} (آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند) (در اطاعت خدا و رسول خدا مقام تقدم یافتند). سؤال کردند رسول خداصلی الله علیه وآله را از سابقین و این که این آینه در چه چیز نازل گردیده فرمود:

«انزلها الله عزوجل فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل الانبیاء و رسله و علی وصیی افضل الاوصیاء»

(نازل گردیده خدای عزوجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء می باشد.)

آنگاه فرمود شما را به خدا قسم آیا می دانید وقتی نازل شد آیه {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول را) که صاحبان امرند) و آیه {إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ} (جز این نیست که اولی به تصرف در امور شما خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع زکاه می دهد) (که به اتفاق مفسرین خاصه و عامه انفاق کننده در حال رکوع علی علیه السلام بوده) (رجوع شود به صفحه ۴۴۷ تا صفحه

۴۵۰ همین کتاب) آیه ۶۰ سوره مائده) و آیه {وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً} (و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی آبه ۱۶ سوره توبه))

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی می نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکات و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیر خم و فرمود:

ایها الناس به درستی که خداوند جل جلاله مرا به رسالت فرستاد تنگ شد سینه من گمان کردم مرا تکذیب می نمایند آنگاه فرمود:

«اتعلمون ان الله عزوجل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم»

آیا می دانندی که خدای عزوجل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به تصرف هستم به آنها از نفسهای آنها.

عرض کردند: بلی یا رسول الله. پس دست مرا گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه الله و عاد من عاداه یعنی هر که من مولی و اولی به تصرف به او هستم پس علی مولی و اولی به تصرف در او می باشد.

عرض کردند: بیان نما برای ما اوصیاء خودت را. فرمود:

علی اخى و وارثی و وصیى و ولئى كل مؤمن من بعدى ثم ابنى الحسن ثم الحسين ثم التسعه من ولد الحسين. القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا على الحوض.

یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر

مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین سپس از آن نه نفر از اولاد حسینند قرآن با آنهاست و آنها با قرآنند از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند.

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آن را در اقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری و ابن معاویه نقل می کند که مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند.

گمان می کنم برای اثبات معانی اولی الامر همین چند خبر که ذکر نمودیم کافی باشد.

و اما راجع به عدد و شماره و اسامی مقدسه ائمه طاهرین علیهم السّلام هم فقط به چند خبری که از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده استشهاد می نمایم و از اخبار متکاثره متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرف نظر می نمایم.

### در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینابیع الموده از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می نماید که مرد یهودی نعتل نام مشرف شد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسائل چندی از توحید سؤال نمود حضرت هم جواب دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آنها خود داری می نمایم) آنگاه نعتل به شرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصیی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السّلام به یوشع بن نون وصیت نموده ما را خبر ده که وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

ص: ۵۲۴



ان وصی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه ائمه من صلب الحسین.

یعنی وصی من علی بن ابی طالب علیه السّلام است و بعد

از او دو دختر زاده من حسن و حسین هستند و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السّلام می باشند. نعتل عرض کرد تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمایی. حضرت فرمود:

إذا مضى الحسين فابنه علي فإذا مضى علي فابنه محمد، فإذا مضى محمد فابنه جعفر فإذا مضى جعفر فابنه موسى فإذا مضى موسى فابنه علي فإذا مضى علي فابنه محمد فإذا مضى محمد فابنه علي فإذا مضى علي فابنه الحسن فإذا مضى الحسن فابنه الحجة محمد المهدي فهؤلاء اثنا عشر.

پس ذکر کرد اسامی امامان نه گانه و توضیحی دادن آن که هر پدری در گذشت پسرش به جای پدر امام است تا امام دوازدهم که به نام «محمد» مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر یک را سؤال نموده و حضرت جواب داده. آنگاه نعتل گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك. یعنی شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت می دهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما می باشند هر آینه به تحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آنگاه حضرت فرمود:

ص: ۵۲۵

طوبی لمن احبهم و اتبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم.

یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آن کس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعل در حضور آن حضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی الاله ذو العلی علیک یا خیر البشر

أنت النبی المصطفی والهاشمی المفتخر

بکم هدانا ربنا وفیک نرجو ما أمر

ومعشر سمیتهم أئمه إنا عشر

حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر

قد فاز من والاهم وخاب من عادی الزهر

آخرهم یسقی الظما وهو الامام المنتظر

عترتک الأخیار لی والتابعین ما أمر

من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر

(درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای

صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیغمبر صلی الله علیه و آله برگزیده هاشمی نسبی و به آن مفتخری به سبب شما هدایت شدیم و به وسیله تو امید رهایی از آتش دوزخ داریم و جمعیت خلفاء شما نامیده شدند اثنا عشر زیرا خدای بزرگ ایشان را بلند مرتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است نجات می یابد آن کس که به ایشان تمسک جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها امام منتظر است به ظهور خود شیعیان تشنه دیدار را سیراب می نماید و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور متابعت از ایشانیم و کسی که از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.)

۲- و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناقب خوارزمی از واثله بن اسقع بن قرحاب از جابر بن عبد الله انصاری و ابو المفضل شیبانی از محمد بن عبد الله

بن ابراهیم شافعی و او به سند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله) بوده است نقل می نماید که گفت مردی از یهود به نام جندل بن جناده بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم به من فرمود که اسلم علی دین محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیاءه من بعده. یعنی اسلام بیاورد بر دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و مستمسک شود به اوصیاء بعد از او.

حمد خدا را که مرا مشرف به دین اسلام فرمود اینک بفرما اوصیاء شما کیانند که به آنها تمسک کردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است من هم همین قسم در تورات یافته ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان فرمایی.

حضرت فرمودند: اولهم سید الاوصیاء ابو الائمہ علی ثم ابناه الحسن و الحسین. اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی علیه السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسینند.

تو این سه نفر را ملاقات می کنی آنگاه عمرت به آخر می رسد در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود پس متمسک باشد به ایشان مبادا جهل جهال تو را مغرور نماید.

عرض کرد من در تورات و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را به نام ایلیا و شبر و شبیر دیده ام تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمایی حضرت فرمودند:

«اذا انقضت مداه الحسين فالإمام ابنه علي يلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدعی الکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا فبعده ابنه محمد یدعی بالتقی و الزکی فبعده ابنه علی یدعی بالتقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعده ابنه محمد یدعی بالمهدی و القائم و الحجه فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملاً الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»

پس از این که اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبد الله الحسین علیهم السلام را با لقبهای آنها نمود فرمود: نهمی آنها محمد مهدی قائم و حجت غایب می شود پس از آن خروج می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند هم چنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبی للصابرین فی غیبتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب ثم قال تعالی اولئک حزب الله ان حزب الله هم الغالبون.

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت ان حضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت می نماید) کسانی هستند که ایمان به غیب می آورند (که مراد از غیب آن حضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن می فرماید بدانید که حزب خدا غالبند.

۳- ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب به سند خود

نقل می نماید از ابو سلیمان راعی رسول خداصلی الله علیه وآله که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که یا محمد نظر کردم به سوی اهل زمین و تو را از میان ایشان برگزیدم و نام از نامهای خود برای تو جدا کردم یاد نشوم در جایی مگر آنکه تو با من یاد شوی من محمودم و تو محمدصلی الله علیه وآله بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام های خود برای او جدا کردم منم اعلی و اوست علی علیه السلام یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است. یا محمد می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم بلی. خطاب فرمود:

انظر الی یمین العرض فنظرت فذا علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد المهدی ابن الحسن کانه کوكب دری بینهم.

یعنی نظر کن به طرف راست عرش چن نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را یک یک بیان نمود تا آن که فرمود: «محمد» مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوكب دری و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید: یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیاءك.

یعنی اینها حجت های منند بر بندگانم و اوصیاء تو هستند.

گمان می کنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند اعداد

و اسامی ائمه اثنا عشر را رسول خداصلی الله علیه وآله نرسیده همین سه خبر من باب نمونه از طرف روات معتبره

اکابر علمای سنتو جماعت به مقتضای وقت مجلس کافی باشد.

و اگر کسی اطلب بیش از اینهاست مراجعه کند به مناقب خوارزمی و ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطین حموی و مناقب محدث فقیه ابن مغزلی شافعی و موده القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوی و دیگران از علماء که همگی از افاضل و اکابر علماء عامه و اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و ائمه اثنا عشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده به استثناء اخبار شیعه که لا تعدّ و لا تحصی است.

### عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوزاده است

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی (۱) دوازدهم از موده القربی نقل می نماید که عمر بن قیس که گفت ما در حلقه ای که عبد الله بن مسعود در او بود نشسته بودیم اعرابی آمد سؤالی نمود کدام یک از شما عبد الله

هستید عبد الله

ص: ۵۳۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدان، موده ۱۰ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۱۵-۳۱۴، ح ۹۰۵ باب ۵۶) حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمر بن قیس قال: كنا جلوسا فی حلقه فیها عبد الله بن مسعود فجاء اعرابی فقالک ایکم عبد الله بن مسعود؟ قال: انا عبد الله بن مسعود. قال: هل حدثکم نبیکم کم یكون ان بعده من الخلفاء؟ قال: نعم. اثنی عشر عدد نقباء بنی اسرائیل.

گفت: من هستم گفت: یا عبد الله آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله از خلفاء بعد از خود به شما خبر داد در جواب؟ گفت: بلی. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل. یعنی خلفاء بعد از من دوازده می باشند به عدد نقباء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبد الله شبیه این خبر را نقل نموده.

و نیز ابن جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل.

و در خبر عبد الملک است که فرمود: کلهم من بنی هاشم. یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعدد نقباء بنی اسرائیل هستند تمام از بنی هاشمند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنند در کتابهای خود متفرقا به اقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواجه کلان سلیمان بخلی حنفی باب ۷۷ ینابیع الموده را اختصاص به این موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمدہ از بیست طریق نقل نموده که: ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه وآله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش.

یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوازده خلیفه می باشند که تمامشان از قریش اند.

وبخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق از ابی داوود از سه طریق و

ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خلفاء و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش هستند و در بعضی از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.

تا آنجا که در صفحه ۴۴۶ گوید: بعضی از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن) گفته اند احادیث داله بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر به طرق بسیاری مشهور است که آدمی می داند مراد رسول الله (ص) از تعیین عدد خلفاء بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش می باشد و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آن حضرت چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده و (آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمی شود بر سلاطین بنی امیه برای آن که از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند) علاوه بر آن که همگی ظالم بودند به استثناء عمر بن عبد العزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافی است در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت علیه السلام) و از بنی هاشم هم نبودند نظر به فرموده آن حضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمی شود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابدا هم رعایت ننمودند توصیه خداوند متعال را درباره عترت که در آیه ۲۲ سوره شوری فرمود:

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}

پس لابد باید حمل شود این همه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (به عقیده امامیه



لأنهم كانوا اعلم اهل زمانهم و اجلهم واورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اكرمهم عند الله و كان علومهم عن آبائهم متصلا بجدهم و بالوراثه و اللدنيه كذا عرفهم اهل العلم و التحقيق و اهل الكشف و التوفيق

یعنی برای آنکه آنها اعلم و اجل و اورع و اتقای اهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی ترین آنها نزد پروردگارانند و علوم آنها ارثا (و موهوبا) از طریق پدرانشان متصل به رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را به این قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید می کند این عقاید را که مراد پیغمبر از تعیین خلفاء بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می باشد حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده) که آن حضرت فرمود:

انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدا ابدا.

(به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند اگر چنگ بزنید به این دو هرگز گمراه نمی شوید بعدها ابداً)

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی می باشد-

انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو می کنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک می باشد خواه شیعه باشد یا سنی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند اثبات مقام امامت ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین نظریات پاک آنها راهنمای شما می باشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر می نمایند به حکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه فقط در اخبار شیعیان متواتر نرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفرقا بسیار ذکر گردیده.

### **عادت جاهلانه و تعصب ، مانع از وصول به حقیقت است**

فرق ما با علماء عامه آن است که آنها نقل اخبار می کنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازل در حق آن خاندان جلیل را می نویسند و اظهار نظر هم می نمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل می باشند و بعضی را هم تعصب مانع است که به زبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد به کلی بی اثر مانده هوی و

ص: ۵۳۴

عادت بر قوه عاقله غالب آمده؟!

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأویلات بارده ای می نمایند که از برودت یخ به مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق می گردد.

### بیان جاحظ در وصول الی الحق

اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصب و عناد را برکنار زند به راهنمایی علم و عقل و انصاف (در عین تعصب) حق را واضح و آشکار می بینند چنان که ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متعصبین متقدمین عامه می باشد صاحب کتاب البیان و التبین متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره به این حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۲ ینابیع الموده بعض را کلمات او را ثبت نموده که گوید:

«ان الخصومات نقصت العقول السلیمه و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعه فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الاباء»

(به درستی که خصومات باعث نقصان عقول سلیمه و فساد اخلاق حسنه می باشد از نزاع نمودن در فضل اهل بیت بر غیر آنها پس واجب است بر ما طلب حق و تبعیت از آن و طلب نمودن مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و درو انداختن تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت و عترت طاهره

ص: ۵۳۵

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده زیر قلماشان جاری می گردد مع ذلک عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و برخلاف حقیقت تبعاً لاسلاف راه پیموده اند و موجب تأثر عقلاء گردیده اند.

در تحت تأثیر عادت و تعصب به مخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارد از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده.

مثلاً از روی جهالت و تعصب او حنیفه یا مالک یاد دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند پیروی می کنند ولی به فقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام توجهی نمی نمایند.

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه می نویسند آنان خوشه چین خرمن علم و دانش خاندان جلیل عصمت و طهارت و نمایندگان خاص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید).

### اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال می ترسیم و به روز باز پسین و یوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلایل و براهینی را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف می نماییم قلباً و لساناً به آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی می نماییم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که

آن حضرت به ما سپرده و امید و آریم به سعادت ابدی نائل آییم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سعادت و نجات ابد را به محبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده چنان که حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوهی همدانی که از علماء عامه است نقل می نماید از علماء و مشایخ خودشان از عبد القیس که گفت: در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آنجا که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته» سپس نوشته شده بود «الحسن و الحسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن الحجه» عرض کردم الهی ایشان کیانند: وحی شد اینها اوصیاء تو هستند بعد از تو «فطوبی لمحبیهم والویل لمبغضیهم» یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان می باشد.

آنگاه خطاب به آقای نواب نموده گفتم: جناب نواب آیا جواب اشکال دیشب شما داده شده و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟

نواب: کمال تشکر را داریم به نحو اتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند)

خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم چون امید عوض و جزایی جز از خدای تعالی ندارم که به واسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد علیهم السّلام به ما نظر لطف و عنایت فرماید کما این که تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مرحام و الطاف بلا انتهای او باشیم.

ص: ۵۳۷

## تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی

داعی: خیلی معذرت می خواهم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رشته سخن اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرایضم ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم.

و این بیان داعی پیامی است که از ما به تمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیت مورد عمل قرار دهند.

اولاً بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلائل و براهین منطقیه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آییم.

چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دروه تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند ولی القاء شبهات و اشکالات و عداوت به خاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها می دانم.

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروحه برهان و منطق گرد و غبار کدورت و کدورات را از روی قلوب صافیه آنها دور نماییم و اثبات حقایق نموده و آنها را به راهزنان و خوارج و نواصب و القاء شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنماییم.

اگر با ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده اند و اکابر علمای خودشان به ما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته های علمای بزرگ آنها

بہتر راہنمای من بہ مقام ولایت گردیدہ) ہم صدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل می شود.

چنان چہ خمود در عادت و تعصب مانع از ہم صدا شدن گردد باز ہم آنها را برادران خود دانستہ بدون کینہ و عداوت برادرانہ تمام شیعہ و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفتہ در اعلاء کلمہ توحید دست اتحاد و اتفاق بہ ہم دادہ تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند.

چہ آنکہ امروزہ ما مسلمانان بیش از ہمہ وقت احتیاج بہ اتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف مرا دشمنان قوی پنچہ گرفتہ اند و یگانہ راہی کہ سبب غلبہ آنها بر ما می گردد نفاق و دویت ما است.

مگر نہ این است کہ پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودہ:

بدء الاسلام غربیا و سيعود غربياً

یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بہ حالت غربت ممکن است زمانی کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ خبر دادہ ہمین زمان ما باشد زیرا کہ آثار غربت آن ظاہر ہویدا است.

در آن زمان کہ ظهور حقیقت در شبہ جزیرہ العرب شد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ برای ہدایت خلق مبعوث بہ رسالت گردید علام توحید در محاصرہ کفر قرار گرفتہ اعادی دین زحمات انبیاء را ناچیز کردہ یهود و نصارا و اہل مادہ و طبیعت و بت پرستہا و کچکک ابدالہا و دست نشانندگان آنها بہ تمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمایی می نمودند و قلیلی از اہل توحید کہ بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند.

ص: ۵۳۹

پیغمبر توحیدی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق به اعلائی کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

### **اتحاد و اتفاق موجب سیادت است**

علم و پرچم توحید را در علام بلند کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد وحدت خالص بود که با ندای قولوا لا اله الا الله تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آن حضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی قوه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن به قوای جنگی آن روز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجهز بودند با قلت عدد حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین به اقالیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا به اهتزاز در آوردند.

اگر به دیده بصیرت بنگرید معنای سیعود غربیا را امروز در عالم اسلام مشاهده می کنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در علام انسانیت فقط مسلمینند) لذا تمام حملات اعادی به ما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذیمقراطیس و مرمند و مزدک و داروین و بخنر و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی و از طرف



یدگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خودخواه جاه طلب و اتیکان پاپ مسلمین موحد جهان را محاصره نموده اند و برای فنا و نابودی ما منتهای سعی و کوشش را می نمایند.

و بزرگ ترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیت می نمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته در اثر دوئیت و نفاق بدبینی مسلمانان به یکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند. (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند نفاق بینداز و حکومت بنما)

### مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی روز غربت اسلام است همان قسمی که پیغمبر بزرگ ما در هزار و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعادی با قدرت غالب آمد.

امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.

به قول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت

آری به به اتفاق جهان می توان گرفت

از قدرت اعادی نترسید فقط کاری که می کنید خودتا را مجهز نمایید نه فقط به تجهیزات مادی بلکه هر اندازه آنها مجهز به تجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و گازهای کشنده می شوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت

می باشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره انفال می فرماید:

{وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ }

خلاصه معین آنکه می فرماید و شما ای مؤمنان که در مقام مبارزه با آنها یعنی دشمنان خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (به اقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز مهیا باشید.

سعی و کوشش کنید به تجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمایید دلها را پاک کنید بد بینی و دوئیت را از خود دور و افراد مسلمین را به نام شیعه و سنی و صوفی و شیخین و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید و صفها در مقابل هم به نام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما می رود زیرا منازعه و اختلاف آبرویها را می برد چنان چه در آیه ۴۸ سوره انفال می فرماید:

{وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ }

یعنی نزاع و خلاف نکنید به اختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود. و در آیه ۱۵۴ سوره انعام فرماید:

{وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ }

خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راه های پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راه های شما را از راه حق.

و نیز آیه ۹۸ سوره آل عمران صریحا فرموده:

{وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}

بچسبید به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفق نباشید یعنی متحد و متفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را به دست آورید و به سیادت اولیه آیین (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقایی جهان بودید) باید مجهز شوید به تجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران فرماید:

{وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ}

یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و ناامید نباشد از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید به شرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمایید.

### **سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد**

از جمله شرایط برنامه ایمان آن است که سوء ظن را از میان بردارید نسبت به یکدیگر بد نیاندیشید حفظ الغیب یکدیگر را بنمایید چه آنکه سوء ظن ترغیب کردن تخم تفرقه و جدایی و مقدمه دوئیت و نفاق و بدبینی به یکدیگر است.

فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحا منع از سوء ظن و غیبت می کند و در آیه سوره حجرات فرماید:

ص: ۵۴۳

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا }

خلاصه ای جماعت مؤمنین! دور شوید و اجتناب نمایید از گمان بددر حق برادر مؤمن خود به درستی که بعض را گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاری و تجسس سدّ با غیبت نموده می فرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بد بینی و کینه و عداوت شما به یکدیگر و مقدمه جدایی می باشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ایاکم و الغیبه فان الغیبه اشد من الزنا

یعنی بر شما باد که پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس به درستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

یک علت آنکه غیبت کردن را شدید تر از زنا قرار داده آناست که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته آمرزیده می شود ولی غیبت کنند تا کسی را غیبت نموده راضی ننماید توبه اش قبول نمی شود با شرائطی که در کتب مبسوطه گردیده است.

یکی از وسائل و اسباب بدبینی مسلمانان به یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بد بینی تمامی نمودن است پس غیبت را ترک کنید تا دوئیت و بد بینی از میان شما بر طرف شود.

از گمان بد به برادران دینی اجتناب نمایید تمامی نکنید که مغضوب خدا و

خلق خواهید شد نام‌ها و سخن‌چینان را که مردمان فتنه‌جو و دو‌بهم‌زن هستند و خبر‌آوری می‌کنند از خود و جمعیتان درو‌کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما نمایند چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالباً جاسوسان بیگانه پیدا می‌شود به لباس مسلمانان و برادران دینی که به وسیله تفتین و خبر‌آوری تولید اختلاف و نفاق می‌کنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیا می‌نمایند بعضی با بیانات خود و برخی با قلم‌های شکسته خود به نام تألیف و تصنیف ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان می‌نمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور می‌نمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بدبینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده‌ای داریم همه گوینده «لا-اله الا-الله محمد رسول الله» می‌باشیم همگی یک کتاب و یک قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی به مقتضای المجاز قنطره الحقیقه ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت به دست اعدای و دشمنان توحید ندهیم که به این وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی نبایستی به یکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خود رویی خود بینی را نسبت به یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک‌تر از همه مسلمین هستم و به نام واعظ و مبلغ دینی شناخته

شده ام از بالای این منبر اعلام می دارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم اگر نسبت به یک برادر سنی عالم یا جاهل حیا و میتا کینه و عداوت و بد بینی داشته باشیم.

هر گاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیده ام مانند یک برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شریک خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب می باشد و به لباس اهل تسنند بیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوئیت بین مسلمین به نام شیعه و سنی می اندازند کتاب ها بر رد شیعه و کفر آنها انتشار می دهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام شیعیان و فتوی به کشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هرگز از آنها پاک نمی شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار بیگانگان هستند و به دستور آنها وسیله تفرقه و جدایی مسلمانان را فراهم می نمایند. ندای اتحاد می دهند ولی در زیر پرده هدفشان نفاق و دوئیت و اینجاد تفرقه و جدایی بین مسلمانان می باشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلا عمل یا جاهل متهمک در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل به اتحاد گردد.

این قبیل افراد اتفاع و پیروان همان هایی هستند که اطراف خلیفه سوم عثمان بن عفان را گرفتند و به نام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه ها

نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه‌ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت به قتل خلیفه عثمان (با آنها طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی به اسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه به کشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند.

و الحال هم هرکجا قدرتی به دست آورند سعی می کنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جراید و مجلات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده مرکب

سواری بیگانگان گردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده به عنوان اسیر و غلامی به دستگاه معاویه علیه الهاویه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار می گرفت و رای او را مورد عمل قرار می دادند چنان چه معاویه به یزید پلید وصیت کرده که در مواقع لوزم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام حسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد رأی داد که عبید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عبید الله را حاکم کوفه نمود تا فتنه کربلا بر پا و سب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و اسارت دختران آن حضرت گردید پس همیشه بیگانگان به لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاه های مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عرایض داعی را یاد داشت کنید به غائبین مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمایند علی رغم بیگانگان و ایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس به لباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد به هم دهید در مساجد و مجامع یک دیگر با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید.

برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمایید خدا را گواه می گیرم در تام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی و دینی و مناظرات مذهبی داشتم کوچک ترین سوء نظری به آنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و به این همه جمیعت از برادران سنی خودمی نگرم و جوهی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال به امور مذهبی داشته باشم.

آقایان محترم! بزرگان دین و پیشوایان مذهب عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله به ما غیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند دستور داده اند و خود عمل می کردند.

### فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام به حق ناطق کاشف اسرار حقایق

ص: ۵۴۸

---

۱- البته افرادی مانند معاویه و یزید، امام و رهبر آنان بودند و مسلمانان را به دشمنی اهل بیت علیهم السّلام تحریک می کردند. «محقق»



جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم می آید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل من بد است یا نیک؟ حضرت فرمود: مساجد بیت الله هستند مگر نمی دانی:

ما من مسجد و قد بنی علیهم السلام قبر نبی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعہ مندمه فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل.

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد

شیه و یا سنی) مگر به تحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیده پس به سبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد پس اداء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

و فقهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالی نمودند که نزدیک به ظهر است وقت بیش از این اجازه گفتار نمی دهد عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدس الله تربته در منظومه فقهیه فرموده

والسر فی فضل الصلاه المسجد

قبل لمعصوم بعد مستشهد

برشه من دمه المطهره

طهره الله لعبد ذکره

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت می کردند. ره چنان رو که رهروان رفتند.

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهر یک از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید به یکدیگر توهین نکنید و بدبین نباشید ایادی مرموز و بازیگران

ص: ۵۴۹

بیگانه پرست اختلاف مسائل فقهیه را از قبیل سجده به تربت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات فقهاء را مستمسک قرار داده شما را به جان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بد بینی می نمایند شما هم علی رغم آنف آنها توجهی به اختلافات مسائل فقهیه ننموده هر یک راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید.

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته با مهر و بی مهر نماز بگذارید در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید همان قسمی که حنفی‌ها و شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنبلی‌ها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی می نمایند.

برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید به یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت به یکدیگر ننگرید.

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس به لباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک می نمایند قطع بدانید که از ایادی مرموز بیگانگانند که می خواهند به وسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند جد آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمایید.

### **سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است**

آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دوئیت

و تفرقه پیروی نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

هریک عقاید عقلانی را محکم نگاهدارید و با هم ائتلاف کنید و اتحاد نمایید تا شق عصای مسلمین نگردد.

چنان چه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را احق به مقام خلافت می دانست چنان چه در اول خطبه شقشقیه فرمود:

واما والله تقمسها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح...

ولی وقتی از از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر حسب و وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آنوقت فارغ شد از فتنه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود.

همین که آن دسته بندیهای سیاسی را دید با آنکه احدی در امت نصوص وارده از رسول خدا را جلیا و خفیا مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم به قیادت ابی سفیان (برای رسیدن به مقاصد خودشان) آن حضرت را تحریک به قیام می نمودند ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمل و تکفر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و درمقام مطالبه حق ثابت خود برآید قطعا دو دستگی در اسلام پدید آید.

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت می گردند غالب آمده و اصل دین از میان می رود و مسلمانان قریب العهد به کفر از اسلام منحرف گردند.

لذا صلاح را در صبر و تحمل و شکیبایی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنان چه فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی.

با مخالفین خود مبارزه نمود چون دید اول اسلام است جنگ داخلی تولید تفرقه می نمایند و تفرقه باعث محو اسلام می گردد. (چنان چه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطا ذکر ادله نمودیم.)

فعلیهذا با مخالفین خود مماشات نموده با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام به مسجد و نماز جماعت حاضر می شد تا فرصت به دست اعادی منتظرالفرصه ندهد و جلوگیری از تفرقه نماید.

چنان که مکرر می فرمود:

و ایم الله لو لا مخالفه الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا

و در جای دیگر می فرماید:

فرأیت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم.

یعنی به خدا قسم اگر نمی ترسیدم از تفرقه بضع مسلمین که برگردند به سوی کفر و دین اسلام محو گردد هر آینه قیام به حق می نمودم و این اوضاع را تغییر می دادم و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم).

به همین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت نمایند.

ص: ۵۵۲

فقط همان روزهای اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعدها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدایی بین مسلمانان نیفتد کاملاً مماشات نمودند.

جامعه مسلمین امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند.

در عین حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنان چه در لیالی ماضیه به بعض از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمی توانیم انکار نماییم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ابی بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین علیه السّلام مسند نشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی به اسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان به اهتزاز در آمد.

همان قسمی که مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان می فرمود و خود را اولی و احق به مقام خلافت می دانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت به مسجد و نماز و شور و مشورت و حل معضلات حاضر می شد فرزندان و شیعیان را به کار و خدمت می گماشت، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نماییم ایادی مرموز و فتنه جوها و دو بهم زننها را که میکروبهای خانه خراب کن

جامعه می باشند از خود دور نموده تا فرصت به دست اعدای و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلایل را نتوان دلیل بر مخاصمه قرار داده ما ده شب با دلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم باز هم می نمایم.

ولی الحال هم بالای منبر می گویم چنان چه مولای ما وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار به آنچه تاریخ به ما نشان می دهد که ابی بکر و عمر و عثمان و امیر المؤمنین هر یک بعد از دیگری ظاهرا (و لو به هر طریقی بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر ائتلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و ایادی مرموز بیگانگان مفتنین و دو بهم زننها به مساجد و امام باره های شیعیان و شیعیان به مساجد و مجامع آن ها بروید تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت به هم ننگرید برادرانه طرق و راه های اعدای را مسدود نمایید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شما بنمایند.

تا به وسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت گردد در مرتبه اول علماء و سراقوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی و باید از خود گذشتی به

خرج داده مسئولیت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندگی را برطرف کنند.

امروز روز بزرگی است عید سعید میلاد سرسلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه

بزرگی تشکیل داد که با هفتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی نمود (ولو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهادت و شجاعت و از خود گذشتگی هفتاد و دو نفر انصار الله به پیشوایی سبط اعظم رسول الله صلی الله علیه و آله و امام سوم حضرت ابا عبد الله الحسین اروحنا فداه سبب اعلائی کلمه توحید و ریشه کن شدن اعدای دین مبین گردید.

آقایان محترم برادران عزیز از قراری که می شنوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بین دوستانه برادران مسلمان وقت به دست اعدای داده برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی می نمایند.

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد.

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان به یکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین می گردد.

در خاتمه عرایض اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا می کنم علی رغم اعدای چون روز عید ولادت امام حسین (ع) است از منبر که به زیر آمدم برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور مصافحه و معانقه نمایید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمایید چنان چه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمایید خود داعی هم در خدمتگزاری همگی به جان و دل حاضر می باشم. ثانیاً موقع ظهر است تا به مسجد برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود مقتضی است در همین امام باره نماز

جماعت برقرار نمایید. به حمد الله علماء فریقین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید داعی هم اقتداء می کنم تا در کمک کردن به اعلام اتحاد اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جد بزرگوارم مأجور باشیم. و نیز دشمنان بفهمند بین برادران شیعه و سنی ابدان نفاق و دوئیت نیست و همگی متفقا برای مقابله با کفار حاضر به جانبازی هستیم.

ثالثا چون اخوان معظم ما دو فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمد رشید و شیخ عبد السلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند. داعی هم حاضر و عازم به حرکت به سمت ارض اقدس مشهد مقدس مولانا ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده ائمه الهدی می باشم از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصا آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند تودیع نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از خداوند متعال به وسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم. (۱)

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۵۵۶

---

۱- شایان ذکر است تمام منابعی که مؤلف در منبر بیان کرده قبلا تکرار شده است. لذا تکرار منابعی که قبلا در کتاب آورده ایم خود داری نموده ایم.



## توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیر الفکر نتوانستند در این کتاب مقدم ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند. ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب به عرض خوانندگان محترم برسانم.

بر ارباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است که بعد از معرفت و شناسایی ذات باری تعالی جل و اعلی و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و ائمه و ائمه معصومین از عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین.

افضل و اشرف و احسن اعمال علم به احکام شریعت و وظایف دینی می باشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود.

بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد.

و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل مخصوصا محکمت و متشابهات آن را منوط به احادیث وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است.

که ابواب مدینه العلم و عدیل القرآن می باشند.

چنان چه متواترا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله (به اتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است که فرمود:

انی تارک فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتکم بهم لن تضلوا بعدی ابدا (به درستی که من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من می باشند اگر به این دو بچسبید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید.)

فعلی هذا سیره مقدسه علماءالعالم خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده که برای اخذ احادیث صحیحه و وارد شدن در سلسله روات هر خلفی از سلف خود برا اتصال اسانید اخبار به مهابط و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیه و علیهم آلائف التحیه و الثناء تقاضای جواز در علم حدیث می نمودند چنان چه به جلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت می شود.

فلذا حقیر هم تبعاً للاسلاف جهت احتراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روات و درک اسانید اخبار از اساتید فن از فقهاء بزرگ و مراجع تقلید و اخذ نتایج مادی بلکه برای اتصال به ابواب مدینه العلم و اخذ نتایج معنوی که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود و در کتاب مسلسلات مشایخ الاجازات حقیر ثبت است.

و جهت تیمن و تبرک چند شماره از آنها را در خاتمه این کتاب مقدس درج نمودند با افتخار اتصال به خاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد.



حضرت حجه الاسلام آيه الله العظمى علامه العلماء على الاطلاق استاذنا الاعظم الحاج شيخ عبد الكريم الحائري اليزدى قدس الله روحه الشريف فى حاشيه جواز الطباطبائى:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى هدانا الى معالم الدين و كرمنا بتحصيل طرائق العلم و اليقين و الصلاه و السلام على خير خلقه محمد المبعوث على كافه الانس و الجن اجمعين الذى اصطفاه من جميع الانبياء و الاوصياء و الملائكه المقربين و جعله خاتم النبيين و على اوصيائه المنتجبين سيما ابن عمه الذى جعل سيد الوصيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و بعد فقد استجاز منى السيد الجليل النبيل فخر فضلاء و سيدالخطباء صاحب الاجازة المذكوره الحاج سيد محمدسلطان الواعظين الشيرازى آمنه الله تعالى من سوء الظاهر و الباطن فانه بعد از سافر من وطنه الى قم توقف بها مده طويله و اشتغل بتحصيل العلوم الدينيه و كسب الكمالات العاليه لدى و حصل ما ينبغى تحصيله مده مديده فوجدته اهلا فاجزته زاد الله فيما زانه و صانه عما شأنه ان يروى ما سمعه منى و ما وفقنى الله تبارك و تعالى من دقائق الافكار مما خلت عنه كتب الاخبار ما وفقنى الله تعالى لاطهاره و كل ما جاز لي روايته من الاخبار المرويه عن مخازن العلوم الالهيه خاتم الرساله

الجامعه و الوصياؤه الحجج الالهيه والادعيه و المناجاه المأثوره سيما الصحيفه السجديه و المصنفات فى الاخبار والفقه من اصحابنا الاماميه و غيرها من المصنفات فى العلوم الدينيه ككتب التفاسيرو الدعوات و الزيارات و الرجال و غيرها سيما الاصول الاربعه المشتهره فى الآفاق والاعصار و اشتهاار الشمس فى اربعه النهار التى عليها المدار فى هذه الاعصار الكافى والفقيه والتهديب والاستبصار وما تولد منها و من غيرها كالوسائل والوفى و البحار فله دام مجده ان يرويها عنى، عن جماعه من مشايخنا العظام. كن الله تعالى اوراحهم فى دار السلام بطرقى المنتهيه الى اهل بيت النبوه و اوصيته بملازمه التقوى و لارجاء ان لا ينسانى من صالح الدعاء انه ولى الاعطاء و السلام عليه و رحمه الله و بركاته.

ص: ٥٦١

حجه الاسلام و المسلمين سيد الفقهاء و المجتهدين الحاج سيد ابو القاسم طباطبايى الغروى طاب ثراه.

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه ثقتى و رجائى

الحمد لله لرب العالمين العاقله و الابصار القادسه و الارواح الخالده والاشباح الدارسه و الصلاه اكملها على افضل النفوس اللامعه و اضواء الشمس الساطعه صفوه الانبياء الشارعين و قرم الاولياء البارعين و المصطفين المرتضين من حامته الاقربين الاولو بولايه الامر و الشرع والدين.

و بعد فيقول احوج المروبيين الى رحمه ربه البارى ابو القاسم بن محمد رضا الطباطبايى اعطى كتابه بيمناه و جعل آخرته خيرا من اوليه لما كان الطراز الاول والسلف

الصالح الذى عله المعول قد اعتنوا بالاجازه و الاستجازه و ضربوا لها اباط الابل فى كل فدفد و مهمه و مفازه وما قنع المتسجيز بالشيخ و الشيخين بل طلب الزيادة ما تاتى له كما يعلم ذلك من عرف مشايخ الكلينى و الشيخ والمفيد.

فعلهنه فقد استجاز منى جناب السيد السند الركن المعتمد عماد المحدثين و فخر المتكلمين و ذخر المسلمين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازى ادام الله فضه و اسعد ايامه فى روايه ما ارويه عن مشايخى الكرام و اساتيدى العظام تيمنا و

تبركا بالاتصال بالائمه المعصومين عليهم السّلام فاستخرت الله و اجزته ان يروى عنى جميع الكتب العربيه فى العلوم ادبيه وكتاب نهج البلاغه فى خطب اميرالمؤمنين عليه السّلام و الصحيفه السجديه فى الادعيه المأثوره عن زين العابدين عليه سلام رب العالمين و ساير الكتب الاخبار المرويه عن الائمة الاطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار لا سيما الكافى وكتاب من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار التى عليها المدار فى جميع الاعصار و الامصار و الكتب الثلاثه المتأخره المشتهره كالشمس فى رابعه النهار الوافى و الوسائل والبحار بطرقى العديده و اسانيدى المتعدده المتدليه من افان شجره الطوبى و المتعلقه بعاليج سدره المنتهى من صحفنا الرجاليه و أخصرها ما ارويه عن والدى العلامة تاج ارباب العمامه الامير محمد رضا المجتهد الطباطبايى عن الشيخ محمد حسين الكاظمينى صاحب هدايه الانام فى شرح شرايع الاسلام فس سبع و عشرين مجلدا عن الشيخ محمد حسن صاحب جواهر الكلام، عن السيد جواد العاملى صاحب مفتاح الكرامه، عن ميرزا ابوالقاسم القمى عن الوحيد البهبهانى.

تحويل السند: وعن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكيلانى و ميرزا محمد حسن الشيرازى و عن ملا احمد النراقى جميعا عن خاتم الفقهاء والمجتهدين محمد مهدي الشهرستانى و السيد مهدي بحر العلوم و آقامير سيد على صاحب الرياض و الشيخ جعفر الكبير صاحب كشف الغطاء جميعا عن الوحيد البهبهانى عن والده محمد اكمل و العلامة الشيروانى ميرزا محمد و آقا جمال محمد بن حسين عن والده علامه البشر و العقل الهادى عشر آقا حسين الخونسارى و عن العلامة آقا باقر المجلسى عن والده حجه الاسلام محمد تقى المجلسى عن شيخ

الاسلام و المسلمين بهاء المله و الدين محمد بن حسين عن والده شيخ حسين بن عبد الصمد الاملى عن زين الدين الشهيد الثانى صاحب الروضه عن نور الدين على بن عبدالعالي الميسى عن محمد بن داوود الشهير ابن الودن عن شيخ ضياء الدين على بن محمد عن والده محمد بن المكى الشهيد الاول صاحب اللمعه عن فخر الدين محمد بن حسن عن والده الحائز قصب السباق و علامه على الاطلاق حسن بن يوسف بن المطهر الحلى عن سلطان العلماء و الحكماء و الوزراء خواجه نصير المله و الدين الطوسى عن خاله ابى القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيدالمحقق صاحب الشرايع عن فخار بن معد الموسوى، عن شاذان بن جبرائيل عن ابى القاسم عماد الدين الطبرى عن ابى على المفيد الثانى، عن والده شيخ الطائفه محمد بن حسن الطوسى صاحب التهذيب والاستبصار عن المرتضى والرضى و سلال بن عبد العزيز الديلمى و حسين بن عبد الله الغضائرى و عن جماعه و عن هارون بن موسى التلعكبرى عن ابى عمرو الكشى و عن على بن احمد النجاشى و عن محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن محمد بن على بن الحسين بن موسى ابن بابويه القمى المدعو بالصدوق صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه و عن جعفر بن قولويه عن رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكلينى صاحب الكافى عن ابى الحسين على بن محمد البصيرى النائب عن ابى القاسم حسين بن روح النائب عن ابى جعفر محمد بن عثمان النائب عن ابى عمرو عثمان بن السيد العمرى النائب عن الحججه عجل الله فرجه.

و التمس منه دام مجده ان لا ينسانى من الدعاء فى صوالح دعواته المتسجبات فى مان الاجابات و مظان الاستجابات والله ولى العلم و الحكمه و الطول والعصمه



وكتب عن الاحقر ابو القاسم الغروى الطباطبائى فى ٢٧ ربيع المولود سنه ١٣٤٥هـ-

ص: ٥٦٥

حضرت حجه الاسلام و المسلمين شيخ الفقهاء و المجتهدين آيه الله في العالمين صاحب الرجال (تنقيح المقال) العلامة الثاني  
الحاج شيخ عبد الله المامقاني قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق بقدرته و جعلهم آيه لرويه و الصلاه والسلام على اشرف الانبياء و افضل السفراء وخاتم الانبياء محمد  
المصطفى صاحب الشريعة الناسخه و البنات الباهره و على اهل بيته الطاهره و النجوم الزاهره حجج الله الباهره اما بعد فقد  
استجازني الفاضل الزكي و العالم الالمعي صاحب الفهم الجلي و استعداد القوى للعروج الى معارج الفضائل والكمالات فخر  
الخطباء و المحدثين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي الطهراني دامت بركاته فسارعت الى تنجيز ماطلبتة و اجابته دعوته  
جريا على عادة علماءنا الابرار و اقتفاء لآثار اسلافنا الاخيار فاجزت له ان يروي عنى مقرواتي و مسموعاتي من الاخبار المرويه  
عن ائمتنا سلام الله عليهم فى الاصول و الفروع سيما ما فى الكتب الاربعه التى عليها المدار الكافى و الفقيه و التهذيب و  
الاستبصار للمحدثين الثلاث الكليني و القمى و الطوسى تغمدهم الله بغفرانه و ساير الكتب الجامعه لنوادير الاخبار كالوسائل و  
الوافى و البحار والرجوع الى ساير المتفرقات من كتب الاخبار و مصنفات علمائنا الاخيار

ص: ٥٦٦

واجزت له ان يروى عنى عن مشايخ اجازتى منهم والدى العلامة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق زعيم الشيعة حجه الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازى عن الاستاذ شيخ المشايخ العظام المرتضى الانصارى، منهم و شيخنا الاعظم و استاذنا الافخم الشيخ زين العابدين المازندراني عن شيخه و استاذه السيد ابراهيم الموسوى، وهم عن مشايخهم الماتين متصلا خلفا عن سلف الى الائمة الطاهرين و هم عن آبائهم الماضين عن خاتم النبيين و اوصيه برعايه الورع والتقوى ملازمه جاده الاحتياط، وان لا ينساني من الدعوات فى الاسحار ومظان اجابه الدعوات وفقه الله تعالى بمحمد و آله خير البريات.

الفانى عبدالله المامقانى عفى عنه

يوم المولد المسعود ١٧ ربيع الاول ١٣٤٥

ص: ٥٦٧

حجه الاسلام و المسلمين آيه الله فى العالمين استاذنا الاعظم الشيخ ضياء الدين العراقى الغروى قدس الله سره القدوسى

بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذى من علينا بالاهتداء بشريعه خاتم الانبياء وارشدنا بارشاد الاوصياء واحدا بعد واحد الى حضرت سيدنا و مولينا قائم الامناء صلوات الله عليهم الى يوم الجزاء و بعد ان من اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المتعمدين من العلماء و المبلغين فى البلاد و اكمل الآيه عليهم بتمكينهم فى اخذ معالم الدنى من الفضلاء الذين عليهم وثوق و اعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبه العباد منهم الجامع لصفات الكمال و العلم و الحايز لانواع المحاسن و الحلم العالم العامل والفاضل لاكامل السيد الجليل و الحبر النبيل سمي جده محمد خاتم النبیین صلى الله عليه وآله سلطان الواعظین الشيرازى دامت بركاته العالى فاستجاز منى دام مجده فاستخرت الله اجزت له دام علاه ان يروى عنى كلما صحت لى روايته و جازت لى روايته و جازت لى اجازته بطرقى المعهوده ما ارويه اجازه عن شيخى استاذ المحدثين غواص بحار العلوم العامل الكامل العامل الحج ميرزا حسين النورى الطبرسى طاب ثراه صاحب المستدرک على الوسائل و المؤلفات المشهوره بنى الاقران و الاماثل

ص: ٥٦٨

بطرقه المذكور فى خاتمه مستدرکه فليرو عنى ما شاء و اراد سالكا سبيل الاحتياط، ونسأل الله تعالى بدوام التأيد كما يليق و يعل له التوفيق خير رفيق حتى يكون واعظا للمسلمين و منارا يهتدى به اهل المله والدين و ان لا ينسانى فى الخلوات ومظان الاجابات من صاحب الدعوات انه قاضى الحاجت و ولى الخيرات من الاحقرضياءالدين العراقى ع ١ سنه ١٣٤٥.

ص: ٥٦٩

حجه الاسلام و المسلمین علامه العلماء العالمین نسابه العتره الطاهره و جامع شملهم الآیه الحجه ابو المعالی السید شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله و الصلاه على محمد و آله، و بعد فقد استجاز عنى فى روايه الاخبار الحبر النبيل العال الجليل ملك ازمه الكلام و مالک اقاليم الوعظ و الخاطبه الخطيب الشهير و المنطيق النحرير الطائر الصيت مورج الشرع و ناشر كلمات موالينا الائمة الهداه ركن الاسلام و مذكر انام حضره الحاج سلطان الواعظين الموسوى الشيراز الطهرانى دام مجده و فاق سعده و على جده و حيث وجدته اهلا لذلك فاجزت له ان يورى عنى ما ارويه عن مشايخى الكرام اساطين الذين، و عمدرفقه و الحديث من الآثار و الاخبار المرويه عن سادتنا الميامين ائمه المسلمين المودعه فى كتب الاصحاب و عدہ مشايخى الذين اورى عنهم بلا واسطه تربو على المائتين.

منهم: والدى علامه شرف آل الرسول و فخر رازى البتول نسابه العتره الطاهره و جامع شملهم الآیه الحجه موالينا السید شمس الدين محمود الحسینی المرعشی النجفی المتوفى ۱۳۳۸ صاحب كتاب مشجرات العوليين و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم: والده العلامة المتقن في العلوم الاسلاميه و غيرها سيد شرف الدين على سيد الحكماء المتوفى ١٣١٦ صاحب كتاب القانون العلاج و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم: شيخه واستاذه العلامة السيد محمد ابراهيم الموسوى القزوينى صاحب الضوابط عن جماعه.

منهم: شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعه.

منهم: شيخه العلامة المير سيد على الطباطبائي صاحب الرياض عن جماعه.

منهم: شيخه غواص بحار الانوار ومستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا محمد باقر المجلسي صاحب البحار بطرقه المذكوره في مجلد الاجازات من ذلك الكتاب المستطاب و غيره.

و ممن اروى عنه بالاجازه المولى المجاهد سيف الله المنتصى على اعداء الائمه آيه الله في الورى النجم المضىء في الآفاق المهتديه و مولينا السيد اسحق المشتهر بناصر حسين الموسوى النهدي اللكنوى عن جماعه.

منهم والده الامام الهمام المقدام الذاب عن آل رسول الله صلى الله عليه وآله الفادى بنفسه و مهجته آيه الله في العالمين مولينا المير حامد حسن صابح كتاب عبقات الانوار جزاه الله عن الدين خيرا و هو يروى عن جماعه.

منهم: شيخه العلامة الزاهد السيد حسين النقوى الهندي عن جماعه.

منهم: اخوه العلامة محيي المذهب المعروف بسلطان العلماء عن جماعه.

منهم: والده العلامة محيي المذهب الجعفرى في عصره في الديار الهنديه مولينا السيد دلدار على النقوى الهندي الكنوى صاحب كتاب عماد الاسلام في علم

ص: ٥٧١

الكلام عن جماعه.

منهم شيه علامه الميرزا ابو القاسم القمى صاحب القوانين عن جماعه.

منهم شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه علامه المقدم فى الحديث و الرجال و الدرايه شيخ الاجازه فى عصره و مركز الروايه آيه الله فى الزمن استاذنا فى تلك العلوم ابو محمد السيد حسن صدر الدين الموسوى المتوفى ١٣٥٤ نزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التأليف النفيسه ككتاب تأسيسى الشيعه الكرام لفنون الاسلام و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم شيخه علامه شريف العراق الاما الهمام مولينا السيد مهدي الحسينى القزوينى الحلوى عن جماعه.

منهم شيخه علامه فقيه الشيعه الشيخ محمد حسن النجفى صاحب جواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعه.

منهم شيخه علامه السيد محمد الجواد الحسينى صاحب مفتاح الكرامه عن جماعه.

منهم شيخه علامه السيد مهدي بحر العلوم النجفى الطباطبائى المتوفى ١٢١٢ عن جماعه

منهم شيخه علامه فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحرانى الحائرى صاحب كتاب الحدائق عن جماعه.

منهم الآخوند ملا محمد رفيع الجيلانى نزيل المشهد الرضوى عن جماعه.

منهم مولانا علامه المجلسى بطرقه

ص: ٥٧٢



و ممن اروى عنه بالاجازه خاتم المحدثين و فخر الفقهاء الراشدين آيه الله الحاج الشيخ محمد بن باقر البيرجندى صاحب كتاب الكبريت الاحمر فى شرائط المنبر عن جماعه.

منهم شيخه العلامة ثالث المجلسيين مولينا الحاج ميرزا حسين النورى بطرقه التى ارودها فى ثالث مستدرک الوسائل.

و ممن اروى عنه الاجازه ابن عمى الاكرم العلامة الفقيه آيه الله الحاج السيد محمد رضا الحسينى المرعشى الرفسنجانى الكرمانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه و استاذه العلامة فقيه الشيعه الباذل هممه فى رفع البدع حجه الاسلام آيه الله السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى صاحب العروه الوثقى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة الشيخ راضى النجفى الفقيه عن جماعه.

منهم العلامة الشيخ على آل كاشف الغطاء النجفى عن جماعه

منهم والده العلامة الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفى صاحب كشف الغطاء فى الفقه عن شيخه العلامة الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة الحكيم الاصولى المحقق المدرس السالك آيه الله الميرزا محمد على اصفهانى الشاه آبادى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المدرس الحاج شيخ فتح الله النمازى المعروف بشيخ الشريعة الاصفهانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة السيد مهدي القزوينى الحلى بطريقه المذكوره

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة فريد العصر و وحيد الزمان آيه الله الحاج

محمد حسن آل كبه البغدادي عن جماعه.

منهم شيخه العلامة جورثومه الزهد و هيكل التقوى رب ارباب النظر و الدقه آيه الله ميرزا محمد تقى الشيرازى الحائرى قدس الله سرّه عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكاني الحائرى الآخوند ملا محمد عن جماعه.

منهم عمّه العلامة الآخوند ملا محمد تقى الاردانى عن جماعه

منهم العلامة حجه الاسلام على الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوى الشفتى الاصفهانى زعيم الشيعة عن جماعه.

منهم العلامة السيد محسن الاعرجى الكاظمى عن جماعه منهم شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه الاجازه العلامة الهمام آيه الله السيد نجم الحسن النقوى الرضوى مؤسس مدرسه الواعظين ببلده لكهنو عن جماعه.

منهم شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبايى اليزدى النجفى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة الاستادنا المحقق آيه الله الحاج شيخ عبدالنبى النورى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه المدقق رئيس الشيعة فى عصره آيه الله الحاج ميراز محمد حسن الحسينى الشيرازى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المرتضى الانصارى عن جماعه.

منهم العلامة الفاضل النراقى الآخوند ملا احمد صاحب المستند و معراج

السعادة عن جماعه

منهم شيخه العلامة والده الآخوند ملامهدى عن جماعه

شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة المحقق الورع التقى المتفنن فى العلوم الحجه الآيه الشيخ اقا حسين النجم آبادى الطهرانى عن جماعه.

منهم العلامة الحاج ميراز حسين بن الميزرا خليل الطهرانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقى الكرگانى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المحقق المدرس الحاج ميراز محمد حسن الآشتيانى نزيل طهران عن جماعه

منهم استاذه شيخنا المرتضى الانصارى بطريقه المذكور

و ممن اروى عنه بالاجازه استاذى العلامة جمال السالكين و قدوه العابدين حجه الاسلام والمسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى العسكرى عن عده منهم شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرتضى ارضوى الكشميرى عن جماعه.

منهم العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد هاشم الكاظمى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة الفقيه محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور الى غير ذلك من الطرق و الاسانيد التى ذكرتها فى كتاب المسلسلات الى مشايخ

ص: ٥٧٥

فلجناب المستجيز عنى الآثار و الاخبار المرويه عن الأئمه الاطهار بهذه الطرق التى ذكرتها و غيرها.

ثم ان لى طرق شتى فى روايه الاخبار النبويه من العامه و الزيديه وهى كثيره.

### طرق الزيديه

فمن طرقى الزيديه ارويه عن سيد ملوك الاسلام فخر السادات و الشرفاء السيد عميد الدين يحيى الحسينى اليمانى المشهور بالامام يحيى سلطان بلاد اليمن و امام الزيديه فى عصره و صاحب التأليف فى الفقه والحديث و الكلام و التفسير و يرها و هو يروى عن جماعه.

منهم شيخه علامه القاضى الحسين العمري اليمانى من اجله علماء الزيديه و طرقه معروفه فى اجازاتهم.

و ممن اروى عنه من الزيديه الفقيه المورخ النسابه البجائه السيد محمد بن محمد بن زياره الحسنى اليمانى صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطرقه المعروفه المسطوره فى الكتابين و غيرهما.

و ممن اروى عنه من الزيديه علامه الرياضى الفلكى المورخ المتتبع المحدث الشيخ عبدالواسع الواسعى اليمانى الصنعانى صاحب كتاب مزيل الحين فى تاريخ اليمن و كتاب الدر الفريد فى ذكر الاسانيد و غيرهما و طرقه مشهوره.

و ممن اروى عنه من الزيديه علامه الرجالى المحدث السيد زيد الديلمى اليمانى بطرقه المعروفه.

و ممن اروى عنه من العامه العلامه الشيخ المرزوقى الحنبلى بطرقه المشهوره.

و ممن اروى عنه العلامه المحدث الحافظ السيد محمد عبدالحى الكتانى المغربى المالكى بطرقه المعروفه المذكوره فى ثبته الى غير ذلك من اعلامهم.

فلجناب المستجير ان يروى عنه صحاح القوم و سائر كتبهم بهذه الطرق وغيرها.

و فى الختام اشترط عليه دام مجده ان لا يترك الحزم و الاحتياط فى نقل الاحاديث و التشبث فى الروايه بالتحرى فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يورى ما لا تتحملها عقول ابناء الزمان و ان لا يأول احاديث موالينا بمشتهيات هذه الزمان اما صدرت من نسجه العرفان و حيكه فلسفه يونان و ان يشمر عليهم السلام فانهم الهداه الولاه و علمهم مكتسب من المشكوه النبويه فكم فرق علم نزل من السماء و مخيلات انبعثت عن ابخره دماغ البشر.

واوصيه ادام الله بركنه بمطالعه التفسير و الحديث و تلاوه القرآن الشريف و التدبر فى آياته محكماته و متشابهاته وان لا يجهر بزياره قبور الاثمه عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزياره اهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فاين صاروا بصله الذريه الفاطميه و البر فى حقهم فانهم ودائع النبوه بين الخلق و يلزم الودعى رعايه الوديعه فكيف بودائع هم قرناء الكتاب و ان لا يهجز التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المذهب و ان يقلل المعاشره مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه فلما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من الغيبه و النميمه و البهت و الافتراء عصمنا اله منها و ان لا يداخل فى

الامور السياسيه و الشؤون الحادته فى هذا الاعصار التى افسدت الدين و الدنيا و واعى عباد الله و السياسه هذا فى طرف كما ان الدين فى طرف آخر، و اختلط الامر على من خال و زعم عدم المنافاه بينهما و ارجوامنه دام علاء ان لا ينسانى من الدعاء فى المظان فانى شديد الحاجه الى ذلك فى حياتى و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالى ان لا انسى انشاء الله تعالى رزقه الله خير الداريه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امين آمين.

حرره خادم علوم اهل البيت النبوه و الطهاره و العاكف يناهم الذى لم يعرف سواهم ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه فى مستهل ثانى الربيعين ١٣٧٠ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين كما فى الخبر حامدا مصليا مسلما.

ص: ٥٧٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

